فصل الخطاب   اثر ابوالفضائل گلپایگانی

خطبهٔ کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان من لاتدرکه الشّواهد و لاتحجبه الموانع و الاستار الذی اشرقت بنور وجهه الاقطار و استضائت من بهاء طلعته وجوه الاخیار قاهر الفراعنة من خلقه الغالب علی الجبابرة من بریته المنجز لما وعد به من اظهار امره تعالی قدرته و جلت عظمته و سبقت نعمته و لا اله غیره و اصلی و اسلّم علی البحار المنشعبة عن قاموس قدرته و الاقمار المنیرة المستنیرة من شمس طلعته الاغصان النابتة من شجرة کینونته صلوة تفوح من طیبها روائح الاخصلاص و تلوح من صمیمها انوار الاختصاص ما انار النّهار و تجلّی الصّابع و نادی مناد الحق للفلاح .

بعد الحمد و الصلوة بر اوالی الالباب مخفی مباد که در این اوقات که نگارندهٔ این اوراق ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی بر حسب تقدیر خداوند قدیر مسافر بلاد طوران و متوقف در بلدهٔ طیّبهٔ سمرقند جنّت نشان بودمکتوبی از جناب میرزا حیدر علی ایرانی که اصلاً از اهل آذربایجان و از سلسلهٔ شیعهٔ اثنی عشریه آن سامان است از بلدهٔ عشق آباد وصول یافت از مضمون آن نامهٔ مشحون بخرافات و شحون و ظنون مستفاد شد که او را داعی دیانت مقتضی اجتهاد و تفحصّ در شریعهٔ مقدّسهٔ بهائیه گشته و ملاحظهٔ قدرت الهیه در جذب نفوس و اناره قلوب او را در ورطهٔ حیرت افکنده است لکن جبال اوهام باطله اش مانع از طیران بمقام بلند یقین و استبصار

گشته و دام عقائد تقلیدیه اش پای بست حالت تحیر و اضطرار داشت و در عین تزلزل و اضطراب و تردّد و انقلاب که لازمهٔ مجاهد غیر موقن است این نامه را نگاشته و صورت آن مکتوب این است .

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدالله ربّ العالمین و الصّلوة و السّلام علی محمد و آله الطّیّبین الطاخرین و بعد ظ غرض از جسارت و عریضه نگاری آن که این بنده بی بضاعت حیدر علی تبریزی در اوقاتی که در ایران بودم اسم طایفه بابیه را بسیار می شنیدم لکن با نسبت تهمت و فساد ، بعدها مسموع گردید که این تهمت ها اصل ندارد و مذکور می داشتند که این طایفه از روی علم و احادیث تکلم می کنند . باعث تحیر و تعجب گردید و بر این حالت چندی گذشت تا این که به عشق آباد آمدم دیدم کسانی که از بابیه در این شهرند در بعض مواقع با قوت قلب صحبت میکنند مثل این که ابدا شکی و ریبی در دین خود ندارند این فقره هم موجب ازدیاد حیرت داعی شد و هو در اشهر شنیدم که جنابعالی را بعلم و

فضل توصیف می کنند و انتظار تشریف آوردن آن جناب را دارند . از این فقره بسیار خوشوقت گردیدم که شاید مطلبی که دارم زبانی خدمت آقا عرض کنم و جواب بشنوم تا این که این ایام از تشریف آوردن جنابعالی یأس حاصل شد لهذا مطالب خود را در این صفحه عرض نموده استدعای جواب دارم و این معلوم است که شما بابیان بحمدالله اول مسلمان بوده اید و امیدواری چنان است که احادیثی که از ائمۀ ما علیهم السلام وارد شده است قبول داشته باشید و البته هیچ یک از این احادیثی که در خصوص ظهور قائم علیه السلام وارد شده است دروغ نیست ولکن عقائد طایفۀ شما منافی این احادیث می نماید لهذا استدعا دارم که جواب مطالب این حقیر را مطابق احادیث و آثار جواب بفرمائید که فردای قیامت نه ما مورد غضب الهی شویم که چرا در مقام مجاهده و تحقیق بر نیامدید و نه شما که چرا خلق را در شبهه گذاشتید باری مطالب بنده اینهاست .

اول این که ما منتظر ظهور امام دوازدهم حضرت مهدی ابن الحسن العسکری می باشیم که آن حضرت غیب فرموده اند و باید همان حضرت خود ظهور فرمایند در مکّه معظّمه با چند بز بی شاخ ، نه دیگری که از شیراز ظاهر شود و نسبتش معلوم باشد .

دویم آن که ظهور حضرت قائم علیه السلام را علاماتی هست از قبیل طلوع شمس از مغرب و خروج دجال و خروج سفیانی و دابة الارض و منادی از شمس و سایر علامات مفصّله که هیچ یک الی حال حاضر نشده است و باید آن حضرت زمین را پرکند از عدل چنان که پر شده است از جور.

سیّم این که باید با دلیل و برهان و معجزات ظاهر شود ، آخر ظهور حضرت قائم بی دلیل نمیشود .

چهارم آن که آن حضرت باید حامل میراث انبیاء باشد و باید میراث جمیع انبیاء را بخلق نشان بدهد .

پنجم آن که باید آن حضرت شریعت اسلام را رواج بدهد نه آن که شریعت را تغییر بدهد چنان که در حدیث وارد است حلال محمد حلال الی یو القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة .

ششم آن که حضرت قائم باید مدّعی وصایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد نه مدّعی وحی و رسالت زیرا که کلمهٔ خاتم الانبیاء و حدیث لا نبیّ بعدی مسلّم است .

هفتم آن که باید علاوه از علامات در ظهور آن حضرت اسرافیل صور بدمد و مرده ها زنده شوند و او قبور بیرون آیند تابحال کدتم مرده زنده شده است .

هشتم آن که باید آن حضرت با سیف ظاهر شود و با قدرت و غلبه و سلطنت باشد و ممالک را با سیف بگیرد و خلق از ترس سیف آن حضرت مطیع بشوند و حال آن که هیچ یک از اینها نشده است .

نهم باید چند کس به کذب ادعا نمایند و مدعیان کاذب بسیار شوند خلاصه اینهاست مسائل بنده و کلّ اینها با احادیث ائمهٔ اطهار علیهم السلم وارد شده است توقع آن که جواب بنده را با احادیث و ادله مرقوم فرمائید زیرا که اگر این احادیث را جوابی باشد باعث هدایت این سرگشته خواهید شد و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته فی دویم رجب ۱۳۱۰ فقیر متحیر حیدر علی تقریر نمود .

چون این مکتوب وصول یافت و قرائت شد نخست موجب تأمل و تردید در نوشتن جواب گردید که بعد از الواح مقدّسهٔ الهیّه که اعظم حجج و براهین است بر اثبات حقیقت شریعت نورانیّه بهائیه این عبد چه گوید و چه نگارد زیرا که جواب این مسائل و بیان این مطالب به کرات باحسن بیان و ابلغ قول از قلم اعلی نازل شده و آفاق ارض و اقطار بلاد از بیانات قدسیّه که یک لوح از آن حجّت بالغه است بر جمیع ادیان منور گشته خاصه لوح مقدّس سلطان و کتاب مستطاب ایقان که هر یک در تفسیر غوامض کلمات انبیاء نوری است لامع و در قطع شبهات اهل هوا سیفی قاطه ، یا العجب اگر این الواح نورانیّه نازل نگشتی هرگز حتم رحیق مختوم فک نشدی و احدی بر فهم حقائق کلمات الهیه قدرت نیافتی و شبهات فلاسفه و طبیعیین بر صحف انبیاء و مرسلین دفع نشدی و عقول بالغه در دفع ایراردات این گروه عاجز و متحیر ماندی لکن در نظر ثانی ملاحظه رفت که هر کس زبانی آسمانی را نداند و هر دانشمند بر فهم دقائق کتاب سماوی قدرت نیابد اگر هر نفسی بحقایق روحانیه پی بردی تفرق آراء از کجا ظاهر

گشتی و اگر هر کس قدرت فهم کتاب آسمانی داشتی اختلاف مذاهب از چه حادث شدی ، پس با کودکان باید زبان کودکی گشاد و اهل قیاس و نظر را باید با ادلهٔ لفظیه و قیاسات منطقیه پاسخ داد شاید عقده های عقاید تقلیدیه به گرهگشائی براهین قطعیه انحلا یابد و سنخیت بشریّه موجب هدایت و رشاد ارباب استعداد گردد ، لهذا نامه‌نگار در جواب مسائل جناب سائل به تألیف این رساله پرداخت و آن را بر سه مقاله و یک خاته مرتب ساخت و در ترتیب عبارات از تکلفات منشیان و اغلاقات مترسلات اجتناب ورزید و مطالب را به عبارات سهله و بیانات ظاهرة المعانی ادا نمود که به فهم عامّه نزدیک تر باشد و موجب اشکال بر طالب و ناظر نگردد و ما توفیقی الّا بالله علیه توکلت و الیه انیب .

بیاناتی چند برای تقریب ذهن طالب بدان ای سائل مجاهد هداک الله الی سواء الصّراط الی طریق الرّشاد که ملل ماضیه و ادیان عتیقه نیز به همین شبهات که موجب توقف آن جناب گشته است از شریعهٔ ایمان به حضرت خاتم الانبیاء سایر رسل محروم گشته و از تصدیق امر الهی که موجب بلوغ به اقصی مراتب کمالات بشریه است ممنوع مانده اند . فی المثل

چنان که اهل اسلام به ظهور قائم موعوند کذلک بنی اسرائیل به ظهور مسیح موعود بوده اند و چنان که خبر ظهور قائم و علامات آن در قرآن مجید و احادیث مرویّه از ائمهٔ اسلام وارد شده است کذلک خبر ظهور مسیح و علامات آن در تورات و صحف انبیای بنی اسرائیل نازل و وارد گشته است و چنان که امروز ملل اسلامیه می بینی که به سبب علامات و سایر شبهات در تصدیق قائم آل محمد علیه اتمّ الصلوات و اکمل التحیات قاعد و متوقفتند کذلک بنی اسرائیل بسبب همین علامات و همین شبهات او تصدیق امر مبارک حضرت عیسی و

روح العالم له الفدا قاعد و متوقف گشته اند و زیاده از هزار و هشتصد سال است که در نهایت وثوق به خیالات خود از طریق نجات و سرچشمهٔ حیات محروم مانده اند و بر این قیاس است حالات سایر ملل و مقالات دیگر ادیان . اینک یهود و نصاری و زردشتیان در بلاد ایران حاضرند و از آنان جویا شو و سبب توقفشان را در تصدیق امر مبارک حضرت خاتم الانبیاء استفسار نما تا ظاهر و مکشوف بینی که همین شبهات همواره دام امتحان خلق بوده و علمای ملل بهمین اوهام و ظنون ظهورات کلیه را رد می نموده اند و برای مزیْ بصارت آن جناب حکایتی در این باب مذکور میدارم و صورت مناظره را در این نزدیکی وقوع یافت می نگارم تا قدری بر حالات و مقالات سایر ملل

آگاه گردی و بر جهت اعراض علمای ادیان از خاتم الانبیاء مطلع شوی .

در اواخر فصل خریف هذه السنه دو نفر از معلمین و مبشرین پروتستانیه کتاب میزان الحق را که فاندر نمساوی به زبان فارسی در رد اسلام تصنیف نموده است به جناب آقا محمد تقی تاجر قفقازی داده بودند در همان اوقات شبی جناب مذکور نامه نگار را در منزل خود به ضیافت دعوت نمود چون در خانهٔ مشارالیه وارد شدم محفل رابوجود این اشخاص مزّین و مرتّب یافتم جناب آقا محمد تقی صاحب بیت دو نفر معلمان پروتستانی که اکبر و اعلمشان موسوم است به (ماکارد در آساتوریانس)، ملّا دوست محمد تاجر خجندی ، آقا محمد کریم تاجر ایرانی ، آقا علی تاجر نخجوانی . پس از جلوس و ادای لوازم تحیّت جناب آقا

محمد تقی نامه نگار را مخاطب ساخته فرمود که این دوستان محترم من کتاب به من داده اند لکن عجب کتابی است ، با اشتغال به تجارت و ضیق مجال و عدم
فراغت چند ورق آن را خواندم دیدم نوشته است که خبر ظهور حضرت خاتم الانبیاء در انجیل نیست و کلمهٔ مبارمه " و مبشراً برسول یاتی من بعدی اسمه احمد " بی اصل است شما که عمری صرف تحصیل معارف دینیه نموده و کتب مقدسه را به دقت خوانده و با علمای ملل در این مسائل صحبت داشته اید در این مساله چه یافته اید ؟ آیا حق با صاحب میزان الحق است که میگوید خبري از ظهور احمدي در انجیل نیست یا حق با علماي اسلام است که کی گویند هست ؟
جواب گفتم که قریب یکهزاروسیصد سال است که این مسئله محل قیل و قال و مقام اختلاف فحول رجال گشته است ، علمای اسلام آیات وارده در فصل شانزدهم انجیل یوحنا را اخبار از ظهور حضرت خاتم الانبیاء دانسته اند از آیت (١٢) الی (١٤) که حضرت عیسی بحوارییّن می فرمایند بسیار چیزها دارم که به شما بگویم لکن شما الحال طاقت تحمّل آن را ندارید ولکن چون فارقلیط بیاید شما را بجمیع راستی راه نمائی خواهد کرد ، زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخت میگوید و از امور آینده بشما خبر میدهد او مرا تمجید خواهد نمود زیرا از آنچه آن من است خواهد گرفت و بشما خبر خواهد داد انتهی . و علمای نصاری لفظ فارقلیط را بروح حقّ و روح
تسلی دهنده ترجمه نموده اند و گفته اند که مراد آن حضرت روح القدس است که پس از صعود حضرت عیسي بر حواریین نازل شد چنان که در باب دویم از کتاب اعمال رسل مصرّح به است نه مراد خبر ظهور پیغمبری است یا احداث شریعتی، و حق این است که اگر کسی با قلب فارغ بدون ملاحظهٔ اقوال و مناظرات مسلمانان و مسیحیان در این آیات نظر کند مقصود را خواهد یافت که مراد بشارت از ظهور پیغمبر بزرگی است که حقیقت حضرت مسیح را تصدیق فرماید و از ظهورات بعد که نجات خلق به آن منوط و معلّق است اخبار نماید . زیرا که ظهور روح بدون تعلّق بجسم تحقق نپذیرد و تجلّی گوهر قدسی بیوساطت پیکر آخشیجی معقول نباشد و خلاصة القول اگر مقصود این است که صریحاً اسم مبارک حضرت

رسول در انجیل وارد شده باشد باین عبارت که محمّد نامی ظاهر خواهد شد چنین اسمی و عبارتی در انجیل نیست چنان که اسم مبارک حضرت عیسی هم صریحاً در تورات نیست ، نهایت اینست که انبیای بنی اسرائیل بشارت دادند قوم را که مسیح ظاهر خواهد شد و شما را نجات خواهد داد و عیسویان گفتند که مراد از مسیح حضرت عیسی است کذلک در انجیل بشارت وارد شد که موید بروح القدس ظهور خواهد نمود و عالم را به نور امرالله منوّر خواهد فرمود و مسلمان گفتند مراد ظهور حضرت رسول است و سنّت الهیّه همواره در ارسال رسل چنین بوده است تا امتحان باقی باشد و خبیث از طیّب ممتاز گردد و معلوم نیست که موعود حضرت عیسی به زبان عبری چه بوده است که نخست آن را در قرون اولی بلغت یونانی بفارقلیط ترجمه کرده و پس از آن در این قرون اخیره به زبان عربی و فارسی بژوح القدس و روح تسلس دهنده ترجمه و تعبی نموده اند . اگر لفظ اصلی عربی آن معیّن بودی مطابقه و عدم مطابقة آن با آیهٔ مبارکهٔ " و مبشراً برسول باقی من بعدی اسمه احمد " معلوم گشتی اکنون از این آیات می گذریم که دخان اختلاف فضای مصفای آن را مکدر کرده است و حقیقت مقصود را بر غیر بالغ مستور داشته و در بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاء آیاتی دیگر را تلاوت میکنیم و بانصاف از این معلمان محترم مقصود حضرت عیسی را استفسار مینمائیم پس کتاب انجیل را بگرفتیم و از آیت سیّم از باب یازدهم کتاب مکاشفات یوحنّا خواندم که خداوند تبارک و تعالی در اخبار از وقایع پس از صعود حضرت عیسی می فرماید : (۲) و بدو شاهد خود قدرت خواهم بخشید که پلاس در بر کرده مدّت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند (۳) اینانند دو درخت زیتون و دو چراغ که در حضور خدای ارض ایستاده اند (۵) و اگر کسی خواهد بدیشان ضرر رساند آتشی از دهانشان بر آید که دشمنان ایشان را فرو میگیرد که هر که قصد اذیتشان کند بدین گونه باید کشته شود (٦) و اینها قدرت بربستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و تسلط بر آبها دارند که آنرا بخون مبدل نمایند و جهان را هر وقت بخواهند بانواع بلا مبتلا سازند (۷) و چون شهادت خود را باتمام رسانند آن وحش که از هاویه بر می آید با ایشان محاربه کرده غلبه می یابد و ایشان را می کشد (۸) و نعش های ایشان را می گذارند در شارع عامّ شهر عظیم که معنا

بسدوم و مصر مسمی است جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب شد (۹) و گروهی از اقوام و قبائل و زبان ها و امتها نعش های ایشان را سه روز و نیم نظاره میکنند و اجازت
نمیدهند که نعش های ایشان را بقبر بسپارند (۱۰) و سکنهٔ ارض بر ایشان خوشی و شادی خواهند کرد و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد از آن رو این دو نبی ساکنین جهان را معذب ساختند (۱۱) و بعد از سه روز و نیم روح حیوة از خداوند بر ایشان درآمد و به پای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوف عظیم فرو گرفت (۱۲) و
آوازی بلند از آسمان شنیدند که به ایشان می گوید باینجا صعود نمائید پس در ابر به آسمان صعود نمودند . انتهی.

چون قرائت کتاب به این مقام منتهی شد گفتم که در این الهام نورانی و خبر آسمانی بشارت میدهد که پس از حضرت عیسی دو وجود مبارک که شجرهٔ طیّبهٔ نبوّت و سراج منیر ولایتند ظاهر خواهند شد و بر وحدانیت حضرت رب الارباب و دقائق اسرار مبداء و مآب شهادت خواهند داد . و ما را اعتقاد این است که مراد از این دو وجود مقدس حضرت سیّد المرسلین محمد بن عبدالله و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب که بامر نبوّت و ولایت قیام نمودند و بر وحدانیت ذات اقدس اعلی و حقیّت عیسی و سایر انبیاء و حقایق صحف اولی شهادت دادند و چنان که از سنن ایشان ماثور است از پوشیدن لباس های زیبا اجتناب ورزیدند و همواره در اوقات رسالت و خلافت به لباسهاس مرقع و جام های موصّل اکتفا فرمودند و چون شهادت ایشان به اتمام رسید و نعمت وحی و الهام به بیانات مبارکهٔ ایشان کمال یافت خلافت جانره و سلطنت ظالمه که معبّر بوحش هاویه است ظهور نمود و خلفای بنی امیّه وساده سلطنت جالس شدند و همایون نمودار ازلی حسن بن علی را که حقیقت نورانیّه محمّد و علی بود با اخوان کرام و ابناء اعمام شهید نمودند و سه روز نعش های مبارکشان را در بیابان در معرض رخم و عقبان غیر مدفون گذاشتند و سرهای ایشان را در بلاد شامیّه و اراضی سوریّه در مدّت سه سال و نیم خلافت یزید بمردم نمودند و چنان که تواریخ از آن مخبر است اهل دمشق و سایر بلاد شام از شهادت آن امام عالی مقام شادی ها نمودند و خوشی ها کردند و روز ورود اهل بیت رسالت را به شام چون عیدی بزرگ محسوب داشتند

و چون حضرت سیّد سجّاد عليّ بن الحسين بمقرّ خود یثرب رجوع فرمود و یزید سر در تراب هلاک کشید اسم مبارک آن حضرت اشتهار یافت و حقیقت محمدیّه و علویّه بوجود مقدّسش تحقق پذیرفت جنابش مرجع طالبان دیانت شد و حضرتش مقصد ارباب هدایت گشت و هم چنین هر یک از ائمهٔ هدی و انوار لا تطفی نسلاً بعد نسل قائم و اهل استعداد را به معارف روحانیّه معلم بودند و همواره سلاطین جور و خلفای زور از مراتب جلالت و مجد ایشان خائف و در دفع ایشان ساعی بودند تا آن که در سنهٔ (۲۶۰) هجریّه سلسلهٔ امامت انقطاع یافت و ائمهٔ هدی در نقاب غیبت کبری مستور گشتند و در سماء جوارالله صاعد و او انظار حق غائب شدند اکنون شما که معتقد به حقیت اسلام نیستید بیان کنید که مقصود خداوند از این دو شاهد چیست و کلام آسمانی که قریب هزار و هشتصد سال در میان شما محفوظ است مبشّر کیست .

معلم پروتستانی لختی در اندیشه فرو رفت زیرا که الی الحای هیچ یک از علماء و فحول رجال بر حقیّت ظهور محمدی باین آیات استدلال ننموده بودند تا پروتستانیان جوابی برای آن برتراشند و یا ترجمه را تغییر و تبدیل دهند آن گونه که در لفظ فارقلیط و امثاله کرده اند پس از قدری تامل گفت این دو کس که در این آیات بشارت ظهور ایشان هست هنوز ظاهر نشده اند و ما این آیات را حمل بر ظهور محمد و علی توانیم نمود . زیرا که در باب نهم همین کتاب مکاشفات علاماتی از برای این ظهور وارد و نازل گشته که آن علامات در ظهور محمد ظاهر نشد و احدی آن آثار را ندید و آن آیات مشعر است بر علامات این است که از اول باب نهم می فرماید (۱) و چون فرشتهٔ پنجم صور نواخت ستاره ای از آسمان بر زمین افتاده دیدم و کلید هاویه بوی داده شد (۲) و چاه هاویه را گشاده دودی چون دود گلخنی عظیم از چاه برآمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت (۳) و از میان دود ملخ ها بزمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقرب های زمین داده شد (٤) و آنها مأمور شدند که ضرر نرسانند نه به گیاه و نه به هیچ سبزه و اشجار بلکه بان مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند (۵) و بانها سپرده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماهمعذب دارند و اذیت آنها مثل اذیّت عقرب بود وقتی که کسی را نیش زند (٦) و در آن ایام مردم طلب موت

خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت اما مرگ از ایشان خواهد گریخت (۷) و صورت ملخ ها چون اسب های آراسته برای جنگ بود و بر سرشان مثل تاجها مانند طلا و چهره های ایشان شبیه صورت انسان بود (۸) و موی داشتند چون موی زنان و دندان های ایشان مانند دندان های شیران بود (۹) و جوشن های آهنین و صدای بالهای ایشان مثل صدای عرابه های بسیار اسب که به جنگ همی تازند (۱۰) و دم ها چون عقرب ها با نیش دارند و در دم آن ها قدرتست که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند (۱۱) و بر خود پادشاهی دارند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ابدون و در یونانی او را اپولیون خوانند انتهی . اکنون بگوئید که این علامات کی در ظهور محمد واقع شد نه فرشته ای بر زمین افتاد و نه هاویه گشاده شد و نه از دودش آفتاب و هوا تاریک گشت و نه ملخ ها بدان صفت پدید آمدند و نه مردم زمان محمد از این گونه ملخ ها اذیت دیدند و این واضح است که این علامات حق است و در زمانی واقه خواهد شد که شاهدی برای حقیقت حضرت عیسی مبعوث گردد و هر کس نه بر آئین آن حضرتست چنان که در این الهام خوانده شد مبتلا و نابود شود و محمد و علی برای عیسی شهادت نداند زیرا که شریعت آن حضرت را منحرف کردند و شریعتی دیگر اختراع نمودند و این دو شاهد برای حضرت عیسی شهادت دهند یعنی شریعت آن حضرت را که شریعت ابدیّه و حیوة بخش جاویدی است ترویج نمایند چنان که خود آن حضرت فرموده است که ممکن است آسمان و زمین زایل شود لکن آنچه من گفته ام زایل نخواهد شد و نیز در اول نامه پولس رسول بکلاتیان بصراحت مرقوم است که هر کس کتاب و تعلیمی جز این انجیل بیاورد اگر همه ملک و فرشته آسمانی باشد ملعون است .

جواب گفتم که بدو دلیل این مطالبی که فرمودید مقبول نیست. دلیل اول این است که در مواضع عدیدهٔ همین کتاب مکاشفات منصوص است که خداوند به یوحنّا می فرماید که این وقایع و حوادث بزودی وقوع خواهد یافت چنان که در شروع کتاب و فاتحهٔ ابواب میفرماید مکاشفهٔ عیسی مسیح که خدا باو داد تا اموری را که می یابد زود واقع شود بر بندگان خود ظاهر سازد و نیز در باب آخر مکاشفت و خاتمهٔ نبوت در آیهٔ ششم می فرماید این کلام امین

راستست و خداوند خدای ارواح انبیاء فرشتۀ خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه زود می یابد واقع بنماید و اعلام فرماید انتهی . و در این کتاب مستطاب در چند موضع دیگر نیز تصریح فرموده است که بشارات این مکاشفات در غایت سرعت واقع خواهد شد و تعویق نخواهد یافت . و موافق این بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاء تقریباً ششصد سال بعد از میلاد حضرت عیسی واقع شد و ظهور هیچ یک از رسل و صاحبان شرائع باین سرعت وقوع نیافته است چنان که حضرت موسی تا ظهور حضرت عیسی تقریباً یکهزاروپانصد سال ممتد شد و بالجمله با
آنهمه بشارت سرعت و تأکید در وزد پدید آمدن موعود در این نبوت شما زیاده از هزار و هشتصد سال است انتظار می کشید و هنوز وقوع آن را تصدیق می نمائید.
دلیل ثانی اینست که همچنان که شما عیسویان موعود در انجیل را بسبب عدم ظهور علامات غیر از حضرت خاتم الانبیاء می دانید و چون این علامات را بخیال خود در ظهور آن حضرت ندیده اند او را در ادعای نبوّت صادق نمیشمارید کذلک یهود بسبب همین علامات موعود در تورات را غیر حضرت عیسی می شمارند و چون علامات را بفهم خود قیاس کرده و در ظهور آن حضرت ندیده اند او را در ادّعای مسیحیّت باور نمیدارند و بصراحت می گویند که اینک تورات حاضر است و در اقطار عالم موجود بخوانید و ببینید که پیغمبران بنی اسرائیل بما وعده داده اند که چون سلطنت از خانوادۀ شما بیرون رود و در اقطار و اقاصی دیار پراکنده و ذلیل و خوار گردید مسیح ظاهر خواهد شد و شما را از اسیری و ذلت نجات خواهد داد و با عزّت و ثروت بزمین اصلی شما یعنی اراضی مقدسه ساکن خواهد فرمود و در مقر سلطنت داود متمکن خواهد نمود و زمانی که عیسی مدّعی شد که مسیح موعود منم ما بنی اسرائیل در ملک خود ساکن و معزّز بودیم و در اقطار بلاد پراکنده و اسیر نشده بودیم پس از ظهور او قریب یکهزار و هشتصد سال است که به اسیری مبتلا گشته و در اقطار بلاد در این مدت طولانی به اسیری و خواری گرفتار مانده ایم نه او ما را از اسیری نجات داد و نه در اراضی مقدسه که به حکم تورات میراث ابدی بنی اسرائیل است ساکن نمود تا توانیم گفتن که مسیح موعود او بود و غیر از این علامات ظاهره که صریحاً ممیّز است میان مسیح حقیقی

و غیر حقیقی علامات دیگر هست که هیچ یک از آن در ظهور حضرت عیسی ظاهر نشد چنان که در فصل یازدهم از کتاب اشعیا در ظهور مسیح و علامات آن می‌فرماید (۱) و نهالی از تنهٔ یشی برآمده شاخه ای از ریشه هایش قد خواهد کشید (۲) و روح خداوند که روح حکمت و فطانت و روح مشورت و جبروت و روح علم و خشیت از خداوند است بر او خواهد آرمید (۳)و او را در خشیت از خداوند تیز هوش گردانیده موافق منظور نظرش حکم و مطابق مسموع گوشهایش تنبیه نخواهد نمود (٤) بلکه ذلیلان را به عدالت حکم و برای مسکینان زمین به راستی تنبیه خواهد نمود و زمین را بعصای دهانش زده بروح لبهایش شریر را خواهد کشت(٥) و کمر بند کمرش عدالت و فانطاق میانش خواهد بود (٦) و گرگ و ببر با بزغاله و هم گوساله و پرواری ها با شیر جوان هم خوابه خواهند شد و طفل خورد راعی ایشان خواهد بود (۷) و گاو با خرس خواهد چرید و بچگان آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه بن را خواهد خورد (۸) و شیر خواره به سوراخ صاغر مار بازی خواهد کرد و کودک از شیر باز داشته شده دست خود را به مغارهٔ افعی دراز خواهد نمود (۹) و در تمامی کوه مقدس من هیچ ضرر و فساد نخواهند کرد زیرا که زمین از دانش خداوند مثل آبها که بر دریا محیط است برخواهد شد . انتهی .

و نیز در فصل سیم کتاب یوئیل که پیغمبریست جلیل ، خداوند در ظهور مسیح و نجات بنی اسرائیل می فرماید (١٤) و جماعت ها جماعت ها در درّهٔ قضا نمایانند چون که یوم الله در درّه قضا نزدیک است (١٥) آفتاب و ماه تار میگردند و ستاره ها ضیای خود را بازپس میکشند (١٦) و خداوند صیّون خروش خواهد نمود و آواز خود را از اورشلیم بلند خواهد کرد و آسمان ها و زمین مرتعش خواهند گردید اما خداوند از برای قوم خود ملجا و برای بنی اسرائیل پناه خواهد بود (١٧) پس خواهید دانست که من خداوند خدای شمایم در کوه مقدسم صیّون ساکن میباشم آنگاه اورشلیم مقدس خواهد شد و غریبان بار دیگر از آن عبور نخواهند نمود . انتهی .

چون کتاب تا این مقام تلاوت شد گفتم ای برادران خود انصاف دهید اگر این عبارات بظاهر حمل شود کی این علامات در یوم ظهور حضرت عیسی ظاهر شد کی آفتاب و ماه

تاریک گشت و چه وقت نور ستارگان زایل شد و کدتم زمان طفل با افعی بازی نمود و که دید که ببر با بزغاله سکونت ورزید و شیر جوان با گوساله یکجا خوابید و یا گرگ با برّه در یک مرتع چرید و کودک خورد راعی ایشان گردید و چه در هنگام شیرگاه خورد و از شکار انعام کناره گزید و کی بنی اسرائیل به آسایش در بیت المقدس ساکن شدند و از اسیری و خواری و پراکندگی در بلاد نجات یافتند مگر این که این عبارات متقنه را بر معانی معقوله حمل نمائیم و از ظواهر غیر معقوله مصروف داریم .

معلم پروتستانی گفت بلی بنی اسرائیل در اصل این علامت محققند ولکن چنان که می‌دانید در فهم معانی آن خطا کردند چه که مقصود خداوند از نجات ایشان نجات از ظلمت باطن و تیرگی دل وگمراهی بی ایمانی بود نه نجات از اسیری دنیوی و بلوغ به مقاصد جسمانی و هم چنین است سایر علامات که هر یک معانی حقیقیه دارد که در ظهور حضرت عیسی کلّ وقوع یافت و چیزی غیر واقع باقی نمایند . نهایت بنی اسرائیل از فهم آن عاجز ماندند و بر معانی غیر مقصود حمل نمودند و این هم درکتاب مذکور و منصوص بود که بنی اسرائیل را کوری عارض خواهد شد و در روشنی روز مانند تاریکی شب از رویت محروم خواهند گشت و مقصود کوری دل و ظلمت ضمیر است چنان که مواق این خبر آن گونه از نعمت بصارت محروم ماندند و بسبب کثرت معصیت از نور ضمیر بی بهره گشتند که حقیقت حضرت عیسی را که چون ضیاء نهار روشن و واضح بود درنیافتند .

جواب گفتم که نیکو گفتند اکنون اهل اسلام میگویند که در ظهور حضرت خاتم الانبیاء شما نیز از ادراک معانی حقیقیّه انجیل محروم ماندید و علامات را بر فهم خود حمل نمودید و این ظاهر است که اگر بنی اسرائیل در زمان حضرت عیسی معانی تورات را از آن حضرت می پرسیدند نه از علمای خود البتّه از انوار ایمان به حضرت روح الله

منوّر میگشتند و به معانی اصلیّه کتاب دانا میشدند و اوز علم و ایمان محروم نمی‌ماندند هم چنین مسیحیان اگر در زمان ظهور خاتم الانبیاء معانی انجیل را از آن حضرت می پرسیدند و به تقلید علمای خویش مغرور نمی گشتند البتّه بنور هدی مهتدی میشدند و به سرچشمه بقا راه می‌یافتند . چون در آن ایّام بسبب غرور بفهم و اعتبار و اقتدار خود به دعوت و ندای سیّد

ابرار اعتنا ننمودند و امر الهی را خوار شمردند ناچار مانند بنی اسرائیل در ورطهٔ خطا فروماندند و از فهم حقائق کتاب محروم گشتند اکنون هم باید معانی این وحی های نورانی را از مظهر امر ربّانی یابید تا بفهم مقاصد انبیاء توانا شوید و بروح جدید زندهٔ جاوید گردید و اکنون این عبد رشحی از بحر معانی فصل نهم کتاب مکاشفات را بیان می نماید تا دانید که آن علامات کلّ در ظهور حضرت خاتم الانبیاء وقوع یافت و چیزی در حیّز تعوّق نماند .
مقصود از دمیدن در صور ارتفاع ندای صاحب ظهور است و ملکی که بر زمین افتاد و کلید هاویه در دست وی بود ولیّ حقیقی الهی و مرآت کامل الصّفات حضرت رسالت پناهی است که به سبب استقرار خلافت جابرهٔ بنی امیّه بر زمین افتاد و دود ضلالت ارتفاع یافت .
و از آغاز خلافت ملک الهاویه اتباع بنی امیه که درشرارت مانند عقرب بودند پیوسته متعرّض ملل و قبائل میگشتند و به بهانهٔ جهاد در فتح بلاد و قتل و اسیری عباد سعی مینمودند و پس از انقضاء مدّت یکصد و پنجاه سال از خلافت جابرهٔ بنی امیّه و بنی العبّاس به سبب انقلابات داخلیّه و محاربات سلاطین اسلامیّه با یکدیگر رسم جهاد برافتاد و اغلب اوقات سایر ملل از تعرض این دول آسوده ماندند و خلاصة القول تمام علامات در ظهور حضرت خاتم الانبیاء وقوع یافت لکن مردی باید که معانی مقصوده را دریابد و مانند یهود محجوب ماند .
معلم پروتستانی گفت راست اینست که ما این آیات را بر این معانی حمل نتوانیم کرد و عقرب را بر مردم ظالم تاویل نخواهیم نمود زیرا که ما این عقاید را از آباء کلیسیا که پدران روحانی ما هستند پذیرفته ایم و ایشان از رسل الهی که شما حواریّن می نمامید تعلیم یافته اند و رسل از حضرت عیسی مسموع داشته اند و هیچ یک از آباء و رسل این آیات را این ؟ونه تأویل نکرده اند تا ما نیز بپذیریم و رسالت محمد را قبول داریم .
آقای علی نخجوانی که از اجزای مجلی جوانی بود شیعه و طلیق اللّسان گفت ای برادران از انصاف مگذرید و از طریق اعتدال تجاوز ننمائید . اهالی هر مذهب چنان گمان می کنند که عقاید خود را از انبیاء و اولیاء و بزرگان کیش خویش آموخته اند ولکن حقّ اینست که این علامات وارده در انجیل را اگر تأویل نمی نمائید کذلک علامن وارده در تورات را تأویل

نکنید و اگر آن را تأویل می کنید این را نیز باید تأویل کرد و بالجمله سخن بسیار رفت و مناظره بطول انجامید و اهالی مجلس بخوبی بر سبب توقّف و احتجاب اهل کتاب از امر مبارک حضرت ختمی مآب آگاه گشتند .

و مقصود نامه نگار از ذکر این حکایت و تقریر این مناظرت آنست که آنجناب ملتفت شوند که هر قومی که از تصدیق حقّ معرض شد به همین اسباب و شبهات بوده که امروز ملّت اسلامیّه از ظهور قائم معرضند زهی افسوس که ملّت اسلام از حال سایر ملل متنبه نگردند و با ملاحظهٔ سیایت های شدیدهٔ الهیّه در اقوام طاغیهٔ ماضیه هوشیار نشوند و از همین راه بآنان ملحق آیند . فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم : " یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الا کانوا به یستهزئون . " و قال ایضاً عزّ اسمه و جلّ کبریائه : " افلم یسیروا فی الارض فینظروا کیف کان عاقبة الذین من قبلهم کانوا اکثر منهم و اشد قوة و آثاراً فی الارض فما اغنی عنهم ما کانوا یکسبون فلما جائهم رسلهم بالبینات فرحوا بما عندهم من العلم و حاق بهم ما کانوا به یستهزئون " .

بیانی دیگر در تنقیح و توضیح مبحث بدان ای برادر گرامی گوهر هداک الله الی الافق الاعلی و سقاک من الرّحیق الاطهر که در جمیع کتب مقدسه سماویّه این بشارت منصوص است که در آخر الزّمان دو ندا ارتفاع خواهد یافت یعنی دو بزرگ ظهور خواهند فرمود و از ظهور آن دو وجود اقدس عالم رتبهٔ بلوغ خواهد یافت و انوار ایمان و دیانت بر جمیع اقطار ارض خواهد تافت و اختلافات عالم و تفریق ادیان امم باتحاد و ایتلاف تبدیل خواهد شد و جهان از دنس توّحش و شقاوت و غبار ظلم و شرارت منزّه و مطهر خواهد گشت و آفتاب علم و معرفت و نیّر مدنیّت و تربیت از مغرب خود طلوع خواهدنمود و این دو ندا و دو ظهور در احادیث مرویّه از ائمهٔ هدی و ذریّه طیّبهٔ حضرت سیّد الوری بظهور قائم و ظهور حسینی تعبیر شده و در اخبار وارده از طرف اهل سنّت و جماعت بظهور مهدی و
نزول حضرت عیسی تعبیر یافته است و بر عارف بالغ مخفی نیست که مراد هر دو طایف یکی است زیرا که علمای فریقین از اهل تسنن و یا اهل تشیع اخبار وقایع بعد از حضرت خاتم الانبیاء را از اولیای کرام و ائمهٔ اسلام روایت نموده اند و ایشان از قرآن مجید مستفاد داشته

اند و در قرآن اخبار از دو ندا و دو صور و بعبارة اوضح بشارت به دو ظهور وارد شده است قال الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم : " و ما قدروا الله حقّ قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیامة و السّموات مطوّیات بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون و نفخ فی الصّور فصعق من فی السّموات و من فی الارض الّا من شاءالله ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربّها و وضع الکتاب وجی بالنّبیّین و الشّهداء و قضی بینهم بالحقّ و لا یظلمون و قال ایضا تبارک اسمه و عزّ ذکره : " و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب و قال ایضا جلّ جلاله و عمّ نواله : " یوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة " و در آیات و اخبار یوم ظهور قائم به ندای صعقه و صور اول و قیامت صغری و یوم ظهور حسینی و یا عیسوی بیوم الله و یوم الحسرة و یوم الجزاء و ساعت و امثالها تعبیر یافته است و اهل بهاء معتقدند که مراد از این دو ظهور که در آیات و اخبار مذکور و مأثور است ظهور حضرت باب اعظم اعلی است و طلوع جمال اقدس ابهی که نخست وجود مبارکش از ارض فارس ظاهر و در مکّه معظّمه در مجمع کبری ندای مقدّسش بلند شد و ثانی وجود مسعودش از عراق طالع و ندای جانفزایش از اراضی مقدسه ارتفاع یافت و آثار و علامات این یوم بزرگ در توراة و انجیل و قرآن بر یک نهج مسطور و بیک طریق مذکور است لکن چون بشارات وارده در تورات و انجیل را بر این دو ظهور عظیم جلیل

نامه نگار در سایر رسایل خود مفصلاً و مشروحاً یاد نموده است لهذا در این رساله فقط به آیات فرقانیّه و احادیث اسلامیّه اکتفا خواهد رفت تا کلام زیاده از حد به طول نینجامد و موجب سآمت و ملامت قاری و ناظر نگردد . اکنون چون این بیان به پایان آمد و مناط و مبحث معلوم و منقع شد در مقالات ثلث شروع کنیم و بیانات را در طریق نجات به پایان بریم .

مقالهٔ اولیٰ

در بیان معنی توحید و ذکر اعظم ادلّه و براهین

بدان ای سائل طالب اوردکالله الی اعذب المشارب وبلّغک الی افضل الرّغائب که هریک از ارباب علم و دانش را از رؤسای مذاهب و مشارب در اثبات وحدانیّت خداوند تبارک و تعالی طریقه و روشی علیحدّه است که در کتب و رسائل ایشان مسطور است. اهل نظر و استدلال از حکما وحدانیّت الهیّه را ببراهین عقلیّهٔ خیالیّه اثبات نموده و متکلّمین در توحید آن ذات پاک بمفاد آیهٔ مبارکهٔ "لوکان فیهما الهة الاّالله لفسدتا" تمسّک جسته و اهل اشراق و تصوّف ادراک وحدت غیب لایدرک را بمشاهده و مکاشفه و ذوق محوّل داشته‌اند و اگرچه فرق مذکوره در طرق اثبات وحدت ذات مختلف و متفاوت باشند لکن در این مسأله که عبارت از وحدت خداوند تبارک و تعالی است متّفق و بالقول موافقند بلکه اگر بنظر خالص از شائبهٔ تعصّب ملاحظه نمائی جمیع ملل و ادیان را خاصّه اهل کتاب در توحید ذات حضرت ربّ‌الارباب متّفق و یکدل وکلّ را بر یک خدای حقیقی معترف و قائل بینی چه اگر از زردشتیان و یهود و بودیّه و هنود و سایر فرق و شعوب پرسی بینی که همه بر یک خدای واحد متّصف بصفات کمال و مبرّا و منزّه از صفات نقص و زوال معترف و معتقدند و اوثان و اصنام را وسایط فیض و روابط فضل و عنایت خدائی می‌دانند و اذعان بخدای واحد نوعی در دل و روان این ملل و ادیان آمیخته است که هرملّتی در حقیقت او را عبادت می کنند و از او نجات می‌جویند و برای اسم او قبول دینی از ادیان نموده‌اند معذلک کلّه نزد ارباب بصیرت این ملل مذکوره موّحد شمرده نمی‌شوند بلکه آنانرا مشرک و خارج از مقام بلند توحید شمرده‌اند پس دانشمند مجاهد باید میزان اصلی توحید را بشناسد و بتوحید و تفرید زبانی اکتفا نکند. تا تواند از شَرَک شِرک رهائی جوید و در محفل قدس موّحدین حقیقی داخل آید

و اهل بهاء برحسب تعلیم قلم اعلی در مسألهٔ توحید چنین معتقدند که چون ذات غیب الهی مقدّس است از جمیع شؤون جسمانیّه و منزّه است از تمام اوصاف جسدانیّه از قبیل خروج و دخول و تشبیه و حلول و اسم و وصف و علّو و دنوّ و ظهور و خفا و تمکّن و استقرار و مواجهت

و استدبار لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هواللّطیف الخبیر بنوعی که سبیل معرفتش من جمیع الوجوه مسدود است و طلب ادراکش بکلّ الانحاء مردود لذا محض افاضهٔ فیوضات روحانیّه و تنزیل آیات سماویّه که اصل اصیل است در تکمیل حقایق بشریّه و تشریع شرایع الهیّه خلق فرمود کلمهٔ اوّلیه را و واسطهٔ معرفت خود مقرّر داشت آن جوهرهٔ قدسیّهٔ الهیّه را، تا بجنبهٔ روحانیّت محلّ تجلّی اسماء و صفات گردد و موجب نزول فیوضات روحانیّه از عوالم علویّه بمنازل سفلیّه آید و بجنبهٔ جسمانیّت و بشریّت موجب انس عباد و هدایت ارباب استعداد و تربیت و تمدّن اهالی ممالک و بلاد شود و مقصود از کلمهٔ اوّلیه در هر قرن و زمان آنوجود اقدس اعلی است که قلب مبارکش محلّ تجلی روح قدسی است و لسان یزدانی بیانش منزل آیات ربّانی او است که تواند بکلمهٔ علیا ناطق گردد و مقتدر بر ایجاد شریعت جدیده وتشریع قوانین الهیّه باشد یعنی تواند دینی تازه تشریع کند و ادیان سابقه را محو و زایل فرماید بمعرفت او معرفت‌الله تحقّق یابد و بتصدیق او مقام توحید و ایمان ثابت آید از طلوع او در ازمنه و اعصار انوار هدایت و استبصار بر قلوب ابرار تافت و از ظهور او اکناف و اقطار در پرتو تمدّن و هیأت اجتماعیّه استقرار یافت و این گوهر یکتا که در صحف انبیاء بجمیع اسماء حسنی موسوم و در کلمات اصفیاء باسم اعظم مخصوص است اگرچه در هر قرن و زمان بقمیصی ظاهر و در هردور و اوان باسمی طالع گشته لکن در حقیقت یک ذات و یک گوهر و یک حقیقت بوده و خواهد بود زیرا که رتبهٔ شارعیّت ثابت نمی‌شود در نفسی جز آنکه روح قدسی بر قلب منیرش نازل گردد و مقام وحی و کلمهٔ اوّلیّه تحقّق نمی‌پذیرد الاّ آنکه غیب منیع در آن هیکل رفیع متجلّی باشد و این ثابت و معلوم است که روح‌القدس واحد حقیقی است من جمیع الجهات که بنزول و تجلّی در افئدهٔ عدیده متکثّر نگردد چنانکه فی المثل انعکاس صورت واحد در مرایای متکثّره موجب تعدّد شخص نباشد اینست که اهل بصیرت جمیع انبیاء و رسل را نفس واحده دانسته و مصداق آیهٔ مبارکهٔ لا نفرّق بین احد من رسله شناخته‌اند و اگرچه این معنی را ادّله و براهین بسیار است و در طیّ کتاب بعون حضرت ربّ‌الارباب مشروحاً و مفصّلاً مذکور خواهد شد لکن در حدیث مفضّل بن عمر شیبانی که مرحوم مجلسی در جلد غیبت بحارالانوار و حضرت شیخ کبیر الشیخ احمد

الاحسائی درشرح الزّیاره روایت فرموده‌اند بعبارت اوضح اوفیٰ تصریح شده‌است که حضرت صادق میفرماید و یظهر سیّدنا القائم مسنداً ظهره الی الکعبة و یقول یا معشر الخلایق اَلا و من اراد ان ینظر الی آدم و شیث فها اناذا آدم و شیث اَلا و من اراد ان ینظر الی نوح و ولده سام فها انا ذا نوح و سام اَلا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل فها انا ذا ابراهیم و اسمعیل اَلا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذا موسی و یوشع الا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون اَلا و من اراد ان ینظر الی محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیّ فها اَنا ذا محمّد و علیّ اَلا و من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فها اناذا الحسن و الحسین اَلا و من اراد ان ینظر الی الائمّة من ولد الحسین فها انا ذا هم الی آخر الحدیث و ترجمهٔ حدیث شریف اینست که می‌فرماید و آقای ما قائم پشت می‌دهد بکعبه و می‌فرماید ای گروه خلایق هرکه خواهد آدم و شیث را بیند این منم آدم و شیث و هرکه خواهد نوح و فرزند او سام را بیند این منم نوح و سام و هرکه خواهد ابراهیم و اسمعیل را بیند این منم ابراهیم و اسمعیل و هرکه خواهد موسی و یوشع را بیند این منم موسی و یوشع و هرکه خواهد عیسی و شمعون را بیند این منم عیسی و شمعون و هرکه خواهد محمّد صلّی‌الله علیه وآله و سلّم و امیرالمؤمنین علی را بیند این منم محمّد و علی و هرکه خواهد حسن وحسین علیهما السّلام را بیند این منم حسن وحسین و هرکه خواهد ائمّهٔ اطهار را از ولد حسین بیند این منم ائمّهٔ اطهار انتهی ای برادرگرامی در این حدیث شریف نیکو تأمّل فرما و دریاب که این وجودات قدسیّه و مظاهر اسماء و صفات الهیّه حقیقت واحده‌اند اوّلشان عین آخر وآخرشان عین اوّل است اینست که بالغین از حکماء و متألّهین فرموده‌اند حکیم وحدت‌را درکثرت بیند و حضرت عیسی بیوحنّای صاحب کتاب رؤیا می‌فرماید منم اوّل و منم آخر و جمال مقدّس علوی درخطبهٔ طتنجیّه میفرماید لولا خوفی علیکم ان تقولوا جنّ او ارتدّ فاخبرتکم بما کانوا و ما انتم فیه و ما تلقونه الی یوم القیامة اوغر الیّ فعلمت و لقد ستر علمه عن جمیع النّبیّین الاّ صاحب شریعتکم هذه صلّی‌الله علیه و آله فعلّمنی علمه و تعلّمت منه علمی اَلا و نحن النّذر الاولی و نحن النّذر الاخرة و نذر کلّ زمانٍ و اوان و بنا هلک من هلک و نجی من نجی یعنی اگر نبود بیم آنکه گوئید پسر ابی

طالب مجنون یا مرتد شد خبر می‌دادم شما را بآنچه بوده‌اند و آنچه شما در آینده و بآنچه بشما می‌رسد تا روز قیامت این دانش در من است و هرآینه این علم از جمیع انبیاء پوشیده شد جز صاحب این شریعت صلّی‌الله علیه و اله و سلّم که او مرا تعلیم فرمود و من از او آموختم آگاه باشید که مائیم نذیران پیش و مائیم نذیران آخر و مائیم نذیران هرزمان و اوان بسبب ما هلاک شد هرکه هلاک شد و بسبب ما رستگاری و نجات یافت هرکه نجات یافت انتهی پس چون بر این مطلب اطّلاع یافتی بدان که توحید حقیقی عبارتست از شناختن آن‌ذات یکتا در مظاهر اعلی و اعتراف بوحدت آن حقیقة الحقایق در ظهورات شتّی و این کلمهٔ اوّلیه و مشیّت کلیّهٔ الهیّه فی جمیع القرون و الاعصار در صورت بشریّه در میان خلق بوده و خواهد بود یا بر عرش ظهور قائم و منادی و یا بر کرسیّ بطون جالس و مستوی است و محال است که زمین از آن وجود مسعود خالی باشد و ارض بدون آن گوهر محمود قرار گیرد تا عروة الوثقای توحید و ایمان محکم باشد و سنّت تمحیص و امتحان که از سنن حتمیّهٔ الهیّه است از میان نرود چنانکه در اوّل کتاب حجّت از اصول کافی در جواب مسئلت زندیق از اثبات وجوب بعثت رسل از حضرت صادق روایت نموده که آن حضرت در طیّ جواب می‌فرماید انّا لمّا اثبتنا انّ لنا خالقاً صانعاً متعالیاً عنّا و عن جمیع ما خلق و کان ذلک الصّانع حکیماً متعالیاً لم یجز ان یشاهده خلقه و لا یلامسوه فیباشرهم و یباشرونه و یحاجّهم و یحاجّونه ثبت انّ له‌سفراءفی خلقه یعبّرون عنه الی خلقه و عباده و یدلّونهم علی مصالحهم و منافعهم و ما به بقائهم و فی ترکه فنائهم فثبت الآمرون و النّاهون عن الحکیم العلیم فی خلقه و المعبّرون عنه جلّ و عزّ و هم الانبیاء و صفوته من خلقه حکماء مؤدّبین بالحکمة مبعوثین بها غیر مشارکین للنّاس علی مشارکتهم لهم فی الخلق و التّرکیب فی شیء من احوالهم مؤیّدین عندالحکیم العلیم بالحکمة ثمّ ثبت ذلک فی کلّ دهر و زمان ممّا اتت به الرّسل و الانبیاء من الدّلائل و البراهین لکیلا یخلو ارض‌الله من حجّة یکون معه علم یدلّ علی صدق مقالته و جواز عدالته انتهی چون ترجمهٔ این حدیث شریف در مبحث دلیل و برهان خواهد آمد ان‌شاءالله تبارک و تعالی لهذا در این مقام بترجمهٔ آن مبادرت نرفت و مقصود از اتیان این حدیث در این مقام اینست که آنحضرت می فرماید آنچه از انبیاء و رسل بدلایل و براهین

وارد شده اینست که سفرای الهیّه در هر دهر و زمان باید در عالم باشند تا زمین خالی از حجّت نباشد و واسطهٔ فیض الهی منقطع نگردد و بالجمله چون این مطلب معلوم و واضح شد که مقام توحید و ایمان ثابت نمی‌شود الاّ بمعرفت کلمهٔ اوّلیه و تصدیق مشیّت الهیّه اکنون این مقاله را در بیان دلیل و برهان آن واسطهٔ وحی و الهام در سه فصل بانجام بریم

فصل اوّل اعلم یا ایّها الّسائل النّبیل منحک‌الله باعطاء الجزیل و الیک رداء المجد الجمیل که این مسأله متّفق علیه اهل عالم است که انبیاء و رسل را برهانی باید که جمیع من علی‌الارض از آوردن مثل آن عاجز باشند تا دلیل صدق او باشد و موجب عجز و اذعان خلق گردد و این دلیل را قدما آیت می‌نامیده‌اند و مفسّرین قرآن آیات را دو تقسیم نهاده‌اند قسم اوّل آیات کتابیّه که عبارت از وحی آسمانی وکلمات یزدانی باشد قسم دوم آیات اقتراحیّه از قبیل احیاء اموات و اعلام از مغیبات و تبدیل عصا باژدها و بیرون آوردن شتر از صخرهٔ صمّاء و امثالها که همواره کفّار بر انبیاء اقتراح کرده و خداوند را بآن امتحان می‌نموده‌اند و متأخّرین که یمین از شمال ندانسته و آیت از خارق عادت تمیز نداده‌اند جمیع امور موهومه را که بگمان خود برهان انبیاء و رسل دانسته خوارق عادات نامیده‌اند و آن را تقسیمی دیگر نهاده‌اند وگفته‌اند که این خوارق عادات که از انبیاء صدور می یابد اگر قبل از بعثت و پیش از اظهار امر رسالت باشد ارهاص است و اگر بعد از بعثت و اظهار رسالت خارق عادتی از نبی و رسول ظاهر شود و بآن تحدّی فرمایدآن معجزه است و اگر خارق عادت از اولیاء ظاهر شود آن کرامت است وکسی که عالم بر لغت عربیّت باشد داند که معنای خارق عادت و کرامت این اوهام نیست زیرا که خرق عادت در لغت عرب عبارتست از نقض و ترک عادتی از عادات متداولهٔ فیمابین خلق مثلاً عادت اهل ایران در ازمنهٔ طویله بر این جاری است که یوم نوروز را عید گیرند و روز شادی شمرند و یوم عاشورا را تعزیت دارند و یوم اندوه و مصیبت شمرند پس هرگاه خلق را بزرگی از این امور ممنوع دارد و این رسوم را متروک و محو کند گویند او خرق عادت قدیمه کرد قال صاحب کتاب مرآة الوصیّه فی بیان حالات اهل‌الصّین و هو من مشاهیر الفصحاء و المصنّفین و امّا حکم بلاد الصّین فهو بین المطلق و المقیّد فانّ لهم شرایع و قوانین مکتبة و لکنّ الملک له استطاعة ان یغیّر شیئاً منها غیر انّه فی الغالب لا

یتجاسر علی خرق العوائد القدیمة و یتحاشی نقض القواعد الاصلیّة الّتی جرت علیها الاحکام زماناً طویلا" یعنی سلطنت و حکمرانی بلاد چین میانهٔ سلطنت مطلقه و سلطنت مقیّده است زیرا که شرایع و قوانین مدّونهٔ مکتوبه دارند لکن ملک چین را قدرت و استطاعت هست که چیزی از آنرا تغییر دهد الاّ آنکه غالباً جسارت نمی کند بر خرق عادات قدیمه و می‌ترسد از نقض قواعد اصلیّه که مدّتی حکم بر آن جاری بوده است

و چون در هر قرن که کلمهٔ الهیّه اظهار امر فرمود و رسولی بزرگ برسالت مبعوث شد سنّت الهیّه بر این جاری بوده‌است که به ظهور او شرایع و آداب عتیقهٔ معموله را محو فرماید و شریعت جدیدهٔ تشریع و جاری نماید لهذا بزرگان خوارق عادات را اعظم علائم ظهورات کلیّه دانسته‌اند چنانکه بظهور حضرت عیسی علیه‌السّلم عادات یهود خرق شد و بظهور حضرت خاتم‌الانبیاء عادات قدیمه منسوخ و متروک گشت و این سنّت همواره در ظهورات الهیّه جاری بوده و بخرق عادات قدیمه و تشریع شریعت جدیده پیوسته حقّ جلّ جلاله امم را امتحان میفرموده است سنّةالله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنّةالله تبدیلا و مقصود از این تطویل این است که درست ملتفت شوی که چکونه ارباب جهالت کلمات بزرگان را تحریف نموده و معانی اصلیّه و مطالب عالیه را بمعانی باطله و مطالب موهومه تبدیل کرده‌اند و چون بر این مطالب استحضار یافتی اکنون بر حسب اصطلاح قدمای از علماء و مفسّرین در این مطلب شروع کنیم که آیا دلیل و برهان انبیاء و مرسلین هنگام ظهور آیات مدّونه و وحی آسمانی بوده‌است یا معجزات و آیات اقتراحیّه و در نخست این مقدّمه را بیاد دار که باعتقاد اهل بهاء انبیاء و رسل مظاهر قدرت و اقتدار الهیّه‌اند و مطالع صفات و اسماء ربانیّه بر هرچیز باذن‌الله قادرند و بر هر شیء ممّا کان او یکون بوحی‌الله عالم. ایشانند مقتدر مطلق بر عوالم امکان و انشاء و ایشانند محالّ ظهور یفعل‌الله ما یشاء. آنچه را ایشان برهان قرار دهند همان برهان اصلی است و بآنچه خود بدان استدلال فرمایند همانست دلیل حقیقی. در پیشگاه اقدسشان عجز و نادانی نیست و در حضرت انورشان ناتوانی و درماندگی نه. ولکن با همهٔ اقتدار و قدرت و علم و احاطت حاکمند نه محکوم و مطاعند نه مطیع مقصودشان نجاة خلق

است نه هلاک و اقدامشان در اجرای امر حقّ است نه اطاعت اهواء خلق "قل لا اتّبع اهوائکم قد ضللت اذاً و ما انا من المهتدین

و پس از توضیح این مقدّمه معروض می دارم که آنچه از جمیع کتب مقدّسهٔ سماویّه از تورات و انجیل و فرقان مستفاد می شود و عقل نیز بر آن شهادت می‌دهد اعظم حجج و براهین آیات وحییّه و زبر و کتب سماویّه است نه معجزات و آیات اقتراحیّه یریدالله ان یحقّ الله الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین و نامه‌نگار برای کشف حجاب، آیات وارده در این سه کتاب مستطاب را بر آنجناب می خواند تا واضح و معلوم گردد که انبیاء و رسل همواره کتاب‌را دلیل اعظم و موجب هدایت دانسته و معجزات را دام خصم و سبب هلاکت شمرده‌اند

امّا کتاب تورات

در فصل هیجدهم سفر تورات مثنّی خداوند تبارک و تعالی قوم‌را از ظهور رسول صادق و مدّعی کاذب اعلام می‌دارد و میزان تمیز صادق و کاذب را نیز معیّن می‌نماید و این آیات را که مرقوم خواهد شد علمای ملّت فخیمهٔ عیسویّه بشارت ظهور حضرت عیسی علیه‌السّلم دانسته و دانشمندان سلسلهٔ علّیهٔ اسلامیّه بشارت ظهور حضرت خاتم الانبیاء صلّی‌الله علیه و آله و سلّم شمرده و در کتب خود بآن استدلال فرموده‌اند مقصود آنکه این آیات متفّق علیها است و مقبول امّت حضرت رسول و تابعین حضرت عیسی و خلاصة القول خداوند جلّ و عزّ در آیهٔ (۸) از فصل مذکور میفرماید (۱۸) از برای ایشان پیغمبریرا مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم فرمود و کلام خود را بدهانش خواهم گذاشت تا هرآنچه باو امر می‌فرمایم بایشان ابلاغ دارد (۱۹) و واقع می‌شود شخصی که کلمات مرا که او باسم من بگوید نشنود من از او تفتیش خواهم نمود (۲۰) امّا پیغمبری که متکبّرانه باسم من سخنی بگوید که بگفتنش امر نفرمودم و یا باسم خدایان غیر تلفّظ نماید آن پیغمبر باید البتّه بمیرد (۲۱) و اگر در دلت بگوئی کلامی که خداوند نگفته است چگونه بدانم (۲۳) چنانچه پیغمبری چیزی بنام خداوند بگوید و آن چیز واقع نشود و بانجام نرسد آن امری است که خداوند نفرموده است بلکه آن پیغمبر آنرا از روی غرور گفته‌است از او مترس انتهی خداوند تبارک و تعالی در این وحی منیر اعلام می‌فرماید که از میان اخوان قوم پیغمبری مانند تو

یعنی صاحب شریعت جدیده مبعوث خواهم فرمود و کلام خود را از لسان مبارکش نازل خواهم نمود تا آنچه فرمایم بخلق ابلاغ دارد و اگر کسی رسالت او را نپذیرد ببازخواست الهی مبتلا و گرفتار گردد چنانکه امروز می‌بینی قوم یهود بجهت ردّ حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیاء بتفتیش و بازخواست الهی گرفتارند و بخشم خداوندی مبتلا و بعد می‌فرماید اگر پیغمبری بکذب مدّعی وحی گردد و یا خلق را بعبادت اصنام و اوثان دعوت نماید البتّه آن پیغمبر کاذب هلاک شود و پس از اعلام از ظهور پیغمبر صادق و پیغمبر کاذب می فرماید اگر تو در قلبت تردّد یابی و تفکّر نمائی که من کلام خالق را از کلام خلق چگونه بشناسم و میان صدق و کذب چگونه تمیز دهم میزان اینست که اگر اوامر او تحقّق پذیرد یعنی کلام او نافذ گردد و شریعت او باقی ماند او از جانب خداوند تبارک و تعالی است والاّ از او مترس که کذب و افترا است اکنون در این وحی آسمانی و میزان ربّانی نیکو تدّبر و تفکّر نما که حقّ جلّ جلاله ممیّز میان مدّعی صادق و مدّعی کاذب را نفوذ کلام و تحقّق امر و بقا و دوام شرع او مقرّر داشته‌است نه معجزات و آیات اقتراحیّه و اگر معجزه دلیل بودی و آیات اقتراحیّه موجب هدایت گشتی و فارق بین الحقّ و الباطل شدی می فرمودی که اگر تو در دلت تفکّر نمائی که من کلام خداوند را از کلام خلق چگونه بشناسم و پیغمبر صادقرا از پیغمبر کاذب چگونه تمیز دهم معجزه‌ای از او بطلب اگر معجزه اظهار نمود حقّ است و از جانب خداست والاّ فلا پس چون خداوند تبارک و تعالی معجزات را میزان و ممیّز بین الحقّ و الباطل قرار نداد خلق را نمی‌رسد که چشم از میزان الهی بپوشند و معجزات را میزان قرار دهند چه هرکس از فرمان الهی گردن پیچید و هوای خود را بر رضای خدا ترجیح داد البتّه صرفه نخواهد برد معجزه‌ای نخواهد دید و از نعمت هدایت نیز محروم خواهد ماند و بعض علمای ملّت فخیمهٔ مسیحیّه و افاضل امّت عزیزهٔ اسلامیّه این آیات توراة را بر این محمول داشته‌اند که میزان تمییز پیغمبر صادق از کاذب این است که اگر آن پیغمبر خبری از غیب از وقایع آتیه بفرماید و آن بوقوع رسد حق است و الاّ فلا و نزد متبصّر بطلان این تفسیر ظاهر است چه در این صورت موقوف است تحقّق صدق ادّعا بتحقّق آن خبر. و این ظاهرالبطلان است زیرا که علم بآن تخصیص بمستمعین خواهد داشت و برای غائبین و غیر موجودین زمان ظهور طریقی

جز تقلید اسلاف نخواهد ماند. این است که چون سخافت این قول در غایت ظهور است محقّقین از عبریان خود بر این معنی محمول نداشه اند و آیات مزبوره را بر آنچه عرض شد تفسیر کرده‌اند و غلبهٔ امر و نفوذ کلمه و بقای شرع که خداوند تبارک و تعالی میزان اعظم در تورات قرار داده و ممیّز بین الحقّ و الباطل فرموده در قرآن نیز منصوص است قال‌الله تبارک و تعالی ضرب‌الله مثلاً کلمة طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی‌الّسماء تؤتی اکلها کلّ حین و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثّت من فوق الارض مالها من قرار خلاصهٔ مقصود از آیهٔ مبارکه این است که خداوند مثل زده‌است که کلمهٔ طیّبه مانند درخت طیّبی است که ریشهٔ آن در زمین ثابت و محکم است و شاخه‌اش ببالا مرتفع که در هر فصل میوه آورد و ثمرش بخلق بالغ آید و مثل کلمهٔ خبیثه مانند درخت خبیثی است که باندک آسیبی کنده شود و آنرا بقا و استقرار نباشد و اینرا دانستی که کلمة‌الله شارع مقدّس و آن وجود انور اقدس است که محلّ تجلّی روح قدسی و مهبط وحی الهی است که شریعت در هر قرن بسبب وی تشریع شود و اثمار دیانت و معرفت و آسایش و مدنیّت از او در عالم ظهور یابد و نیز در مقام دیگر می‌فرماید انّ الباطل کان زهوقا و از این بیانات مبارکه در کتاب مجید بسیار است که ارباب بصارت‌را به میزان حقیقی آگاه می نماید و اهل هدایت را بر محقّ و مبطل شناسائی می‌دهد و لا یرید الظّالمین الاّخسارا

و نیز در فصل ششم سفر تورات مثّنی در آیهٔ (١٦) میفرماید خداوند خدای خود را امتحان منمائید انتهی و این معلوم و واضح است که امتحان ذات غیب الهی معقول نتواند بود زیرا سبیل باو من کلّ الوجوه مسدود است چنانکه در مبحث توحید دانستی بلکه مقصود از امتحان خداوند امتحان مظاهر امرالله است که پیوسته خلق بآن مبتلا و ممتحنند. چه آنچه بر ایشان منسوب آید منسوب بخدا است معرفتشان معرفةالله و انکارشان انکارالله مطیعشان مطیع‌الله و محاربشان محارب الله وجه ایشان وجه‌الله و لقای ایشان لقاءالله و امرشان امرالله و نهی ایشان نهی الله است کذلک امتحان ایشان امتحان خداست و امتحان مظاهر امرالله که اکثرخلق از آن غافل و بآن گرفتارند آنگونه مخوف و مهیب است که ملل قویّه را مقهور داشته و امم کثیره را بخشم الهی مبتلا و معدوم کرده‌است و مضمون این آیهٔ تورات از

احادیث اسلامیّه نیز مستفاد می شود چنانکه در اخبار وارد است که روزی یکی از یهود امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب را بر بامی بلند دید گفت یا علی خداوند را حافظ و ناصر خود می دانی آنحضرت فرمود بلی لازال عنایت او مرا محفوظ داشته و از کودکی الی الحال درع متین حفظ او مرا از نوائب و خطرات حراست فرموده گفت پس خود را از این بام بیفکن تا من ببینم که خداوند ترا حفظ می‌فرماید و عنایت الهیّه را در حقّ تو باور کنم و بدین اسلام اقرار آرم آن حضرت فرمود مگر کتاب را نخوانده‌ای که فرموده‌است خداوند را امتحان مکن اکنون تو نیز از این جرأت خود را بر حذر دار و خویش را در مقام خشم الهی میار چه او را رسد که خلق را امتحان فرماید نه خلق ضعیف جاهل او را ممتحن نماید و این حدیث را مولوی رومی در کتاب مثنوی روایت فرموده‌است بدان رجوع کن شاید بر دقایق امر آگاه گردی و امتحان مظاهر امرالله را سهل و آسان نشمری

و امّا کتاب انجیل

در چند جای این کتاب مقدّس مرقوم و منصوص است که یهود از حضرت عیسی علیه‌السّلم بر طبق ادّعای آن حضرت معجزه‌ای طلبیدند و متمنّی آیتی از آیات سماویّهٔ اقتراحیّه گشتند و آن حضرت در هر مقام ایشان را بجوابی ملزم فرمود و از اظهار معجزه بر وفق خواهش یهود ابا نمود از جمله در باب دوازدهم انجیل متّی در فقرهٔ (۳۸) ببعد می‌فرماید (۳۸) آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب او گفتند ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم (۳۹) در جواب ایشان گفت فرقهٔ شریر فاسق آیت می‌طلبند و آیتی به او داده نشود جز آیت یونس نبی (۴۰) زیرا همچنانکه یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود انتهی خلاصه مقصود این است که فرقهٔ کتاب و علمای یهود از آن حضرت استدعای معجزه نمودند و آن حضرت می‌فرماید طالب معجزات همواره گروه اشرار و فسّاقند و فی‌الحقیقه اگر کسی بسیر و قصص پیشینیان رجوع کند ملاحظه می نماید که سابقین اوّلین از مؤمنین هیچگاه از انبیاء و مرسلین طلب معجزه ننمودند و خداوند را امتحان نکردند ولکن معرضین و معاندین پیوسته معجزه می‌طلبیدند و باین بهانه که تا معجزه‌ای نبینیم ایمان نیاریم در مقام انکار اصرار و ابرام می‌نمودند اینک در انجیل طریق

ایمان حواریّین را ببین و ردّ و انکار و معجزه خواستن یهود را بنگر، تا بر سر این کلام معجز نظام حضرت عیسی مطلّع گردی و مقام هرگروه را از آثار ایشان بشناسی و هم‌چنین در سابقین از اصحاب سیّد ابرار از مهاجرین و انصار نظر نما تا بدانی که هیچ‌یک بمعجزه ایمان نیاوردند بلکه معجزه نطلبیدند و ابوجهل و سایر کفّار قریش پیوسته معجزه می‌طلبیدند و لولا یأتینا بآیة من ربّه می‌گفتند چنانکه در این باب آیات قرآنیّه بر معارضات آن گروه شهادت می‌دهد و در شرح آیات فرقانیّه خواهی دید و بالجمله حضرت پس از این بیان شریف که فرمود گروه شریر فاسق معجزه می طلبند می فرماید و هیچ آیتی باو داده نخواهد شد جز آیت یونس پیغمبر و ملّت فخیمهٔ مسیحیّه این کلامرا چنین تفسیر نموده‌اند که چون آن حضرت را یهود بشهادت رسانیدند و بدن مبارکش را در قبر سپردند پس از سه روز آن حضرت زنده شد و با حواریّین و رسل ملاقات نمود و بعد بآسمان صعود فرمود و اینست معجزه و آیتی که آن حضرت فرمود و خود را در این آیت بیونس بن متی تشبیه نمود ولکن نامه نگار را در تفسیر این بیان منیر بیانی دیگر است که من بعد انشاءالله تعالی مذکور خواهدشد اکنون سخن در این است که آن حضرت بصراحت می‌فرماید هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد جز آیت یونس و حال آنکه زنده شدن آن حضرت را که آیت یونس است هم قوم یهود و طالبان معجزه ندیدند و آیتی دیگر هم بایشان باقرار حضرت عیسی نموده نشد پس اگر معجزات حجّت و دلیل باشد بایستی حجّت الهیّه بر ایشان بالغ نباشد و العیاذ بالله بر ایشان ظلم شده باشد پس معلوم و واضح است که معجزات حجّت نیست و آیات اقتراحیّه دلیلی نه

و نیز در باب شانزدهم همین انجیل متّی میفرماید (۱) آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده از روی امتحان خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد (۲) ایشانرا جواب داد که در وقت شام می‌گوئید هوا خوش خواهد بود که آسمان سرخ است. (۳) و صبحگاهان می گوئید امروز هوا بد خواهد شد که آسمان سرخ وگرفته است ای ریاکاران روی آسمان را تمیز می‌دهید امّا علامات ازمنه را تمیز نمی توانید داد (٤) فرقهٔ شریر فاسق آیت می‌طلبند و آیتی بایشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی پس ایشانرا رها کرده روانه شد انتهی و مقصود این است که می‌فرماید بزرگان زهّاد و دانشمندان یهود از حضرت عیسی برای امتحان از

حضرت خواهش اظهار معجزه‌ای نمودند و آن حضرت در جواب ایشان فرمود شما از تیرگی و سرخی و گشادگی افق خوبی و بدی هوا را تمیز می‌دهید چونست که علامات زمان ظهور انبیاء و رسل را تمیز نمی توانید داد و باز مجدّداً فرمود که طالبان معجزات و امتحان کنندگان کلمة‌الله باقتراح آیات گروه اشرار و فجّارند و حال آنکه آیتی بایشان جز آیت یونس پیغمبر داده نخواهد شد.

و ایضاً در باب ششم انجیل یوحنّا از فقرهٔ (۲۸) ببعد چنین میفرماید (۲۸) بدو گفتند چکنیم تا اعمال خدا را بجا آورده باشیم (۲۹) عیسی در جواب ایشان گفت عمل خدا این که بآن کسی که او فرستاد ایمان بیاورید (۳۰) باو گفتند چه معجزه‌ای می کنی که ما آنرا دیده بتو ایمان بیاوریم تو چه کار می‌کنی (۳۱) پدران ما در بیابان منّ خوردند چنانکه مکتوب است که از آسمان بایشان نان عطا کرد تا بخورند (۳۲) عیسی بایشان گفت هرآینه بشما می گویم که موسی از آسمان نان بشما نداد بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان بشما می‌دهد (۳۳) زیرا که نان خدا آنست که از آسمان نازل شده بجهان حیوة می‌بخشد (۳٤) آنگاه باو گفتند ای آقا این نان را پیوسته بما بده (۳۵) عیسی بایشان گفت منم نان حیوة کسی که نزد من آید هرگز گرسنه نشود و هرکه بمن ایمان آرد هرگز تشنه نگردد (۳۶) ولیکن بشما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید انتهی خلاصه مقصود این است که چون حضرت عیسی در بیانات مبارکهٔ خود یهود را باجرای اعمال طیّبهٔ الهیّه امر می‌فرمود از آن حضرت جویا شدند که کار خدائی چیست که بایست آنرا بجا بیاوریم فرمود اینست کار خدائی، که بفرستادهٔ او ایمان بیاورید، یهود گفتند معجزه‌ای ظاهر فرما تا ما آن را دیده بتو ایمان آوریم چنانکه حضرت موسی معجزه ظاهر فرمود و در بیابان نان آسمانی یعنی منّ و سلوی باعجاز برای پدران از آسمان فرود آورد چنانکه در تورات منصوص و مسطور است حضرت عیسی بایشان جواب داد که موسی نان آسمانی بقوم نداد بلکه نان آسمانی را خداوند بشما عطا فرمود و این نعمت عظمی را در این یوم عنایت نمود، منم نان آسمانی و منم مائدهٔ سماویهٔ یزدانی که بلقای روح‌بخش سیری ابدی بخشم و بزلال بیانات چون ماء الحیوة سیرابی جاودانی دهم لکن افسوس که این موهبت عظمی و عطیّهٔ کبری را شما دیدید و ایمان نیاوردید اکنون

قدری در این مطلب تفکّر و تدبّر نما که اگر معجزه حجّت بودی و آیات اقتراحیّه سبب ایمان شدی بایستی حضرت روح‌الله که رحمت صرف و معدن کرم و مظهر جود و مبعوث برای هدایت یهود بود بر وفق استدعای آنقوم معجزه‌ای ظاهر فرماید و بنی‌اسرائیل را از ورطهٔ شکّ و ریب برهاند و یا باظهار یک معجزه راه ایراد معاند را مسدود نماید پس چون باقتراح یهود اعتنا نفرمود و با کمال قدرت استدعای آن قوم را اجابت ننمود معلوم می‌شود که دلیل اصلی غیر از معجزات است و برهان الهی سوای این خرافات و لا یعلم ذلک الاّ اولو الالباب و من عنده علم الکتاب

و امّا قرآن مجید و فرقان حمید

نخست بدان که در اینکتاب مبارک که اعظم کتب سماویّه است و مصدّق و مبیّن جمیع صحف ربّانیه چنانکه در آیهٔ مبارکه فیه تبیان کلّ شیء تصریح شده‌است جمیع مطالب عالیه از تعیین دلیل و برهان و ردّ ایرادات اهل کفر و طغیان و میزان تمیز مدّعیان باحسن قول و افصح بیان وارد و نازل شده‌است لکن فهم آن را دلی نورانی شاید و نظری خالی از تعصّب و عناد باید تا فجر هدایت و فهم کتاب بر قلب طالع گردد و ظلمت شکّ و ارتیاب زایل و مرتفع شود پس قدری بدقتّ در بحر کتاب مجید فرو شو و بنصفت در آنچه مرقوم می‌شود تفکّر نما تا واضح و هویدا بینی که خداوند تبارک و تعالی در این کتاب منیر کلّیّهٔ معجزات و آیات اقتراحیّه را ردّ فرموده و صحف سماویّه و آیات کتابیّه را اعظم ادلّه و حجّت باقیه مقرّر داشته‌است

از جمله در سورهٔ بنی‌اسرائیل فرموده‌است و ما منعنا ان نرسل بالایات الاّ ان کذّب بها الاوّلون و آتینا ثمود النّاقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالآیات الاّ تخویفا یعنی باز نداشت ما را از فرستادن معجزات الاّ بسبب اینکه پیشینیان تکذیب کردند آنرا چنانکه ناقه را بثمود آشکار دادیم و باو ظلم کردند و ما نمی‌فرستیم بمعجزات الاّ برای تخویف و انذار و خلاصهٔ مقصود این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید سبب اینکه ما پیغمبران را با معجزات نمی‌فرستیم و معجزه را دلیل حضرت رسول قرار نداده‌ایم این است که امم ماضیه مانند عاد و ثمود و غیرهم معجزات انبیاء را تکذیب کردند و حمل بر سحر و باطل نمودند و ما آن اقوام

طاغیه را هلاک نمودیم و بعذاب آنان را محو و معدوم کردیم زیرا که نمی‌فرستیم ما معجزات را مگر برای اخافت و انذار بنزول عذاب و هلاکت یعنی معجزات سبب هدایت نیست بلکه منذز بهلاکت و موجب قهر و اعدام اهل کفر و ضلالت است و چون وجود مبارک حضرت خاتم‌الانبیاء رحمة للعالمین بود و ارادهٔ الهیّه بر این تعلّق یافته بود که نسل قریش و سایر عرب و سلسله یهود و سایر فرق انقراض نیابد و از فرزندان ایشان اهل ایمان بظهور آید این بود که از اظهار معجزات و آیات قهریّه ابا فرمود و هلاکت ایشان را روا نداشت وکسی که از عربیّت ربطی داشته باشد و در علم لغت توانا بود می‌داند که لفظ (الآیات) جمع محلّی بالف و لام و مفید عموم است یعنی جمیع معجزات فرستاده نمی‌شود و تمام آیات اقتراحیّه منذر بهلاکت است تا اهل هوا حمل بر مورد مخصوص ننمایند و کلام الهی را تحریف نکنند اکنون ای برادر گرامی قدری در این آیهٔ مبارکه تفکّر نما و بتفاسیر علماء و مفسّرین رجوع کن و ببین که آیات اقتراحیّه ومعجزات‌را که خداوند تبارک و تعالی باین پایه آن را ممنوع و مخوف داشته‌است مردم جاهل تا چه مایه آن را سهل و آسان شمرده‌اند که قطع نظر از نسبت بانبیاء بهر پیری نسبت داده و بهر مرشدی روا داشته و بی‌باک در کتب و مصنّفات خود درج نموده‌اند فاعتبرو یا اولی الابصار

و ایضاً بر وفق آیهٔ مذکوره که معجزات منذر بهلاکت است در سورهٔ مبارکهٔ انعام فرموده‌است قل انّی علی بیّنة من ربّی وکذّبتم به ما عندی ما تستعجلون به انّ الحکم الا للّه یقصّ الحقّ و هو خیر الفاصلین قل لو انّ عندی ما تستعجلون به لقضی الامر بینی و بینکم و الله اعلم بالظّالمین خلاصهٔ مقصود از آیهٔ مبارکه اینست که خداوند تبارک و تعالی به حضرت خاتم‌الانبیاء می‌فرماید بگو من با بیانی از پروردگار خود هستم یعنی با قرآن مجید از جانب پروردگار آمدم و شما آن را تکذیب کردید و افترا دانستید نیست نزد من آنچه شما در آن تعجیل و شتاب می نمائید نیست فرمان مگر خدایرا که بیان می‌فرماید حقّ را و او است بهترین جداکنندگان و این خود ظاهر و آشکار است که کفّار در طلب معجزات شتاب می‌کردند و تعجیل در اقتراح آیات می‌نمودند چنانکه از آیات قرانیّه که بعد ذکر می‌شود خواهی دانست بعد می فرماید بگو اگر آنچه شما در آن تعجیل می‌نمائید نزد من بود هرآینه میان من و شما

حکم شده بود و خدا شناساتر است به ستمکاران، یعنی اگر معجزات‌را ظاهر می‌کردم هرآینه حکم هلاک و نزول عذاب مانند قوم ثمود و سایر احزاب بر شما حتم می‌شد چنانکه این معنی را از آیهٔ نخست مستفاد داشتی

و ایضاً در سورهٔ انعام فرموده‌است و اقسموا بالله جهد ایمانهم لئن جائتهم آیة لیؤمنّن بها قل انّما الآیات عندالله و ما یشعرکم انّها اذا جائت لا یؤمنون و نقلّب افئدتهم و ابصارهم کما لم یؤمنوا به اوّل مرّة و نذرهم فی طغیانهم یعمهون خلاصهٔ مقصود از آیهٔ مبارکه این است که خداوند می فرماید کفّار بنهایت سخت قسم یاد می‌کنند که اگر یک معجزه برای ایشان بیاید البتّه البتّه ایمان خواهند آورد بگو معجزات نزد خداوند هست ولکن شما نمی دانید که اگر معجزه هم بیاید ایمان نخواهند آورد زیرا که ما بر می‌گردانیم دلهای ایشان را و چشمهای ایشان‌را چنانکه در اوّل ایمان نیاوردند باو (یعنی پیش از معجزه) و وا می‌گذاریم ایشان‌را در طغیانشان در شکّ و تردید. اکنون در این دو آیه تفکّر نما که در صورتیکه پس از صدور معجزه خداوند تبارک و تعالی دل و چشم را برگرداند و شخص را در شکّ و تردید واگذارد و هم طلب معجزه موجب هلاکت شود نه سبب هدایت چه ثمری برخواستن معجزات مترتّب خواهد شد و چه حجیّت خواهد داشت خاصّه در صورتیکه در امم سالفه بتجربه رسیده باشد که معجزات سبب ایمان احدی از ایشان نشد و موجب محو و هلاک ایشان گشت بلی چون انسان جاهل است و بنفع و ضرّ خود عالِم نیست چنین گمان می‌کند که شاید بمعجزات ایمان آورد و معجزه سبب هدایت او شود این است که در نهایت وثوق بخیال خود معجزه می‌طلبد و در غایت اطمینان آن را حجّت و دلیل قرار می‌دهد چنانکه کفّار عرب و قوم یهود قسم می‌خوردند و به ایمان غلیظه سوگند یاد می کردند که اگر محمّد یک معجزه بیاورد باو ایمان خواهیم آورد و برسالت او اعتراف خواهیم نمود لکن خداوند تبارک و تعالی متصرّف در قلوب و علاّم الغیوب است می‌داند که معجزه موجب ایمان نشود و امتحان خداوند موجب هلاکت باشد و اگر معجزات هرقدر سخت‌تر و بزرگتر باشد هم سبب ایمان احدی نگردد چنانکه بعد از این دو آیهٔ مذکوره فرموده‌است و لو انّنا نزّلنا الیهم الملائکة و کلّمهم الموتی و حشرنا علیهم کلّ شیئ قبلاً ما کانوا لیؤمنوا الاّ ان یشاءالله و لکّن اکثرهم یجهلون

یعنی اگرچه بایشان نازل کنیم ملائکه را و مرده ها با ایشان سخن گویند ومحشور کنیم همهٔ اشیاء را بر ایشان رو برو ایمان نخواهند آورد مگر آنکه خداوند خواهد، ولکن بیشتر ایشان نمی دانند و مقصود این است که اگر چه اینچنین معجزات عظیمه ظاهر گردد که فی‌المثل بخواهش ایشان ملائکه نازل شوند و مردگان سخن گویند و همهٔ اشیاء رو برو محشور گردند هم احدی ایمان نیاورد مگر آنکه خدا خواهد، پس در صورتی که این معجزات عظیمه که گمان نمی‌رود بدست هیچ رسولی ظاهر شده باشد موجب ایمان کسی نشود و ایمان هرکس موقوف باراده‌الله باشد چرا انسان غافل معجزه طلبد و بدلیلی که خداوند تبارک و تعالی خود مقرّر کرده و موجب هدایت فرموده‌است راضی نشود

و ایضاً در سورهٔ مبارکهٔ انعام فرموده‌است قد نعلم انّه لیحزنک الّذی یقولون فانّهم لا یکذّبونک و لکنّ الظّالمین بآیات‌الله یجحدون و لقد کذّبت رسل من قبلک فصبروا علی ما کذّبوا و اوذوا حتیّ اتیهم نصرنا و لا مبدّل لکلمات‌الله و لقد جائک من نبأ المرسلین و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلّماً فی‌السّماء فتاتیهم بآیة و لو شاءالله لجمعهم علی الهدی فلا تکونّن من الجاهلین و شأن نزول این آیات کریمه این است که حضرت رسالت پناه علیه و آله اطیب الصّلوات و اکمل التحیّات را از کثرت اعتراضات اهل هوا و شدّت اعراض اعدا حزن شدید گرفته بود چه قرآن مجید را حمل بر شعر و افترا می‌نمودند و از قبول اعظم دلیل الهی گردن می پیچیدند و بکلمهٔ سخت ائنّا لتارکوا آلهتنا لشاعر مجنون دل مبارکش‌را می‌خراشیدند و هر روزه آیتی اقتراح می‌کردند و معجزه‌ای می‌طلبیدند چندان که آثار ملال از چهرهٔ مبارک آن همایون نمودار عزّت وجلال ظاهر بود که ناگاه طیر اعلی از سدرهٔ منتهی نزول فرمود و باین آیات باهرات و کلمات محکمات تغنّی نمود و آن حضرت‌را بر تحمّل بلایا صبر و شکیبائی بخشود و خلاصهٔ ترجمهٔ این آیات چنین است که خداوند تبارک و تعالی بحبیب خود حضرت خاتم‌الانبیاء می‌فرماید که هرآینه می‌دانیم که ترا غمگین و اندوهناک می دارد گفتار کافران ولی آنها ترا تکذیب نمی‌کنند بلکه آن ستمکاران در حقیقت آیات خداوند را انکار می‌نمایند و هرآینه پیش از تو پیغمبران تکذیب کرده شدند و ایشان بر تکذیب و اذیّت‌ها که بر ایشان وارد می‌شد صبر

کردند تا آنکه یاری و نصرت ما بایشان رسید و تبدیل کننده نیست کلمات خداوند را و بتو رسیده‌است خبر پیغمبران و اگر بر تو بزرگ و دشوار است اعراض منکران پس اگر توانی نقبی در زمین فرو بر یا نردبانی بر آسمان نه و برای ایشان معجزه‌ای بیاور و اگر خداوند خواهد، خود تواند ایشان‌را بر هدایت جمع فرماید و متّفق گرداند پس البتّه مباش تو از جاهلان یعنی بسبب ظلم و شرارتشان خداوند خود نمی خواهد آنان را هدایت فرماید و بعزّت ایمان و نجات سرافراز گرداند چه این نکته از سنن الهیّه شناخته است که در ظهورات کلّیه همواره گردنکشان و ستمکاران را بجزای اعمالشان از نعمت هدایت محروم داشته و پاک‌دلان و متواضعان را بتاج ایمان و شرف اذعان سرافراز فرموده سنةالله الّتی قد خلت من قبل و لن تجد لسنّةالله تبدیلا حال ای برادرگرامی اگر در معنی این آیات که تلاوت شد تأمّل نمائی و بر مهابت این مقالات ملتفت شوی البتّه از عظمت اقتراح آیات خائف گردی و از خشم الهی منصعق آئی پس قدری تدبّرکن و از حال پیشینیان پند گیر و نزد حقّ جلّ جلاله متواضع شو لعلّ‌الله یهدیک الی صراطه المستقیم

و ایضاً در همین سورهٔ انعام فرموده‌است و قالوا لولا نزّل علیه آیة من ربّه قل انّ الله قادر علی ان ینزّل آیة و لکنّ اکثرهم لا یعلمون ترجمهٔ آیهٔ مبارکه اینست که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید گفته‌اند که چرا فرود نیامد بر او معجزه‌ای از جانب پروردگار او بگو خداوند قادر و توانا است که بفرستد معجزه‌ای را، لکن بیشتر ایشان نمی‌دانند. یعنی کفّار می‌گفتند که اگر محمّد پیغمبر است چرا پروردگار او به او معجزه‌ای نداد پس خدای تبارک و تعالی می فرماید در جواب ایشان بگو هرآینه خداوند قدرت بر فرستادن هر معجزه‌ای دارد لکن بیشتر ایشان سبب عدم اتیان آنرا نمی‌دانند و این نکته را نیک ملتفت باش که می‌فرماید خدواند قدرت دارد بر اینکه معجزه‌ای بفرستد نمی‌فرماید معجزه‌ای فرستاده‌است و نیز ملتفت باش که لفظ (آیة) باصطلاح علمای عربیّت نکره‌ای در سیاق نفی است و مفید عموم یعنی هیچ معجزه‌ای نازل نشد

و ایضاً در سورهٔ مبارکهٔ طه فرموده‌است و قالوا لولا یأتینا بآیة من ربّه اولم تأتهم بیّنة ما فی الّصحف الاولی ترجمه اینست که خداوند می فرماید گفته‌اند که چرا نمی‌آورد برای ما

معجزه‌ای از جانب پروردگار خود یعنی اگر حضرت رسالت پناه در ادّعای رسالت صادقست چرا برای ما یک معجزه‌ای از پروردگار نمی آورد پس خداوند تبارک و تعالی در جواب آن گروه می‌فرماید آیا نیامد برای ایشان بیان آنچه در صحف اولی است یعنی آیا قرآن شریف که بیان توراة و انجیل و سایر کتب سماویّه و صحف ربّانیّه است برای ایشان نیامد و مقصود الهی اینست که با وجود قرآن که اعظم معجزات و اکمل و اتّم آیات است این گروه چه معجزه‌ای می‌طلبند و چه دلیلی می جویند

و ایضاً در سورهٔ رعد فرموده‌است و یقول الّذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربّه انّما انت منذر و لکّل قوم هاد یعنی می‌گویند کسانی که کافر شده‌اند چرا فرو فرستاده براو نشد معجزه‌ای از پروردگار او بعد خداوند عزّ و جلّ جواب می فرماید که هرآینه تو ترساننده و هر قوم را هدایت کننده یعنی کار تو تخویف و انذار خلق است از عذاب آخرت و هدایت ایشان بسبیل نجاة و مغفرت نمی‌فرماید معجزه‌ای فرستاده‌ایم یا خواهیم فرستاد

و ایضاً در سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت فرموده‌است و قالوا لولا انزل علیه آیات من ربّه قل انّما آلایات عندالله و انّما انا نذیر مبین. اَوَلم یکفهم انّا انزّلنا علیک الکتاب یتلی علیهم انّ فی ذلک لرحمة و ذکریٰ‌لقوم یؤمنون ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید وگفته‌اند که چرا فرود نیامد بر او معجزاتی از پروردگار او بگو هرآینه معجزات نزد خداوند هست ولکن من نذیر مبینم آیا کافی نیست ایشان‌را کتابی بر تو فرستاده‌ایم که بر ایشان تلاوت می شود زیرا که در اینست رحمت و موعظت برای قومی که ایمان می آورند.

اگرچه تفسیر این دو آیه از آنچه در آیات سابقه گفته شد مستفاد می شود لکن تکمیلاً للحجّة و البیان مجدّداً معروض می دارم که خداوند جلّ شأنه و تبارک اسمه در این کلام اعجاز نظام منع از معجزات و کفایت وحجّیت کتاب را ببیانی ظاهر و روشن فرموده که اگر واقعاً نفسی بقرآن مجید ایمان و اذعان داشته باشد پس از اطّلاع از معنی این دو آیهٔ شریفه ابداً بر مظاهر امرالله اعتراض نخواهد نمود و معجزه‌ای بر ایشان اقتراح نخواهد کرد، و بحجّیت کتاب آسمانی و کفایت وحی ربّانی اعتراف خواهد آورد. زیرا که خداوند اخبار فرموده‌است که کفّار گفته‌اند که اگر محمّد پیغمبر است چرا معجزات باو داده نشد از پروردگارش پس

خداوند می‌فرماید در جواب آنان بگو معجزات نزد خداوند است ولکن من برای انذار و تحریف از عذاب آخرت آمده‌ام اوّلاً در این تفکّر نما که اگر در مقامات عدیده که کفّار از آن‌حضرت معجزه می‌طلبیدند و بآن همه تأکید قسم یاد می کردند که اگر یک معجزه آورد ایمان می‌آوریم اگر برحسب خواهش ایشان حضرت رسول در یک مقام معجزه‌ای اظهار فرموده بود لابد در اینوقت که گفتند اگر محمّد پیغمبر است چرا پروردگار باو معجزه‌ای نداد آن حضرت در جواب می فرمود که من فلان معجزه را آوردم و شما قبول نکردید یا آنکه می فرمود اینک هر معجزه‌ای می‌طلبید می‌آورم پس چون در این مقامات عدیده که ملاحظه نمودی ابداً نه آن حضرت ادّعا فرمود که من معجزه‌ای آوردم و نه وعده داد که معجزه‌ای خواهم آورد چگونه این قوم جاهل معجزات را دلیل آن حضرت می دانند و آن را اوّل برهان انبیاء و مرسلین می‌شمرند و ثانیاً در آیهٔ دویم تفکّر کن که خداوند جلّت عظمته می فرماید آیا کافی نیست این قوم را که ما بتو کتابی فرستاده‌ایم که بر ایشان تلاوت می‌شود یعنی البتّه قرآن کافی است و از او معجزه‌ای بالاتر نیست پس دلیل اعظمیّت و کفایت قرآن را چنین می فرماید که زیرا در اوست رحمت و پند و موعظت برای کسانی که ایمان می آورند و شرح عظمت و بزرگی آیات کتاب و فوائد عظیمهٔ وحی حضرت ربّ‌الارباب بخواست خدای وهّاب در فصل ثانی مشروحاً خواهد آمد و این آیات بعون‌الله در آن مقام نیک مبیّن خواهد گشت و از این قبیل آیات که کلّیهٔ معجزات را ردّ می‌فرماید و افادهٔ عموم می‌کند بسیار است لکن باین قدر اکتفا رفت تا کلام بطول نیانجامد و مطالب دیگر از دست نرود اکنون آیاتی دیگر را گوش دار که در مقامات بسیار از رسول پروردگار معجزات مخصوصه می‌طلبیدند و در هر مورد آیتی علیحدّه اقتراح می‌کردند

از جمله در سورهٔ مبارکهٔ آل عمران فرموده‌است الّذین قالوا انّ‌الله عهد الینا الاّ نؤمن لرسول حتّی یأتینا بقربان تأکله النّار قل قد جائکم رسل من قبلی بالبیّنات و بالّذی قلتم فلم قتلتموهم ان کنتم صادقین فان کذّبوک فقد کذّب رسل من قبلک جائوا بالبیّنات و الزّبر و الکتاب المنیر و شأن نزول این آیه چنین است که قوم یهود خدمت صاحب مقام محمود مشرّف گشته معروض داشتند که خداوند بما عهد فرموده‌است که ایمان نیاوریم به پیغمبری مگر آنکه

قربانی کند و آتشی از آسمان فرود آید و آن قربانی را بسوزاند و این علامت قبول قربانی و صدق پیغمبری او گردد چنانکه از هابیل پسر حضرت آدم مشهور است   و در فصل (۱۸) از کتاب اوّل ملوک از تورات از ایلیای پیغمبر (یعنی الیاس) مأثور که ایلیا در حضور آحاب پادشاه بنی اسرائیل و مشایخ قوم با پیغمبران دروغ معارضه فرمود و بر این معجزه استقرار یافت که هریک گاوی قربانی کنند و از خدای خود مسئلت نمایند که آتشی از آسمان فرود آید و آن قربانی را بسوزاند تا صادق از کاذب و محقّ از مبطل تمیز یابد و در نخست پیغمبران دروغ گوی گاوی قربان کردند و بر مذبح نهادند و از صبح تا بعد از ظهر دعا و تضرّع نمودند و اثری ظاهر نشد پس ایلیا گاوی را ذبح نمود و از خداوند مسئلت کرد و آتشی از آسمان فرود آمد و آن قربانی بلکه آبهائی که بر مذبح ریخته بود بتمام بسوخت و صدق رسالت او بر قوم آشکار شد و خلاصة القول یهود بحضرت رسول گفتند که اگر تو هم در ادّعای رسالت صادقی برای ما این معجزه را آشکار ساز. لهذا خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم‌الانبیاء مفرماید در جواب ایشان بگو هرآینه پیغمبران پیش از من آمدند بسوی شما با بیّنات و با همین معجزه‌ای که گفتید پس چرا کشتید ایشان‌را اگر راست می گوئید یعنی اگر راست می‌گوئید که بصدور این معجزه ایمان خواهید آورد پیغمبران پیش را که با همین معجزه آمدند چرا کشتید پس چون در آن ایّام آنان را نپذیرفتید و بقتل رسانیدید امروز هم قبول نخواهید نمود و در قول کاذب خواهید بود   یا اخی و المتعرّض لنفحات ربّی اگر بدقّت در این آیه تفکّر فرمائی از عظمت امتحان و تمحیص الهی متحیّرگردی زیرا که یهود پس از استماع این جواب از عدم فهم مقصود فریاد ایشان بلند شد که این مرد چه می گوید و چرا نسبت قتل انبیاء را بما می دهد همانا از زمان ایلیا تا اینوقت زیاده از هزارسال گذشته‌است نه ما آن حضرت‌را کشتیم و نه او را تکذیب نمودیم بلکه باو ایمان داریم و به اسم مبارکش افتخار می‌نمائیم و بحضرتش توّسل می‌جوئیم و جمیع انبیای بنی‌اسرائیل را حقّ می دانیم   و خلاصةالقول چندان آن حضرت‌را از این مقوله استهزاء نمودند و العیاذ بالله بجنون نسبت دادند و تکذیب کردند که حقّ جلّ جلاله آن حضرت را باین آیۀ مبارکه تسلّی نمود و نازل فرمود که فان کذّبوک فقد کذّب رسل من قبلک جائوا بالبیّنات و الزّبر و الکتاب المنیر

یعنی پس اگر ترا تکذیب کردند و دروغ گوی دانستند هرآینه تکذیب کرده شدند پیش از تو پیغمبران که آمدند با بیّنات و زبر و کتاب منیر

وایضاً در سورةالبقره فرموده است وقال الّذین لایعلمون لولا یکلّمنا الله او تأتینا آیة کذلک قال الّذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قدبیّناالآیات لقوم یوقنون مقصود خداوند این است که کسان نادان گفته‌اند که چرا خداوند با ما تکلّم نمی کند و یا معجزه‌ای برای ما نمی آید همچنین گفتند کسانی که پیش از ایشان بودند مانند سخن ایشان متشابه و مانند است بهم دلهایشان هرآینه ما بیان کردیم آیات‌را برای قومی که یقین می آورند یعنی این گروه نادان‌می طلبند که خداوند تبارک و تعالی با ایشان سخن گوید و یا معجزه‌ای بر ایشان ظاهر شود و این سخن را کفّار باین جهت می گفتند که در فصل (۱۹) و (۲۰) سفر خروج از اسفار توراة مأثور است که خداوند در سینا با بنی اسرائیل تکلّم فرمود و معجزات باهره نمود لهذا می‌گفتند اگر محمّد پیغمبر است چرا خداوند با ما تکلّم نمی‌کند و یا معجزه نمی‌آورد تا ما باو ایمان آوریم و رسالت او را بپذیریم بعد خداوند می فرماید کافران پیش نیز چنین می‌گفتند و بهمین مزخرفات بر انبیاء اعتراض می‌نمودند دلهایشان بهم شبیه و اقوالشان بهم مانند است و فی‌الحقیقه این فقره نیک آزموده‌است که سخن کفّار آخرین در ردّ انبیاء عین سخن اوّلین است و برهان مؤمنین لاحقین عین برهان سابقین چنانکه در آغاز این رساله بدان اشارتی رفت

وایضاً در سورهٔ قصص فرموده‌است و ما کنت بجانب الطّور اذ نادینا و لکن رحمة من ربّک لتنذر قوماً ما اتیهم من نذیر من قبلک لعلّهم یتذکّرون و لولا ان تصیبهم مصیبة بما قدّمت ایدیهم فیقولوا ربّنا لولا ارسلت الینا رسولاً فنتّبع آیاتک و نکون من المؤمنین. فلّما جائهم الحقّ من عندنا قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل قالوا سحران تظاهرا و قالوا انّا بکلّ کافرون قل فاتوا بکتاب من عندالله هو اهدی منهما اتّبعه ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لک فاعلم انّما یتّبعون اهوائهم و من اضلّ ممن اتّبع هواه بغیر هدیً انّ‌الله لا یهدی القوم الظّالمین خلاصهٔ ترجمهٔ آیات مبارکه این است که خداوند تبارک و تعالی به سیّد انبیاء می‌فرماید نبودی تو در طور که ما ندا فرمودیم ولکن وحی آن

رحمتی است از پروردگار تو تا انذار فرمائی قومی را که نیامده‌است پیش از تو ایشان را نذیری شاید پند گیرند و مبادا چون بلائی بدیشان رسد بسبب کارهائی که از دستشان صدور یافته‌است، بگویند چرا پیغمبری بما نفرستادی تا آیات ترا اطاعت کنیم و ایمان آوریم یعنی اگرچه تو در طور نبودی هنگام ارتفاع ندا و نزول تورات بر حضرت موسی لکن این حوادث را بتو وحی فرمودیم تا بهدایت قوم عرب قیام نمائی چه پیش از تو رسولی بر ایشان مبعوث نشده و حجّت الهیّه بر این گروه ابلاغ نرفته‌است مبادا چون جزای اعمال زشت بایشان رسد و بلایا اینانرا فرو گیرد گویند خداوندا چرا رسولی بما نفرستادی تا ما را بطریق رشد و نجات هدایت فرماید و از اعمال زشت و سبیل هلاک تحذیر و انذار نماید بعد می‌فرماید چون آمد حقّ ایشان را از جانب ما، گفتند که چرا داده نشد اورا آنچه داده شد بموسی یعنی چون حضرت خاتم الانبیاء بایشان فرستاده شد گفتند چرا با معجزات حضرت موسی مؤیّد نیست چرا چون موسی عصای خود را اژدها نتواند نمود و چرا یکی از آن همه معجزات که از حضرت کلیم مأثور است بما نتواند نمود پس خداوند در جواب ایشان می‌فرماید آیا کافر نشدند بآنچه موسی آورد از پیش یعنی پیش از تو به آن حضرت هم کافر شدند و معجزات او را هم نپذیرفتند وگفتند که موسی و محمّد دو باطلند معاون یکدیگر و ما بهردو کافریم پس خداوند بایشان احتجاج می‌فرماید که بگو بایشان اگر راست می‌گوئید کتابی بیاورید از جانب خداوند هدایت کننده‌تر از تورات و قرآن تا من آن را متابعت کنم یعنی چون شما توراة و قرآن را وحی آسمانی نمی‌دانید و از تضییقات بشریّه و افکار خلقیّه می‌شمارید شما نیز کتابی بیاورید که چون قرآن و تورات قومی را بآداب مستحسنه مؤدّب و متشرّع نماید و از شرک و بت‌پرستی بتوحید و خداشناسی وارد گرداند پس بحضرت رسول می‌فرماید که اگر ترا اجابت نکردند و چون تورات و قرآن کتابی نیاوردند پس بدان که این گروه تابع هوای خویشند نه تابع عقل نورانی دوراندیش وکیست گمراه تر از تابع هوا و تارک هدی انّالله لا یهدی القوم الّظالمین

و ایضاً در سورهٔ بنی‌اسرائیل فرموده‌است و قالوا لن نومن لک حتّی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنّة من نخیل و عنب فتفجرّ الانهار خلالها تفجیرا. او تسقط السّماء

کما زعمت علینا کسفاً او تأتی باللّه و الملائکة قبیلا. او یکون لک بیت من زخرف او ترقیٰ فی السّماء و لن نؤمن لرقیّک حتّی تنزّل علینا کتاباً نقرئه قل سبحان ربّی هل کنت الاّ بشراً رسولا ترجمهٔ این آیات چنین است که خداوند تعالی و تقدّس می‌فرماید وگفته‌اند که ایمان نخواهیم آورد بتو تا آنکه جاری کنی برای ما از زمین چشمه‌ای یا آنکه باشد ترا باغی از خرما و انگور و جاری کنی در زیر آن انهار یا بر ما فرود آری پاره‌ای از آسمان چنانکه گمان داشتی و یا بیاوری خداوند و ملائکه را هم گروه، یا ترا باشد خانه‌ای از زر و یا بالا روی به آسمان و ایمان نمی آوریم برای بالا رفتن تو تا اینکه فرود آوری برای ما کتابی که بخوانیم آن را بگو پاک است خدای من آیا من هستم جز بشری رسول مفسّران فرموده‌اند که روزی اکابر قریش مانند ابوجهل و عتبه و شیبه و بعضی دیگر خدمت حضرت خیرالبشر آمدند وگفتند ای محمّد مدّتی است که ادّعای پیغمبری می کنی و خود را رسولی بزرگ و خاتم انبیاء می‌شمری آخر یک معجزه ای ظاهر ساز تا ما ترا باور داریم و در نصرت تو کمر بندیم اینک شهر مکّه بی‌آب‌تر از همهٔ شهرها است از خداوند بخواه تا چشمه ظاهر سازد و این زمین خشک را سیرآب کند و یا باغی باعجاز ظاهر ساز از خرما و انگور و جویها در خلال آن جاری باشد یا چنانکه بارها گفتی و ما را بآیهٔ او تسقط علیهم کسفاً من السّماء تخویف کردی قطعه‌ای از آسمان فرود آر تا سبب خوف و ایمان قوم و آیت رسالت تو گردد یا خداوند و ملائکه را نمودار کن تا بر حقیقت تو گواهی باشد و عبداللّه بن امیّه مخزومی گفت من ایمان نمی‌آورم مگر آنکه به آسمان بالا روی و مکتوب‌ها به اسم آری و خلاصة‌القول اکابر قریش گفتند یکی از این معجزات‌را تا ظاهر نسازی هرگز بتو ایمان نخواهیم آورد پس حضرت خاتم‌الانبیاء بفرمان خدای علیّ اعلی در جواب ایشان فرمود سبحان‌اللّه من آیا جز بشری رسولم

حال ای سائل سالک ارشدک اللّه الی اقرب الطّرق و اوضح المسالک در این آیات و آیات سابقه تفکّر نما و ملاحظه کن که اگر معجزات حجّت بودی و امتحان انبیاء و مرسلین موجب هدایت گشتی البتّه خداوند رئوف ایشان‌را محروم نمی‌فرمودی و لااقل در یک مورد بر وفق خواهش قوم معجزه‌ای ظاهر می‌نمودی و نیز نیکو بنگر که آنچه را کفّار در زمان حضرت رسول می‌گفتند امروز مردم این زمان می گویند و آنچه را آن گروه جاهل می طلبیدند امروز

این قوم باطل می‌طلبند فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم تشابهت قلوبهم قد بیّنّا الآیات لقوم یوقنون و از این قبیل آیات که کلّ مشعر بر ردّ اقتراح و طلب معجزات است در قرآن مجید و فرقان حمید بسیار است لکن باین مقدار اختصار رفت چه اگر دلی بنور انصاف و ایمان بقرآن منوّر باشد یک آیت او را کفایت می کند و اگر قلبی از احاطهٔ خطایا یا غلبهٔ نخوت و کبریا تاریک و مقلوب باشد تلاوت صد آیت بر او ثمر نکند و جز بر بغض او نیفزاید و ننزّل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظّالمین الاّ خسارا

اگرچه آنچه در خصوص معجزات نوشته شد عالمی را کافی است لکن آنجناب را یک سخن باقی است که بگوئید پس اینهمه معجزات ائمّه و انبیاء که در احادیث مأثور است و در کتب مسطور چیست و این همه آثار محمول برچه جواب گویم که در مقدّمهٔ این فصل گفته شد که انبیاء مظاهر قدرت الهیّه‌اند بلکه مطالع جمیع اسماء و صفات ربّانیه بر هر شیء باذن‌الله قادرند و بر اظهار هر معجزه‌ای باراده‌الله توانا لکن مطاعند نه مطیع و تابع ارادهٔ حقّند نه مطیع خیالات خلق و متبّع هواهای نفس بلکه جمیع افعالشان معجزهٔ باهره است وتمام اطوارشان فوق طاقت بشریّه چنانکه باب اعظم و قائم افخم حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی درکتاب مستطاب بیان فارسی فرموده‌است اگرچه شجرهٔ حقیقت در جمیع شؤون مقطّع غیر است از شبه و مثل و قرین و عدل وکفو، لکن چون چشم اکثری نمی‌بیند علوّ آن را و در آیات بنحوی است که هرکس بخواهد بفهمد بتواند لهذا حجّت را واحد قرار داد لعلّ در یوم ظهور من‌یظهره‌الله در حقّ او لِمَ و بِمَ گفته نشود انتهی یعنی اگرچه شارع مقدّس در جمیع شؤون و اطوار بی مثل و شبیه است لکن چون چشم اکثر خلق علوّ اطوار آن مواضع قدرت پروردگار را نمیبینند و قلوبشان از تیرگی بغض و یا

موانع بعد اعجاز آنرا ادراک نمی کند و در آیات کتاب نوعی ست که اگر کسی بخواهد بفهمد می‌تواند و دست هرکس به آن می رسد لهذا حقّ جلّ جلاله حجّت و دلیل را منحصر بواحد فرمود و آن را وحی آسمانی وکتاب ربّانی مقرّر داشت شاید وجود مبارکی که پس از من خداوند او را ظاهر می‌فرماید کسی در حقّ او چون و چرا نگوید و باقتراح معجزات مانند این امّت و امم ماضیه خداوند را امتحان ننماید

و خلاصهٔ قول اینست که آنچه از معجزات که از انبیاء و رسل روایت نموده‌اند اگر منافی قرآن نیست و در مواقع اقتراح و امتحان وارد نشده‌است البتّه حقّ است و درست و مقبول و اگر منافی قرآنست و در مورد امتحان باطل است و افترا و مردود و این مسأله را علماء نیک می دانند که در تعادل و تراجیح اخبار میزان اعظم صحّت احادیث و آثار مطابقت و موافقت آن است با کتاب پروردگار زیرا که در قرآن مجید تفصیل هرچیز هست و بیان هیچ چیز از لوازم دینیّه اصولاً و فروعاً در این کتاب منیر ترک نشده‌است قال الله تبارک و تعالی ما کان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل کلّشیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون

و امّا دلیل عقلی

هرآینه اعظم شرطی که حکما و محقّقین در صحّت استنتاج قضایای عقلیّه واجب الرّعایه شمرده‌اند تعلّق و ارتباط مدّعیٰ و برهان است چه اگر مدّعیٰ را با برهان تعلّق و ارتباط و التزامی نباشد نتیجهٔ صحیحه حاصل نیاید. معلّم شهیر کرنیلوس فاندیک آمریکائی در جزء ثامن از کتاب نقش فی‌الحجر فرموده‌است و بما انّ الانسان معرض للخطاء فی الامور العقلیّه یوافقه ان یستعین بآلة قانونیّة تعصمه من الخطاء و ترشده الی تصحیح حتّی لایحسب علّة ما لیس بعلّة و لانتیجة ما لیس بنتیجة و لاتبنی علی اساس فاسد و لایعدّ برهاناً ما لیس ببرهان قال الامام الغزّالی لو قال قائل اربعة اکثر من عشرة و انا ابرهن ذلک باحالة هذه العصا حیّة ثمّ فعل و تحوّلت العصا حیّة لکنت اندهش من حیلة العامل ولکن کنت ابقی علی یقینی بانّ اربعة اقلّ من عشرة الی اخر قوله معناه ان لاتعلّق بین البرهان و الامرالمبرهن و اذ ذاک فلا یعدّ برهاناً

چون بر این مقدّمه استحضار یافتی معروض میدارم که هرکس از براهین‌عقلیّه استحضاری داشته باشد و بعقل خود رجوع نماید ملتفت می شود که ادّعای رسالت ملتزم قدرت بر امور غیر ممکنة فی العاده نیست و بالفرض اگر وقوع یابد عقلاً دلیل صدق ادّعای رسالت نتواند بود بلی اگر فی‌المثل کسی ادّعا کند که من علم غیب دارم او ملتزم است که اگر او را بغیب‌گوئی امتحان کنند اجابت نماید و اگر نفسی ادّعا نماید که من بر هر شیئ قادرم این ادّعا موجب است که اگر از او معجزه‌ای طلبند اظهار دارد ولکن اگر کسی ادّعا کند که

پیغامی از خداوند آورده‌ام این ادّعا چه التزامی خواهد داشت که از او غیب‌گوئی بطلبند و یا باجرای امری که غیر ممکن است فی‌العادة او را امتحان نمایند و این بدان ماند که کسی گوید من از پادشاه پیغامی‌آورده‌ام در جواب او گویند که اگر تو راست می گوئی کارهای پادشاهی میکن تا ترا باور داریم و پیغام ترا گردن نهیم سپاه می‌کش و مملکت گیر یا کسی را بقتل‌رسان اگرراست می‌گوئی وعاقل می‌فهمدوعقل ببداهت حکم می‌کند که این ادّعا مقتضی قدرت بر این امور نیست و بر فرض اینکه از جانب سلطان مقتدر وتواناهم باشد در مورد امتحان صدق پیغام اظهار نخواهد داشت و خلاصة القول ببداهت‌عقل ادّعای رسالت ملتزم قدرت بر امور اقتراحیّه نیست این‌است که چون معجزات دلیلیت ندارد عقلاً خداوند تبارک وتعالی در سورهٔ انعام بسیّد انام فرمود قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لااقول لکم انّی ملک ان اتّبع الاّ ما یوحی الیّ قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکّرون خداوند تبارک و تعالی به سیّد انبیاء می فرماید باین قوم بگو من نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است و من نمی‌گویم غیب می‌دانم و من نمی‌گویم ملک هستم جز این نیست که متابعت می کنم آنچه را بمن وحی شده‌است یعنی من این امور را ادّعا نکرده‌ام که شما از من گاهی به آسمان رفتن می‌طلبید و هنگامی چشمه جاری کردن می خواهید و وقتی خانهٔ پر از زر می جوئید و مرا به معجزات امتحان می کنید جز این نیست که پیغامی از خداوند آورده‌ام و متابعت وحی الهی می‌نمایم و مضمون این آیهٔ مبارکه تعلیم دلیل عقلی است بر بطلان و عدم حجّیت معجزات اقتراحی و بعضی از علماء در کتب کلامیّه فرموده‌اند که معجزات بر ید مدّعی کاذب اگر تحدّی کند ظاهر نشود زیرا که آن اغراء بجهل باشد و موجب گمراهی خلق گردد و اغراء بجهل از خداوند نسزد زیرا که قبیح باشد و سخافت این کلام از آنچه ذکر شد روشن و آشکار می‌شود چه اغرای بجهل در صورتی است که معجزه دلیل باشد و برهانی دیگر حجّت و دلیل پیغمبر نباشد پس در صورتیکه از آیات قرآن معلوم شد که معجزه دلیل پیغمبر نیست و بدلیل عقلی نیز روشن گشت که معجزات حجّیت ندارد و برهان قویم و دلیل مستقیم وحی آسمانی وکتاب ربّانی است این مزخرفات خواه بسحر و شعبده و یا بدعا و ریاضات و امثالها بر دست کسی ظاهر شود ابداً اغراء بجهل

نباشد چه موجب ایمان احدی نشود و مؤثّر و نافذ در قلوب نگردد در این مقام سخن در معجزات کفایت نمود اکنون شروع در اثبات حجیّت کتاب آسمانی کنیم و توفیق و اعانت از حقّ جلّ جلاله طلبیم و از او مدد جوئیم انّه خیر موفّق و معین

فصل دویّم در بیان حجیّت وحی آسمانی و اعظمیّت و کفایت آن

بدان ای برادر فرخنده اختر اسعدک‌الله تعالی بالاقبال الی المنظر الانور که کلام ربّانی و وحی آسمانی عبارتست از معارف و معانی روحانیّهٔ الهیّه که بتوسط روح‌الامین بر قلب مبارک مشیّت کلیّه و کلمهٔ اوّلیه که تواند ناسخ دین قدیم و شارع دین جدید باشد نازل گردد و از قلب مبارکش که محلّ تجلّی نور الهی و مهبط روح قدسی است بر هیأت اصوات و در قوالب الفاظ بر لسان ظاهر شود چه آن وجود الطف ابهی که بجمیع اسماء حسنی نامیده شده بمنزلهٔ شمعی است افروخته در میان زجاجات مترتّبه و بلّورات صافیه که از نفس او نور مضیئ و در نفس او نار مشتعل است و از او نور ببلّورات صافیه و زجاجات حایله فایض می‌شود و آنها را منیر و روشن می‌گرداند و از بلّورات سایر اشیاء روشن و منوّر می‌گردد کذلک انوار روحانیّه و کلمات ربّانیّه از نفس کلمهٔ اوّلیه ظاهر می‌شود و بتعلیم او بمرایا و اولیا و از ایشان بخلق فایض و منتشر می‌گردد اینست معنی آیهٔ مبارکهٔ الله نور السّموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنّها کوکب درّی یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیّة و لاغربیّة یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی‌الله لنوره من یشاء و یضرب‌الله الامثال للنّاس و الله بکلّ شیئ علیم می‌فرماید خداوند نور آسمانها و زمین است و مثل نور او چون مشکوٰتی است در آن چراغی که آن چراغ در قندیلی از آبگینه بود و آن قندیل مانند ستارهٔ رخشنده باشد که افروخته می‌شود از مبارک درختی که نه شرقی است و نه غربی و مقصود خداوند از شجرهٔ مبارکه نفس صاحب ظهور است یعنی کلمهٔ اوّلیه و مشیّت الهیّه که سابقاً مذکور شد که بجمیع اسماء حسنی موسوم و بهمهٔ صفات علیا موصوف است او است کلمة‌الله و وجه‌الله و ظهورالله اگر این وجود اقدس از آغاز نام خدا نبردی احدی بمعرفت نام مقدّسش آگاه نگشتی و بمعارف روحانیّه و جسمانیّه که معبّر است بتألّه و تمدّن سرافراز نشدی او است کاشف از کنز اخفی و نمودار غیب لایری که

علمش از علم او و قدرتش از قدرت او و امرش از امر او و نهیش از نهی او حکایت کند و بتمام اوصاف و اطوار بر وجود غیب لایدرک شهادت دهد و اگر نفسی جز بشهادت او معرفةالله طلبد یا در مقام اثبات ذات حضرت واجب برآید در تیه حیرت هائم گردد و در وحل عجز فرو مانده او است قلم اعلی و سدرهٔ منتهی و افق اعلی که در فرقان حمید یاد شده و او است نبأ عظیم و صراط مستقیم که بشارت ظهورش در کتاب کریم تصریح یافته و او است امّ‌الکتاب که جمیع صحف سماویّه از آسمان امرش ظاهر و نازل گشته و خلاصةالقول می فرماید این شجرهٔ مبارکه نه شرقیّه است و نه غربیّه چه آن نور لامع از هر افق طالع شود و ظهورالله را مبدأ و منتهی و مقرّ و مقام محدود نباشد و این شجرهٔ مبارکه بنفسها افروخته و روشن و مضیئ است اگرچه آتشی از خارج باو نرسد یعنی علوم و انوار و سایر اوصاف و آثار او از نفس او ظاهر شود و بتعلیم غیر نباشد چنانکه سراج بنفسه روشن و منیر باشد و دیگر اشیاء بنور آن منوّر گردد بخلاف سایر خلق از کبار اولیاء تا علماء و حکماء که جمیع بتعلیم او متعلّمند و بهدایت او مهتدی اوست مکلّم طور و نور فوق کلّ ذی نور و شارع شرایع و ادیان فی سالف الازمان و قدیم الدّهور

پس بدانچه گفته شد توانی دریافت که کلام الهی بر غیر کلمهٔ الهیّه و مشیّت کلیّه یعنی شارع مقدّس نازل نگردد و اطلاق آیه بر کلمات مرایا و اوصیاء که قادر بر تشریع دین جدید نیستند روا نباشد فی‌المثل ملاحظه فرما که کلمات امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب که یزدانی درود، و آسمانی آباد بر روان پاک مسعودش باد با اتّصاف بغایت فصاحت و بلاغت و اشتمال بر تعلیم آداب عالیهٔ روحانیّه و تشریع قوانین مدنیّت و هیأت اجتماعیّه احدی آن را آیه نگفته است و در رتبهٔ وحی آسمانی نشناخته اینست که نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی در باب اوّل از واحد دویّم از کتاب مستطاب بیان فرموده‌است که آیه‌ای نازل نشده و نخواهد شد جز بر نفس مشیّت و نیز در باب ثامن از واحد سادس این کتاب فرموده‌است که چنانکه از ظهور نقطهٔ فرقان تا این ظهور آیه‌ای از کسی صادر نشد کذلک پس از غروب شمس حقیقت تا ظهور مَن یُظهِره‌الله آیه‌ای از غیر او ظاهر نشود چون کتاب مستطاب بیان حاضر نیست، بنگارش تمام این باب نپرداخت به آن کتاب منیر رجوع کن و بهرهٔ وافی از این باب بیاب

و چون برمعنی آیه استحضار یافتی معروض می دارم که خداوند تبارک و تعالی در قرآن مجید کتاب آسمانی را اعظم آیات و اکبر معجزات مقرّر فرموده و تصریح بکفایت آن نموده‌است و حضرت رسول را مأمور داشته که به آیات کتاب در مقام تحدّی احتجاج فرماید و به آن بر اثبات رسالت خود استدلال نماید و عقل منیر نیز بر اعظمیّت کتاب حکم می‌فرماید و بچندین وجه آن را بر سایر معجزات ترجیح می دهد

وجه اوّل آنکه آیات کتاب سبب هدایت و نجات است و سایر معجزات موجب ضلالت و هلاک چنانکه این مطلب در فصل اوّل از آیات قرآن ثابت ومدلّل گشت وجه دویم آنکه علم وکتاب اشرف جمیع اشیاء است و اگر انسان بعقل خود به انصاف رجوع کند می فهمد و شهادت می دهد که هیچ شیء از اشیاء عالم شرافت علم و کتاب را ندارد و هیچ چیز با آن در رتبه برابری نکند و چون علم چیزی در جهان برای ترقّی نوع انسان مثمر و مفید نباشد وجه سیّم آنکه کتاب باقی می‌ماند و سایر معجزات زایل می‌شود زیرا که هرکسی از حاضرین و غایبین و موجودین زمان ظهور و غیر موجودین همه توانند کتاب‌را بدست آورد و توانند آن را یافت و از اثر پی بمؤثّر برد لکن مرده زنده کردن و به آسمان بالا رفتن و سنگ را بتکلّم آوردن و امثالها باقی نمی‌ماند و بدست هرکس نمی‌رسد و بهر بلد امکان وصول ندارد اینست که قرآن را حجّت بالغه و معجزهٔ باقیه خوانده‌اند و آن را اعظم آیات و اکبر معجزات دانسته‌اند وجه چهارم آنکه در کتاب شریعت و آداب و موعظت و انذار که موجب تحصیل ترقّی عالم روحانی و تکمیل تمدّن جهان جسمانی است ثبت توان داشت و بآن اهل عالم مؤدّب و متمدّن توانند شد لکن از مرده زنده کردن و امثال آن این فائدهٔ بزرگ حاصل نشود و ثمری برای اهل عالم بر آن مترتّب نگردد وبالجمله این مقدار در شهادت عقل بر اعظمیّت آیات کتاب از سایر معجزات کفایت می‌کند اکنون به آیاتی که حضرت رسول بر حقّیت قرآن و اثبات رسالت خود به آن استدلال فرموده گوشدار و ساعتی دل را با خود آر لعلّ الله یرشدک الی صراطه‌المستقیم

از جمله در سورةالبقره فرموده‌است و ان کنتم فی ریب ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون‌الله ان کنتم صادقین فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتّقواالنّار الّتی

وقودها النّاس و الحجارة اعدّت للكافرین ترجمۀ آیه مبارکه اینست که اگر در شکّ و ریبید در آنچه ما نازل فرموده‌ایم بر بندۀ خود پس بیاورید سورۀ چون او و بخوانید گواهان خود را از غیر خداوند اگر راست گویانید و مقصود این است که خداوند تبارک و تعالی بخلق آن زمان که بکلام الهی بودن قرآن اعتراف نمی‌کردند و آن را مجعول و افترا می‌دانستند می‌فرماید اگر در حقیّت این کتاب که ما بر بندۀ خود حضرت رسول نازل فرموده‌ایم شکّ دارید و آن را فراهم کردۀ خود آن حضرت می‌شمارید پس شما نیز یک سوره مانند او بیاورید و علماء و بزرگان خود را بمدد بخوانید و به یاری بطلبید اگر راست می‌گوئید که قرآن کلام بشر است نه وحی خدای اکبر. پس می‌فرماید و اگر نکردید و هرگز نتوانید کردن پس بپرهیزید از آتشی که آتش‌افروز آن سنگها است و مردمان، و آماده شده‌است برای کافران

و ایضاً در سورۀ بنی‌اسرائیل فرموده‌است قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعضٍ ظهیرا خداوند جلّ و عزّ بحضرت خاتم‌الانبیاء صلّی‌الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید بگو اگر جمع شوند انس و جن بر اینکه بیاورند مثل این قرآن را، نمی توانند مثل آن را آورد اگرچه بعضی بعضی را معاونت نمایند و هم‌پشت و ظهیر یکدیگر باشند

و ایضاً در سورۀ مبارکۀ یونس فرموده‌است   و ما کان هذا القرآن ان یفتری من دون‌الله ولکن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لاریب فیه من ربّ‌العالمین ام یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله و ادعوا من استطعتم من دون‌الله ان کنتم صادقین

خلاصۀ معنی آیۀ مبارکه این است که میفرماید این قرآن چنین نیست که بی اذن خدا افتراء و بربافته باشد ولکن تصدیق چیزی است که پیش از او است یعنی توراة و انجیل وکتب سایر پیغمبران جلیل و تفصیل کتاب است و شکّی در آن نیست که از حضرت ربّ‌العالمین است بلکه میگویند که محمّد آن را بربافته و بافتراء به خداوند بسته‌است بگو پس بیاورید سوره‌ای چون قرآن و بخوانید هرکه را می‌توانید غیر از خدا اگر هستید راستگویان

و براستی هرکس از عالم تا عامی و سلطان تا زیردست اگر در قوّت و قدرت خود از در انصاف بنگرد و توانائی خود را در تشریع شرعی و ساختن کتابی بی اذن خداوند تبارک و تعالی

بسنجد بر عظمت و بزرگی امر رسالت و صدق و درستی استدلال این آیت گواهی دهد در اوقات توقّف در طهران روزی با دوستی از فضلای شیعهٔ ایران در اثبات امر اقدس بهائی سخن می‌رفت گفتم ای برادر بیا تا بر بصیرت و نصفت در قوّت و قدرت جمیع خلق تفحّص و تفتیشی کنیم گفت نیکو است گفتم من با آنکه سالی چند تحصیل علم نموده و از علوم متداوله چنانکه دانی بهره یافته‌ام هرچه در خود می‌نگرم نمی‌توانم ادّعای رسالت کنم و امری بدیع و شریعتی تازه آورم آیا تو با آنکه حبری دانشمندی و فاضلی هنرمند می‌توانی نیک تأمّل کن و پاسخ گوی گفت نی گفتم آیا جناب حاجی ملاّ علی کنی با مراتب علم و ثروت و اقتدار و مسلمیّتی که در همهٔ این مملکت دارد می‌تواند گفت نه گفتم آیا حضرت ناصرالّدین شاه با این سلطنت و سپاه و گنج و دستگاه و معاون و همراه می تواند چنین امری ادّعا کند و مجری دارد گفت نی گفتم پس آنکه امروز در قطب عالم ادّعا می‌کند بی ناصر و معاون بلکه با جهانی مانع و معاند نه درسی خوانده‌است و نه در مجامع علمیّه تحصیل علمی نموده معذلک شریعت بدیعهٔ خود را در عالم اجرا می‌فرماید و کلمهٔ الهیّه را در قلوب خلق ثابت و راسخ می‌نماید و آسمان امر را بی عمادی از سیف و علم و سلطنت و ثروت و عزّت و امثالها بلند و مرتفع می‌سازد آیا این شهادت نیست که او منفرد است در عالم و منصور بارادهٔ قاهرهٔالهیّه‌است بین‌القبایل والامم چون این مقاله را استماع نمود از جواب فرو ماند و مرا آیهٔ مبارکهٔ فبهت الذی کفر بیاد آمد

و ایضاً در سورهٔ هود می‌فرماید فلعلّک تارک بعض ما یوحیٰ الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لولا انزل علیه کنز اوجاء معه ملک انّما انت نذیر والله علی کلّ شیء وکیل ام یقولون افتریه قل فأتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون‌الله ان کنتم صادقین فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انّما انزل بعلم‌الله و ان لا اله الاّ هو فهل انتم مسلمون خداوند تبارک و تعالی بحضرت خاتم‌الانبیاء می‌فرماید شاید تو تارک باشی بعض آنچه را بتو وحی شده و سینهٔ تو بآن تنگ باشد که می گویند چرا بر او گنجی نازل نشد و یا ملکی با او نیامد هرآینه تو بیم دهنده‌ای و خداوند بر هرچیز وکیل است یعنی شاید ترا دل تنگ شود وپاره‌ای از آنچه بتو وحی شده ابلاغ نفرمائی از اینکه منکران می‌گویند اگر محمّد پیغمبر است چرا

باو گنجی نازل نشد و یا با او ملکی نیامد هرآینه تو پیغمبر نذیری و خداوند نصرت و یاری ترا در هرچیز متعّهد و وکیل. بعد می‌فرماید، و هم می‌گویند قرآن را محمّد خود ساخته‌است و بافتراء بخدا بسته بگو پس شما نیز چون او ده سوره بیاورید و هرکه را می‌توانید جز خداوند بمعاونت خود بخوانید اگر شما راست می‌گوئید. پس اگر اجابت ننمودند شما را بدانید که قرآن بعلم‌الله نازل شده و نیست خدائی جز او آیا هستید تسلیم شونده و خلاصهٔ استدلال الهی اینست که می‌فرماید بگو اگر راست می‌گوئید که قرآن را محمّد خود ساخته‌است و کلام الهی نیست شماهم علماء و فصحاء و دانشمندان خود را بمعاونت بخوانید و ده سوره چون قرآن بیاورید و اگر علماء و دانشمندان شما را اجابت نکردند و چون قرآن نیاوردند بدانید که این کتاب مبارک بعلم‌الله نازل شده و افتراء نبوده‌است وهم بدانیدکه‌خدائی جز او نیست یعنی جزخداوند تبارک و تعالی احدی آیت نازل نتواند کرد و اجرای شریعت نتواند نمود

و ایضاً در سورهٔ وعد فرموده‌است و یقول الّذین کفروا لولا انزل علیه آیة من ربّه قل انّ‌الله یضلّ من یشاء و یهدی الیه من اناب الّذین آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکرالله اَلا بذکرالله تطمئنّ‌القلوب ترجمهٔ این آیهٔ مبارکه از آنچه گذشت مستفاد می‌شود و مقصود این است که چون منکرین حضرت خاتم‌الانبیاء علیه اکمل التّحیة و الثّناء میگفتند اگر محمّد پیغمبر است چرا از پروردگار معجزه‌ای باو نازل نشد آن حضرت در جواب ایشان می‌فرماید خداوند هرکه را می خواهد اضلال می‌فرماید وهرکه باو رجوع کند هدایت می‌نماید آنچنان کسانی که ایمان آوردند و بذکر الهی مطمئن‌القلب گشتند پس در غایت تصریح و توضیح می‌فرماید اَلا بذکرالله تطمئنّ القلوب یعنی آگاه باشید که بذکر الهی دلها آسایش می‌یابد و بوحی آسمانی و کتاب ربّانی اطمینان قلب حاصل می‌شود نه از خواستن معجزات و تمسّک بخرافات که رؤسای ملل باندیشهٔ باطل خودبافته و در ردّ انبیاء و مرسلین آن را نیکوتر وسیله و دست‌آویز یافته‌اند

و خلاصة‌القول از آنچه مذکور شد توانی دریافت حقیقت معجزات و آیات کتاب را که کدام حجّت است و موجب هدایت و کدام مهلک است و مایهٔ ضلالت و این مقدار که ذکر شد

کافی است اگر کسی را دل تاریک و قلب مطبوع نباشد و اگر تمام قرآن را تصفّح نمائی سوای آنچه مذکور شد مواضع کثیره خواهی یافت که حقّ جلّ جلاله بر حقّیت رسول خود بکتاب استدلال فرموده‌است و آن را حجّت بالغه و آیت کافیه نام نهاده و یک موضع نتوانی یافت که بمعجزه استدلال کرده باشد و یا در مواضع اقتراح آیات مسؤول قوم را اجابت فرموده باشد بلی بعضی از علماء بغیر اذن‌الله بر حقّیت حضرت رسول‌الله در کتب و مصنّفات خود بمعجزات استدلال نموده‌اند و از آنجمله انشقاق قمر را دلیل و تصحیح خیال خود را بآیهٔ مبارکهٔ اقتربت السّاعة و انشقّ القمر استشهاد کرده‌اند و بطلان این استدلال و سخافت آن ظاهر و آشکار است چه در صورتیکه صاحب کتاب خود بآن استدلال نفرموده باشد و در مواضع عدیده که لولا انزل علیه آیة میگفتند و معجزه می‌طلبیدند آنرا شاهد نگرفته باشد در صورت وقوع هم دیگری بآن استدلال نتواند نمود و حال آنکه مقصود از انشقاق قمر را نیز مثل معانی باقی آیات ندانسته و نفهمیده‌اند و اگر خداوند عزیز کریم خواهد و توفیق و تأیید بخشد تفسیر آیهٔ مبارکه و بیان مقصود از شقّ‌القمر در طیّ کتاب مرقوم و معلوم خواهد شد و مراد اصلی مفهوم خواهد آمد

ثمّ اعلم یا ایّها الاخ الماجد و السّائل المجاهد یسّرالله لک الوصول الی اوضح المناهج و اعلی المقاصد که چون اکثر خلق روزگار از معرفت بزرگی و عظمت کلام پروردگار عاجزند و از ادراک فوائد آن قاصر، در مقام ردّ و انکار بر می‌آیند و از ضعف بصیرت معجزات را بر کتاب آسمانی ترجیح می دهند بلکه بعضی جسارت نموده می‌گویند که اینها افسانه است ما نیز مثل آن را توانیم آورد و بمحض الفاظی چند مسجّع کسی را باور نتوانیم داشت چنانکه امروز همین مقالات مزخرفه را از این خلق غافل می‌شنوی و کفّار قرون اولیٰ در ازمنهٔ بعثت انبیاء وحی الهی را خوار می‌گرفتند و این‌چنین امر عظیم را سهل می‌شمردند و آوردن مثل آنرا آسان می‌دیدند بخصوص کفّار عرب در زمان حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم که قرآن مجید را افسانهٔ قدیم می‌گفتند و مدّعی می‌شدند که ما نیز مثل آنرا توانیم آورد و مانند او توانیم گفت چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ انفال فرموده‌است و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لونشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الاّ اساطیر الاوّلین یعنی چون آیات بر ایشان خوانده

می‌شد می‌گفتند که شنیدیم اگر بخواهیم ما نیز مثل این می‌گوئیم نیست این مگر افسانۀ پیشینیان وبعد می‌فرماید واذ قالوا اللّهم ان کان هذا هو الحقّ من عندک فامطر علینا حجارة من السّماء او ائتنا بعذاب الیم وگفتند خداوندا اگر این آن حقّ است که از نزد تو نازل شده‌است بر ما سنگ بباران از آسمان یا بر ما بیاور عذابی دردناک

مولانا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که مشهور است بتفسیر حسینی آورده‌است که نضربن الحارث که از اکابر قریش بود از سفر تجارت از ایران مراجعت نمود و بعض قصص قدیمۀ ایرانیان را که آموخته بود بعربی ترجمه کرد و بسبک قرآن بر قریش خواند وگفت اینک من مثل قرآن محمّد گفته‌ام بلکه قصّۀ شیرین‌تر آورده‌ام و سبب این بود که آیۀ مبارکه نازل شد و هم در زمان حضرت خاتم‌الانبیاء مسیلمه و سجاح و غیرهما که مردمی فصیح و سخندان بودند ادّعای رسالت کردند و کلماتی چند باسم وحی آسمانی بر مردم خواندند لهذا دخان شبهات افق امر الهی را تیره داشت و انظار خلق را عمش بصر و ضعف بصیرت از رؤیت حقّ و تمیز از باطل مانع آمد چندانکه حقّ باهر را باطل ظاهر خواندند و آوردن مثل قرآن کریم را سهل و آسان شمردند بلکه در نهایت وثوق و غایت اطمینان گفتند اگر این قرآن حقّ باشد خداوند ما را بباران سنگ هلاک کند و بعذاب دردناک گرفتار گرداند پس باید کلام را در فصل دیگر در میزان معرفت آیات بانجام بریم و کلام حقّ را از کلام خلق تمیز دهیم باشد که مردم مستعدّ کلام ناعق را از کلام صادق بشناسند و مدّعیان باطل را که ظهور ایشان نیز از لوازم یوم ظهور حقّ است فریفته نگردند والله تعالی هو الموفّق المعین

فصل سیّم در چگونگی شناختن کلام آسمانی

بر ارباب استعداد مخفی مباد که دانشمندان فرق و ادیان را در شناختن وحی آسمانی طرق مختلفه است که در کتب روحانیّۀ آنان مرقوم و مسطور است طایفۀ پروتستانیّه از شعب مسیحیّه گفته‌اند که نشانۀ وحی آسمانی این است که تقاضای روح انسانی را در تحصیل خوشحالی جاودانی رفع کند یعنی چون روح انسان طالب نجات ابدی است و زندگانی جاویدی بایستی کلام کسی که مدّعی رسالت است این تقاضا را از روح انسانی زایل کند و شخص را بحصول خوشحالی ابدی اطمینان بخشد و فاندر نمساوی مصنّف کتاب

میزان‌الحقّ در آغاز این کتاب در این باب شرحی باطناب آورده و هو کما قیل و لقد ارعد و ابرق و ما اتی بشیئ چه ظاهر است که این نکته چندان ظاهر و آشکار نیست که هرکسی دریابد و خصم بدان مجاب گردد زیرا که اهالی هردین از ادیان خاصّه علمای ایشان می‌گویند که کتاب آسمانی ما رافع این تقاضا است نه سایر کتب چنانکه اگر از یهود پرسی گوید تورات موجب رفع تقاضای روحانی است و حصول خوشحالی جاودانی نه انجیل و قرآن و کتب سایر ادیان و اگر از مسلمین پرسی گویند موجب اطمینان روح بحصول حیوة ابدی و نجاة سرمدی قرآن است و بس و هکذا اگر از هر طایفه‌ای پرسی همین را گوید و رافع تقاضا کتاب خود را داند پس این علامت آشکار نباشد و جمیع خلق را کفایت نکند

و علمای اسلام گفته‌اند که سبب اعجاز قرآن و امتیاز آن از کلام سایر مردمان فصاحت آن است زیرا که جمیع فصحای عرب حاضر بودند و تحدّی آن حضرت‌را که می‌فرمود فاتوا بسورة مثله استماع نمودند پس اگر می توانستند مثل قرآن سوره‌ای بیاورند می‌آوردند و اگر آورده بودند بما می‌رسید و تحدّی آنحضرت منقطع میشد

و بزرگان عرب و امرای آن قوم که در دفع حضرت رسول الله بهر وسیله اقدام کردند و در منع از نفوذ امر آن حضرت غایت سعی را از صرف اموال و اتلاف نفوس مبذول داشتند اگر ممکن بودی ایشان‌را که مثل قرآن بیاورند البتّه آورده بودند زیرا که آوردن یک سوره مثل قرآن سهل‌تر بود عرب را از جنگ و سپاه کشی و صرف اموال و اتلاف نفوس بلکه بشهادت تواریخ و کتب سیر فصحای عرب و دانشمندان زنادقه خواستند که مثل قرآن بیاورند و زحمت‌ها کشیدند و وقت‌ها مصروف داشتند لکن نتوانستند و خود را عاجز و خاسر یافتند پس معلوم شد که قرآن در فصاحت بحدّ اعجاز است و باین وصف از کلام بشر مباین و ممتاز و بطلان این استدلال و ناتمامی این مقال نیز بر ارباب دانش بچند وجه معلوم تواند شد (وجه اوّل) این است که فصاحت و بلاغت را حدّی محدود نیست که انسان فصیح تواند آن را معیّن دارد که تا چه حدّ آن مقدور بشر است و فوق آن مقدور خالق‌البشر و محسوسات بحواسّ خمسهٔ ظاهره کلّ از این مقوله است مثل حسن صوت و حسن ادا و ترتیب کلام که فصاحت همان است وحسن خطّ و حسن روی و حسن بوی و امثالها که هیچ‌یک محدود

بحدّی و منتهی بنقطه‌ای نتواند بود که فوق آن مقدور و متصوّر بشر نباشد یعنی متکلّم فصیح نمی‌تواند بفهمد که فصاحت کلام تا چه رتبهٔ آن برای خلق ممکن است و تا چه رتبه‌ای ممکن نیست تا چه رسد بغیر فصیح چنانکه ملاحظه شد که در زمان رسالت سیّد عالم فصحای عرب معجزه بودن قرآن را نیافتند و به آن ایمان نیاوردند ولو نشاء لقلنا مثل هذا گفتند لکن عوام غیر فصیح مانند بلال و ابوذر و سلمان معجزه بودن آن را یافتند و به آن ایمان آوردند و این از آن جهت است که دریافت لذّت ذکر الهی وابستهٔ صفای قلب و خلوص جنان است نه موقوف دانستن فصاحت و حدّت لسان (وجه ثانی) اینکه اگر حجّت اعجاز قرآن فصاحت آن باشد پس قرآن حجّت بالغه نباشد زیرا که ادراک معجزه بودن آن در اینصورت مخصوص بفصحاء است و آن جناب می‌داند که در میان هرقوم و هرلسان فصحاء اندکند و غیر فصحاء بسیار پس در اینصورت باید ایمان اکثر خلق عالم منوط به تقلید فصحای عرب باشد و هرآینه دانسته‌ای که در معرفت انبیاء تبعیّت و تقلید نشاید و اینهم در صورتیست که فصحاء در معجزه بودن آن متّفق باشند و حال آنکه در این فقره هم اتّفاق نداشتند فی‌المثل چنین تصّور کن که امروز یوم ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء است و رسول اکرم بقرآن فقط استدلال بر صدق رسالت خود میفرماید و معجزات را چنانکه از آیات قرآن در فصل اوّل مستفاد داشتی حجّت خود نمیشمارد و فصحای عرب هم درجوابش لو نشاء لقلنا مثل هذا میگویند ومعجزه بودن قرآن را گردن نمی‌نهند اگر فی‌الحقیقه جهت اعجاز قرآن فصاحت آن باشد بر اینهمه خلق از عجم و عرب که دارای علم فصاحت نیستند و فصاحت کلام را ابداً نمی‌شناسند چگونه حجّت بالغ باشد (وجه ثالث) اینست که اگر فصاحت سبب اعجاز قرآن باشد بایستی معرفت حضرت رسول‌الله موقوف بتحصیل علم باشد چه علم بفصاحت و بلاغت بدون تعلّم امکان نتواند داشت خاصّه برای اقوامی که خارج از عربند مانند ایرانیان و هندیان و ترکان و اهالی اروپا و غیرهم فی‌المثل اگر امروز یکی از مردم فرنگستان‌را بتصدیق خاتم پیغمبران دعوت نمائی ناچار او از تو دلیل و برهان خواهد خواست اگر گوئی که رسالت آن حضرت ثابت است بدلالت معجزات جواب گوید که من آن زمان نبوده‌ام و این معجزات‌را ندیده‌ام جمعی معترف بمعجزات آن حضرتند و

جمعی بیشتر منکر من صدق و کذب اینانرا از کجا دانم ناچار خواهی گفت بقرآن که اکبر معجزاتست او در جواب گوید تصنیف یک کتاب عربی چه اعجازی دارد مگر هرکس کتابی عربی تصنیف کرد او پیغمبر گردد تو در جواب خواهی گفت که قرآن در فصاحت بدان پایه است که اگر دانشمندان جهان گرد آیند سوره‌ای مانند آن نتوانند آورد چنانکه اگر جمیع اهل عالم متّفق گردند مرده‌ای زنده نتوانند کرد اینوقت او در جواب تو خواهد گفت بسیار خوب بگذار تا بیست سال درس بخوانم و در معرفت فصاحت بالغ و توانا گردم تا بتحقیق بدانم تو راست می‌گوئی یا دروغ در این هنگام ترا حجّت منقطع گردد و او سخن بانصاف گفته باشد پس معلوم شد که اگر سبب اعجاز قرآن فصاحت آن باشد معرفت نبی موقوف بتحصیل علم گردد و آن منتهی بحرج یا عدم بلوغ و تمامیّت حجّت و دلیل شود

و اهل بیان حجّت اعجاز وحی آسمانی را نزول بفطرت دانسته‌اند و مقصودشان این است که هرگاه نفسی بدون تعلّم و سکون قلم کلماتی تلفیق نماید دلیل باشد که آن کلام بوحی الهی نازل شده‌است زیرا که افادهٔ علوم و تألیف کلمات بدون تعلّم و تأمّل و تفکّر غیر ممکن است چنانکه در علماء دیده می‌شود که اگر مطلبی خواهند از مطالب علمیّه را در صفحه‌ای نگارند با آنکه سالها تحصیل علم نموده‌اند بدون رویّه و تفکّر نتوانند در اینصورت اگر جوانی امّی که درس نخوانده و تحصیل علمی ننموده‌است بدون تأمّل و سکون قلم در سه ساعت برابر هزار بیت در شؤون علمیّه و مناجات و آیات از قلمش جاری گردد شکّ نماند که آن وحی الهی است و دانشمند داند که این علامت نیز کافی نباشد زیرا که آن در صورت وقوع منحصر بوقت حضور تواند بود و بر اشخاصی که حین تنزیل آیات حاضرند حجّت تواند شد نه بر سایر خلق که حاضر نبوده و ندیده‌اند چه امروز کس نداند که تورات بر موسی با تعلّم نازل شد یا بدون تعلّم بلکه در صورتیکه اصل شریعت تورات در مدّت چهل روز در جبل بر آن حضرت نزول یافت و آنهم ده آیه بود و احدی از بنی‌اسرائیل حضور نداشت دیگر چه جای سکون و عدم سکون قلم می‌ماند و چگونه اعجاز آن به نزول بفطرت ثابت می‌شود و این فقره در حضرت عیسی علیه السّلام ظاهرتر است زیرا که انجیل عبارت است از تعلیماتی که آن حضرت لساناً بحواریّین فرمود و شاگردان حواریّین چهل سال و زیاده پس از

صعود حضرت عیسی آن تعلیمات‌را در چهار دفتر با شرح حالات آن حضرت نوشتند در اینصورت بایستی که وحی سماوی بودن انجیل نه بر حاضرین و نه بر غائبین ثابت شده باشد زیرا که آن حضرت کتابی مرقوم نفرمود تا با سکون قلم باشد یا بی سکون قلم و هم امروز که قریب چهل و چهار سال است که از شهادت نقطهٔ اولیٰ عزّ اسمه الاقدس الاعلی می‌گذرد کس چه داند که آن حضرت بفطرت آیتی نازل فرموده‌است و یا بغیر فطرت مگر آنکه بتقلید و تبعیّت کسانی که در حضور بوده و دیده‌اند کسی آن را مقبول دارد و اینرا دانستی که تقلید در دین روا نبود و در صورتیکه منکرین هر دینی نسبت تعلّم بشارع آن دین می‌دهند براستی در نزول بفطرت جز تقلید اسلاف برای اهل بیان حجّت و دلیلی باقی نمی‌ماند و دلیل دیگر بر اینکه نزول بفطرت علامت کافیه و نشانهٔ تامّ در معرفت کلام الهی نیست اینست‌که در قرآن چنانکه ملاحظه فرمودی نزول یک سوره را حجّت بالغهٔ خود مقرّر فرمود ونقطهٔ اولی در کتاب بیان نزول یک آیه را کافی و حجّت تامّه دانسته‌است در اینصورت نزول یک آیه یا یک‌سوره مانند سورهٔ توحید و سورهٔ والعصر و کوثر و امثالها چگونه بنزول بفطرت تمییز تواند یافت و چگونه سکون قلم و عدم سکون قلم در تنزیل آن معلوم تواند شد پس بقول اهل بیان حجیّت یک آیه هرگز ثابت نتواند شد و خلاصة‌القول از آنچه نگاشته آمد معلوم شد که آنچه پروتستانیان و اسلامیان و بیانیان در معرفت آیت گفته‌اند علامات شخصیّه است که مخصوص باشخاصی دون اشخاص دیگر خواهد بود و تمام اهل عالم را کفایت نتواند نمود مثلاً رفع تقاضای روح را هرکسی در کتاب آسمانی دین خود ادّعا تواند نمود و فصاحت اگرچه هروقت و بهر لسان حقّ جلّ جلاله کلامی نازل فرموده افصح و ابلغ از کلمات کلّ اهل عالم بوده‌است لکن معرفت آن در امکان اهل این هنر تواند بود و نزول بفطرت مخصوص باشخاصی است که حین تنزیل حاضر بوده و بچشم خود مشاهده نموده‌اند و کلام الهی را در هر قرن نشانی است که جمیع اهل عالم از عالم و عامی و حاضر و غایب توانند شناخت تا مجاهد را سبب هدایت گردد و مجادل را موجب قطع حجّت شود و آن در جمیع ازمنه و اعصار و قرون و ادوار بر یک منهج باشد زیرا که انوار فجر ظهور آفتاب‌آسا

بر جهانیان یکسان تابد و غمام عنایت بر اشجار وجود یک ماء بارد تا هر ارض آنچه در آن مکنون است ظاهر سازد و هر شجر آنچه در آن مستور هویدا و مکشوف دارد

و اهل بهاء که بعنایت حضرت باسط الارض و رافع السّماء از حضیض تقلید رسته‌اند و باوج تحقیق پیوسته بعلاماتی چند کلام خداوند را از کلام بشر تمییز دهند و ما در این کتاب بذکر دو علامت آن اکتفا کنیم تا سخن بی‌اندازه بطول نیانجامد و رشتهٔ سخن انفصال نیابد

علامت اولیٰ خلاّقیّت آیات الهیّه است یعنی تشریع شریعتی و ایجاد سنن و آدابی که در عالم نافذ آید و موجب ارتفاع مراتب مدنیّت و زوال امراض روحانیّهٔ امّت گردد چنانکه عاقل هرگاه در امم ماضیه و حاضره نظر نماید جمیع را در تحت سراپردهٔ شریعتی از شرایع که پیغمبری تشریع فرموده‌است آسوده و متمدّن یابد و این از تأثیر و خلاّقیّت آیات الهیّه است و این تأثیر ابداً در غیر کتب سماویّه موجود نباشد ملاحظه فرما که شرایعی که امروز در عالم موجود است شارع آنها احدی از سلاطین و یا علماء و حکماء نبوده‌است بلکه شارع هریک پیغمبری بوده‌است که آسمان دین خود را بصرف وحی آسمانی مرتفع داشته و بدون ستون علم و ثروت و سیف و قدرت و یا کثرت اتباع و عشیرت این سقف مرفوع را برافراشته و این است مقصود از آیهٔ کریمهٔ اللّه الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها

علامت ثانیه قاهریّت آیات الهیّه است یعنی کلمهٔ الهیّه بر کلّ غالب و قاهر باشد و بمقاومت و معاندت دول و ملل زایل و معدوم نگردد بلکه کلمهٔ الهیّه موجب محو و انعدام ملل مقاومه آید چنانکه شریعت تورات بمعاندت سلاطین مصر و سوریّه و آشور و غیرها معدوم نشد بلکه کلمهٔ الهیّه غالب گشت و ملل معانده را منقرض و معدوم ساخت و شریعت حضرت عیسی بمقاومت یهود و رومانیان زوال نیافت بلکه قوّت قاهرهٔ انجیل آنان را مقهور و زایل ساخت و کذلک مقاومت کفّار عرب و عجم موجب زوال شریعت حضرت خاتم نگشت بلکه قاهریّت قرآن موجب انعدام آنان شد و این است معنی آیهٔ مبارکهٔ یریداللّه ان یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابر الکافرین

و تمییز کلمات الهیّه از کلمات بشریّه بدین دو علامت که ذکر شد بر عالِم و عامی و حاضر و غایب مساوی است چه هرکس تواند ادراک نمود که شخص داعی با آنکه در مجامع علمیّه

درسی نخوانده‌است بدون دولت و ثروت و معاونت اتباع و عشیرت خلق را بکتابی می‌خواند که می‌گوید از خداوند قاهر مقتدر نازل شده‌است و در آن دو اثر مشهود است نخست نفوذی مؤثّر در قلوب و قوانین و سننی مربّی نفوس. دویّم قدرت و قوّتی غالب بر قدرت‌های اهل عالم و قاهر جمیع قبایل و امم. این علم و قدرت از حقّ جلّ جلاله خواهد بود و بدون اعانت غیبیّه این گونه غلبه و نفوذ در نوع بشر ظهور نتواند نمود مثلاً ملاحظه فرما که در اوان ظهور حضرت عیسی حکمای مصر و یونان و روم با معاونت سلاطین آن مرز و بوم قدرت نداشتند کسی را در دین خود داخل کنند و یا قطعه‌ای از قطعات ارض را از توّحش و بت‌پرستی برهانند ولکن شاگردان حضرت مسیح بدون تعلّم فلسفه و علوم و معاندت صنادید و قروم بر جذب قلوب و تهذیب نفوس قادر بودند و قطعهٔ اروپا را از دنس عبادت اصنام مطهّر فرمودند و کذلک این غلبه و نفوذ را ملاحظه فرما در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء و این ظهور اقدس ابهی و اگرچه فاندرنمساوی و فضلای پروتستانیّه در مصنّفات خود گفته‌اند که دین اسلام بسیف غلبه یافت نه بکلام لکن منصف داند که این نسبت ناشی از تعصّب است زیرا که در اوقات توقّف آن حضرت در مکّه معظّمه آن حضرت سپاهی و سیفی نداشت بلکه گذشته از بزرگان و امرای عرب طایفهٔ قریش و اعمام آن حضرت در منع نفوذ کلمة‌الله با سایر مشرکین اتّفاق نمودند و غایت سعی را در منع غلبهٔ اسلام اظهار کردند معذلک کلمة‌الله غالب شد و امر مبارک نافذ آمد و در قرن هفتم هجری که غازان در ایران و تقلق تیمورخان در ترکستان با قریب یک‌ملیون نفوس از مغول بقبول اسلام افتخار جستند این نکته ظاهرتر آمد زیرا که در آن قرن دول اسلامیّه در غایت ضعف بود و سریر ممالک شرقیه بسلاطین خونخوار و ثنیّه اختصاص داشت و قتل مفرط چنگیزخان آنگونه قلوب‌را خائف نموده بود که احدی از ملوک تصوّر مقاومت و یا مخالفت مغول را در خاطر نمی‌گذرانید معذلک بصرف نفوذ کلمة‌الله قلوب مغول بحبّ اسلام مایل شد و صدور آن قوم کثیر بنور ایمان روشن و منیر گشت و تمیز میان کلام خالق و مخلوق باین دو علامت که ذکر شد مخصوص به ارباب ملل و شرایع نیست بلکه طبیعیّین و منکران شرایع نیز توانند باین دو علامت بمبدأ پی برند چه ظاهر است که امور حادثه نزد فلاسفه منوط بسببی و علّتی باشد و چون علّت و سبب علم و قدرتی که

مذکور شد مسبّب از تعلّم و وسایل قدرت ظاهره نتواند بود معیّن می‌شود که این علم و قدرت مسبّب از اسباب روحانیّه و اینگونه عالم قاهر مؤیّد بعوالم غیبیّه باشد این است معنی انّ جندنا لهم الغالبون و بالجمله این غلبه و نفوذ کلام اعظم ادلّه و براهین سلطنت روحانیّه و حقیقت شرایع مقدّسه است که هرکسی تواند بدان محقّ را از مبطل تمییز دهد و صادق را از ناعق بشناسد و پس از غلبه و نفوذ کلام داعی و شارع اگر نفسی منکر حقیقت آن شود در حقیقت مجادله بباطل نموده‌است و خدای قاهر را مقهور و غیر متصّرف شناخته چنانکه در سورهٔ شوریٰ فرموده والّذین یحاجّون فی‌الله من بعد ما استجیب له حجّتهم داحظة عند ربّهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید خلاصهٔ ترجمهٔ آیهٔ مبارکه این است که می‌فرماید کسانی که محاجّه و مجادله در امرالله می‌نمایند پس از آنکه پذیرفته شد حجّت ایشان نزد پروردگار باطل و زایل است خشم خداوند برایشان باشد و عذاب سخت ایشان را فروگیرد.

و اگر انسان بنظر درست ملاحظه نماید همان اشخاصی که در اوّل داعی الی‌الله را تصدیق نموده‌اند هم اذعان و ایمانشان از جهت غلبه و نفوذ کلام الهی بوده‌است مانند شمعون الصّفا پطرس و سایر حواریّین در ظهور حضرت عیسی و امیرالمؤمنین علّی بن ابی‌طالب و سابقین از مهاجرین در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء چه این وجودات مقدّسه و جواهر مجرّده هریک تا خود را مقهور کلمهٔ الهیّه ندیدند ایمان نیاوردند و تا ندای الهی را نافذ و مؤثّر در قلب و ارکان خود نیافتند اذعان ننمودند

و چون هرهنگام که ندای جان‌بخش داعی الی‌الله ارتفاع یافت نعاق داعی ضلال و نهاق باطل معّبر بدجّال نیز بلند شد لذا در جمیع کتب سماویّه غلبه و نفوذ و بقا را نشان حقّ و زهوق و فنا و زوال را نشان باطل مقرّر داشته‌است و بعبارت اوضح چنانکه در عالم امکان شارع محقّ و رسول صادق همواره ظاهر شده نبیّ کاذب و پیغمبر باطل نیز پیوسته در عالم ظهور نموده‌است جز آنکه ید قدرت الهیّه کلمهٔ حقّ را همواره غالب و ثابت و کلمهٔ باطل را پیوسته زاهق و زایل نموده کتاب علیّین را بعنوان انّ جندنا لهم الغالبون موشّح و کتاب سجّین را به انّ الباطل کان زهوقا موسّم فرموده‌است و در قرآن مجید در چند موضع باین مطلب تصریح شده‌است از جمله در سورهٔ ابراهیم فرموده‌است الم ترکیف ضرب‌الله مثلاً

کلمةً طیّبة کشجرة طیّبة اصلها ثابت و فرعها فی‌الّسماء تؤتی اکلها کلّ حین باذن ربّها و یضرب‌الله الامثال للنّاس لعلّهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اُجْتُثَّت من فوق الارض مالها من قرار یثبّت الله الّذین آمنوا بالقول الثّابت فی الحیوة الدّنیا و فی الاخرة و یضلّ‌الله الظّالمین و یفعل‌الله ما یشاء یعنی آیا ندیده‌ای چگونه خداوند مثل زده‌است کلمۀ طیّبه چون درختی نیکو است که ریشه‌اش در زمین محکم گشته و شاخه‌اش بر آسمان سرکشیده که هرهنگام باذن پروردگار خورش می‌دهد و میوه می‌آورد و خداوند مَثَلها می‌زند شاید مردمان پندگیرند و مثل کلمۀ خبیثه چون درختی زشت است که از روی زمین کنده شود و او را استقراری نباشد خداوند اهل ایمان‌را بکلمۀ ثابته در دنیا و آخرت (یعنی یوم ظهور موعود) استوار می‌دارد و ستمکاران را درگمراهی وا می‌گذارد و آنچه می‌خواهد می‌کند ومقصود ازکلمۀ طیّبه شمس حقیقت و شارع مقدّس است و امر اوکه در آغاز این مقاله در بیان معنی توحید ببرخی از صفات و آثارش اشارت رفت زیراکه آن جوهرۀ قدسیّه درصحف سماویّه بجمیع اسماء حسنی و تعبیرات نیکو موسوم و معبّرگشته‌است از قبیل کلمةالله و وجه‌الله و سدرۀ منتهی و افق اعلی و امثالها چنانکه دربارۀ حضرت عیسی علیه اتّم التّحیّة و البهاء فرموده‌است وکلمة منه اسمه المسیح و هم نزول یافته وکلمةالتی القیها الی مریم و درکتاب رؤیاکه اکنون معروف است بمکاشفات یوحنّا درفصل (۲۲) فرموده و به من نمود نهری ازآب حیوة صافی مانند بلّورکه ازعرش الهی و بره جاری می‌شود و دروسط شارع عام و دو طرف نهر درخت حیوة بود که دوازده میوه می‌آورد یعنی هرماه میوۀ خود را می‌دهد و برگ‌های آن درخت شفای امّت‌ها می‌باشد انتهی

و شرایع وثنییّن ازقبیل بودیّه و هنود و غیرهم نیز اصلاً از انبیاء و مرسلین باذن‌الله تشریع یافته و باقی مانده‌است و وضع اصنام در معابد و عبادات باطله که در میانشان شایع است بدعت‌هائی است که بطول زمان از علمای جاهل در میان ایشان شایع و متداول گشته و اصنام این طوایف صور بزرگان و گذشتگان ایشان است که بجهت تذکره در معابد خود نهاده‌اند و تعظیم آنها را تعظیم شعائر دین و سبب قرب حضرت ربّ‌العالمین شمرده‌اند چنانکه درسورۀ یونس فرموده‌است و یعبدون من دون‌الله ما لا یضرّهم و لاینفعهم و یقولون

هولاء شفعائنا عندالله قل اتنبّؤنالله بما لا يعلم فی‌السّموات و لا فی الارض سبحانه و تعالی عمّا يشركون" و هم در سورة الزّمر از قول وثنيان فرموده‌است ما نعبدهم الاّ ليقرّبونا الی‌الله زلفیٰ و نظر باينكه اصول شرايع باذن‌الله تشريع يافته و باقی مانده‌است در كتب مقدّسهٔ تورات و انجيل و قرآن ردّی و ذكر سوئی در حقّ شارعين اين اديان نازل و وارد نشده‌است و بهمين دليل كه شرايع باقيه كلّ باذن‌الله تشريع شده و باقی مانده‌است و كلمهٔ باطله هرگز باقی نماند و نافذ نشود و در سورةالشّوریٰ بر سبيل استعجاب فرموده ام لهم شركاء شرعوا لهم من‌الّذين مالم يأذن به الله و لولا كلمة الفصل لقضی بينهم و انّ الظّالمين لهم عذاب اليم ميفرمايد آيا ايشان‌را شريک‌ها است كه بر ايشان دينی تشريع كرده باشد كه خدا بآن اذن نداده باشد و اگر نبودی كلمهٔ فصل البتّه حكم شده بود ميان ايشان و هرآينه ستم‌كاران را عذابی است دردناک يعنی آيا ديگری تواند در تشريع شرايع شريک خداوند شود و آيا از پيش شده‌است كه كسی بدون اذن الهی شريعتی را در عالم جاری و نافذ گرداند كه اين گروه امر اسلام را مانند آن تصّور كرده و در حقيقت آن شکّ نموده‌اند

بلی در قرون ماضيه و اين قرن برخی از نفوس را قساوت قلب و غفلت از حقّ موجب آمد كه بغير ما اذن‌الله تكلّم نمودند و بدعاوی باطله زبان گشودند وعقول بشريّه را در تشريع شرايع كافی و وافی دانستند بلكه برخی از ايشان شريعت و آدابی ترتيب دادند و گروهی را هم بخرافات خود فريفتند لكن ديری نگذشت كه ارادهٔ قاهره بساط گستردهٔ ايشان‌را فرو نوشت و خيالات مضحكهٔ ايشان را نابود فرمود و جز افسانهٔ عبرت‌آميز در بطون كتب از ايشان باقی نگذاشت مانند تيودای سوری و يهودای جليلی در اوقات قريبهٔ بظهور حضرت عيسی و مسيلمه و سجاح و غيرهما در ايام ظهور حضرت خاتم‌الانبياء و حكايات حيرت انگيز از غورخان مغول كه بتحريک سعدالّدوله يهودی در ايران و علاءالدّين خلج در هندوستان هريک داعيهٔ ادّعای رسالتی و انديشهٔ تشريع شريعتی داشتند خود در متون كتب و تواريخ مسطور است و از همه اعجب حادثه ايست كه در اين قرون اخيره در فرنگستان وقوع يافت و از حكمای آن ملک و دانشمندان آن كشور كه در مراتب علم و تمدّن خود را انور ملل می‌دانند ظهور نمود و خلاصهٔ آن چنان بود كه بسبب غلبه و كثرت طبيعيان و استهزاء و اهانت

ایشان بشرایع و ادیان انقلابی بزرگ در فرانسه ظاهر شد تا آنکه در سنهٔ (۱۷۹۲) میلادیّه عموم اهالی آن ملک شورش نمودند و پادشاه خود لویس شانزدهم را با زن و خواهرش کشتند و پسرش را بپاره دوزی سپردند و احکام و قضایای سابقه را باطل نمودند و تاریخ میلادی و اسامی ماهها را بآنچه خود اختراع نموده بودند مبدّل داشتند و دیانت مسیحیّه را باطل کردند و دینی دیگر بپا نمودند و در آنهم متفّق و یکدل نشدند زیرا که در اثنای شورش زنی جوان و نیکو روی را از زنان مطربهٔ مغنیّه که در وجاهت و زیبائی و حسن لباس و زینت ممتاز بود آوردند و او را بر مذبح کلیسای نوتردام پاریس بپا داشتند و خلق بسیار در آن محفل مجتمع بودند در آن حین مردی شومت نام که از بزرگان بود برخاسته به جماعت بدین گونه خطاب کرد که ای مردمانی که روی بعدم و فنا دارید پس از این از استماع اصوات موحشه که آن را بمعبودی نسبت می‌دادید که از اوهام خود شما آفریده شده بود مترسید و پس از این نپرستید جز اینرا و اشارت نمود بآن زن خوبرو زیرا که این است معبود تمییز و حکم صواب. چون خلق این خطاب را استماع نمودند در برابر آن زن سجده کردند و در آن اوقات اموری‌را مرتکب شدند که قلم از نگارش آن شرم می دارد پس از چندی از این روش هم برگشتند و دینی دیگر اختیار نمودند که آن را برخی از علماء اختراع نمودند و آن این بود که خدای عزّ و جلّ را بپرستند برحسب اصول دیانت بخصوص احساسات طبیعیّه و کنائس را مقام عبادت مقرّر داشتند و دستور ایمانشان بسیط و حاوی دو قضیّهٔ بزرگ بود نخست اعتراف بوجود باری دویّم بقای نفس انسانی و خلود آن و شریعت ادبیّهٔ ایشان نیز حاوی دو مبدأ بزرگ بود اوّل محبّت خداوند عزّ وجلّ دویّم محبّت خلق، و مناسک ایشان مشتمل بود بر نمازها و تسبیح‌ها و پاره‌ای از شعایر بسیطه نیز مانند نهادن طبقهای میوه و ریاحین بر مذبح و استعمال اوتار موسیقی در مجمع بر این دیانت اضافه نموده بودند و در نهایت جدّ کوشش نمودند که این دیانت‌را در جمیع بلاد فرانسه جاری نمایند و بامر وزیر داخلیّه کُتّاب و نویسندگان ایشان بجمیع ممالک فرنگستان توجّه نمودند و بعض بزرگان این قوم مشورت کردند که فروع این دیانت‌را بقانون قدیم اهل ایران یعنی زردشتیان معمول و مرتّب دارند و آن چنین بودکه با فروختن آتش دائمی در معبد بجوهر الهی اشاره و تعبیر نمایند و برای آن

نار مقدّس از اثمار و زیت و نمک قربانی تقدیم کنند و جامهای شراب بر عناصر اربعه ریزند و رسم عبادت‌را هرروزه در هیاکل معمول دارند و روز نهم یوم سبت و راحت باشد و عیدهای مخصوص برقص و سرور منقضی گردد و بالجمله نوفل افندی بن نعمة‌الله طرابلسی که از فضلای ملّت مسیحیّه و مصنّف کتاب زبدة‌الّصحائف فی اصول‌المعارف است در مجلّد ثانی این کتاب پس از ذکر این حادثه می‌گوید مقاصد این قوم در مملکت فرانسه و سایر بلاد اروپا انتشار یافت و دیری نگذشت که آثارشان معدوم شد و اعقابشان مقطوع گشت

و اگرچه ذکر این مطالب خارج از وضع کتاب و مقصود کاتب است لکن غرض از نگارش این بود که ارباب دانش دریابند که از کوشش ملوک نامدار و افکار حکمای بزرگوار در تشریع شریعت و دین چه حاصل آمد و چه نتیجه‌ای ظاهر شد و بیقین بدانند که امر دیانت را حقّ جلّ جلاله در تحت اراده و اختیار نوع بشر وانگذاشته و شرایع را که اکمل نعم الهیّه و اتّم اسباب حصول هیأت اجتماعیّه و ترقیّات روحانیّه است بصرف اراده و مشیّت خود منوط و مربوط داشته‌است و اگر جز این بودی هرگز تفریق حقّ ازباطل امکان نیافتی و معارف الهیّه از تسویلات شیطانیّه ممتاز نگشتی

بهمن یار پارسی زردشتی که از خدّام و شاگردان رئیس‌الحکماء ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا البخاری بود پیوسته شیخ را اشارت نمودی که مدّعی مقام رسالت گردد و شریعتی جدید تشریع نماید و شیخ در پاسخ او سکوت فرمودی و از لا و نعم هیچ نگفتی تا آنکه علاء‌الّدوله کاکویه از مسعود غزنوی بشکست و از اصفهان به همدان فرار نمود. در این حال شیخ را قیام باصلاح امور علاء‌الّدوله مقتضی سفر شد و بهمن‌یار نیز در خدمت او بود در اثنای مسافرت شبی شیخ در بلدی فرود آمد و آن هنگام اواخر فصل خزان و اوان هبوب بادهای خنک بود و شیخ را از طول لیل خواب نمی‌ربود و همچنان در بستر خفته با بهمن‌یار در مسائل علمیّه صحبت می‌فرمود در اثنای سخن شیخ را عطش فروگرفت و از بهمن یار شربتی آب طلب نمود ویرا برودت هوا مانع از اجابت آمد و مسأله دیگر درمیان آورد تا شیخ را تشنگی فراموش شود و بدینگونه چند بار شیخ آب طلبید و او در هر بار سؤالی دیگر نمود و شیخ را بسخن مشغول داشت تا آنکه شب بپایان آمد و سپیدی صبح بدمید و صوت مؤذّنان از هرطرف بلند

شد شیخ از بستر برخاست و بهمن یار را فرمود برخیز تا جواب چندین سالهٔ ترا بگویم که پیوسته مرا می‌گفتی ادّعای رسالت کن و شریعتی تشریع نما همانا از عصر صاحب شریعت اسلام زیاده از چهارصد سال گذشته و کسی از این مردم بشرف لقای او مشرّف نگشته‌است و هم آن حضرت بانگ نماز را از فروض دینیّه مقرّر نداشته معذلک این خلق در این شب سرد و صولت برد، خواب خویش را ترک کرده و قبل از وقت بگلدسته‌ها برآمده بتلاوت آیات مشغولند که چون وقت فرا رسد سنّت اذان‌را بجا آرند و من با اینکه بسبب تعلیم و مخدومیّت بر تو حقّ وجوب اطاعت دارم و در این شب چند بار بر سبیل حتم شربتی آب طلب نمودم برودت هوا ترا مانع از اجابت شد و تحمّل زحمتی اندک موجب عصیان و مخالفت آمد چنین نیست که هرکس علمی تحصیل نمود و یا بر خلق امارتی یافت تواند بقوّت علم و یا قدرت ریاست مدّعی مقام رسالت گردد و دینی و آئینی بدون اذن خداوند تشریع نماید انبیاء را فرمانی است آسمانی که بدان بر نوع بشر غالبند و روحی است قدسی که بقوّت آنی بر جذب قلوب قادر فروغ دیانت از ظلمت کذب نزاید و نتیجهٔ راست از قیاس گژ نیاید مؤثّر حقیقی از عالم امر غفلت نفرموده‌است و علّة‌العلل را سنه و نوم اخذ ننموده فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی الفرقان العظیم و الکتاب الکریم و لو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثم لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین

تتّمة فی ردّ ایرادات المعترضین الّذین یکذّبون بیوم الدّین

چون تمیز میان کلام خالق و کلام مخلوق معلوم شد اکنون سخن را در این مقاله بجواب بعض ایرادات بارده و اعتراضات طفیفهٔ معرضین بپایان بریم از قبیل آنچه بعض جهّال سفیانیّه گفته‌اند که کتاب مستطاب بیان خارج است از رتبهٔ فصاحت و مخالف است با قواعد نحو و عربیّت و از قبیل آنچه فئهٔ بیانیّه گفته‌اند که حجیّت آیات منّقض است بوجود رادع

امّا جواب از این مسأله را که گفته‌اند آیات بیان مخالف است با قواعد نحویّه از آنچه نگاشته آمد معلوم توان داشت زیرا در صورتیکه محقّق شد که علامت کلام الهی نفوذ و غلبه است دیگر موافقت و مخالفت آن با قواعد نحویّ معتنابه نخواهد بود خاصّه در صورتی که شامل

فایده‌ای باشد و اعظم فائده‌ای که در آن متصّور است اجرای سنّت تمحیص و افتتان است که از سنن قدیمهٔ الهیّه است که همواره حقّ جلّ جلاله امم و ملل را بنقض قواعد و قوانین مقرّرهٔ ایشان امتحان میفرموده چنانکه در باب تغییر قبله از بیت‌المقدّس به بیت الله الحرام در سورةالبقره نازل شد و ما جعلنا القبلة الّتی کنت علیها الاّ لنعلم من یتّبع الّرسول ممّن ینقلب علی عقبیه و هم در سورهٔ محمّد فرموده‌است و لنبلّونّکم حتّی نعلم المجاهدین منکم و الصّابرین و نبلو اخبارکم یعنی البتّه البتّه شما را خواهیم آزمود تا مجاهدین و صابرین از شما را بدانیم و اخبار شما را معلوم داریم در این صورت بایستی علمای اسلام دانند که صاحب ظهور در حالتی که قادر است در یکساعت برابر جزوی باسلوب قرآن در غایت فصاحت و اتقان بنگارد چندانکه موجب حیرت و دهشت دانشمندان بالغ گردد اگر در یک موضع برخلاف قاعدهٔ قوم کلمه‌ای را مرقوم دارد البتّه از عدم علم نباشد و هرآینه او بقواعد عربیّت از دیگران که سطری را جز بفکر و تأمّل نتوانند نوشت داناتر بود و این نکته که عرض شد از ملاحظهٔ آیات و خطب و مناجات‌های صاحب بیان بر اهل انصاف و ایمان نیک روشن و هویدا گردد علی‌هذا بر ارباب بصارت پوشیده نماند که نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی اهل نخوت و کبریا را بهمین نکته امتحان فرمود و خداوند غیور ارباب تکبّر و غرور را از طریق نحو و صرف بنحو جهنّم مصروف داشت چندانکه نهیق سفیانی همه روزه بر منابر همدان بلند بود و بآواز کریه قسم یاد می‌نمود که والله العظیم طایفهٔ بابیّه درس نخوانده‌اند بالله الکریم قواعد نحو و صرف نمیدانند و از نخست خداوند تبارک و تعالی بهمین نکته در سورهٔ اعراف اعلام فرموده بود که سأصرف عن آیاتی الّذین یتکبّرون فی الارض بغیر الحقّ و ان یروا کلّ آیة لا یومنوا بها و ان یروا سبیل الرّشد لا یتّخذوه سبیلاً و ان یروا سبیل الغیّ یتّخذوه سبیلا ذلک بانّهم کذبّوا بآیاتنا و کانوا عنها غافلین یعنی بزودی مصروف خواهم داشت و روگردان خواهم نمود از آیات خود کسانی را که در زمین تکبّر و گردنکشی کنند بناحقّ که اگر هر آیتی را بینند ایمان نیارند و اگر راه رشد و صلاح را بینند مسلک خود نگیرند و اگر طریق گمراهی و ضلال را نگرند آن را راه و طریقت خود اختیار کنند و این جزای آنست که آیات ما را تکذیب کردند و از آن غفلت نمودند و چنین که حقّ جلّ جلاله در این آیهٔ مبارکه اعلام

فرمود ملاحظه فرما که امروز قلوب اهل غرور بسبب خواندن اوراقی چند از کتب نحووصرفچگونهازآیات الهیّهمصروفست وبقصص کاذبه مسرور و مشعوف
وقتی دربلدهٔ مبارکهٔ طهران در اثبات امرالله بایکی از علمای آن سامان مناظرتی میرفت و او بی‌آنکه آیات بدیعهٔ الهیّه را دیده باشد تقلیداً للقوم در قواعد لغویّه مناقشتی می‌نمود گفتم یا سیّدی ارباب فضل و دانش بچند وجه بدین خرافات از آیات اعراض ننمایند و خود را بدین هفوات در معرض خطیر معارضهٔ حضرت ربّ الارضین و السّموات نیارند اوّل آنکه هیچ لغتی از لغات در تحت قانونی هرگز باقی و منتظمّ نماند و پیوسته دست اقتدار خداوند مختار بتغییر قرون و ادوار لسان هر قومی را لباس جدید بدیع پوشاند چنانکه اگر هر طایفه‌ای از طوایف لغت حالیّهٔ خود را با هزار سال پیش بسنجند البتّه متغیّر و متبدّل بینند و ابداً محاورات این قرن را با سابق موافق نیابند و این معلوم است که این تغییرات ابتداءً بر خلاف قواعد مقرّره نزد قوم بوده‌است پس در صورتیکه این تغییرات را غلط نمی‌گویند و موضوع بوضع صحیح می دانند چگونه آنچه را صاحب ظهور تغییر دهد مقبول نباشد و بکدام دلیل مورد ایراد گردد خاصّه در صورتی‌که امرش بوحی آسمانی که اعظم حجج و براهین است ثابت و مدلّل گردد و نظر بهمین نکته است که اکثر از علمای سابقین رضوان‌الله علیهم اجمعین در مسألهٔ وضع الفاظ واضع را خداوند تبارک و تعالی دانسته‌اند چنانکه در کتب اصولیّه مشروحاً مسطور است زیرا نزد ارباب بصارت معلوم است که خداوند جلّت عظمته در اوان ظهورات کلیّه آداب عتیقه را زایل می‌فرماید و جمیع اطوار عالم را از ابنیه و البسه و لغات و خطوط و غیرها مانند شرایع و آداب آیین جدید و روش بدیع می‌بخشد چنانکه امروز می‌بینی و ملاحظه می‌نمائی در اینصورت محقّق گردد که قاعدهٔ صحیحه همان است که صاحب ظهور در کلمات خود جاری فرماید و بیانات شارع مقدّس قدوهٔ حسنه و مأخذ صحیح برای ارباب خطابت و کتابت باشد ثانی آنکه در اوان ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء همین ایرادات را کفّار قریش بر آیات قرآنیّه می‌نمودند و آن حضرت را شاعری غیر عالم بقواعد شعر و عربیّت می‌دانستند و در غایت جسارت ائنّالتارکوا الهتنا لشاعر مجنون میگفتند و اعتراضات آن قوم بر آیات قرآن در کتب مذکور است از آن جمله بر آیهٔ مبارکه وکلمة منه

اسمه المسیح گفته‌اند که بر حسب قانون هرگاه مرجع ضمیر مؤنث باشد واجبست تأنیث ضمیر و در این آیهٔ لفظ کلمه مؤنّث است و ضمیر اسمه که بآن راجع است مذکّر و این خلاف قاعدهٔ مقرره است بلکه بایستی اسمها گوید چنانکه در آیهٔ وکلمة الّتی القیها الیٰ مریم گفته‌است و از این قبیل که رعایت مطابقت ضمیر را با مرجع آن نفرموده‌است در افراد و جمع و تأنیث و تذکیر بسیار است و حال آنکه باتّفاق نحویّن واجب‌الرّعایه است چنانکه در آیهٔ مثلهم کمثل الّذی استوقد ناراً فلما اضائت ما حوله ذهب‌الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون ضمیر نورهم و ترکهم بلفظ جمع وارد شده‌است و مرجع آن لفظ الّذی است و آن در موقع افراد است بشهادت ضمیر استوقد و ضمیر حوله و نیز در آیهٔ فما اٰمن لموسی الاّ ذرّیّة من قومه علی خوف من فرعون و ملأهم ان یفتنهم ضمیر ملأهم جمع است و مرجع آن فرعون مفرداست و همچنین در آیهٔ مبارکهٔ انّ هذان لساحران ایراد کرده‌اند که بایستی انّ هٰذین باشد زیرا که باتّفاق علمای عربیّت انّ ناصب اسم است و این آیه بحدّی مخالف است با قواعد نحویّه که تاکنون در کلمات عرب از جاهلیّن و اسلامیّن دیده نشده‌است که اسم انّ مرفوع وارد شده باشد و همچنین در آیهٔ وکان وعده مأتیّا وآیهٔ جعلنا بینک و بین الّذین لا یؤمنون بالاخره حجاباً مستورا ایراد کرده‌اند که آن حضرت را رعایت سجع موجب آمد که بر خلاف قواعد بجای ساتراً واتیاً مستوراً و مأتیاً فرمود و در کلام عرب نتوان یافت موضعی که مفعول بجای فاعل آمده باشد

اکنون مرا چه افتاده که خرافات قریش را بشمارم که بمحض عناد بر کلمات ربّ‌العباد اعتراض نموده‌اند تو خود کتب قوم را بدست آر و بنگر که مواضع کثیره را برشمرده‌اند ازقران که بزرگان عرب بدان ایراد میکرده و اعتراض مینموده‌اند و هنوز که قرون بسیار از زمان سیّد ابرار گذشته‌است علمای اسلام نتوانسته‌اند آن مواضع را با قواعد نحویّه تصحیح و تطبیق نمایند و بتوجیهات بعیده آن را موجّه می‌دارند ووجه صحیح همان است که عرض شد که مأخذ اصلی کلمات الهیّه است نه قواعد بشریّه انّه احاط بکلّ شیء علماً صاحب کتاب صناجة الطّرب فی تقدّمات العرب در صفحهٔ ۳۶۳ میگوید که ذکر ابن خلکان فی ترجمة ابی عمرو بن العلاء التّمیمی المازنی البصری مانصّه قال حدّثنا قتاده السّدوسی قال لمّا

کتب المصحف عرض علی عثمان بن عفّان فقال انّ فیه لحناً و لیقیمنّه العرب بالسنتها خلاصهٔ ترجمه آنکه قتّادهٔ سدوسی روایت کند که کتابت قران انجام یافت ومصحف پرداخته آمد آن را بر عثمان بن عفّان عرض کردند او گفت هر آینه در مصحف لحن و غلط هست البتّه البتّه قرّاء عرب آن را با زبانهای خود مستقیم دارند یعنی به قواعد خود تصحیح نمایند فتدبّر فی هذا الحدیث ان کنت ذانظر دقیق

ثالث آنکه اگر فرض کنیم که بدانچه مخالف است از آیات بیانیّه با قواعد نحویّه العیاذ بالله کذب مدّعی ثابت شود هرآینه بدانچه موافق است با قواعد نحویّه کذب قرآن ثابت خواهد شد که فرموده‌است لا یأتیه الباطل من بین یدیه و هم فرموده‌است قل لئن اجتمعت الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل هذاالقرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعضٍ ظهیرا زیرا که در همین مجلس توانم از آیات بدیعه بر شما بخوانم معادل اطول سور قرآنیّه که مطابق باشد با قواعد نحویّه و موافق با قوانین عربیّه پس در این صورت توان گفتن که به اعتقاد شما که العیاذ بالله صاحب بیان را مفتری دانید اینک بشری چون قرآن آورده و حجیّت قرآن زایل شده فلّما بلغ الکلام الی هذالمقام کلّ لسانه و قطع بیانه و خلاصةالقول از آنچه نگاشته شد معلوم شود که پس از آنکه کلام الهی ممتاز و مخصوص باشد بغلبه و نفوذ دیگر ایرادات مکذّبین الّذین یکذّبون بیوم الدّین مجادلهٔ بباطل است و اگر وحی آسمانی باین خرافات انکار شود هیچ دینی از ادیان در عالم ثابت نگردد کما قال‌الله تبارک و تعالی فبأیّ حدیث بعدالله و آیاته یؤمنون

اکنون روی سخن را با اهل بیان معطوف داریم که گفته‌اند حجیّت آیات موقوف بعدم وجود رادع است یعنی آیات وقتی حجّت تواند بود که دیگری چون او نتواند آورد و در صورتیکه امروز ازل می‌گوید بر من هم آیه نازل میشود یا آنکه توانم چون داعی کلماتی آورد چه حجتّی در آیات باقی میماند و جواب این قوم را هم از آنچه گفته شد که کلام الهی شناخته میشود بخلاّقیّت و قاهریّت معلوم توان داشت و این معلوم است که مدّعیان باطل همواره همین ادّعا را مینموده‌اند که بر ما نیز وحی نازل می‌شود آیا مسیلمه در ایّام ظهور حضرت رسول نمیگفت که بر من هم مانند محمّد قرآن نازل میشود و آیا کلماتی چند تلفیق نکرد مانند

قرآن چنانکه کتب سیر و اخبار بدان ناطق است که مسیلمه جوانی بود عربیّ‌الاصل و فصیح و زبان‌آور و آیاتی چند فرا بافت و قبایل عرب را بدان دعوت نمود بلی ازلیان امروز را میبینند که قاهریّت قرآن موجب محو باطل شد و کلمات مسیلمه و سایر مدّعیان را قوّت امرالله زایل فرمود اگر آنروز میبودند همین مزخرفات را که امروز در معاندت صاحب ظهور و المکلّم فی‌الّطور می گویند در معارضهٔ حضرت رسول میگفتند کذلک قال‌الّذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بیّنّا الآیات لقوم یعقلون همانا اهل بیان آیات الهیّه را کلماتی چند عربی و مسجّع فرض نموده‌اند که گفته‌اند ازل هم آیه میگوید چه اگر دانسته بودند که آیه کلام الهی است که بر مشیّت کلیّه و شارع مقدّس نازل میشود هرگز کلمات ازل را که مدّعی وصایت و نیابت است آیت نمیگفتند و همانا کتاب مستطاب بیان را هم نمیخوانند و اگر هم بخوانند بسبب ختم قلوب و غشاوهٔ ابصار نمیفهمند وگرنه صاحب بیان جلّ ذکره در مواضع کثیره تصریح فرموده‌است که آیه جز بر صاحب ظهور نازل نشده‌است و نخواهد شد چنانکه در باب اوّل از واحد ثانی درکتاب بیان فرموده‌است و هر ذی روحی که تصّور کند بیقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هرکس که خواسته جاری فرموده و جاری نفرموده و نخواهد فرمود الاّ از نقطهٔ مشیّت زیرا که او است مرسل کلّ رسل و منزل کلّ کتب انتهی و تمام باب ثامن از واحد سادس در بیان همین نکته است و اگر طالب را چشم نورانی و دلی خالی از تعصّب باشد همین باب او را کفایت می‌کند و نختم هذه المقالة بما قال‌الله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم له دعوة الحقّ والّذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الاّ کباسط کفیّه الی الماء لیبلغ فاه و ما هو ببالغه و ما دعاءالکافرین الاّ فی ضلال

بر نگرندگان این اوراق مخفی مباد که ماهی چند بسبب لزوم سفر اتمام تألیف این مختصر بتعویق افتاد تا آنکه اواخر فصل خزان بر حسب ارادهٔ خداوند این عبد بسمرقند رجعت نمود و برودت هوا مقتضی انزوا گردید اینک نگارنده را واجب آمد که با تنهائی خوی گیرد و با خامه و دفتر روی آرد و مقالات باقیه را بنگارد و ازکنج انزوا سر بر نیارد تا آنکه سبزه بروید و شکوفه از شاخ برآید. اکنون بخواست خداوند جلّت عظمته شروع در نگارش مقالهٔ ثانیه

می‌رود و سخنی چند در چگونگی بشارات سابقین بر این ظهور مبین نگاشته می‌آید و علی الله توکّلت و به استعین

المقالةالثّانیه

فی بیان معنی التّمحیص و
کیفیّة الاستدلال بالقرآن و الحدیث

یا ایّهاالّسائل عن الحجّة البیضاء و الطائر حول الجنّة العلیاء اعلم ایّدک‌الله للورود الیه و سیّرک فی اقرب الطّرق للوفود علیه که چون خلق عالم را نظر باختلاف مدارک و لزوم تحصیل نجات از مهالک واجب آمد که همواره نجات را از رکنی وثیق جویند و رشاد را از محلّی منیع طلبند لهذا رحمت واسعهٔ الهیّه مقتضی شد که بارسال رسل و تشریع شرایع بر خلق منّت نهد و طریق نجات را از سبیل هلاک باز نماید و این خود معلوم است که هر شارعی که من جانب‌الله بتشریع شرعی قیام فرمود البتّه از جانب خداوند مؤیّد است بآیتی آسمانی که بآن از داعی کاذب ممتاز باشد و بقوّت آن کلمه‌اش در عالم نافذ و شریعتش باقی ماند و این برهان کماینبغی در مقالهٔ اولی شناخته آمد ولکن چون سنّةالله بر این جاری شده‌است که عهد ظهور بعد را در ظهور قبل مأخوذ دارد و امم را بطلوع آفتاب حقیقت در اوقات غروب انوار دیانت امیدوار سازد لذا در کلّ کتب سماویّه اخبار از ظهورات الهیّه وارد شده‌است و علامات آن در غایت وضوح نازل گشته ولی چون همواره در اوان ظهور اکثر خلق از عالم و عامی بدانچه خود از کتب سماویّه در علامات ظهور استنباط نموده بودند متمسّک گشتند و از اصل دلیل که برهان نفس ظهور است غافل ماندند لهذا از معرفت شارع وقت و رسول عصر که نجاتشان موقوف بمعرفت و اطاعت او بود محروم شدند مثلاً ملاحظه فرما که بنی‌اسرائیل چون در علامات ظهور مسیح که در کتاب مقدّس تورات و صحف انبیاء نازل شده بفهم خود متمسّک گشتند زیاده از یکهزار و هشتصد سال است که در ورطهٔ ضلال فرو رفته و از عواصف قهر از شرق تا غرب پراکنده و متفرّق گشته‌اند و همچنین فارسیان قدیم چون علائم ظهور را در صحف ابراهیم بر وفق فهم سقیم خود محمول داشتند بروایت اصحّ قریب سه هزار سال است که از سبیل نجات ممنوع و از معرفت رسل محروم مانده‌اند و ابداً

این ملل عتیقه با مرور زمان مدید و گرفتاری بقهر شدید بخاطر خود خطور نمی‌دهند که شاید در فهم کتاب زلّت یافته و در ادراک علامات خطا کرده باشند و در غایت وثوق بافهام سقیمهٔ خود متمسّکند و در نهایت اطمینان و سرور باوهام باطلهٔ خود متشبّث و خداوند جلّت عظمته قصصی چند از پیغمبران گذشته و امم ماضیه را در قرآن مجید بر ملل اسلامیّه برخوانده‌است باشد که اهل فراست دریابند که ارسال رسل و تشریع شرایع در جمیع قرون و اعصار بر یک نهج بوده و سنّت الهیّه در امتحان خلق و تمحیص عباد در کلّ ازمنه و ادوار یک‌نوع ظهور نموده شاید از قصص اوّلین پند گیرند و از انذار الهی موعظت پذیرند تا از مسیل خطیر امتحان و افتتان نجات یابند و بامم هالکه ملحق نیایند

و خلاصة القول ظهور انبیاء و مرسلین را مانند تتابع فصول و سنین تصوّر فرما مثلاً در فصل بهار سبزه‌ها بروید و گلها بشکفد و نغمات طیور از اغصان اشجار مسموع آید و چون فصل تابستان فراز آید حرارت شمس بحدّ کمال رسد و حبوب و اثمار رسیده و فراوان گردد و مکنونات اشجار بالغ و آشکار آید و در فصل خزان میوه‌ها چیده شود و برگها بریزد و سبزه‌ها بخوشد و چون زمستان آید جز برودت هوا و تراکم برف و شدّت سرما نباشد، نه از سبزه و گل اثر بینی و نه از نغمهٔ طیر و ترانه بلبل خبر یابی از اشجار جز اثر خار نبینی و از ساحت باغ غیر از نعیب کلاغ نشنوی تا آنکه باز فصل بهار آید و فصول بر نهج سال گذشته متتابع گردد و ریاحین و ازهار و حبوب و اثمار و جمیع مکنونات اشجار بر همان نهج مشهود و آشکار شود ریاحین معطّره و نباتات منتنه را چون سال سابق بینی و میوه‌های شیرین و اثمار تلخ را بر نهج گذشته یابی و ترانهٔ بلبل و نعیب غراب را مشابه ماضی شنوی همچنین است ظهور انبیاء و مرسلین هر هنگام که بهار یزدانی برسد و خورشید آمیغی از افق عالم بدرخشد از اثر ظهور مبارکش عالم طراوت و تازگی یابد و تغرّدات طیور الهیّه بر شاخسار توحید و تفرید بلند گردد و ازهار آثار بدیعه و ریاحین حقایق منیعه شکفته و بر بار آید و جمیع آنچه در شجرهٔ انسانیّه مکنون است از زشت و نیک و خبث و طیب ظاهر و هویدا شود و چون آفتاب اقبال آن ملّت غایت ارتفاع یابد اثمار حقایق وجود برسد و معارف و علوم حقیقیّه و قدرت و بسطت ملکیّه بحدّ کمال بالغ آید و چون خورشید عزّت آن قوم روی بانحطاط نهد اندک اندک مراتب

تقوی و دیانت و انوار علم و معرفت از میانشان زایل شود و آنچه از سماء امرالله بر ایشان نزول یافته بود راجع گردد و در آخر اجل که بحکم لکلّ امةٍ اجل هر طایفه را مقدّر و مقرّر است ابداً آثار علم و تقوی و مراسم دیانت و هدی در میان امّت باقی نماند و جز برودت اهواء باطله و شرارت نفوس ظالمه از آن قوم ظاهر و مشهود نگردد تا آنکه باز آفتاب حقیقت طلوع نماید و شارع مقدّس بحکم والّصبح اذا تنفّس بتجدید عالم قیام فرماید آنچه در ظهورات قبل بوده در غایت مماثلت و مشابهت ظهور یابد و آنچه مکنون خلق است از نیک و زشت بروز نماید مؤمنان در اثبات امرش همان را گویند که مؤمنان سابق گفته بودند و کافران در اعراض از جمالش همان را دست‌آویز خود کنند که کفّار سابق در اعراض از رسل دست‌آویز خود نمودند و تلک الامثال نضربها للّناس لعلّهم یتفکّرون و بدانچه عرض شد در احادیث و اخبار بصراحت اشعار شده‌است و نامه نگار در این باب بروایت دو حدیث اقتصار می‌نماید تا حجّت بر فئتین اسلام از اهل تسنّن و اهل تشیّع بالغ آید مجلسی در مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار در باب معمّرین می‌فرماید حدّثنا علّیّ بن احمدالدّقاق قال حدّثنا محمّدبن ابی عبدالله الکوفیٰ عن موسی بن عمران النّخعی عن عمّه‌الحسین بن زید عن غیاث بن ابراهیم عن الصّادق جعفر بن محمّد عن ابیه عن آبائه علیهم السّلم قال قال رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم ٰکلّ ما کان فی الامم السّالفه فانّه یکون فی هذه الامّة مثله حذو النّعل بالنّعل و القذّة بالّقذّة یعنی ابی عبدالله جعفر بن محمّدالّصادق از پدران بزرگوارش روایت می‌کند که حضرت رسول فرمود که آنچه در امّتهای گذشته بوده‌است در این امّت هم خواهد بود مانند آن چنانکه این کفش بدان کفش مشابه است و این پر تیر بدان پر تیر مماثل. و شیخ کمال‌الّدین دمیری که از اکابر علمای اهل سنّت و جماعت است در کتاب حیوة‌الحیوان در ذکر دَبْر فرماید وجاء فی‌الحدیث لتسلکنّ سنن من قبلکم ذراعاً بذراع حتّی لو سلکوا خَشرَمَ دَبرٍ لسلکتموه ٰ و دَبر زنبور عسل است و خشرم خانهٔ آن یعنی در احادیث حضرت خاتم‌الانبیاء وارد است که آن حضرت فرمود البتّه البتّه شما بروش پیشینیان خواهید رفت ذراع بذراع حتّی اگر آنان بقدر خانهٔ زنبوری رفته باشند شما هم خواهید رفت یعنی بدین مقدار قلیل هم روش امّت اسلام با سایر امم ماضیه تفاوت نکند و اگر کسی بنظر درست

ملاحظه نماید بر وفق احادیثی که ذکر شد ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء را بظهور حضرت موسی و ظهور نقطهٔ اولی را بظهور حضرت یحیی و ظهور اقدس ابهی را بظهور حضرت عیسی نیک مشابه و مماثل بیند و سرّ بشارات حضرت رسول را بنزول حضرت عیسی بعد از ظهور حضرت قائم دریابد و این نکته انشاءالله تبارک و تعالی در طیّ احادیث من بعد مشروحاً یاد کرده خواهد شد اکنون ما را در این مقاله در سه مقام تکلّم باید تا مقصود از امتحان و افتتان و نزول بشارات اصلیّه در قرآن و چگونگی حال احادیث اسلامیان معلوم شود و این سه مقام نیز در طیّ سه فصل اختتام یابد

فصل اوّل در چگونگی تمحیص و افتنان

بدان ای برادر فرخنده اختر که در قرآن مجید و احادیث مأثوره از حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی بصراحت نازل و وارد گشته‌است که خداوند تبارک و تعالی امّت اسلام را مانند ملل ماضیه ممتحن و مفتتن خواهد فرمود و بمراتب ابتلی و تمحیص گرفتار خواهد نمود تا مغشوش از خالص و خبیث از طیّب ممتاز گردد و مکنون صدور از ظلمت و نور هویدا شود و اگر چه این مطلب بدون استشهاد واضح و معلوم است لکن چون غفلت اکثر خلق را فرو گرفته و قلوب را ظلمت و قساوت احاطه نموده‌است ناچار بایست آیتی چند از قرآن و حدیثی چند از ائمّهٔ اسلام بر این خلق تلاوت نمود شاید مستعدّی از این خواب گران بیدار شود و پاک‌فطرتی از سکر غفلت بهوش آید و تا وقت بالتّمام از دست نرفته‌است بتدارک مافات قیام نماید

از جمله در سورهٔ مبارکهٔ عنکبوت می‌فرماید الم احسب الّناس ان یترکوا ان یقولو امنّا و هم لایفتنون و لقد فتّنا الّذین من قبلهم فلیعلمنّ‌الله الّذین صدقوا و لیعلمنّ الکاذبین یعنی آیا گمان کرده‌اند اهل اسلام که رها کرده خواهند شد بدین مقدار که می‌گویند ایمان آوردیم و امتحان کرده نخواهند شد و هرآینه ما آزمودیم و امتحان کردیم کسانی را که پیش از ایشان بودند پس البتّه البتّه خواهد دانست خداوند کسانی را که راست گفته اند و البتّه البتّه خواهد دانست دروغ‌گویانرا یعنی چنانکه امم قبل امتحان شدند و مؤمن از کافر و خبیث از طیّب ممتاز شد کذلک این امّت نیز ممتحن خواهند شد و بافتتان ممتاز خواهند گشت در کتاب

مستطاب نهج‌البلاغه وارد است که حضرت امیرالمؤمنین علّی بن ابیطالب فرمود که چون این آیهٔ مبارکه نازل شد از حضرت رسول پرسیدم که یا رسول‌الله این فتنه چیست فرمود یا علی انّ‌القوم سیفتنون بعدی باموالهم و یمنّون بدینهم علی ربّهم و یتمنّون رحمته و یأمنون سطوته و یستحلّون حرامه بالشّبهات الکاذبة و الاهواء السّاهیة فیستحلّون الخمر بالنّبیذ و السّحت بالهدیة و الرّباء بالبیع خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که حضرت خاتم‌الانبیاء فرمود یا علی هر آینه بزودی این قوم فریفته می‌شوند پس از من باموالشان و منّت خواهند نهاد بر پروردگار خود بدینشان و با این حال از رحمت خداوند امید دارند و از سطوت و قهر او مطمئن و حلال خواهند کرد حرام خدا را بشبهات کاذبه و آراء باطلهٔ خطا کننده پس حلال خواهند کرد خمر را باسم نبیذ و رشوه را باسم هدیه و ربا را باسم بیع انتهی

و بر وفق حدیث شریف می‌بینی که اهل سنّت و جماعت خمر را باسم مثلّث حلال دانسته و استعمال می‌نمایند و آن را مثلّث شرعی می‌نامند و اهل تشیّع ربا را باسم صلح شایع و معمول کرده‌اند و آن را از معاملات صحیحهٔ شرعیّه می‌شمارند و رشوت را فریقین بلا مضایقه مأخوذ می دارند و آن را باسم مداخل می‌نامند و این امور از خصایص این قرن است چنانکه در فصل علامات ظهور انشاءالله تعالی مشروحاً یاد کرده خواهد شد

و نیز بدان ای برادر نیکو گوهر که سالک الی الله را سه بحر عمیق از امتحان در پیش است که تا در این سه بحر ممتحن نگردد هرگز بساحل نجات نرسد و ابداً روی فلاح نبیند اوّل بحر اعظم است که در مبحث توحید یاد کرده شد زیرا که جمیع خلق من غیر فرق نخست بظهور جمال قدم و طلوع نیّر اعظم که عبارتست از نقطهٔ حقیقت و شارع شریعت امتحان می‌شوند چه در نزد موّحدین محقّق و معلومست که آن حقیقة‌الحقایق همواره در لباس بشریّت در میان خلق بوده‌است و خواهد بود و جمیع خلق بمعرفت او مأمور و ممتحن گشته‌اند و خواهند گشت بسا متحیّرین را در امواج این بحر غریق لجّهٔ جهل و عمی بینی و بسا طوریّون را در این وادی منصعق و مدهوش یابی زیرا که عقول بشریّه بقوّت علوم کسبیّه از این ورطه رهائی نیابد و سراج وهم در ظلمت تقلید نور نبخشد و سفینه‌ای که سالک را از این امواج نجات بخشد طلب و اجتهاد است چه طالب را حقّ جلّ جلاله وعدهٔ وصول و وجدان

عنایت فرموده و مجاهد را بشارت هدایت داده‌است الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا و چون آداب مجاهدان در صحیفهٔ مقدّسهٔ ایقان از قلم اعلی باحسن بیان نازل شده‌است اینجا نگارنده عنان خامه را کشیده دارد و زمام سخن را فرونگذارد و من احسن من‌الله حدیثا دویّم بحر ابتلاء است که چون سالک بسفینهٔ نجات وارد آمد و بمعرفت نوح زمان خود یعنی شارع مقدّس موقن شد امواج بلایا و محن او را فرو گیرد و عواصف بغض و عداوت خلق او را احاطه نماید تا بدان پایه که آنی ایمن نباشد و زمانی امان نیابد و جان و مال و اهل و عیال را فی کلّ‌الاحوال در معرض سبی و اسر و فنا و زوال بیند بسا اقدام راسخه که در این ورطه از صراط بلغزد وبسا قلوب کوه شکوه، که از تراکم عواصف قهر بر خود بلرزد و مرکبی که سالک را از این ورطهٔ هایل برهاند صبر و صلوة و استقامت است و انّها لکبیرة الاّعلی الخاشعین سیّم بحر احکام و حدود الهیّه است که چون سالک را در صراط معرفت و ابتلا قدم استوار گشت بحر احکام و حدود پیش آید و سفینهٔ نجات در این بحر خشیّت و اطاعت است که سالک اوامر الهیّه را گردن نهد و ترک هوا و هوس نماید و کمر همّت را در خدمت و اطاعت محکم کند و ارادهٔ خود را در تحت ارادة‌الله فانی سازد و احکام و اوامر الهیّه را سهل نشمارد اگر همه یکوصف از اوصاف حمیده و یا یک امر از اوامر نازله است خوار نگیرد تا بمقام عالی اطمینان وارد شود و برتبهٔ بلند رضا فائز گردد و در جنّت علیا که عبارت است از ولایت‌الله داخل آید الا انّ اولیاءالله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و جامع و شامل این موارد که رقم یافت این سورهٔ مبارکهٔ فرقانیّه است که می‌فرماید والعصرانّ الانسان لفی خسر الاّ الّذین اٰمنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالّصبر یعنی قسم بعصر ظهور که آدمیان کلّ زیانکارانند جز آنان که به ایمان سرافرازی جستند و به نیکوکاری امتیاز یافتند و یکدیگر را بحقّ و راستی و صبر و شکیبائی وصیّت نمایند و خلاصة‌القول مقصود از تفصیل این است که آن جناب دریابد که ائمّهٔ هدی از قبل اهل اسلام را اعلام فرمودند که این ملّت بظهور قائم امتحان کرده شوند چنانکه امم قبل بظهور انبیاء ممتحن گشتند و ارباب شقاوت از اصحاب هدایت تبرّی جویند و ایشان را اهل بدعت شمرند و هرگونه اذیّت و آزار را در حقّ ابرار روا دانند چنانکه مرحوم مجلسی در باب تمحیص از مجلّد غیبت از کتاب

بحارالانوار فرموده‌است بِاِسناده عن ابی عبدالله علیه‌السّلم قال کیف انتم اذا بقیتم بلا امام هدی و لاعلم یبرأ بعضکم من بعض فعند ذلک تمیّزون و تمحّصون و تغربلون و عند ذلک اختلاف السّنین و امارة من اوّل النّهار و قتل و قطع فی آخر النّهار یعنی چگونه خواهید بود هنگامیکه بمانید بدون امام هدی و علمی منصوص از جانب خدا که بعضی از بعضی تبرّی جویند و از یکدیگر دوری گزینند در آنوقت ممتاز گردید و از یکدیگر جدائی و انفصال یابید و بیخته شوید و آن هنگام قحط و تنگی سالها پدید آید و نشانه‌ای در اوّل روز و قتل و خونریزی در آخر آن وقوع یابد و هم در باب مذکور از برنظی روایت فرماید که ابوالحسن علیه‌السّلم فرمود اما والله لایکون الّذی تمدّون الیه اعینکم حتّی تمیّزوا و تمحّصوا و حتّی لایبقی منکم الاّ الاندر ثمّ تلا ام حسبتم ان تترکوا و لمّا یعلم‌الله الّذین جاهدوا منکم و یعلم الّصابرین می‌فرماید قسم بخدا آنچه بدان چشم دوخته‌اید یعنی ظهور و قائم نخواهد بود تا آنکه جدا کرده و ممتحن و خالص گردید و تا آنکه باقی نماند از شما مگر کمتر بسیار کمتر پس آیهٔ مبارکه را تلاوت فرمود ام حسبتم ان تترکوا و لما یعلم‌الله الّذین جاهدوا منکم و یعلم‌الّصابرین یعنی آیا گمان کرده‌اید که واگذاشته خواهید شد و حال آنکه مجاهدین از شما معلوم نگشته و صابرین ممتاز نشده‌است و هم در باب مذکور باسناد از حسن بن علی علیهما السّلم روایت نموده که آن حضرت فرمود لایکون الامر الّذی تنتظرون حتّی یبرأ بعضکم من بعض و یتفل بعضکم فی وجوه بعض و حتّی یلعن بعضکم بعضاً و حتّی یسمّی بعضکم بعضاً کذّابین یعنی نخواهد بود امری که شما منتظر آن هستید تا آنوقت که بعضی از شما از بعض دیگر تبرّی جویند و بعضی در روی بعضی آب دهان اندازند و بعضی بعضی را لعن کنند و بعض شما بعض دیگر را دروغ گوی نامند انتهی و بر ارباب بصارت معلوم است که سبب حدوث این اختلافات شدیده و ظهور این حوادث مهیبه که بعضی از بعضی تبرّی جویند و بلعن و قتل یکدیگر جرئت کنند جز اعتقادات فاسدهٔ مسلّمه نتواند بود که قبل از ظهور موعود اهل اسلام علامات ظهور را بفهم خود قیاس نمودند و اوهامی چند را عقاید صحیحه و ضروریّات دینیّه نام نهادند و از امتحانات الهیّه که حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی علیهم آلاف الّتحیّة و البهاء بدان اخبار فرموده بودند غافل گشتند و از کید متین الهی که بحکم "و املی

لهم انّ کیدی متین" جبال راسخه را خاشع و متزلزل کند زاهل ماندند تا چون بامداد منیر یوم‌الله بدمید و آفتاب جمال موعود طالع گردید جمیع آنچه در احادیث مذکوره اعلام یافته بود از لعن و سبّ و قتل و تبرّی ظاهر شد و آنچه در امم قبل وقوع یافته بود در امّت اسلام نیز در غایت مشابهت و مماثلت وقوع یافت

و هم معلوم است که اگر ظهور موعود بر وفق مأمول و معتقدات قوم وقوع یافتی هرگز این حوادث واقع نشدی و باب امتحان و افتتان که سنّت حتمیّهٔ الهیّه است مسدود ماندی نه کسی از کس تبرّی جستی و نه نفسی نفسی را واجب‌القتل خواندی و نه احدی احدی را لعن کردی و نه نعیق سفیانی بر منابر بلند گشتی که والله العظیم اعتقادات بابیّه مخالف ضروریّات دینیّه است و نه نهیق دجّال ارتفاع یافتی که ظهور اقدس ابهی معارض نصوص بیانیّه و حال آن که آیات صریحهٔ قرآنیّه و احادیث کثیرهٔ اسلامیّه و انذارات بلیغهٔ بیانیّه کلّ را اعلام فرموده بود که هرگز ظهور موعود بر وفق مأمول قومی نشود و همواره ظهور حقّ خارق اوهام و عقاید ملل قبل باشد چنانکه فرموده‌است افکلّما جائکم رسول بما لاتهوی انفسکم استکبرتم ففریقاً کذّبتم و فریقاً تقتلون و بر وفق این آیهٔ مبارکه مجلسی علیه‌الرّحمه نیز در باب تمحیص ازکتاب بحارالانوار از حضرت رضا علیه‌التّحیّة و الثّناء روایت نموده‌است که آن حضرت ببزنطی فرمود انّ هذاالامر لیس یجیئ علی ما یرید النّاس انّما هو امرالله و قضائه یعنی امر ظهور قائم چنان نمی‌شود که مردم می‌خواهند هرآینه آن امرالله است و قضای او و هم در همین باب از جابر جعفی روایت کند که به حضرت ابی جعفر گفتم متی یکون فرجکم یعنی کی فرج و گشایش شما خواهد رسید و مقصودش ظهور قائم بود آن حضرت فرمود هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتّی تغربلوا ثمّ تغربلوا ثم تغربلوا حتّی یذهب الکدر و یبقی الصّفو فرمود هیهات هیهات نخواهد بود فرجی که ما بدان بشارت داده‌ایم تا آنکه شما بیخته شوید پس بیخته شوید پس بیخته شوید تا آنکه مکدّر بگذرد و مصفّی بماند و تکریر لفظ تغربلوا سه مرتبه اشارت باین است که در این قرن بزرگ وقوع یافت زیرا که نخست جماعت شیعه که باین حدیث شریف مخاطب بودند بظهور نورین نیّرین الشیخ الاجلّ الاکبر الشیخ احمد الاحسائی و البدرالانور السیّد کاظم الرّشتی که از علائم ظهور قائم بودند

ممتحن گشتند و به اسم شیخی و متشرّعی ممتاز و مفترق شدند و ثانیاً بقیام نقطهٔ اولی و طلعت اعلی که قائم موعود و مبشر ورود یوم‌الله بود بتمحیص و افتتان گرفتار آمدند و ثالثاً بطلوع اقدس ابهی که ظهور اعظمش در آیات و اخبار بسدرةالمنتهی و نزول روح‌الله از سماء تعبیر و بشارت رفته بود تخلیص یافتند تا آنکه مراتب امتحان و تمحیص و افتتان و تخلیص که ائمّهٔ هدی بدان تصریح و تنصیص فرموده بودند بکمالها ظاهر شد و خبیث از طیّب و مغشوش از خالص و کاذب از صادق بالکلّ ممتاز گشت اکنون موعظة للانام و اکمالاً للمرام کلام را در این مقام بذکر لختی از خطبهٔ سیّد الاوّلین امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه اتمّ الثّناء و ابهی البهاء بپایان بریم فانّها افصح الخطب و ابلغ المواعظ بعد کلمات‌الله و رسوله و الاغصان النّابتة من سدرة ظهوره قال علیه السّلم الا فالحذر الحذر من طاعة ساداتکم و کبرائکم الّذین تکبّروا عن حسبهم و ترفّعوا فوق نسبهم و القوا الهجینة علی ربّهم و جاحدواالله علی ما صنع بهم مکابرة لقضائه و مغالبة لآلائه فانّهم قواعد اساس العصبیّة و دعائم ارکان الفتنة و سیوف اعتراء الجاهلیّة فاتّقواالله و لا تکونوا لنعمه علیکم اضداداً و لا لفضله عندکم حسّاداً و لا تطیعوا الادعیاء الّذین شربتم بصفوکم کدرهم وخلطتم بصحّتکم مرضهم و ادخلتم فی حقّکم باطلهم و هم اساس الفسوق و احلاس العقوق اتّخذهم ابلیس مطایا ضلال و جنداً بهم یصول علی النّاس و تراجمة ینطق علی السنتهم استراقاً لعقولکم و دخولاً فی عیونکم و نفثا فی اسماعکم فجعلکم مرمیٰ نبله و موطئ قدمه و مأخذ یده فاعتبروا بما اصاب الامم المستکبرین من قبلکم من بأس الله و صولاته و وقایعه و مثلاته و اتّعظوا بمثاوی خدودهم و مصارع جنوبهم و استعیذوا بالله من لواقح الکبر کما تستعیذون من طوارق الدّهر ثمّ اطال الکلام الی ان قال علیه السّلم و تدبّروا احوال الماضین من المؤمنین قبلکم کیف کانوا فی حال التّمحیص و البلاء الم یکونوا اثقل الخلائق اعیاءً و اجهدالعباد بلاءً و اضیق اهل‌الدّنیا حالاً اتّخذتهم الفراعنة عبیداً فساموهم سوء العذاب وجرّعوهم المرار فلم تبرح الحال بهم فی ذّل الهلکة و قهر الغلبة لا یجدون حیلة فی امتناع و لا سبیلاً الی دفاع حتّی اذا رای‌الله جدّ الصّبر منهم علی الاذیٰ فی محبّته و الاحتمال للمکروه من خوفه جعل لهم من مضائق البلاء فرجاً فابدلهم العزّ مکان الذّل و الامن مکان الخوف فصاروا ملوکاً

حکّاماً و ائمّة اعلامًا و بلغت الکرامة من الله لهم مالم تبلغ الامال الیه بهم فانظروا کیف کانوا حیث کانت الاملاء مجتمعة و الاهواء متّفقة و القلوب معتدلة و الایدی مترادفة و السّیوف متناصرة و البصائر نافذة و العزائم واحدة الم یکونوا ارباباً فی اقطارالارضین و ملوکاً علی رقاب العالمین فانظروا الی ما صاروا الیه فی آخر امورهم حین وقعت الفرقة و تشتّت الالفة و اختلفت الکلمة و الافئدة و تشعّبوا مختلفین و تفرّقوا متحاربین قدخلع الله عنهم لباس‌کرامته و سلبهم غضارة نعمته‌و بقی قصص اخبارهم فیکم‌عبراً للمعتبرین منکم" الی آخر قوله انتهی

اکنون ای ناظر در این صحیفه از تو در غایت تواضع و فروتنی رجا مینمایم که لختی جانب تقلید و تعصّب را فروگذاری و از قلّهٔ کبریاء و تنمّر فرود آیی و بانصاف در آنچه نگاشته آمد ملاحظه فرمائی و در حالات ملل ماضیه تفکّر کنی اینک بقیّهٔ یهود و زردشتیّه و هنود در ایّام تو موجودند توانی از ایشان مستفسر شوی که سبب توقّف ایشان در امر حضرت سیّدالمرسلین چیست و مانعشان از قبول شریعت حضرت رسول که مبادا تو نیز از آن جام بیاشامی و از آن طریق بدیشان ملحق گردی این ملل که یاد کرده شد اطاعت علمای جاهل ایشان را از عزّت به ذلّت افکند و متابعت گردنکشان متکبّر موجب اعراضشان از حقّ شد بنگر که حضرت امیر در این خطبهٔ فصیحه و موعظهٔ بلیغه چگونه میفرماید که زنهار زنهار بپرهیزید از اطاعت آقایان و بزرگان خود که از راه حسب و نسب برتری جویند و زشتی و قباحت نزد پروردگار خود برند و صنع خدا را منکر شوند و با قضای او گردنکشی کنند و با نعمت‌های او چیرگی جویند چه ایشان بنیان اساس عصبیّتند و ستون ارکان فریب و فتنه و سیوف نسبت‌های جاهلیّت پس بپرهیزید از خداوند و ضدّ نعمتهای الهیّه مباشید و بر فضل او حسد مبرید و پیروی فرومایگان را منمائید کسانیکه آب گل‌آلود ایشان را بجای زلال خود نوشیدید و مرض ایشان‌را بصحّت خود مختلط گردید و باطلشان‌را در حقّ خود داخل نمودید و حال آنکه آنان اساس فسوقند و پلاس عقوق که شیطان ایشان را بارکش گمراهی کرده و سپاه غلبهٔ خود بر خلق نموده و ترجمان گفتار خویش مقرر داشته‌است تا عقول شما را بدزدد و در چشم شما درآید و در گوشهای شما بدمد و تا شما را نشانهٔ تیر خود کند و در زیر پای

خود اندازد و دستگیر نماید پس عبرت گیرید از آنچه بامم گردنکش پیش از شما رسید از غضب‌های خداوند و صولت‌های او و واقعات و عقوبت‌های او و پند گیرید از زمین‌هائی که گونه‌هاشان در آن بخاک آمده و پهلوهاشان در آن خفته و پناه جوئید بخدا از آثار نخوت و کبریا چنانکه پناه می‌برید باو از حوادث دنیا و در این مقام بیانات شیرین فرمود که نگارنده رعایةً للاختصار از آن صرفنظر نمود تا آنکه میفرماید و تفکّر کنید در احوال گذشتگان از مؤمنین پیش از شما (یعنی بنی‌اسرائیل) چگونه بودند در حالت تمحیص و بلاء آیا نبودند گرانبار تر از همهٔ خلایق و سختیکش‌تر از تمام عباد و بدحال‌تر از جمیع اهل دنیا که فراعنه ایشان را ببندگی میگرفتند و بعذاب زشتشان معذّب میداشتند و تلخی بکامشان میریختند و پیوسته در حدّ هلاکت و قهر مغلوبیّت میزیستند نه چاره در امتناع میدیدند و نه راهی برای دفاع مییافتند تا آنکه خداوند تبارک و تعالی غایت کوشش ایشان‌را در صبر و شکیبائی مشاهده نمود و نهایت تحمّل را از خوف خود از ایشان ملاحظه فرمود از تنگی بلایا نجاتشان داد پس بجای ذلّت عزّت یافتند و در موقع خوف امنیّت گرفتند تا آنکه ملوک و حکّام گشتند و ائمّهٔ اعلام شدند و کرامت الهیّه در حقّ ایشان بدانپایه رسید که آرزوی آن را در دل متصوّر نمی‌داشتند بنگرید که چگونه در این حال جمعیّت ایشان مجتمع و خیالاتشان متّفق و دلها معتدل و دستها در حفظ طایفه مرادف و شمشیرها در نصرت یکدیگر موافق و بینششان تیز و اندیشه‌های ایشان واحد بود آیا نه ارباب اقطار ارض گشتند و مالک‌الرّقاب عالم شدند پس بنگرید که عاقبت کارشان بکجا انجامید هنگامی که تفرقه و جدائی در ایشان پدید شد و الفتشان پراکنده و متشتّت گشت و در کلمه و قلوبشان اختلاف پدید آمد تا آنکه شعبه شعبه و فرقه فرقه شدند و با یکدیگر بجنگ و محاربه قیام نمودند در این حال خداوند لباس عزّت و کرامت را از ایشان برکند و وسعت نعمت را از ایشان بگرفت و قصص و اخبارشان در میان شما برای استبصار و اعتبار باقی ماند انتهی

و بالجمله چون نصایح بالغه را در صعوبت امتحان و تمثیل این قرن را بدیگر قرون و ازمان ملاحظه فرمودی قدری تدّبر و تأمّل فرما که چنانکه حضرت امیر مثل زده و حضرت رسول تصریح فرموده‌است که آنچه در امم ماضیه وقوع یافت در امّت اسلام نیز بدون زیاده و کم

وقوع یابد و سنّت الهیّه امتحانات قبل را در این ملّت جاری فرماید نظر کن که خداوند تبارک و تعالی چگونه بنی‌اسرائیل را امتحان فرمود هنگامی که در مملکت خود بعزّت ساکن و بدو مذهب بزرگ مختلف و منشعب شده بودند و شب و روز در غایت تضرّع از حقّ جلّ جلاله ظهور حضرت مسیح را که موعود در کتب ایشان بود مسئلت می نمودند که ابر کرم متراکم شد و باران عنایت فرو بارید و جمال مقدّس حضرت عیسی در میان آن قوم ظاهر گردید علمای یهود با وجود طلب و انتظار از اطاعت امر پروردگار استکبار نمودند و از تقلّد شریعت بدیعه گردن پیچیدند گاهی در نسب آن حضرت شبهه نمودند که او از اهل شومرون و جلیل است نه از سلالهٔ داود و اسرائیل گاهی بعلامات متمسّک گشتند که نشانه‌ها ظاهر نشده و علامات منصوصه در توراة و رسائل انبیاء وقوع نیافته گاهی بضروریّات دینیّه و مسلّمیّات اعتقادیّه تشبّث جستند که شریعت موسی هرگز تغییر نیابد و احکام ابدیّه متبدّل نگردد و هرکه حکمی از احکام تورات را تغییر دهد بالّضروره کافر و واجب‌القتل باشد و خلاصة القول چندان بضروریّات مجعوله و علامات غیرمعقوله محکم و راسخ بودند که آخر فتوی بر قتل آن حضرت نوشتند و هرگونه ظلم و اذیّت را در حقّ اتباع آن حضرت روا داشتند بلکه آن ظلم و اذیّت را موجب ثواب و قرب حضرت ربّ‌الارباب پنداشتند تا عاقبت‌الامر قهر الهی آن قوم را پراکنده و متفرّق فرمود و کلمهٔ حضرت عیسی را نافذ و غالب و پاینده داشت کذلک امروز بنگر که ملّت اسلام بدون زیاده و نقصان بهمین امتحان ممتحن و مبتلا گشته‌اند مثلاً در حینی که ظلمت اختلاف آفاق اسلام را فرو گرفت و افق منیر دین مبین را انشعاب مذاهب مظلم و تاریک نمود و سیوف اسلامیّه از فرق شیعه و سنّی بر ضدّ یکدیگر کشیده شد و ندای العجل العجل یا صاحب الزّمان از اهل ایران و سایر بلدان مرتفع گشت ناگاه نسیم رحمت بوزید و روشنی صبح صادق از افق عنایت بدمید و وجود مقدّس نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی از مطلع فارس ظاهر گردید و آن حضرت جمیع خلق را بقرب طلوع شمس هدی و بلوغ اوان ظهور اقدس ابهی بشارت داد و بورود یوم‌الله و یوم‌الملکوت امیدواری بخشید این خلق منکوس از ناموس اعظم غفلت نمودند و بهمان اوهام و خرافات یهود و مجوس که گفته شد تشبّث جستند و از جمال منیرش معرض گشتند و صحف ظالمه

بر اراقهٔ دم اطهرش نوشتند لکن هیجان خراطین قدرت ربّ‌العالمین را منع نتوانست و شرارت اشرار سرپنجه قادر مختار را بر نتافت و آفتاب جمال اقدس ابهی از افق عالم بدرخشید و فروغ ظهور مکلّم طور بر جهانیان بتابید با آنکه آن شمس لامع عالم را بوجه منیر روشن و مشرق نمود و آیت ایاب و اغتراب از عالم تراب بر جهانیان تلاوت فرمود هنوز این قوم متنبّه نمیشوند و از سکر غفلت بهوش نمیآیند و از تهدید آیهٔ مبارکه و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی الامر و هم فی غفلة و هم لا یؤمنون خائف نمیشوند و از سیاست‌های الهیّه که در قرون خالیه و امم ماضیه وقوع یافت عبرت نمیگیرند و از هرگونه ستم و آزار در بارهٔ اخیار و ابرار مضایقه نمیکنند و چنین گمان میکنند که این تمکّن و عزّت بوراثت ابدیّه بایشان عنایت شده و دوام اقبال و شوکت بجای مَهر در قبالهٔ امّهاتشان اندراج یافته‌است   قسماً بانوار وجه‌الله که بزودی این بساط گسترده را نوشته بینی و پنجهٔ ظلم و شرارت را برتافته یابی و ارکان بیت عتیق را بدست سپاهیان افریق فروریخته نگری و رشتهٔ آمال اهل ضلال را مقطوع و منفصم مشاهده نمائی و اعظم ما هنالک بلیّة نزول الحمیم و تصلیة الجحیم فما یبکی السّماء علیهم یومئذ و ما یکونون منظرین

و بالجمله چون مستند علمای وقت در اعراض از امر حقّ جلّ جلاله جز تمسّک بظواهر بشارات نیست کلام را در فصل ثانی در چگونگی بشارات قرآن و کیفیّت مهمّ آن مبسوط می‌داریم و از رحمت واسعهٔ الهیّه مدد میطلبیم و اسئل‌الله و اتضرّع الیه ان یجعل نیّتی خالصة لوجهه و ارادتی طائعة لحکمه و ارکانی قویّة لخدمة امره انّه هوالجواد الکریم

فصل ثانی در چگونگی استدلال بقرآن

بدان ای برادر گرامی گوهر که اصل دلیل و برهان چنانکه در مقالهٔ اولیٰ شناختی همان است که خداوند تبارک و تعالی بنفس صاحب ظهور عنایت فرماید و آن وجود اقدس بقدرت و سلطنتی که درخور او است بر خلق غالب و قاهر گردد و هرگز شارع وقت بتصدیق رسول قبل محتاج نباشد و امرش ببشارات قبل نافذ نشود بلکه ظهور بعد رسل قبل را تصدیق فرماید و عزّت بخشد و این نکته بسیار دقیق است و هر اعمشی آن را درنیابد و هر اخفشی ادراک ننماید فی‌المثل ملاحظه فرما که چگونه حضرت عیسی حضرت موسی را تصدیق فرمود و

نام او را در قطعهٔ اروپا شایع و معزّز داشت و اگر تصدیق آن حضرت نبودی هرگز امم مسیحیّه رسالت حضرت موسی را اذعان ننمودندی زیرا که اهل اروپا که تابعین شریعت حضرت عیسی هستند نخست از وثنیان رومانی بودند که برسالت حضرت موسی مذعن و معتقد نبودند و ابداً انبیاء بنی اسرائیل را بحقیقت نمی‌شناختند تا آنکه شریعت مسیحیّه در اروپا داخل شد و کلمةالله بر آن ملک نافذ و غالب گشت از آنوقت رومانیان بسبب تصدیق امر حضرت عیسی امر حضرت موسی را نیز مقبول داشتند و حقّیت رسالتش را گردن نهادند و هم‌چنین اهل اسلام بسبب تصدیق حضرت خاتم‌الانبیاء حضرت عیسی و حضرت موسی و سایر پیغمبرانی‌را که نامشان در قرآن یاد شده‌است مقبول داشته‌اند زیرا که اکثر مسلمین در آغاز بت‌پرستان عربستان و افریقیا و زردشتیان ایران و یا وثنیّهٔ ترکستان و سایر بلدان بوده‌اند که هرگز به حضرت موسی و حضرت عیسی و سایر انبیاء اذعان نداشتند وپس از قبول اسلام بسبب قرآن حقّیت آن پیغمبران‌را مذعن و معتقد شدند و بقیّهٔ زردشتیّه و وثنیّه هنوز نه به موسی معتقدند و نه به عیسی و نه به حضرت خاتم‌الانبیاء وکذلک آنچه از زردشتیّه و بنی‌اسرائیل که در این قرن باین ظهور اقدس ابهی ایمان آورده‌اند بسبب تصدیق امرالله حقّیت این پیغمبران‌را باور داشته‌اند و قبل از ایمان باین ظهور اعظم ابداً حقّیّت حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء را بخاطر راه نمی‌داده‌اند پس از این جمله توانی دانست که هر ظهوری بنفس خود معلوم گردد و ببرهان خود ثابت شود و به سلطنت خود غالب آید و معانی اصلیّهٔ بشارات قبل به‌تبیین و تفسیر او معلوم گردد و مقاصد حقیقیّهٔ کتب الهیّه بنور ایمان باو مکشوف آید و تمسّک بظواهر بشارات بدون ایمان بآن مظهر اسماء و صفات موجب ضلالت و گمراهی باشد زیرا که کلمات الهیّه را قلوب مظلمهٔ مکدّره ادراک نتواند نمود و ختم رحیق مختوم را دستهای غیر مطّهره نتواند گشود چنانکه آیهٔ کریمهٔ لا یمسّه الاّ المطّهرون بدین نکته دلالت کند و کلمهٔ مبارکهٔ ولا یعلم تأویله الاّالله و الّراسخون فی العلم بدین لطیفه راه نماید و با اینکه بشارات ظهور بعد در کلمات نبیّ قبل در غایت وضوح وارد شده وعلامات یوم موعود در کتاب الهی صریح و مشهود نازل گشته است معذلک علماء از فهم آن عاجز شوند و باوهام غیرمعقوله از صراط مستقیم که معرفت آن ظهور کریم است محروم مانند

سببش این است که انوار فجر ظهور وقتی طالع شود که بحکم واللّیل اذا سجی ظلمت و تاریکی عالم را فروگرفته باشد و فروغ آفتاب حقیقت آنگاه تابد که از تراکم شبهات نخست لیل الیل فراز آید یعنی قلوب رؤساء از غایت ظلم و شرارت بتیرگی قساوت موصوف گردد و صدور علماء بمتابعت اوهام و ظنون از انوار علم محروم ماند و اطوار عامّه از پیروی و تقلید اینان از مسلک مستقیم انحراف یابد چندانکه در میان ملّت جز سلطان جائر و عالم جاهل و شیخ فاجر وصبیّ وقح نماند در اینحال امتحان الهی که اصعب از کلّ شیء است فراز آید و تمحیص ربّانی که موی شکافان را متحیّر سازد فرا رسد در اینصورت معلوم است که اینگونه علماء که شناختی و زمام خلق در دست آنها است از فهم کلمات الهیّه عاجز آیند و به اوهام ظنون مهلکه که بخرافت خود آن را ضروریّات دینیّه پنداشته‌اند واثق و متمسّک گردند و تا شهادتی باشند برگمراهی و هلاکت ایشان باب علم را مسدود دانند و چون باعتقاد ایشان در مسائل فروعیّه و مطالب فقهیّه باب علم مسدود باشد البتّه در مسائل اصولیّه و مقاصد روحانیّه و بطون تنزیل و دقائق تأویل بطریق اولیٰ فهم ایشان قاصر آید و در اینصورت آنچه صاحب ظهور در معانی کتاب فرماید البتّه موافق و ملایم ذوق باطل ایشان نباشد و البتّه موجب اعراض و اعتراض ایشان گردد و باین نکته در احادیث اِعلام رفته است چنانکه مجلسی در مجلّد غیبت بحار در باب سیر و اخلاق وخصائص زمان قائم روایت میفرماید از فضیل قال سمعت ابا عبدالله یقول انّ قائمنا اذا قام استقبل من جهلة النّاس اشدّ ما استقبله رسول‌الله من جهّال الجاهلیّة فقلت کیف ذلک قال انّ رسول الله اتی النّاس و هم یعبدون الحجارة و الصّخور و العیدان و الخشب المنحوتة و انّ قائمنا اذا قام اتی النّاس و کلّهم یتأوّل علیه کتاب‌الله و یحتجّ علیه به ثمّ قال اما والله لیدخلنّ علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحرّ والقر یعنی فضیل گفته‌است که شنیدم صادق آل محمّد علیه‌السّلم را که می‌فرمود هرآینه قائم ما را پیش آید از جهّال ناس یعنی علمای وقت سخت‌تر از آنچه رسول خدا را پیش آمد از جهّال عرب گفتم چگونه باشد این فرمود هرآینه رسول خدا آمد و مردم سنگ و چوب تراشیده شده را می‌پرستیدند و چون قائم ما قیام فرماید مردم کتاب خدا را در ردّ او تأویل کنند و بکتاب خدا در اعراض از او احتجاج نمایند پس فرمود بخدا قسم که عدل

قائم در درون خانه‌های ایشان بر ایشان داخل شود آنگونه که سردی و گرمی در خانه‌ها در آید انتهی و بروفق حدیث شریف ملاحظه فرما که فقهای عصر که باب علم را مسدود می دانند و حقیقةً از رحیق علم محرومند و بملح اجاج ظنّ و وهم مرزوق و مفتون هرچه را از آیات قرآن و احادیث با عقاید باطلهٔ خود مطابق نمی‌یابند بمیل خود تأویل می‌کنند و بخرافات خود کتاب الهی را تحریف مینمایند و آن خرافات را دلیل ردّ ظهور الهی میگیرند و همین است مقصود از تحریف که در آیهٔ مبارکهٔ یحرّفون الکلم عن مواضعه در بارهٔ یهود نازل شد زیرا که علمای یهود هر آیه‌ای از آیات تورات را که صریح در ظهور حضرت عیسی بود آن را به رأی خود تفسیر مینمودند و آیات کتاب را از مواضع نزول محرّف و مصروف میداشتند و هم‌چنین در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء مثلاً در آیهٔ (۱۰) از فصل (۴۹) از سفر تکوین تورات که یعقوب علیه‌السّلم می‌فرماید عصا از یهودا و فرمانفرمائی از بین القدمین او بیرون نخواهد رفت تا وقتی که شیلو یعنی مسیح بیاید که به او امّتها جمع خواهند شد انتهی باین آیه علمای مسیحی استدلال می‌نمودند بر حقّیت ظهور حضرت عیسی و اینکه مسیح موعود او است زیرا که پس از استقرار سلطنت در میان بنی اسرائیل سلطنت در این قوم استوار بود تا ایّام ظهور حضرت عیسی که عصای سلطنت بنی‌اسرائیل در هم شکست و رومانیان مالک اراضی مقدّسه و حکمران بر بنی‌اسرائیل شدند پس بحکم این آیه زوال سلطنت یهودا بیّن علامات ظهور مسیح باشد و علمای یهود چون ظهور آن حضرت را مخالف ضروریّات دینیّهٔ خود میدانستند و او را در ادّعای مسیحیّت باور نمیداشتند تا اینکه دلالت این آیه را زایل کنند و قوم را ساکت نمایند گفتند که در بلاد مغرب شهری است که نام آن بلد شهر بنی‌موسی است و کسی جای آن را نداند و درگرد وی رودی از ریگ روان است که بسبب آن کسی از وی دخول و خروج نتواند و گروهی بسیار از یهود در آن شهر ساکنند و پادشاه ایشان نیز از قوم یهود است و از سلالهٔ حضرت داود و خلاصة‌القول قریب یکهزار و هشتصد سال است که علمای یهود این قوم بیچاره را بشهری موهوم فریفته دارند وآیهٔ مذکوره را از موضع نزول که بشارت ظهور حضرت عیسی است تحریف مینمایند و نیک مشابه و مماثل شهر بنی موسی مدینهٔ جابلقا است که علمای شیعه برای مقرّ غیبت و سلطنت حضرت

حجّة بن الحسن العسکری ساخته‌اند و قریب یکهزار سال است که این فرقه را بشهری معدوم معتقد و مسرور داشته‌اند تا دانی که آنچه حضرت رسول فرمود که هرچه در امم قبل وقوع یافت در امّت اسلام نیز مطابقة النّعل بالنّعل وقوع یابد کلام حقّ و صدق است و تا انجام کار خود را ملاحظه کنی و مانند یهود فریفتهٔ خرافات علمای جاهل نگردی چه ناچار است که این فرومایگان نیز قوم خود را در خانهٔ تاریک و تار فرود آرند ومصداق آیهٔ کریمهٔ واحلّوا قومهم دارالبوار گردانند و در این سنوات که بهمّت والای حکماء و دانشمندان اروپا علم رسم الارض (جغرافیا) انتشار و تکمیلی یافته و هبوب نشر معارف اندک ابر مظلم جهل را از آفاق قلوب منقشع داشته است علمای بنی اسرائیل جوابی دیگر برای آیهٔ مزبوره برتراشیده‌اند و فریب عوام‌را دامی دیگر نهاده‌اند چه نامه‌نگار را بخاطر اندر است که در سنهٔ (۱۳۰۶) هجریّه که از بلدهٔ کاشان اتّفاق عبور افتاد در محفلی که یکی از احباب کلیمی برای مناظرات آراسته بود موسی نامی از علمای یهود مذکور می‌داشت که مقصود از این آیهٔ تورات این است که حضرت یعقوب می‌فرماید که چوب ظلم و عصای تأدیب سایر قبایل از سر بنی‌اسرائیل برداشته نخواهد شد تا اینکه مسیح بیاید وهم میگفت که لفظ شیلو صریح در مسیح نیست تا آنکه آن را عیسویان دلیل ظهور مسیح گیرند زیرا که شیلو نام شهری از شهرهای اراضی مقدّسه هم بوده است چنانکه درکتب قوم مذکور است و خلاصة‌القول باین تحریفات میخواست که دلالت این آیه را از صراحت بر مسیحیّت حضرت عیسی مصروف دارد تا بر حقّیت ظهور آن حضرت اعتراف ننماید

و خلاصة‌القول مقصود از ذکر این مطلب این است که معنی تحریف را دریابی و از محرّفین کلمات الهیّه اجتناب نمائی و مقصود از تحریف آن نیست که ارباب قلوب مقلوبه ادراک نموده‌اند که کسی تواند آیه‌ای یا آیاتی را ازکتاب الهی بردارد و بجای آن چیز دیگر نویسد چه این عادت غیر ممکن است زیرا که در زمان ظهور حضرت عیسی تورات و در اوان ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء تورات و انجیل چندان شایع و منتشر بود که در نزد سایر ملل هم یافت می‌شد و برای یهود امکان نداشت که جمیع تورات‌های موجوده را گرد آرند و زیاده و کم نمایند و هم‌چنین عیسویان چنانکه امروز برای ملل اسلامیّه ممکن نیست که فی‌المثل

قرآن‌های موجوده را مجتمع سازند و به تغییر آن متّفق گردند و قبل از ظهور موعود معقول نیست تغییر کتاب زیرا که هر ملّتی ظهور موعود را سبب نجاة و عزّت خود میدانند و شب و روز تعجیل ظهور موعود را بتضرّع از حقّ جلّ جلاله مسئلت مینمایند و هم کتاب الهی در میان هر ملّت حجّت بالغه است و ثقل اکبر و العروة الوثقی و الحبل الممدود من السّماء که حقّ جلّ جلاله آن را حجّت باقیه مقرّر داشته‌است و به‌آن حجّت را بر آن ملّت از مطیع و عاصی تمام می‌فرماید و بید قدرت آن را از تغییر و تبدیل مصون و محفوظ می‌دارد چنانکه آیهٔ مبارکهٔ لا مبدّل لکلمات‌الله بر این مطلب دلیل است و کلمهٔ طیّبهٔ نحن نزّلنا الذّکر و انّا له لحافظون بر این نکته صریح و اگر فی‌الحقیقه کسی تواند کتاب الهی را تغییر دهد و بر آن چیزی بیفزاید یا از آن کم کند البتّه حجّت الهیّه بر عباد بالغ نیاید و حقّ جلّ جلاله را سخنی بر خلق نماند تعالی‌الله عمّا یقول الظّالمون علوّاً کبیرا. پس مقصود از تحریف را دریاب که آن عبارت است از اینکه آیات الهیّه را علمای جاهل برأی خود تفسیر نمایند واز معنی مقصود مصروف و محرّف دارند چنانکه امروز ظاهر و مشهود است و امیرالمؤمنین علّی بن ابی‌طالب که یزدانی درود بر روان پاکش باد باین مطلب اشعار فرموده‌است که علمای زمان به تحریف قرآن اقدام می‌نمایند و دروغ بر خداوند تبارک و تعالی می‌بندند چنانکه درکتاب مستطاب نهج‌البلاغه وارد است که آن حضرت فرمود و انّه سیأتی علیکم من بعدی زمان لیس فیه شیئ اخفی من الحقّ و لا اظهر من الباطل و لا اکثر من الکذب علی‌الله و رسوله و لیس عند اهل ذلک الزّمان سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حقّ تلاوته و لا انفق منه اذا حرّف عن مواضعه و لا فی البلاد شیئ انکر من المعروف و لا اعرف عن المنکر فقد نبذ الکتاب حملته و تناساه حفظته فالکتاب یومئذ و اهله طریدان منفیّان و صاحبان مصطحبان فی طریق واحد لایؤویهما مؤو فالکتاب و اهله فی ذلک الزّمان فی‌النّاس و لیسا فیهم و معهم لانّ الضّلالة لا توافق الهدی و ان اجتمعا فاجتمع القوم علی الفرقة و افترقوا عن الجماعة کأنّهم ائمّة الکتاب و لیس الکتاب امامهم فلم یبق عندهم الاّ اسمه و لایعرفون الاّ خطّه وزبره و من قبل ما مثلوا بالصّالحین کلّ مثلة وسمّوا صدقهم علی‌الله فریة و جعلوا فی الحسنة عقوبة السیّئة و انّما هلک من کان قبلکم بطول آمالهم و تغیّب آجالهم حتّی نزل بهم الموعود الّذی تردّ

عنه المعذرة و ترفع عنه التّوبة و تحلّ معه القارعة و النّقمة خلاصهٔ ترجمهٔ این خطبهٔ شریفه این است که میفرماید هرآینه پس از من می‌آید بر شما زمانی که در آن چیزی پنهان‌تر از حقّ نیست و آشکارتر از باطل و نه بیشتر از کذب بر خدا و رسول و در نزد اهل آن زمان متاعی کسادتر از کتاب نباشد اگر بحقّ تلاوت شود و متاعی رواج‌تر از کتاب نباشد اگر از موضع آن محرّف گردد یعنی اگر کسی قرآن را بر اهل آن زمان بتفسیر صحیح بخواند نزدشان غیرمقبول و بی‌بهاء باشد و اگر از موضع نزول تحریف کند آنوقت نزدشان مقبول و رایج گردد و در آن روز در بلاد چیزی متروک‌تر از نیکی و شایع‌تر از زشتی نباشد زیرا که حاملین کتاب آن را بیفکنند و حفّاظ کتاب آن را فراموش کنند پس کتاب و اهل آن در آن روز رانده شده و دور افتاده باشند و مانند دو یار مصاحب به یک طریق روند و کسی ایشان را جای ندهد پس کتاب و اهل آن در آن زمان در میان مردمند و نیستند در میان مردم و با مردم زیرا که گمراهی با هدایت موافقت ننماید اگرچه در یکجا مجتمع باشند پس جمع گردند قوم بر اختلاف و تفرقت و پراکنده شوند از اتّفاق و جماعت گویا ایشان امام و پیشوای کتابند نه کتاب امام ایشان پس نماند از کتاب نزدشان مگر نام آن و نشناسند مگر خطّ و نوشتهٔ آن را و از پیش با صالحان و نیکوکاران هرگونه شناعت و اذیّت وارد آوردند و صدق ایشان را کذب و افترا بر خدا نامیدند و در پاداش نیکی عقوبت زشتی مقرّر داشتند یعنی از حالات امم قبل آزموده‌اید که هروقت خداوند رسولی را مبعوث فرمود قوم با صالحان آنوقت که مصدّق آن رسول بودند هرگونه عذاب و اذیّت وارد آوردند و ایشان را دروغگوی و مفتری شمردند چنانکه فرعون با بنی‌اسرائیل و یهود با اصحاب حضرت عیسی و عرب با حضرت خاتم‌الانبیاء و این ناچار است که در میان شما نیز وقوع یابد پس فرمود و هر آینه هلاک شدند امّتهای پیش از شما بسبب طول آمال و معلوم نبودن مدّت و آجالشان تا آنکه موعود بر ایشان نازل شد کسی که عذر در او پذیرفته نمی‌شود و بسبب او توبه مرتفع گردد و بلایا و نقمات با او فرود آید انتهی بر ارباب بصارت پوشیده نماند که لفظ موعود را در عبارت حتّی نزل بهم الموعود بعض شارحین نهج‌البلاغه بموت تفسیر کرده‌اند یعنی انسان را طول امل فریفته دارد تا وقتی که موت او بغتةً برسد و میعاد عذاب فراز آید و باب توبه مسدود گردد و این تفسیر بغایت نازیبا

است زیراکه طول امل شخصی وموت اشخاص در هر زمان و در هر ملّت بوده و هرگز سبب هلاکت امّتی نگشته‌است بلکه مقصود از موعود ظهور رسول بعد است که نبیّ قبل وعده داده‌است و سبب هلاکت امّت‌ها همین بود که ایشان نعمت حریّت و دیانت و عزّت و شوکتی را که خداوند بایشان عنایت فرموده بود ابدی و غیر ممکن الزّوال دانستند و شریعت خود را شریعت ابدیّه پنداشتند و ظهور موعود را بر وفق مأمول خود تصّور کردند و از معنی آیهٔ مبارکهٔ ولکلّ امّة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة و لا یستقدمون غفلت نمودند و امتحان الهی را سهل و آسان شمردند که ناگاه موعود ظهور فرمود و آیات اقبال از آن ملّت زایل شد و باب توبه بر ایشان مسدود گشت و ابر بلا بر آن قوم متراکم شد. مانند ظهور حضرت مسیح در میان یهود و مانند ظهور حضرت رسول بر وثنیان و فارسیان و این معلوم است که چون موعود ظاهر گردد باب توبه بر امم غیر مقبله بسته شود چه توبه بعد از ایمان معقول باشد چنانکه حدیث لا یغلق باب التّوبه حتّی تطلع الشّمس من مغربه همین مطلب را اثبات می‌نماید و هم‌چنین در خطبهٔ دیگر از خطب نهج‌البلاغه پس از کلام طویلی در مذمّت علماء میفرماید اشکو من معشر یعیشون جهّالاً و یموتون ضلالاً لیس فیهم سلعة ابور من الکتاب اذا تلی حقّ تلاوته و لا سلعة انفق بیعاً و لا اعلی ثمناً من الکتاب اذا حرّف عن مواضعه یعنی شکایت می‌کنم از گروهی که زندگانی می‌کنند در حالت جهالت و می‌میرند در حال گمراهی و ضلالت متاعی نزدشان کسادتر از کتاب نیست اگر بحقّ تلاوت کرده شود و متاعی نزدشان رواج‌تر و گرانبهاتر از کتاب نیست اگر از مواضع خود محرّف گردد انتهی

پس ای برادر روحانی چون بر مطالب مذکوره وقوف یافتی و شناختی که اکابر اسلام و ائمّهٔ اعلام چگونه عباد را از تحریفات علمای جاهل و اضلال‌های رؤسای باطل تخویف فرموده‌اند اکنون که ترا در نظر است که بشارات نبأ عظیم و ظهور قویم را از قرآن کریم استنباط نمائی ترا چگونه مردی باید بود در مقاومت آراء باطله و اهواء متّضادّه که هریک فهمی مخصوص و رأئی جداگانه دارند و در این آراء متضادّه هم هیچیک بر بصیرت نیستند که آیا خطا کرده‌اند و یا بصواب رفته‌اند پس دل را از شوائب عصبیّت پاک دار تا تفاسیر آیات قرآنی را از بیانات مبارکهٔ این ظهور رحمانی استفاده کنی و بر اصل مقصود که دل

بدان بیارامد و شکّ و ریب مرتفع گردد مطّلع گردی و خود را عارف بلکه مفسّر جمیع کتب سماویّه یابی چه روشن است که کتاب قبل جز بظهور بعد مبیّن نشود و ختم رحیق مختوم جز بسر انگشت عنایت حضرت قیّوم فکّ نگردد و تفاسیر علماء بر آیات کتاب مانند راهنمائی اعمی در لیلۀ ظلما است که جز گمراهی ثمری نبخشد و بغیر دار بوار منتهی نگردد چنانکه اعتماد یهود بتفاسیری که علمای ایشان بر تورات نوشتند موجب ضلالت و مغضوبیّت آن قوم شد و در حقیقت معانی اصلیّۀ تورات در ظهور مبارک حضرت عیسی معلوم و مکشوف گشت و هم‌چنین اعتماد امم مسیحیّه در تفسیر بشارات انجیل بر فهم علمای خویش موجب زلّت و لغزش آن قوم جلیل شد و مبیّن انجیل در حقیقت قرآن مجید بود کذلک معانی اصلیّۀ قرآن که معبّر است به تأویل آیات جز بعنایت این ظهور اعظم مکشوف نگردد و رحیق حیوة جز از جام عطای حضرت مالک سماء و صفات بدست نیاید چنانکه در سورۀ مبارکۀ اعراف فرموده است و لقد جئناهم بکتاب فصّلناه علی علم هدی و رحمة لقوم یؤمنون هل ینظرون الاّ تأویله یوم یأتی تأویله یقول الّذین نسوه من قبل قد جائت رسل ربّنا بالحقّ فهل لنا من شفعاء فیشفعوا لنا او نرّد فنعمل غیرالّذی کنّا نعمل قد خسروا انفسهم و ضلّ عنهم ما کانوا یفترون یعنی هر آینه ایشان را کتابی آوردیم و به علم و دانش آن را مفصّل داشتیم در حالی که هدایت‌کننده و رحمتست برای قومی که ایمان می‌آورند آیا منتظرند جز تأویل آن را روزی که می‌آید تأویل آن می‌گویند کسانی که فراموش کرده‌اند آن را از قبل که هرآینه آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی پس آیا برای ما شفعائی هست که شفاعت کنند برای ما و یا برگردانیده شویم تا عمل کنیم جز آنچه کرده‌ایم هرآینه زیان کردند خود را و گم‌شد از ایشان آنچه بافتراء میگفتند و مقصود این است که نزول تأویل قرآن را بیومی مخصوص محوّل میفرماید که یوم قیامت باشد و اگر خداوند تبارک و تعالی خواهد در مقالۀ سیّم خواهی شناخت که قیامت یوم ظهور حضرت موعود و روز طلوع آفتاب جمال مقصود است که تأویل قرآن نیز در آن یوم نازل شود و باطن کتاب آشکار گردد و هم‌چنین در سورۀ یونس میفرماید بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لمّا یاتهم تأویله کذلک کذّب الّذین من قبلهم فانظر کیف کان عاقبة‌الظّالمین میفرماید بلکه تکذیب کردند قرآن را بسبب آنکه احاطه نمی‌نمایند بعلم

آن و حال آنکه هنوز نیامده است تأویل آن یعنی بسبب اینکه معانی حقیقیّه قرآن را نمیفهمند آن را تکذیب کردند و حال آنکه هنوز تأویل قرآن نازل نشده‌است چنین تکذیب کردند اممی که پیش از ایشان بودند پس نظر کن که چگونه بود انجام کار آن ستم‌کاران مجلسی علیه‌الرّحمه در باب رجعت از مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار روایت کند از زراره قال سألت ابا عبدالله علیه السّلم عن هذه الامور العظام من الرّجعة و اشباهها فقال انّ هذا الّذی تسألون عنه لم یجئ اوانه و قد قال‌الله عزّ وجلّ بل کذّبوا بما لم یحیطوا بعلمه و لمّا یأتهم تأویله زراه گوید از صادق آل محمّد پرسیدم از امور عظیمهٔ رجعت و امثال آن آن حضرت فرمود این چیزها که می‌پرسید هنوز اوقات آن نرسیده‌است پس این آیهٔ مبارکه را تلاوت فرمود که بل کذّبوا بمالم یحیطوا بعلمه و لما یأتهم تأویله و این حدیث صریح است بر اینکه تأویل قرآن در یوم ظهور موعود نازل و ظاهر می‌شود و آنچه علما قبل از ظهور گفته باشند و یا بعد از ظهور بدون ایمان به حضرت موعود بگویند بالّتمام خرافات ناشیه از اوهام و ظنون است که هرگز گمگشته را راه ننماید و تشنه را سیراب نکند انّ الظنّ لا یغنی من الحقّ شیئا و بالجمله چون در چگونگی فهم آیات کتاب مجید کلام بانجام رسید اکنون در فصل ثالث درکیفیّت فهم احادیث سخن رانیم و از حقّ جلّ جلاله معاونت جوئیم انّه هو المؤیّد المعین

فصل ثالث در بیان مأخذ احادیث و اخبار وکیفیّت استدلال باینگونه آثار

بدان ای برادر عزیز که باصطلاح علمای اسلام حدیث عبارت است از قول نبی علیه‌السّلم و حکایت فعل و تقریر آن حضرت و اهل سنّت و جماعت بر آن افزوده‌اند قول صحابی و تابعی را و اهل تشیّع بر آن افزوده‌اند قول و فعل و تقریر ائمّهٔ اثنی عشر را پس حدیث باصطلاح علمای شیعه "هو قول النّبی و الائمّة علیهم السّلم و حکایة فعلهم و تقریرهم و باصطلاح علمای اهل تسنّن الحدیث هو قول النّبی علیه‌السّلم او الصّحابی و التّابعی و حکایة فعل النّبی و تقریره و فریقین در رتبهٔ اولی حدیث را دو تقسیم نهاده‌اند متواتر و آحاد امّا حدیث متواتر عبارتست از حدیثی که رواة آن بحدّی باشند که عادتاً تواطؤ و اتّفاقشان بر کذب محال باشد و اینچنین حدیث بدو شرط متّحقق گردد و مفید قطع باشد شرط اوّل آنکه این تواتر در جمیع طبقات رواة باشد مثلاً هرگاه حدیثی پنج واسطه از رواة بحضرت رسول

صلّی‌الله علیه و آله و سلّم منتهی شود و در چهار طبقه از این وسایط عدّهٔ روات بحدّ تواتر بالغ آید و در طبقهٔ پنجم عدّهٔ راوة بحدّ تواتر نرسد این خبر خبر متواتر نباشد بلکه خبر واحد باشد شرط دویّم آنکه مخبر عنه محسوس باشد و الاّ افادهٔ قطع ننماید مثلاً برای کسی که مکّهٔ معظّمه را ندیده‌است روایت اشخاص که چنین شهری هست البتّه موجب قطع باشد بقسمی که اصلاً در وجود مکّه شک نکند و احتمال کذب راوة را ندهد ولکن اگر صدهزار نفس خبر دهند که فی‌المثل تتابع لیل و نهار مسبّب از حرکت ارض است یا مسبّب از حرکت فلک اعظم است البتّه موجب قطع نباشد یا فی‌المثل اگر صدهزار نفس خبر دهند که صفات‌الله عین ذاتست و یاخارج از ذات البتّه این خبر افادهٔ قطع ننماید و خلاصهٔ مقصود این است که باتّفاق اهل تشیّع و اهل تسنّن در خبر متواتر شرط است که مخبر عنه محسوس باشد تا افادهٔ قطع نماید و اخبار اشخاص کثیره در معقولات مفید قطع نباشد و امّا اخبار آحاد عبارتست از احادیثی که رواة آن بعدّهٔ تواتر نرسد و خبر واحد برحسب رواة باسامی متنوّعه موسوم گردد از قبیل حدیث مسند و حدیث مرسل و صحیح و حسن و موثّق و ضعیف و امثالها که مشروحاً در کتب یاد شده‌است و خبر واحدِ صحیح مفیدِ قطع نشود بلکه مفیدِ ظنّ باشد مگر آنکه مؤیّد بقرائن خارجیّه گردد و سابقین از علمای اسلام چون احادیث متواتره را در نهایت قلّت یافتند و ملاحظه نمودند که مدار امور دینیّه اکثر بر اخبار آحاد است لذا در کشف و تفتیش از حال رواة غایت سعی را مبذول می‌داشتند چه نزد ایشان مسلّم بود که احادیث کذب بسیار روایت میشود زیرا که در صدر اسلام مردم راویان احادیث را نیک محترم میداشتند بلکه اسم عالم را فقط بر راوی حدیث اطلاق می‌کردند و از این جهت احادیث متضادّه در میان امّت شایع و اخبار کاذبه بسیار گشت چنانکه در کتاب مستطاب نهج‌البلاغه میفرماید و من کلام له علیه السّلم و قد سأله سائل عن احادیث البدع و عمّا فی ایدی النّاس من اختلاف الخبر فقال علیه السّلم انّ فی ایدی‌النّاس حقّاً و باطلاً و صدقاً و کذباً و ناسخاً و منسوخاً و عامّاً و خاصّاً و محکماً و متشابهاً و حفظاً و وهماً و لقد کُذّب علی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و سلّم علی عهده حتّی قام خطیباً فقال من کذب علیّ متعّمداً فلیتبّوا مقعده من النّار یعنی کسی از امیرالمؤمنین علیه السّلم سؤال نمود از احادیث بدعت

و از اخبار مختلفه که در دست مردم است آن حضرت فرمود هرآینه آنچه در دست مردم است حقّ و باطل و راست و دروغ و ناسخ و منسوخ و عامّ و خاصّ و محکم و متشابه و صحیح و غلط هست یعنی این جمله با هم مختلط و آمیخته است و هرآینه دروغ گفته شد بر پیغمبر صلّی‌الله علیه و آله و سلّم در عهد آن حضرت تا آنکه آن حضرت خطیباً قیام نمود و فرمود هرکس عمداً بر من دروغ بندد خداوند نشیمنگاه او را در آتش مقرّر دارد و حضرت امیر پس از ذکر این حدیث اخبار را باضافهٔ برواة بچهار قسم منقسم میفرماید و یک قسم آن را صحیح و باقی را فاسد و غیر مقبول می‌شمارد و نگارنده نظر بضیق مجال از ایراد تمام خطبهٔ مبارکه صرفنظر نمود اگر خواهی خود بکتاب مستطاب نهج‌البلاغه رجوع نما و اعظم شرطی که رؤسای فرق اسلامیّه در رواة احادیث واجب‌الرّعایه می‌دانستند مذهب راوی بود مثلاً اهل سنّت و جماعت روایات شیعه را مقبول نمی‌داشتند اگر چه راوی موصوف بصدق و دیانت باشد و کذلک اهل تشیّع روایت سنّی را مردود می‌شمردند اگرچه راوی در غایت تقوی و زهد باشد و هکذا سایر فرق و مذاهب از قبیل زیدیّه و اسمعیلیّه و غیرهم و همچنین در صورت اتّحاد مذهب اگر راوی بر خلاف عقاید مسلّمهٔ آن مذهب حدیثی روایت نمودی او را بغرابت موصوف می‌داشتند و باقی احادیثی را هم که روایت نموده بود از درجهٔ اعتبار ساقط می‌کردند در این صورت بر عاقل معلوم است که نفس این حالات چه مایه موجب جعل احادیث باطله و اختلال آثار اصلیّه میگردد و اگر نگارنده بخواهد دواعی وضع احادیث موضوعه و سبب اختلاف احادیث را کما ینبغی بنگارد سخن بطول انجامد و هم خارج از مقصود باشد اکنون ما را سخن در مامضی نیست امروز احادیث و اخباری که اهل تشیّع و اهل تسنّن در ظهور مهدی و علامات آن در کتب خود ضبط نموده‌اند بحدّی مختلف و متفاوتست که هرگز جمع آن ممکن نشود و طالب را بطریق نجات هدایت ننماید   اینک قدری در کتاب مشکوة شریف از کتب اهل تسنن و در کتاب غیبت بحارالانوار از کتب اهل تشیّع تصفّح و تفحّص نما تا بر اختلاف احادیث مطلّع گردی و صعوبت امر را دریابی چنانکه حضرت شیخ اکبر الّشیخ احمدالاحسائی در کتاب شرح‌الزّیاره اعتراف فرموده‌است که اختلاف اخبار بحدّی است که جمع آن ممکن نیست و نامه‌نگار برای انتباه اهل استعداد

بمواضعی چند در این مختصر اشعار مینماید از جمله در مدّت عمر قائم و بقاء آن حضرت پس از اظهار دعوت احادیث مختلفه وارد شده‌است مثلاً در بعض احادیث صریح است بر اینکه زمان دعوت آن حضرت هفت سال خواهد بود و در بعض احادیث نه سال و در بعض احادیث نوزده سال و در بعض احادیث چهل سال و در بعض این احادیث صریح است بر اینکه مدّت سلطنت آن حضرت سیصد سال امتداد می‌یابد و در حدیث دیگر از حضرت صادق وارد است که انّ ولیّ‌الله یعمر عمر ابراهیم الخلیل عشرین و مأة سنة و یظهر فی صورة فتیً موفّق این ثلٰثین سنة یعنی هر آینه ولیّ خدا زندگانی می‌کند مثل زندگانی حضرت ابراهیم خلیل صد و بیست سال و ظاهر می‌شود بصورت جوانی رسیده مثل فرزند سی ساله و مرحوم مجلسی پس از ذکر این حدیث میفرماید لعلّ المراد عمره فی ملکه و سلطنته او هو ممّا بدا الله فیه یعنی شاید مراد از صد و بیست سال عمر آن حضرت باشد در ملک و سلطنت و یا اینکه این از آن جمله است که خداوند را بدا در آن حاصل شده‌است فاعتبروا یا اولی الابصار و هم‌چنین در همین مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار در یک حدیث روایت میفرماید که دجّال از مشرق سجستان یعنی سیستان ظاهر می‌شود و در حدیث دیگر روایت می‌کند که از خراسان ظاهر می شود و در حدیث دیگر میفرماید که از اصفهان ظاهر می‌شود و اختلافات اقوال در باب خروج دجّال و تعیین شخص او بحدّی است که اگر خود بمأخذ آن رجوع فرمائی البتّه متحیّر گردی و هم مرحوم مجلسی در کتاب مذکور در خصوص دابّةالارض که یکی از علائم ظهور و شرائط ساعت است چندین قول روایت میفرماید و خلاصهٔ آن اینست که می‌فرماید شیخ امین‌الّدین طبرسی در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ و اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابّة من الارض فرموده‌است یعنی وقتی عذاب واجب شود بر خلق و یا آنکه بحیثیّتی شوند که نه خود رستگار باشند و نه بسبب ایشان کسی رستکار شود و آنوقت اقتراب ساعت و نزول عذاب باشد در آنوقت دابّة الارض از میان صفا و مروه بیرون آید و مؤمن و کافر را بایمان و کفر او خبر دهد و در اینوقت تکلیف برداشته شود و توبه مرتفع گردد و او نشانه‌ای باشد از نشانه‌های ساعت وگفته شده‌است که باقی نگذارد مؤمنی را جز آنکه او را مسخ کند و نه منافقی را جز آنکه او را در هم شکند بیرون می‌آید در شب جمعیّت

ناس در حالتی که مردم میروند بسوی منیٰ و محمّدبن کعب قرطی گفته‌است که از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب (ع) پرسیدند از دابّة الارض فرمود قسم بخدا که او دم ندارد بلکه ریش دارد و باین اشارت فرمود که او آدمی است و از ابن عبّاس روایت شده‌است که دابّةالارض دابّه است از دواب زمین که موی و پر و چهارپای دارد و حذیفه از حضرت رسول روایت کرده‌است که درازی دابّة الارض شصت ذراع باشد طالب وی را درنیابد و فرارکنندۀ از وی رهائی نجوید بر پیشانی مؤمن نشانی گذارد و لفظ مؤمن نویسد و بر پیشانی کافر نشانی گذارد و لفظ کافر نویسد و با او عصای موسی و خاتم سلیمان باشد و روی مؤمن را بعصا جلا دهد و بینی کافر را به‌خاتم درهم‌شکند تا آنکه گفته‌شود بهرکسی یا مؤمن و یا کافر و از حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم روایت شده‌است که از برای دابّةالارض سه خروج است در دهر پس یکمرتبه خارج میشود باقصای مدینه و شهرت مییابد ذکر او در بادیه و ذکر او در قریه یعنی مکّه داخل نمیشود پس مکث میکند زمانی طویل و پس‌از آن خارج میشود بار دیگر قریب از مکّه و در این کرّه ذکر او در بادیه شهرت مییابد و در قریه یعنی مکّه نیز داخل می‌شود خروج سیّم او چنان است که روزی خلایق در اعظم و اکرم مساجد عندالله تعالی یعنی مسجد الحرام میباشند که ناگاه می‌بینند که دابّةالارض در ناحیه‌ای از مسجد است میانۀ رکن اسود و باب بنی مخزوم پس خلایق از وی میگریزند مگر طایفه‌ای که میدانند از قضای الهی نتوان گریخت پس بیرون میآید دابّةالارض از زمین بر آن قوم و خاک را از سر خود میافشاند پس میگذرد بر آن قوم و روی ایشان را درخشنده میکند مانند کوکب درّی پس روی گرداند به‌ارض در حالتی که طالب او را درنیابد و حارب وی را عاجز کردن نتواند حتّی اینکه مرد از وی به‌نماز پناه برد و دابّةالارض از پشت او برآید و بگوید ای فلان اکنون نماز میگذاری پس روی کند باو و در صورتش نشانه‌ای گذارد پس بر مردم در شهرهای ایشان بگذرد و در سفرها با ایشان مصاحبت کند و در اموال شرکت نماید میشناساند مؤمن را از کافر چندانکه بمؤمن یامؤمن گفته میشود و به‌کافر یاکافر و از وهب روایت شده‌است که صورت دابّةالارض صورت آدمی است و سایر خلقت آن مانند طیر است و مَثَل این شناخته نمیشود الاّ از نبوّت‌های الهیّه و اینکه خداوند فرموده است که دابّةالارض با مردم تکلّم

میکند یعنی تکلّم میکند با مردم بچیزی که ایشان را خوش نمیآید و آن این‌است که بزبانی که میفهمند میگوید که ایشان بدوزخ میروند وگفته شده است که تکلّم دابّة الارض این است که بمردم میگوید که این مؤمن است و این کافر وگفته شده است که تکلّم او این است که خلق به‌آیات خداوند ایمان نخواهند آورد انتهی کلامه

و همین اختلافات که در احادیث فرقهٔ شیعه ملاحظه نمودی بعینها در احادیث اهل سنّت و جماعت هم هست چنانکه شیخ کمال‌الّدین دمیری درکتاب حیٰوةالحیوان در لفظ دابّة در تفسیر معنی دابّةالارض اضافه از اقوال مذکوره چندین قول دیگر از ائمّهٔ اسلامیّه نقل میفرماید که هرگز جمع آن ممکن نمیشود مثلاً می‌فرماید که بعض علماء فرموده‌اند که آن حیوانی است که طول آن شصت ذراع است و او را پشم و قوائم است و بعضی دیگرگفته‌اند در هر عضوی از اعضاء بحیوانی شبیه است و سهیلی روایت کرده‌است که حضرت موسی علیه‌السّلم از پروردگار سؤال نمود که دابّةالارض را باو بنماید و خداوند دابّةارلارض را باستدعای آن حضرت از زمین بیرون آورد پس موسی منظری هایل دید و سخت بترسید و از خداوند استدعا نمود که او را برگرداند پس خداوند او را برگردانید بزمین وگوید اسم دابّه اقصد است و محمّدبن الحسن المعّری در تفسیر خود چنین فرمود و ابن عبّاس رضی‌الله عنهما فرموده‌است که دابّةالارض همان ثعبانی است که درجوف کعبه بود و هنگامی که قریش بیت‌الله را بنا می‌نمودند ظاهر شد و آنرا عقابی بربود ودر حجون بر زمین افکند و زمین آن را ببلعید و این همان دابّه است که با مردم تکلّم کند و از کوه صفا بر آید و قرطبی گفته‌است که دابّةالارض فصیل ناقهٔ صالح است و در میزان ذهبی از جابر جعفی روایت شده‌است که دابّةالارض امیرالمؤمنین علّی بن ابیطالب است ولکن جابر جعفی شیعی‌المذهب و قائل برجعت بوده (یعنی باین سبب قول او مقبول نیست) و پس از نقل این اقوال گوید اختلاف کرده‌اند علماء درکیفیّت خلقت دابّةالارض اختلاف بسیاری پس گفته‌شده‌است که بر خلقت آدمیان است و بعضی گفته‌اند جامع است خلقت هر حیوانی را و ابن جریح گفته است که ابی زبیر وصف کرد دابّةالارض راکه سرش چون سرگاو و چشمانش چون جشمان خنزیر وگوشش چون گوش فیل و شاخش چون شاخ گاو کوهی و سینه‌اش چون

سینهٔ شیر و رنگش چون رنگ پلنگ و پهلویش مانند پهلوی گربه و دمش مانند دم قوچ و قوائمش مانند قوائم شتر است و میانهٔ هر مفصلش تا مفصل دیگر دوازده ذراع است و ثعلبی از ابن عمر روایت کرده‌است که دابّةالارض بیرون می‌آید از شکافی از کوه صفا و میدود مانند دویدن اسب سه روز و هنوز ثلث آن بیرون نیامده باشد و از حذیفة بن الیمان روایت شده‌است که او گفته‌است که رسول خدا فرمود که دابّةالارض خارج می شود از اعظم مساجد حرمة عندالله تعالی در حینی که حضرت عیسی علیه‌السّلم با مسلمین مشغول به‌طوافند که ناگاه زمین در زیر ایشان مضطرب می‌شود و میشکافد کوه صفا از پهلوی جائی که سعی مینمایند و دابّةالارض بیرون می‌آید از صفا و اوّل چیزی که از او ظاهر می‌شود سر او است و سر او ملمّع است یعنی بالوان مختلفه ملوّن است و آن را موی و پر هست طالب آن را درنیابد و هارب از وی رهائی نیابد نشان میکند مؤمن و کافر را امّا مؤمن را وا میگذارد در حالتی که رویش مانند کوکب درّی است و مینویسد در میان دو چشم او مؤمن و بر صورت کافر نکتهٔ سیاهی میگذارد و مینویسد میان دو چشم او کافر و عبدالله بن عمر گفته‌است که دابّةالارض از کوه ابو قبیس خارج میشود سرش به ابر میرسد و پایهایش بر زمین است و هم از حضرت رسول روایت شده‌است که دوبار یا سه بار فرمود بد شعبی است شعب اجیاد گفتند چرا یا رسول‌الله فرمود بسبب اینکه خارج میشود از آن دابّةالارض و سه مرتبه فریادمیکند بنوعی که جمیع روی زمین آن‌را میشنوند و بعضی گفته‌اند که روی دابّةالارض چون روی مردی است و باقی اعضای آن مانند مرغ است و هرکه را میبیند میگوید که اهل مکّه به محمّد و قرآن یقین نیاوردند انتهی کلامه

و خلاصةالقول از این جمله توانی دریافت کثرت اختلاف احادیث و اخبار را اگر بخواهی کماینبغی بر این مسأله مطلّع گردی باید بکتب قوم رجوع نمائی و اختلاف احادیث را مشاهده کنی و مستند این همج رعاع را در ردّ مالک ابداع معلوم داری و براستی اعجب اشیاء این است که این قوم یهود و نصاری را تکفیر می کنند بسبب امتناع از قبول امر حضرت خاتم‌الانبیاء با آنکه آنان متمسّک بظواهر تورات و انجیل شدند که اصل کتاب آسمانی است و اختلافی در آن بشارات نیست پس چگونه خواهد بود و حال اینان که در اعراض از

قائم موعود و جمال معبود باخبار آحاد و احادیث مختلفه‌ای تمسّک می جویند که صحّت و سقم آن را نمی‌دانند و رفع اختلاف آنرا نمی‌توانند پس قدری در این موارد تفکّر نما و ملاحظه فرما که چگونه حقّ جلّ جلاله آثار بداء را در رجع ظاهر میفرماید و خافیهٔ صدور را از ظلمت و نور آشکار مینماید و این است مقصود از آیهٔ مبارکهٔ فرقانیّه که میفرماید کما بدأکم تعودون فریقاً هدی و فریقاً حقّ علیهم الّضلالة انّهم اتّخذوا الشّیاطین اولیاء من دون‌الله و یحسبون انّهم مهتدون

و گذشته از این اختلافات اخبار در نفس احادیث کثیره منصوص و مصرّح است که اکثر بشاراتی که ائمّهٔ هدی علیهم الاف التّحیة و الثّناء در کیفیّت ظهور فرموده‌اند محمول بر معانی ظاهره نتوان داشت و چنان سهل المأخذ نیست که هرنفسی معانی اصلیّهٔ آن را ادراک نماید و بادراک مقصود فائز گردد بلکه هریک حاوی دقایق و اشاراتی است که جز صاحبان نفوس مطمئّنه که بنور هدایت مهتدی باشند ادراک ننمایند و غیر از اشخاصی که در موقع افتتان و امتحان خالص برآیند مقاصد آن را متحمّل نگردند چنانکه در کتاب مستطاب نهج‌البلاغه در بعض خطب امیرالمؤمنین علّی‌بن ابیطالب علیه السّلم وارد است که میفرماید انّ امرنا صعب مستصعب لا یحمله الاّ عبد مؤمن امتحن‌الله قلبه للایمان و لایعی حدیثنا الاّ صدور امینه و احلام رزینه خلاصهٔ ترجمه آن است که میفرماید امر ما دشوار و سخت دشوار است تحمّل نکند آن را مگر بندهٔ مؤمنی که خداوند دل او را به ایمان آزموده باشد و فرانگیرد حدیث ما را مگر صدور با امانت و عقول با وقار و رزانت یعنی هر بنده امر ما را نتواند تحمّل کرد مگر آنکه بایمان ممتحن شده باشد و امتحان بایمان وقتی تحقّق یابد که شخص بتحقیق و طلب ایمان را دریابد نه بتقلید و توارث بنسب و در بلایا صابر باشد و در معاندت اکابر مستقیم و شاکر مانند اصحاب حضرت خاتم‌الانبیاء در ابتدای ظهور اسلام و مانند اصحاب حضرت سیّدالشهداء در بذل اموال و نفوس در سبیل امام و جز این قسم امتحان صورت نبندد و ممتحن متّحقق نشود و فرقی میان مؤمن و غیر مؤمن باقی نماند و هم‌چنین مجلسی در مجلّد غیبت از کتاب بحارالانوار از مفضّل بن عمر روایت می‌کند که حضرت صادق فرمود خبر تدریه خیر من عشرة ترویه انّ لکلّ حقّ حقیقة و لکلّ صواب نوراً

ثم قال انّا والله لا نعدّ الرّجل من شیعتنا فقیهاً حتّی نلحن له فیعرف اللّحن انّ امیرالمؤمنین علیه‌السّلم قال علی منبرالکوفة و انّ من ورائکم فتناً مظلمة عمیاء منکسفة لاینجو منها الاّ النّومة قیل یا امیرالمؤمنین و ما النّومة قال الّذی یعرف النّاس و لا یعرفونه و اعلموا انّ‌الارض لا تخلوا من حجّة لله و لکنّ‌الله سیعمی خلقه منها بظلمهم وجورهم و اسرافهم علی انفسهم ولو خلت الارض ساعة واحدة من حجّة لله لساخت باهلها ولکن الحجّة یعرف النّاس و لا یعرفونه کما کان یوسف یعرف‌النّاس و هم له منکرون ثم تلی یا حسرةً علی العباد ما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزئون خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث شریف این است که حضرت صادق میفرماید که یک خبر را بفهمی بهتر است از اینکه ده خبر را روایت کنی زیرا که هر حقّی را حقیقتی است و هر صوابی را نوری پس فرمود قسم بخدا که ما مردی را از شیعهٔ خود فقیه و دانا نمیشماریم جز آنکه برمز و لحن قول باو گفته شود واو بشناسد رمز را هرآینه امیرالمؤمنین علیه‌السّلم بر منبر کوفه فرمود که از عقب شما فتنهای تاریک کنندهٔ کورنماینده‌ای پوشیده هست که از آن نجات نیابد مگر نومه پرسیدند که یا امیرالمؤمنین چیست نومه فرمود کسی است که میشناسد مردم را و مردم او را نمیشناسند و بدانید که زمین خالی نمیماند از حجّت الهی ولکن خداوند نابینا خواهد نمود خلق را از شناختن او بسبب ظلم و جور و اسراف ایشان بر نفوسشان و اگر خالی ماند زمین یکساعت از حجّت الهی البتّه فرو می رود و منخسف میشود باهلش ولکن حجّت الهی میشناسد مردم را و مردم او را نمیشناسند چنانکه یوسف میشناخت مردم را و مردم منکر او بودند پس تلاوت فرمود این آیهٔ مبارکه را که خداوند فرموده‌است یا حسرة علی العباد ما یأتیهم من رسول الاّ کانوا به یستهزئون انتهی حال قدری در این حدیث شریف تفکّر فرما که چگونه میفرماید که یک‌خبر را بفهمی بهتر است از اینکه ده خبر را روایت کنی و می‌فرماید ما مرد را دانا نمی‌شماریم تا آنکه بلحن قول یعنی برمز و اشارت با او سخن گوئیم و او بفهمد در این‌صورت اگر بشارات ظهور موعود سهل الفهم و ظاهرالمعنی بود اینقدر تأکید در فهم و تدقیق آن نمی فرمود و تو امروز ملاحظه میفرمائی که احادیث وارده در کیفیّت ظهور را عالم و عامی این خلق بر یک نهج می‌فهمند بیکنوع منتظر ظهور موعودند همه منتظرند که شخص حجّة ابن الحسن از شهر جابلقای موهوم بیاید و

دجّال که یک چشمش کور و چشم دیگرش بر پیشانی او است ظاهرگردد و او بر خری سوار باشد که مابین دو گوش او چهار میل باشد و از یمینش بهشتی و از یسارش دوزخی نمودار گردد و دجّال با این خر و هیأت چهل روز عالم را سیر کند و مردم را بفریبد و قائم شمشیر برکشد و عالمی را بکشد و گنجهای زیرزمین را بر آرد و بر ملاّها تقسیم کند این فهم عالم و عامی و فاضل و امّی این قوم است علی‌السّوا اکنون ملاحظه فرما که این خرافات با این حدیث شریف چگونه برابر آید و اگر ظهور موعود چنین که قوم میفهمند باشد مصداق این خبر چه نوع ظاهرگردد بلی مصداق این خبر این‌گونه ظاهر شد که در حین غفلت و تساوی فرق اسلامیّه که حقّ از باطل و ثابت از زایل معلوم و ممتاز نبودی خداوند جلّت عظمته بر حسب وعدهٔ خود حضرت موعود را ظاهر فرمود و ندای ظهور را در مشرق و مغرب ارض مسموع و مرتفع داشت و بحکم آیهٔ کریمهٔ وقلیل من عبادی الشّکور نفوسی که دل پاکشان از آلایش حبّ دنیا و عقاید باطلهٔ اهل هوا مطهّر بود بمعرفت و اطاعتش سرافرازی جستند و اکثر خلق بسبب ظلم و شرارت و حبّ مال و ریاست از معرفتش نابینا گشتند و از اطاعتش گردن پیچیدند. تاریکی شبهات ایشان را از معرفت مالک اسماء و صفات محروم ساخت و خرافات مرتبّه که نزد خود موسوم کرده‌اند بضروریّات دینیّه قوم را از معرفت حجّت الهیّه منع کرد تا آنکه کلمهٔ فصل واقع شد و تمحیص و تخلیص بر نهجی که در امم قبل وقوع یافته بود در این امّت نیز وقوع و تکمیل یافت و لسان عظمت اهل غفلت را بخطاب ادخلوا فی امم قد خلت من قبلکم من الجنّ و الانس مخاطب داشت کذلک یفصّل‌الله بین کلّ برّ و فاجر و عدل و ظالم وکریم و لئیم و تمّت کلمة ربّک صدقاً و عدلاً لا مبدّل لکلماته و هوالسّمیع العلیم

وگذشته از اختلاف اخبار و رموز و اشارات واقعه در احادیث سابقین از محدّثین و علمای شیعهٔ اثنی عشریّه بسبب اعتقاد ایشان بمسألهٔ بدا بتغییر بعض بشارات وارده در احادیث معتقد شده‌اند و ظهور و خلاف ماورد فی الاخبار را ببدا جایز دانسته‌اند مثلاً در حدیث مشهوری که درکتاب کافی از اصبغ بن نباته روایت کرده‌است که از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السّلم پرسید وکم تکون الحیرة و الغیبة فقال ستّة ایّام او ستّة اشهر

او ستّ سنین فقلت و انّ هذا لکائن فقال نعم کما انّه مخلوق و انّی لک بهذاالامر یا اصبغ اولئک خیار هذه الامة مع خیار ابرار هذه العترة فقلت ثمّ ما یکون بعد ذلک فقال ثمّ یفعل‌الله ما یشاء فانّ له بداآت و ارادات و غایات و نهایات یعنی پس از آنکه حضرت امیر ذکر مهدی و غیبت آن حضرت را فرمود اصبغ بن نباته که از مشاهیر اصحاب حضرت امیر بود پرسید که مدّت غیبت و حیرت آن حضرت بچند میانجامد حضرت امیر در جواب فرمود شش روز یا شش ماه و یا شش سال پس اصبغ می‌گوید پرسیدم که این البتّه خواهد شد حضرت امیر فرمود بلی چنانکه او مخلوق است ترا با این امر چکار است یا اصبغ آنان خیار این امتّند با خیار و ابرار این عترت اصبغ گوید پرسیدم پس از آن چه خواهد شد فرمود پس از آن می کند خداوند آنچه را که می‌خواهد زیرا که خداوند راست بداها و اراده‌ها در آخرها و نهایت‌ها و مجلسی در باب احادیث مرویّه از حضرت سجّاد از غیبت بحار پس از ذکر این حدیث می گوید انّه یدلّ علی انّ هذاالامر قابل للبداء و التّردید یعنی این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه امر ظهور قائم قابل بدا و تردید است انتهی و این معلوم است که امثال مرحوم مجلسی که قائم موعود را شخص حجّة ابن الحسن العسکری می‌دانند و او را زیاده از هزارسال است که حیّ و غایب می‌شمارند جز آنکه مقصود اصلی این حدیث شریف را درنیابند و مخالفت آن را با عقاید موهومهٔ خود ببدا اصلاح نمایند چه چاره دارند

و هم مرحوم مجلسی در باب نهی ازتوقیت ازکتاب مذکور از ابوبصیر روایت می‌کند که از حضرت صادق پرسیدم الیس لهذاالامر امد نریح الیه ابداننا و ننتهی الیه قال بلی و لکنّکم اذعتم فزادالله فیه یعنی پرسیدم از امام که آیا این امر را مدّتی معلوم و اجلّی معیّن نیست که ما ابدان خود را راحت کنیم تا بدان برسیم فرمود بلی ولکن شما آن را معروف و مشهور کردید پس خداوند در آن تأخیر فرمود و از این حدیث مستفاد می شود که ائّمه سلام‌الله علیهم در همان ایّام ظهور قائم را تعیین فرموده و وعده داده بودند این است که میفرماید شما آن را مشهور کردید و بهرکسی اظهار داشتید لهذا خداوند بارادهٔ خود تغییر داد و ظهور موعود را بتأخیر انداخت و این مطلب را از احادیث آتیه بصراحت مستفاد توان داشت و هم مرحوم مجلسی در همین باب از ابو حمزهٔ ثمالی روایت می‌فرماید که قلت لابی جعفر علیه‌السّلم

انّ عليّاً عليه السّلم كان يقول الى السّبعين بلاء و كان يقول بعدالبلاء رخاء و قد مضت السّبعون و لم نر رخاءً فقال ابوجعفر عليه‌السّلم يا ثابت انّالله كان وقّت هذاالامر فى‌السّبعين فلّما قتل الحسين عليه السّلم اشتدّ غضب‌الله على اهل الارض فاخّره الى اربعين و مأة سنة فحدّثناكم فاذعتم الحديث وكشفتم قناع السرّ فاخرّه‌الله و لم يجعل له بعد ذلک وقتاً عندنا و يمحوالله ما يشاء و يثبت و عنده امّ‌الكتاب قال ابو حمزه و قلت ذلک لابى عبدالله عليه السّلم فقال قد كان ذاک خلاصهٔ ترجمهٔ حديث اين است که ابو حمزهٔ ثمالى گويد که به حضرت ابى جعفر يعنى امام محمّدباقر عليه‌السّلم گفتم که اميرالمؤمنين علىّ بن ابى‌طالب فرموده‌است که تا سال هفتاد بلا هست و هم فرموده‌است که پس از آن بلا آسايش و رخا است و هرآينه سال هفتاد گذشت و ما آسايش و رخائى نديديم پس امام محمّدباقر در جواب فرمود که يا ثابت خداوند تبارک و تعالى اين امر يعنى ظهور قائم و فرج آل محمّد را مقدّر و موقّت فرموده بود در سال هفتاد از بعثت حضرت رسول پس چون کشته شد حسين بن على عليهما السّلم غضب خداوند بر اهل ارض اشتداد يافت و ظهور قائم را تا سنهٔ يکصد چهل بتأخير انداخت پس ما بشما خبرداديم و شما اين خبر را مشهور و معروف کرديد و پرده از سرّ الهى برداشتيد پس از اين جهت خداوند ظهور قائم را بتأخير انداخت و قرار نداد براى آن وقتى نزد ما پس اين آيهٔ مبارکه را تلاوت فرمود که يمحوالله ما يشاء و يثبت و عنده امّ‌الكتاب يعنى محو و زايل مى‌فرمايد خداوند آنچه را مى خواهد و ثابت ميفرمايد و نزد او است امّ‌الكتاب ابو حمزهٔ ثمالى گويد اين حديث را که حضرت باقر فرموده بود بحضرت صادق معروض داشتم آن حضرت نيز فرمود بتحقيق چنين است و اين ابو حمزهٔ ثمالى شرف خدمت سه امام از ائمّهٔ اثنى عشر عليهم‌السّلم را دريافته حضرت علّى بن الحسين و محمّد بن على و جعفر بن محمّد از اکابر اصحاب و محدّثين شيعهٔ اثنى‌عشريّه محسوب است و خلاصة القول مرحوم مجلسى پس از ذکر اين خبر شرحى مذکور ميدارد و در آخر ميفرمايد لايحتاج تصحيح البداء الى هذه التكلّفات يعنى مسألهٔ بدا همهٔ اينها را تصحيح مى‌کند و ما را محتاج باين تکلّفات نمى‌دارد و ايضاً مرحوم مجلسى پس از حديث مذکور حديث ديگر روايت ميفرمايد که حضرت ابى عبدالله ميفرمود کان هذاالامر فىّ فاخرّه‌الله و يفعل بعد

فی ذریّتی ما یشاء یعنی این امر در من مقدّر بود پس خداوند آن را بتأخیر انداخت و بعد در ذریّهٔ من آنچه خداوند می‌خواهد اظهار میفرماید و مقصود حضرت این است که من قائم آل محمّد بودم لکن خداوند آن را تغییر داد و بتأخیر انداخت و هم در این کتاب در باب تمحیص و نهی از توقیت از اسحق بن عمّار روایت میفرماید قال سمعت ابا عبدالله یقول قد کان لهذاالامر وقت و کان فی سنة اربعین و مئة فحدّثتم به و اذعتموه فاخّره‌الله عزّ و جل" یعنی شنیدم از حضرت صادق که می‌فرمود برای این امر وقتی بود و آن سنهٔ یکصد و چهل بود پس شما آن را گفتید و مشهور ساختید و از این جهت خداوند عزّ و جلّ آن را بتأخیر انداخت و ایضاً در همین باب ازکتاب بحار از فضیل بن یسار روایت میفرماید قال قلت لابی جعفر علیه‌السّلم أانّ لهذا الامر وقتاً فقال کذّب الوقّاتون انّ موسی علیه السّلم لمّا خرج وافداً الی ربّه واعدهم ثلثین یوماً فلّما زاده‌الله تعالی علی الثّلاثین عشراً قال قومه قد اخلفنا موسی فصنعوا ما صنعوا فاذا احدثناکم بحدیث فجاء علی ما حدّثناکم فقولوا صدق الله و اذا حدّثناکم بحدیث فجاء علی خلاف ما حدّثناکم به فقولوا صدق‌الله تؤجروا مرّتین فضیل یسّار می‌گوید که به حضرت ابی جعفر گفتم که آیا این امر یعنی ظهور قائم را وقتی معیّن هست آن حضرت فرمود دروغ گفته‌اند کسانی که وقت تعیین کرده‌اند هرآینه موسی علیه‌السّلم وقتی که بیرون رفت از میان بنی‌اسرائیل برای وفود بر پروردگار خود با قوم سی روز وعده نهاد پس چون خداوند بر سی روز ده روز دیگر زیاد نمود و غیبت موسی چهل روز امتداد یافت بنی‌اسرائیل گفتند که موسی خلاف کرد با ما پس کردند آنچه کردند پس اگر ما امریرا بشما حدیث کردیم و بر وفق حدیث ما ظاهر شد بگوئید صدق‌الله و اگر چیزی را بشما حدیث کردیم و بر خلاف آنچه ما گفته‌ایم ظاهر شد هم بگوئید صدق‌الله تا دومرتبه مأجور گردید و این حدیث صریح است بر اینکه ممکن است ظهور قائم بر خلاف احادیث صحیحه هم واقع شود و ایضاً در کتاب کافی از حضرت صادق روایت میفرماید که آن حضرت فرمود انّ‌الله اوحی الی عمران انّی واهب لک ذکراً سویّاً مبارکاً یبرأ الاکمه و الابرص و یحیی الموتی باذن‌الله و جاعله رسولاً الی بنی اسرائیل فحدّث عمران امرأته حنة بذلک و هی امّ مریم فلّما حملت کان حملها بها عند نفسها غلام فلما وضعتها قالت ربّ انّی وضعتها انثی و

لیس الذّکر کالأنثی ای لا یکون البنت رسولاً یقول‌الله عزّ وجل والله اعلم بما وضعت فلمّا وهب‌الله لمریم عیسی کان هوالّذی بشّر به عمران و وعده ایاه فاذا قلنا فی الّرجل منّا شیئاً فکان فی ولده او ولد ولده فلا تنکروا ذلک ترجمهٔ حدیث این است که حضرت صادق فرمود که خداوند تبارک و تعالی بعمران وحی فرمود که بتو عطا می‌نمایم فرزندی ذکور و مبارک که شفا بخشد کور و ابرص را و زنده کند مردگان را باذن خداوند و او را رتبهٔ رسالت می‌دهم بر بنی‌اسرائیل پس عمران این بشارت را بزوجهٔ خود حنّه اظهار داشت و این حنّه مادر مریمست پس چون حنّه آبستن شد نزد خود می‌پنداشت که حمل او پسر باشد پس چون وضع حمل شد و ملاحظه نمود که دختر است گفت پروردگارا اینک من دختری آوردم و پسر چون دختر نیست یعنی دختر نمی‌تواند رتبهٔ رسالت و پیغمبری یابد خداوند عزّ وجلّ می فرماید که خدا داناتر است بآنچه او زائید پس چون خداوند بمریم عیسی را بخشید همان بود مولود ذکوری که بعمران بشارت داده و او را وعده فرموده بود پس اگر ما بشما در بارهٔ کسی از ما چیزی گفتیم و آن وعده در پسر او وقوع یابد منکر مشوید یعنی فی‌المثل اگر گفتیم که موسی بن جعفر قائم موعود است و این بشارت در او وقوع نیافت البتّه در فرزند او یا فرزند فرزند او وقوع یابد و محمّد بن یعقوب کلینی مؤلّف کتاب کافی برای این مسأله در کتاب مذکور بابی مخصوص مرتّب داشته‌است و از این حدیث مستفاد توان داشت که ائّمهٔ اثنی عشر بر بعض فرزندان خود سوای حضرت حجّة بن الحسن العسکری علیهماالسّلم بقائمیّت تنضیص فرموده بودند

اکنون قدری بانصاف در این مسأله باید تفکّر نمود که اوّلاً با اختلافات کثیره که در احادیث محقّق است و ثانیاً با وجود رمز و اشاراتی که بنصّ امام در اخبار متیّقن است و ثالثاً با این همه احتمال بدا و تردید که در بشارات موجود است اهل علم چگونه توانند باینگونه احادیث وثوق نمایند و چگونه آن را میزان معرفت حضرت موعود قرار دهند و آنچه در این فصل نگاشته آمد ملاحظه فرمودی که کلّ احادیث و اخبار مدوّنه در کتب معتبرهٔ شیعهٔ اثنی عشریّه است از کتب یهود و نصاری حدیثی نقل نشد که آن را مقبول ندانند و از کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل استشهاد نرفت که آن را محرّف شمرند و براستی ائمّهٔ هدی و ورّاث علم

حضرت خاتم‌الانبیاء علیهم افضل التّحیة و الثّناء در نصح این خلق فروگذار نفرموده و راه عذری برای ایشان باقی نگذارده‌اند چه ملاحظه نمودی که بصراحت فرموده‌اند که ظهور قائم بر وفق آمال خلق و خیالات ایشان نخواهد شد زیرا که ظهور قائم امر الهی و قضای او است که بآن امتحان میفرماید امّت اسلام را تا غشّ از خالص و صادق از کاذب تمییز یابد و بظهور او در ملّت اسلام حوادث ملل قبل تحقّق پذیرد و هم فرموده‌اند که ممکن است که حضرت موعود بر وفق بشارات واقعه در احادیث ظاهر نشود و ارادهٔ خداوند مقتضی نوعی دیگر گردد که شاید این امّت متوّسطه بهوش آیند و قضایای الهیّه را در امم ماضیه بنظر آرند و از اعراض و انکار که لابد موجب هلاک و بوار است اجتناب ورزند با اینهمه نصایح عالیه و مواعظ بالغه می‌بینی که این خلق منکوس طالبند که قائم بر وفق آمال فاسدهٔ ایشان ظاهر گردد و حضرت موعود که مظهر کلمهٔ مبارکهٔ یفعل‌الله مایشاء است تابع آراء باطلهٔ ایشان شود و خلاصة القول اگر واقعاً نفسی از اهل علم باشد و بخواهد میزان درستی برای تمیز میان اخبار صحیحه و اخبار ضعیفه بدست آرد و وقایع محتومهٔ یوم ظهور را از وقایع غیرمحتومه ممتاز دارد باید دو امر را میزان اصلی شناسد و باین دو میزان صحیح را از سقیم و مقصود را از مردود ممیّز دارد

میزان اوّل آنکه احادیث را با کتاب الهی یعنی قرآن مجید تطبیق نماید تا حدیث صحیح را از حدیث ضعیف بشناسد زیرا که قرآن مجید جامع است جمیع لوازم دینیّهٔ امّت اسلامیّه را اصولاً و فروعاً چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ یوسف میفرماید ما کان حدیثاً یفتریٰ ولکن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل کلّشیئ و هدیً و ــــــ

رحمةً لقوم یؤمنون یعنی قرآن حدیث افتریٰ نیست ولکن مصدّق چیزی است که پیش از او بوده یعنی مصدّق تورات و انجیل و سایر صحف سماویّه است او تفصیل هرچیزی است و هدایت کننده و رحمت است برای قومی که ایمان می‌آورند پس ملاحظه فرما که چگونه می‌فرماید در این کتاب تفصیل هرچیزی هست و در مقام دیگر میفرماید فیه تبیان کلّ شیء یعنی در قرآن بیان هرچیزهست و این ظاهر و معلوم است که در کتابی که بیان فروع احکام در آن ترک نشده و ذکر حکم خفیفی مانند جهر و اخفاء در صلوة را وانگذاشته البتّه حادثهٔ

کلّیهٔ ظهور حضرت موعود را که نجات و هلاک امتّی بلکه عالمی بآن مربوط و منوط است هم ترک نفرموده‌است چنانکه میفرماید ما فرّطنا فی الکتاب من شیء پس معلوم است که بشارت ظهور موعود و علامات آن در قرآن مجید مفصّلاً بیان شده و وقایع این یوم عظیم در فرقان حکیم باحسن بیان نازل گشته‌است و بر وفق این مطلب که ذکر شد در احادیث اهل بیت طهارت وارد شده‌است که احادیث را مطلقاً با کتاب الهی موازنه کنید خواه از احادیث مختلفه باشد یا غیر مختلفه چنانکه مجلسی در فصل انتظار فرج از غیبت بحار از جابر روایت فرموده انّه قال دخلنا علی ابی جعفر محمّد بن علیّ الباقر علیه السّلم نحن و جماعة بعد ما قضینا مناسکنا فودّعناه و قلنا له اوصنا یا ابن رسول‌الله فقال لیعن قویّکم ضعیفکم و لیعطف غنیّکم علی فقیرکم و لینصر الرّجل اخاه کنصحة لنفسه و اکتموا اسرارنا و لا تحملوا النّاس علی اعناقنا و انظروا امرنا و ما جائکم عنّا و ان وجدتموه فی القرآن موافقاً فخذوا به و ان لم تجدوه موافقاً فردّوه الی اخر الحدیث ملاحظه فرما که بصراحت فرموده که نظر کنید در امر ما و اخباری که از ما بشما میرسد پس اگر یافتید آن را مطابق با قرآن بگیرید آن را و اگر موافق قرآن نیافتید آن را ردّ کنید انتهی

در این‌صورت اهل علم را سزاوار است که قرآن را میزان صحّت و سقم احادیث مقرّر دارند و هر حدیثی که مؤیّد بقرآن نیست از درجهٔ اعتبار ساقط دانند چنانکه نگارندهٔ این کتاب ان‌شاء الله تعالی در مقالهٔ ثالثه همین طریقه را مسلوک می‌دارد و باحادیثی که مستشهد و مؤیّد بقرآن است بر حقیّت این ظهور اعظم استدلال می‌نماید ولکن این قوم ضیّق‌الصّدر مقلوب القلب معدوم الفؤاد که از فهم قرآن عاجزند و از میزان الهی هارب چاره‌ای ندارند جز آنکه باهواء باطله تمسّک جویند و گِرد ضروری‌های منتنه طیران نمایند و قلوب خود را بهمین آراء فاسده و ضروریّات مجعوله مشعوف و مرزوق گردانند و تا بدین پایه از فهم کتاب عاجزند که اگر از ایشان مستفسر شوی که ظهور موعود و علامات آن و خروج دجّال و سفیانی و امثالها در چه جای قرآن نازل شده‌است البتّه از جواب فرومانند و بائمّهٔ جور و ارباب ظلم تمسّک جویند و برهان قاطع خود را در امر دین سیوف ظالمین و معاونت متحیّرین مقرّر

دارند اولئک الّذین حقّ علیهم القول فی امم قد خلت من قبلهم من الجّن و الانس انّهم کانوا خاسرین
میزان ثانی موافقت حدیث است با ظهور زیرا که ظهور حقّ البتّه مؤیّد است بتقریر الهی و آیت آسمانی چنانکه در مقالهٔ اولی مشروحاً ذکر شد مثلاً در وقایع و حوادث پس از صعود حضرت عیسی علیه السّلم اخبار و احادیثی از ائمّهٔ ملّت مسیحیّه وارد شده که اکنون در میان آن ملّت مضبوط و مدّون است و بعض آن احادیث با ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء علیه آلاف‌التّحیة و الثّناء مطابق است و بعضی غیر موافق در این صورت معلوم است که آنچه با ظهور نبوی مطابق آید صحیح است و آنچه مطابق نیاید باطل مثلاً درکتاب اعمال رسل که از کتب اخبار ملّت مسیحیّه است منصوص است که فارقلیط موعود همان روح قدسی است که بر حواریّین نازل شد و بهمین سبب در میان آن ملّت ضروری و مسلّم گشت که جز حضرت روح‌الله صاحب شریعتی درعالم نیاید و هرکه شریعتی جدید تشریع نماید البتّه کاذب و مفتری باشد و هم در فصل یازدهم کتاب مکاشفات یوحنّا که از ائمّهٔ قوم است وارد شده است که حضرت روح‌الله اخبار می‌فرماید که خداوند تبارک و تعالی دو شاهد خود را مبعوث خواهد فرمود که لباس کهنهٔ موصّل مرقّع بپوشند و هزار و دویست و شصت یوم برای خداوند شهادت دهند و پس از انقضای ایّام شهادت و اختتام اوقات نبوّت بدست دشمن شهید گردند در این صورت معلوم است که شخص عالم خبیر اوّل را که مخالف ظهور حقّ است مقبول ندارد و خبر ثانی را که موافق ظهور حضرت رسول و امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب سلام‌الله و صلواته علیهما است صحیح و مقبول شمارد چه از حالات آندو بزرگوار مأثور و معلوم است که بزینت دنیا اقبال نفرمودند و همواره با لباس کهنهٔ مرقّع بر وحدانیّت خدا و حقیقت حضرت عیسی شهادت دادند و نگارندهٔ این رساله تمام این بشارت یوحنّا را در رسالهٔ شرح آیات مورّخه مشروحاً مذکور و مبیّن داشته‌است زیرا که اکثر حالات حضرت رسول و حضرت امیر صلوات‌الله علیهما و قتل و ظلمی که در بارهٔ ذریّه طیّبهٔ ایشان وقوع یافت حتّی خوشوقتی و سرور اهل شام و عدم دفن رأس مبارک امام علیه‌السّلم در مدّت خلافت یزید در این حدیث اعلام شده‌است و خلاصهٔ قول این است که میزان صحیح برای تمییز اخبار تحقّق و عدم

تحقّق و موافقت و مخالفت با ظهور است چنانکه احادیث مأثوره از اهل بیت طهارت بدان ناطق است و اگرچه این میزان نزد غیر بالغ صعب‌القبول است ولکن نزد بالغین و محقّقین این میزان برای تمییز غثّ از ثمین اکبر شواهد و اعظم موازین است زیرا که ظهور حقّ مؤیّد است بتقریر الهی و بسعی ارباب ظلم و استکبار باطل و زایل نخواهد شد و ظهور باطل خود زایل است بقاهریّت الهیّه و بکوشش خلق باقی و نافذ نخواهد گشت کما شهد به الله تبارک و تعالی بقوله انّ‌الباطل کان زهوقا

تبصره: کاشفة عن خرافات اهل الشّبهات فی الاستدلال فی الضّروریّات و المسلّمیّات

بدان ای برادرگرامی که جهّال عصر درسبیل سالک مجاهد مغاک هلاکی گشاده و نام آن را ضروریّات دین و مذهب نهاده‌اند و این خیط موهون را که اوهن از بیت عنکبوت است در مقام خطیر معرفة الله و مظهر امره حبل متین و برهان قویم و دلیل مستقیم شناخته اند و من نخست ترا بر معنی مصطلحی آن آگاه نمایم تا بر مستند قوم کما ینبغی اطّلاع یابی و اقتفای امّت حاضره را بامم هالکه مشاهده کنی

هرآینه ضروری نزد اهل لسان مساوق بدیهی است یعنی علمی که حصول آن متوقّف بر استدلال و نظر نباشد مثل حرارت نار و اشراق شمس و امثالها و مقابل آن کسبی است و نظری قال المنطقیّون العلم بمعنی صورة الحاصلة امّا بدیهی و هو الّذی لم یتوقّف حصوله علی نظر و کسب و یسمّی بالضّروری ایضاً و امّا نظری و هو الّذی یتوقّف حصوله علی نظر و کسب   از این معنی توانی دریافت که مسائل دینیّه اصولاً و فروعاً مطلقاً از قسم ضروریّات نیست بلکه از قسم نظریّات است که محتاج به‌نظر و استدلال است و الاّ هیچ ملّتی در مسئلهٔ توحید و حقیقت رسل و شرایع و مبدأ و معاد محتاج به‌نظر و استدلال و اثبات و تفتیش نبودی بناءً علی‌هذا آنچه را علماء ضروریّات نامیده‌اند محمول نتواند بود الاّ بر مسائل مسلّمه فیمابین ملّت یعنی ضروری مصطلح علماء را به‌این معنی تعریف توان نمود که الضّروری هو ما اتّفق علیه الملّة حتّیٰ لا یجهله احد و ضروریّات به‌این معنی را علمای شیعه دو تقسیم نهاده‌اند اوّل ضروریّات دینیّه و آن عبارت است از مسائلی که عامّهٔ اهالی یک دین بر آن متّفق باشند مانند وجوب صلوة خمس و صوم شهر رمضان و ادای زکوة که تمام

اهل اسلام از سنّی و شیعه و سایر فرق اسلامیّه بر آن متّفقند دویم ضروریّات مذهبیّه و آن عبارت است از مسائلی که اهالی یک مذهب بر آن متّفقند مانند امامت ائمّهٔ اثنی عشر در مذهب شیعه و تفضیل شیخین بر سایر اصحاب در مذهب اهل تسنّن و گفته‌اند که انکار ضروری دینی موجب خروج از دین و انکار ضروری مذهبی موجب خروج از مذهب است پس چون بر مقصود علماء از ضروریّات اطّلاع یافتی بر تو روشن گردد که آنچه را ضروری نامیده‌اند کلّ از قسم ضروریّات حقیقیّه است که اثبات هریک محتاج بدلیل و برهان قطعی است نه اینکه اینها خود نزد اهل علم از اقسام ادلّه و براهین محسوب گردد و در اصول و معارف قابل توجّه و اعتماد طالب مجاهد باشد این است که احدی از حکماء و متکلّمین و علمای سلف رضوان‌الله علیهم اجمعین عقاید مسلّمه را از اقسام ادلّه نشمرده و در معرفت اصول دیانات این خرافات را قابل ذکر و اعتناء ندانسته‌اند ولکن برخی از معاصرین چون در مقاومت کلمهٔ طیّبهٔ الهیّه از اتیان ادلّه و براهین قطعیّه خود را عاجز یافته‌اند بحبل موهوم موهون عقاید جعلی آویخته و بحفرهٔ مظلم منتن ضروری گریخته‌اند و چون نتوانسته‌اند آن را در تحت هیچیک از ادلّه و براهین مندرج دارند بنحو مغالطه و تسویل باحادیث متواتره ملحقّ کرده‌اند چنانچه مسمّی باعور سفیانی حاجی ملاّ باقر همدانی در یکی از مؤلّفات خود در مسئلهٔ اثبات حجیّت ضروریّات باین گونه استدلال نموده‌است که فی المثل وجوب صلوة خمس را تمام افراد اهل اسلام از پدران خود روایت مینمایند و پدران این طبقه از پدران خود و هکذا تا برسد به‌حضرت رسول علیه السّلم که جمیع روات طبقهٔ اولی بسمع خود از آن حضرت مسموع داشته و روایت نموده اند و این خود عین تواتر است و جمیع عقاید مسلّمه فیمابین اهالی یک دین و یا یک مذهب از این قبیل است و بطلان این استدلال که بر سبیل مغالطه بافته شده‌است در غایت ظهور است چه افراد ملّت اعتراف به‌این عقاید را بر سبیل روایت از پدران خود نپذیرفته بلکه بر سبیل تعلّم از علماء و تقلید رؤساء آموخته‌اند بلکه اگر از علماء استفسار شود بنقل و تسلسل روایت مستند نمی‌نمایند بلکه بادلّهٔ ظنّیّه و اجتهاد محوّل میدارند و در حصول تواتر خواه تواتر لفظی و تواتر معنوی باشد محسوس بودن مخبرٌ عنه شرط است چنانکه در فصل ثالث از مقالهٔ ثانیه شناختی و

عقاید دینیّه بالکلّ از قبیل معقولات است نه محسوسات مثلاً حدیث حلال محمّد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة بالفرض اگر تحت متواترات محسوب گردد موجب عدم جواز تجدید شریعت در ظهور قائم موعود نمیشود چه آنکس که قابل جواز تجدید شرع در یوم ظهور موعود میشود قیامت را بر یوم ظهور محمول میدارد و بهمین حدیث بر صحّت شرع جدید استدلال مینماید و در این صورت اختلاف در مفهوم حدیث وقوع یافته‌است نه در اصل حدیث که موجب ردّ خبر متواتر گردد وکذلک حدیث رجعت حضرت حجّة بن حسن العسکری علیه السّلم با اینکه از اخبار آحاد غیر صحیحه است بالفرض اگر متواتر بود اختلاف در فهم معنی رجعت است نه در اصل حدیث زیرا که اهل بهاء ظهور نقطهٔ اولی جلّ اسمه‌الاعلی را رجعت حضرت حجة علیه السّلم دانند و رجعت را حمل بر رجوع حقایق نورانیّه در قمیص بدیع نمایند چنانکه در همین کتاب در فصل اوّل از مقالهٔ ثالثه خواهی شناخت انشاءالله تعالی و خلاصة القول بهمین نکته توانی دریافت سبب اختلاف ضروریّات مصطلحه را در جمیع ملل و ادیان و اقتدای امّت حاضره را به امم هالکه فی سابق القرون و الازمان و اگر این عقاید مسلّمه که انتحالاً ضروریّات نامیده‌اند از اقسام اخبار و احادیث متواتره محسوب شود لازم می‌آید تعارض ادلّهٔ قطعیّه و منتهی‌میشود به‌بطلان شرایع حقّهٔ الهیّه زیرا چنانکه افضلیّت حضرت امیر ضروری مذهب شیعه‌است کذلک افضلیّت خلیفهٔ اوّل ضروری مذهب اهل سنّت و جماعت است و همچنانکه رجعت حضرت حجة بن الحسن علیه‌السّلم بشخصه ضروری مذهب شیعهٔ اثنی عشریّه است رجعت حضرت عیسی علیه السّلم بشخصه نیز ضروری دین ملل نصرانیّه است وکما اینکه عدم جواز فسخ شریعت اسلامیّه ضروری دینی کلّ مسلمین است عدم جواز نسخ شریعت عیسویّه و موسویّه هم ضروری دینی یهود و نصاری است و بعبارة اخری چنانکه ناعق همدان گمان کرده است که ضروریّات کلّ در این معرض است که گویا فی‌المثل صد هزار نفس متواتراً و متسلسلاً از معصوم روایت نموده‌اند که فرموده است مثلاً قائم موعود شخص حجّة بن الحسن است و یا شریعت اسلامیّه شریعت باقیهٔ ابدیّه است چرا ملاحظه نمینماید که ضروریّات سایر ادیان نیز در این معرض است که اضعاف ملّت اسلام از نصاری از حضرت عیسی علیه السّلم

روایت نمایند که آن حضرت بشخصه رجعت خواهد نمود و هم روایت نمایند که شریعت آن حضرت شریعت ابدیّهٔ غیر منسوخه است. بلکه ضروریّات ملّت یهود و نصاری در این موقع اقوی است زیرا که مؤیّد است بتصریح توراة و انجیل چه معلوم است که در قرآن مجید ذکری از قائمیّت و رجعت حضرت حجة بن الحسن علیه السّلم بشخصه نیست و بابدی بودن شریعت اسلامیّه و عدم جواز نسخ آن تصریح بلکه اشاره نشده‌است. ولکن ابدی بودن شریعت موسویّه و عیسویّه در توراة و انجیل مصرّح است و کذلک رجعت حضرت عیسی در بیانات آن حضرت منصوص و موضّح

پس از آنچه که گفته شد مدلّل و مبرهن گشت که این مسلّمیّات جعلیّه را که متأخّرین شیعه ضروریّات نامیده اند بهیچوجه از اقسام ادلّه نتوان شمرد نه از بدیهیّات اوّلیّه است که صادق آید بر آن لفظ ضروریّات حقیقیّه و نه از اخبار متواتره است که مندرج گردد تحت ادلّهٔ لفظیّه بلکه عقایدی است مجعوله که همواره سبب ضلالت امم غابره گشته و بئر منتن مظلمی است که مشرب و مجمع ملل هالکه بوده

در سنهٔ ماضیه که نگارنده از سمرقند به‌عشق‌آباد رجعت نمود سیّد محمّد قراباغی که اینک در بلاد آذربایجان رئیس تبعهٔ مرحوم حاج محمّدکریم‌خان است برای زیارت مشهد مقدّس رضوی وارد عشق‌آباد شد و در خانهٔ جناب یحیی بیک که از دانشمندان سلسلهٔ اسلامیّه است منزل نمود و روزی در مجلسی که مشحون بوجوه اهل بلد بود ملاقات وقوع یافت سلیمان نامی از دانشمندان امّت حضرت کلیم که از وجهش نضرهٔ نعیم لائح بود در اثبات نبوّت خاصّه سؤالی نمود و به‌این عبارت وی را مخاطب داشت که یا سیّدی ما جماعت عبریان همدان بسبب تقلید اسلاف قرون متمادیه در مهد غفلت خفته بودیم و برای کسب نجاة شریعت مقرّره در توراة را منهج قویم و صراط مستقیم میشمردیم تا آنکه در سنوات قبل برخی از مبشّران فرقهٔ پروتستانیّه بهمدان وارد شدند و ما جماعت بنی اسرائیل را بحقّیت حضرت روح و متابعت انجیل دعوت نمودند چون ما را بدستیاری آن قوم از رتبهٔ نازلهٔ تقلید قدم فراتر نهاده‌شد دعوت ملّت اسلامیّه و ندای سلسلهٔ بهائیّه نیز مقروع سمع مجاهدت گشت و گوهر گرانبهای انصاف و تساوی شرایع در نظر مجاهدت ما را بفحص دقیق و جهد بلیغ

مجبور داشت و الی‌الحال برهانی نیافتیم که به‌آن یکی از این ادیان مذکوره را مخصوص و ممتاز بینیم و بحقّیت آن مذعن شویم و از قید حیرت برهیم اگر آنجناب که باعتقاد فرقهٔ شیخیّه وارث کتاب و عالم بحقایق مبدأ و مآبید طریق نجات را ببرهانی روشن که دل بدان بیارامد مدلّل و مبرهن دارند بر ما منّتی بزرگ باشد و این عمل مبرور در انجمن عالم معروف و مشهور گردد سیّد محمّد نخست خواست اورا به‌این ذکر که بشارت ظهور حضرت رسول در توراة مصرّح است و یا آنکه بمعجزات مؤیّد و مدلّل متقاعد دارد و بقوّت تقریر و تطویل سخن ساکت کند لکن چون سائل مذکور و بعض اهل مجلس از کتب مقدّسهٔ سماویّه و حقیقت معجزات اقتراحیّه نیک آگاه بودند عنان سخن را از این سوی مصروف و بجانب ضروریّات دینیّه معطوف داشت و گفت عقاید اسلامیّه و انحصار نجات در این شیعهٔ اثنی عشریّه اگرچه از اوّل ببراهین و معجزات ثابت شده و متسلسلاً از سلف بخلف رسیده‌است لکن امروز حقیقت آن ضروری ملّت شده و ثبوت آن رتبهٔ بداهت یافته‌است هرگز شکّ و ریب در مسائل ضروریّه تطرّق ننماید و اگر کسی در ضروریّات دین شبهه کند مستوجب قتل و اعدام گردد و ما البتّه منکر ضروریّات را کافر دانیم و هرکس باشد او را بشمشیر گردن زنیم چون سخن سیّد پس از بسط تقریر و تطویل مملّ کثیر بقتل و شمشیر منتهی شد جناب آقا میرزا عبدالکریم اردبیلی روی با وی نمود و فرمود جناب آقا آیا جز این برهانی دارید و یا خود بهمین ضروریّات محصور است و به‌سیف و قتل مقصور در این حال سائل عبری که منتظر بود سؤال خود را جوابی کافی شنود و سمّ ضروریّات یهود را بدریاق برهانی بدیع معالجه نماید چون دید که سیّد بحبل ملل هالکه آویخت و در کنف کنیف ضروریّات گریخت در غایت اسف روی باو کرد و گفت یا سیّدی جماعت یهود نیز بسبب همین ضروریّات از حضرت مسیح اعراض نمودند وبتمسّک باین خرافات برقتل آن حضرت فتوی دادند

از بداعت این دو جواب که بیکی ثابت شد که مستند سیّد در ردّ امر حضرت معبود همان مستند یهود است در اعراض از مسیح موعود و از دیگری روشن شد که برهان قاطع علمای ایران سیوف ظالمین است و دلیل قویمشان تمسّک به متجبّرین خنده جمع را فرو گرفت و زجرت و حیرت عارض قوم گشت و ظهور این حالت موجب یأس و تکدیر خاطر جناب یحیی

بیک شد چندانکه روی با نامه‌نگار نمود و فرمود یا اباالفضل زهی افسوس که علمای ما عمر گرانمایه را صرف جواز و عدم جواز طبخ مویز در طعام نموده و وقت عزیز را در این مسائل خفیفه مصروف داشته‌اند و خلاصة القول مجلس منقضی شد و جمعی منتبه شدند که پیوسته همین اوهام دست‌آویز امم طاغیه بوده است و سبب سقوط ایشان در هاویهٔ ضروریّات واهیه

و بالجمله چون این مقاله باذن‌الله تعالی بپایان آمد بخواست حقّ جلّ جلاله بنگارش مقالهٔ ثالثه شروع نمائیم و جواب سؤالات آنجناب را یک یک مرقوم داریم و التّوفیق من‌الله العلیّ العظیم

المقالة الثّالثه

فی اثبات حقیّة الظّهور بالفرقان المجید والحدیث المأثور

یا ایّها المتفحّص عن الصّراط المستقیم و المتجسّس عن المنهج القویم هر آینه دریافتی که در مقالات گذشته قواعد کلّیّه مرقوم شد که اصول دیانات بدان شناخته آید و سبب نجات و هلاک ملل از آن مبیّن و معلوم گردد و اگرچه از آنچه ذکر شد حقیقت این ظهور اعظم اعلی و حقّیت این طلوع انور ابهی کالشّمس فی وسط السّماء روشن و آشکار آمد معذلک اکمالاً للحجّة و اتماماً للنّعمة نگارنده را در نظر است که در این مقاله جواب سؤالات آن جناب را بر وفق آیات قرآنیّه و احادیث صحیحهٔ نبویّه و غیر نبویّه مرقوم دارد تا حقّیّت این شریعهٔ نورانیّه موافق آیات و اخبار نیز ثابت و محقّق شود و چون سؤالات آن جناب از تعیین شخص موعود و علامات یوم ظهور آن حضرت بود لذا این مقالهٔ ثالثه را نیز در طیّ سه فصل بانجام بریم و کلام را در تحقیق مراد نیک مبسوط و مفصّل داریم تا چگونگی وعدهٔ الهیّه معلوم شود و خطای قوم آشکار گردد

فصل اوّل در چگونگی وعدهٔ الهیّه و تعیین شخص موعود

بدان ای برادر عزیز که در جمیع کتب سماویّه و صحف الهیّه یک خبر بزرگ و ذکر یک نبأ عظیم است و آن اینست که در آخرالزّمان هنگامی که ظلمت اختلاف افق منیر دیانت را مظلم و تاریک نماید و مراسم فسق و فجور و شرارت و غرور در میان خلق شایع و معروف

گردد و انوار دیانت و تقوی و ضیای معرفت و هدی از عامّهٔ اهل مدن و قری زایل و معدوم شود و اختلاف ادیان و شرایع و انشعاب طرق و مذاهب بحدّ کمال بالغ آید در اینوقت ندای الهی از صخرهٔ بیت‌المقدّس ارتفاع یابد یعنی حضرت موعود در اراضی مقدّسه بامرالله قیام فرماید و عالم دیانت را که باوهام و ظنون ارباب خرافات و فنون نیک مظلم و تاریک گشته بود بکتاب کریم و بیان منیر روشن و مضیئ گرداند و اختلافات عالم را بکلمهٔ مبارکه و شریعهٔ نورانیّه باتّحاد و ایتلاف تبدیل نماید و یوم ظهور این موعود محمود در جمیع کتب بیوم‌الله موسوم شده و بمناسبات معلومه باسامی دیگر از قبیل یوم القیامة و یوم الحسرة و یوم التّغابن و یوم الّدین و یوم الجزا و ساعت و امثالها نیز مسمّی و معبّر گشته چنانکه بشارت این خبر بزرگ و نبأ عظیم بحضرت خاتم‌الانبیاء در سورهٔ مبارکهٔ ق بدانگونه نزول یافت که "واستمع یوم ینادالمناد من مکان قریب یوم یسمعون‌الصیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج   یعنی گوشدار و مستمع شو روزی را که منادی عزّت ندا می‌فرماید از مکانی نزدیک روزی که می‌شنوند خلایق صیحه را بحقّ آنروز است یوم خروج و مفسّرین قرآن در تفسیر این آیهٔ مبارکه متّفقاً روایت نموده‌اند که ندای الهی از صخرهٔ بیت‌المقدس ارتفاع خواهد یافت و مقصود از مکان قریب اراضی مقدّسه است که معهد انبیاء و ارض موعود رسل و اصفیا است چنانکه این فقره را از احادیث آتیه مشروحاً مستفاد خواهی داشت اینک بتفسیر مجمع‌البیان از کتب علمای شیعه و بتفسیر مواهب علیّه که معروفست بتفسیر حسینی از کتب اهل سنّت رجوع فرما تا بحکم احادیث صحیحه فریقین را بر موقع ارتفاع ندا متّفق یابی و مقرّ ظهور حضرت موعود را بشناسی

و چون حکمت الهیّه مقتضی این بود که قبل از ظهور حضرت موعود خلق را بقرب ظهور آگاه فرماید و جمیع من علی الارض را از نوم غفلت و سکر فراموشی و جهالت متنبّه و بیدار گرداند و استعداد قبول امر را در وجودات طیّبه و نفوس زکیّه ظاهر و آشکار نماید تا آنکه اعراض کلّ عباد موجب هلاک و بوار جمیع بلاد و دیار نگردد لهذا رأفت الهیّه مقتضی شد که قبل از ارتفاع ندای نبأ عظیم و ظهور موعود قدیم وجود مقدّس مبارکی را از ذریّهٔ طیّبهٔ نبویّه و سلسلهٔ علّیهٔ علویّه و سلالهٔ طاهرهٔ حسینیّه اوّلاً برای بشارت مبعوث فرماید و ظهور آن

حضرت را مبشّر ظهور اعظم و مقرّب خلق بقبول منهج اقوم گرداند لذا در قرآن مجید از دو ندا و دو صور اعلام فرمود کما قال‌الله تبارک و تعالی فی سورهٔ الزّمر و ما قدروالله حقّ قدره و الارض جمیعاً قبضته یوم‌القیامة و السّموات مطویّات بیمینه سبحانه و تعالی عمّا یشرکون و نفخ فی‌الّصور فصعق من فی‌السّموات و من فی الارض الاّ من شاءالله ثم نفخ فیه اخری فاذاهم قیام ینظرون و اشرقت الارض بنور ربّها و وضع الکتاب و جیئ بالنبیّین و الشّهداء و قضی بینهم بالحقّ و هم لایظلمون

خلاصهٔ ترجمه وتفسیر آیات کریمه اینست که میفرماید اندازه نگرفتند خدا را چنانکه حقّ او است یعنی ندانستند و نشناختند و وصف نکردند خدا را چنانکه حقّ معرفت او است و حال آنکه جمیع ارض در قبضهٔ او در آید در یوم قیامت و آسمانها بدست راست او پیچیده شود پاک و مقدّس و متعالی است از آنچه بشرک گفته‌اند و دمیده شود در صور پس بیفتند و منصعق شوند جمیع اهل آسمانها و زمین مگر نفوسی که خدا خواهد پس دمیده‌شود در صور بار دیگر پس قیام نمایند و اهل نظر و بصارت کردند و زمین بنور پروردگار روشن و منوّر گردد وکتاب نهاده شود و انبیاء و شهداء مبعوث کردند و میان ایشان بحقّ حکم شود و بر نفسی ظلم وارد نیاید و در مقام دیگر میفرماید یوم ترجف الّراجفة تتّبعها الّرادفة و خلاصّة القول از این قبیل آیات در قرآن مجید که مشعر بدو واقعه است بسیار است و انشاءالله تعالی بتفاریق در این مقاله ذکر خواهد شد و نظر ببشارت همین آیات که ذکر شد ائمّهٔ اسلام وعلمای اعلام بدو قیامت قائل شده‌اند اوّل قیامت صغری که یوم ظهور مهدی آل محمّد است دویّم قیامت کبری که یوم‌الله است و هم از دو ندا اعلام فرموده اند ندای اوّل که ندای صِعقه است و ندای ثانی که ندای حیوة است و نیز بدو ظهور بشارت داده‌اند ظهور اوّل که معبّر است بظهور مهدی و ظهور ثانی که معبّر است بظهورالله و نزول ثانوی عیسوی و اگرچه علمای شیعه از ظهور اوّل بظهور قائم و از ظهور ثانی بظهور حسینی تعبیر نموده‌اند و علمای اهل سنّت و جماعت ظهور اوّل را بظهور مهدی و ظهور ثانی را بنزول حضرت عیسی از سما معبّر داشته‌اند ولکن بر متتّبع در احادیث مخفی نیست که از هردو ظهور در اخبار به

مهدی و قائم تعبیر شده‌است و مقصود همین است که خلق را بدو ظهور بشارت داده و از دو ندا اعلام فرموده‌اند

ای ناظر در این صحیفه دانم که در قلب خود ایراد کنی که این آیات مذکوره محمول بر یوم قیامت است چرا نگارندهٔ این اوراق آن را بر یوم ظهور منزّل می دارد و بچه دلیل یوم قیامت و یوم ظهور موعود را یک یوم میشمارد اینک نظر فرما در اخبار اهل بیت طهارت و ورّاث علم و ولایت که بصراحت باین نکته اعلام فرموده‌اند و یوم ظهور موعود را یوم قیامت شمرده‌اند از جمله مجلسی علیه‌الرّحمه در مجلّد غیبت کتاب بحارالانوار در حدیث مشهور از مفضّل بن عمر روایت میفرماید قال سألت سیّدی الصّادق علیه‌السّلم هل للمأمول المنتظر المهدی علیه‌السّلم من وقت موّقت یعلمه النّاس فقال حاش لله ان یوقّت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا قلت یا سیّدی و لم ذاک قال لانّ هو السّاعة الّتی قال الله تعالی و یسئلونک عن‌السّاعة قل انّما علمها عند ربّی لا یجلّیها لوقتها الاّ هو ثقلت فی السّموات و الارض و هو السّاعة الّتی قال الله تعالی و یسئلونک عن السّاعة ایّان مرسیها و قال عنده علم‌السّاعة و لم یقل انّها عند احدٍ و قال هل ینظرون الاّ السّاعة ان یأتیهم بغتة فقد جاء اشراطها و قال اقتربت السّاعة و انشقّ‌القمر و قال مایدریک لعلّ السّاعة تکون قریبا یستعجل بهاالّذین لا یؤمنون بها و الّذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انّهاالحقّ الاّ انّ‌الّذین یمارون فی‌السّاعة لفی ضلال بعید خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این است که مفضّل بن عمر می گوید که از حضرت صادق علیه‌السّلم پرسیدم که آیا برای ظهور حضرت مهدی مأمول منتظر وقتی هست که مردم دانند آن حضرت فرمود حاشا که خداوند برای ظهور مهدی وقتی مقرّر فرماید که شیعهٔ ما آن را بدانند گفتم یا سیّدی سبب این چیست فرمود زیرا که یوم ظهور همان ساعت است که خداوند تبارک و تعالی فرموده‌است و یسئلونک عن‌السّاعة قل انّما علمها عند ربّی لایجلّیها لوقتها الاّ هو ثقلت فی‌السّموات والارض و یوم ظهور همان ساعت است که خداوند تبارک و تعالی فرموده‌است و یسئلونک عن السّاعة ایّان مرسیها و هم فرموده‌است که عنده علم‌السّاعة یعنی نزد خداوند است علم ساعت و هنگام ورود قیامت و نفرموده نزد احدی دیگر هست و هم فرموده هل ینظرون الاّ السّاعة ان یأتیهم بغتةً فقد جاء اشراطها و هم فرموده است

اقتربت السّاعة و انشّق القمر و فرموده‌است ما یدریک لعلّ‌السّاعة تکون قریباً یستعجل بهاالّذین لا یؤمنون بها و الّذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انّها الحقّ الا انّ‌الّذین یمارون فی السّاعة لفی ضلال بعید انتهی ملاحظه فرما که حضرت صادق علیه‌السّلم جمیع این آیات نازله در قیامت را بیوم ظهور حضرت مهدی تفسیر فرمود تا بدانی که جهّال عصر معنی قیامت را در نیافته‌اند و رایحه‌ای از مقاصد الهیّه استشمام نکرده‌اند بلکه در یاب که مقصود آیهٔ مبارکهٔ فرقانیّه که می‌فرماید الا انّ‌الّذین یمارون فی‌السّاعة لفی ضلال بعید همین خلق معکوس و قوم منکوسند که پیوسته در ظهور حضرت موعود تعجیل می‌نمودند و بدعا ورود یوم‌الله را از حضرت کبریا مسئلت میکردند و چون بامداد منیر یوم‌الله بدمید و جمال موعود از پردهٔ غیب ظاهر گردید جمیع بمراء و جدال قیام نمودند و بمحاربه و معارضه اقدام کردند کما لا یخفی علی الفطن الخبیر

و ایضاً مرحوم مجلسی در همین کتاب در باب رجعت از جمیل بن درّاج روایت میفرماید که سئلت عن ابی عبدالله علیه‌السّلم عن قول‌الله عزّ و جلّ انّا لننصر رسلنا و الّذین آمنوا فی‌الحیٰوة الدّنیا و یوم یقوم الاشهاد قال ذلک والله فی الرّجعة اما علمت انّ انبیاءالله کثیراً لم ینصروا فی‌الدّنیا و قتلوا فذلک فی‌الرّجعة قلت و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج قال هی رجعة ترجمهٔ حدیث این است که جمیل بن درّاج می گوید از حضرت ابی عبدالله علیه السّلم پرسیدم از این قول خدواند عزّ وجل که میفرماید انّا لننصر رسلنا و الّذین امنوا فی‌الحیوة الّدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی هرآینه ما نصرت و یاری خواهیم فرمود البتّه پیغمبران خود را و کسانی را که ایمان آورده‌اند در حیوة دنیا و روزی که شهدا قیام می‌نمایند که یوم قیامت باشد آن حضرت فرمود قسم بخدا که این وعدهٔ الهیّه در رجعت است یعنی یوم ظهور قائم آیا ندانسته‌ای که بسیاری از انبیای خداوند کشته‌شده‌اند و نصرت نیافتند پس تحقّق این وعده در رجعت می‌باشد جمیل بن درّاج گوید باز پرسیدم از این آیهٔ مبارکه و استمع یوم یناد المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصّیحة بالحقّ ذلک یوم الخروج فرمود مقصود از این هم رجعت است انتهی پس از این

حدیث دریافتی که این آیهٔ مبارکه را که نگارنده اوّلاً بدان استدلال بر بشارت یوم ظهور نمود موافق حدیث و تفسیر صحیح است
و هم مرحوم مجلسی در غیبت بحار در باب آیات مأوّله بظهور حضرت قائم از حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم روایت میفرماید در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ فی جنّات یتسائلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر قالوا لم نک من المصلّین وکنّا نخوض مع الخائضین قال ذاک یوم القائم و هو یوم‌الدّین و خلاصهٔ مقصود این است که از حضرت ابی جعفر پرسیدند که خداوند در این آیه می‌فرماید که اهل جنّت از اهل سقر می‌پرسند که شما را چه چیز باعث ورود و سلوک در سقر شد اهل سقر گویند سبب این شد که نماز نگذاردیم و با خوض‌کنندگان در معاندت اهل ایمان خوض و تفتیش میکردیم مقصود چه وقتست آن حضرت فرمود این در یوم قیام قائم است و یوم قیام قائم یوم دین است انتهی و از این قبیل احادیث بسیار است ولکن برای انتباه آنجناب همین قدر کفایت می نماید وحدیث معروف اذا قام القائم قامت القیامة خود بحدّی مشهور است که گمان نمی‌رود که کسی از اهل علم و حدیث باشد و آن را نشنیده باشد بلی چون اکثری از اهل ظنّ و وهمند و از مشرب عذب تحقیق دورند لهذا یوم ظهور موعود و یوم قیامت را مغایر و متباین تصّور نموده و ظهور قائم و نزول حضرت عیسی را از سماء و طلوع شمس از مغرب و امثالها را ازعلایم قیامت و اشراط ساعت شمرده‌اند و سبب همان است که از نخست عرض شد که چون نزول تأویل قرآن و کشف حقایق کلمات حضرت رحمن موقوف بورود یوم موعود و طلوع جمال حضرت مقصود بود لهذا افکار علمای قبل از ظهور مانند اثمار قبل از بلوغ یکباره خام وناتمام وقوع یافت و از قلم و زبانشان در تفسیر قرآن و تبیان فرقان جز اوهام و خرافات جاری نشد و بدارای عالم سوگند و بجهان‌خدای اعظم قسم که اگر این ظهور اعظم ابهی و طلوع اقدس اعلی ختم رحیق مختوم را فک نمی‌فرمود و پرده از وجوه حوریّات معانی که در قصور الفاظ مخدّر و مستور بودند نمی‌گشود هرگز نفسی بحقایق کلمات الهیّه پی نمی‌برد و معانی اصلیّهٔ کتب مقدّسهٔ تورات و انجیل و فرقان الی الابد مختوم و غیرمعلوم می‌ماند کما لا یخفی علی العارف البالغ الاریب

و بالجمله چون معنی قیامت و ساعت را دریافتی معنی سموات و ارض را که در آیهٔ مبارکه فرموده‌است که والارض جمیعاً قبضته یوم‌القیامة و السّموات مطویّات بیمینه نیز دریاب زیرا که مقصود از سموات و ارض که در کلمات الهیّه نازل شده‌است آن نیست که ارباب ظنون و اوهام فرض نموده‌اند زیرا که هم بر حسب هیأت قدیم که حکماء و علماء ارض را مرکز عالم گرفته و سماوات را برگِرد ارض محیط دانسته‌اند غیر معقول است که آسمان‌ها پیچیده شود چه بر این هیأت آسمان‌ها قبل از یوم قیامت پیچیده هست و پیچیدگی دیگر معقول و متصّور و ممکن نیست و هم بروفق هیأت جدید که اکنون مقبول حکمای عالم است و مرکز عالم را شمس و کواکب سیّاره حتّی زمین را برگرد وی مجذوب و دایر و محیط بر این کرات را فضای خالص می‌دانند پیچیدگی آسمان‌ها معقول نیست زیرا که بر این هیأت سما همین فضای وسیع و مدار کرات دایره است و چیزی نیست که خداوند تبارک و تعالی آن را بپیچد و بدست راست خود نهد تعالی‌الله عمّا یقول الظالمون علّواً کبیرا بلکه مقصود از سموات سموات ادیان و شرایع و مقصود از ارض اراضی قلوب و معارف است که در یوم ظهور بقدرت مالک یوم‌النّشور سموات ادیان سابقه پیچیده شود و آثار عتیقه و اطوار قدیمه بالکلّ زایل و معدوم گردد و آسمان جدید که عبارتست از شرع بدیع ارتفاع یابد و ارض معارف تبدیل شود و معارف جدیده و آثار بدیعه در جمیع موارد ایجاد و احداث یابد چنانکه اگر بنظر ثاقب ملاحظه فرمائی با آنکه آغاز این امر اعظم است جمیع این مطالب را ظاهر و مشهود می‌بینی و عنقریب ملاحظه خواهی نمود که ید قدرت الهیّه جمیع اشیاء را لباس جدید بدیع پوشانیده و بشارت و تری‌الارض غیر الارض ظاهر و هویدا گشته و خلاصة‌القول اگرچه این مطلب که مقصود از سموات و ارض در فرقان و سایر کتب سماویّه سموات ادیان و ارض معارف است باحسن بیان در الواح مقدّسهٔ این ظهور اقدس ابهی نازل شده و بادلّه و براهین محکمهٔ متقنه ثابت و مدلّل گشته‌است و در اینصورت سخت نازیبا است که دیگر این عبد ضعیف در این مقام چیزی نگارد و پس از ترنّم ورقای بقا طنین ذباب را مسموع اولوالالباب گرداند معذلک تا این مقاله ناقص نشود و رشتهٔ بیان گسیخته نیاید بدو آیه از

قرآن استدلال می‌نماید تا معنی سموات و ارض کماینبغی معلوم گردد و راه فهم معانی کتاب بر آنجناب مفتوح شود

از جمله در سورهٔ مبارکهٔ انبیاء فرموده‌است اولم یر الّذین کفروا انّ السّموات و الارض کانتا رتقاً ففتقناهما و جعلنا من الماء کلّ شیء حیّ افلا یؤمنون یعنی آیا ندیدند کافران که آسمان‌ها و زمین بودند بهم چسبیده پس ما آندو را از هم شکافتیم و جدا کردیم و هرچیز را از آب زنده داشتیم آیا پس از این ایمان نمی‌آورند حال ملاحظه فرما که اگر مقصود از سموات و ارض در این آیهٔ مبارکه سموات و ارض ظاهره باشد چگونه معنی محقّق گردد چه هرگز آسمان و زمین بهم چسبیده نبودند که در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء از هم جدا شود و شکافته گردد و کفّار آن را ببینند و ایمان آرند آیا اگر لفظ سمٰوات و ارض بر معنی ظاهر حمل شود اهل مکّهٔ معظّمه را نمی‌رسید که از حضرت رسول مستفسر شوند بلکه ایراد کنند که چه وقت ما اینچنین چیزی مشاهده کردیم که تو آن را بر ما احتجاج می‌فرمائی و حجّت حقیّت رسالت خود قرار می‌دهی پس مقصود اصلی الهی را دریاب که چون قبل از هر ظهور شریعت و دینی که خلق بآن متمسّک بودند در غایت رفعت و استحکام بود آسمانش در غایت علو و متانت و حبّش در قلوب خلق در نهایت رسوخ و موافقت بحدّی که نسخ آن را احدی تصّور ننمودی بلکه تغییر حکمی از احکام آن شریعت مقدور احدی نبودی و دانشمندان ذوی‌العلم و الحکمة و سلاطین اولوالبطش و القدرة بر نسخ آن شریعت و ازالهٔ حبّش از قلوب ملّت قدرت نیافتندی در اینحال چون وجود مبارکی بفرمان الهی در میان آن قوم ظهور فرمود و رسول وقت بامرالله قیام نمود بقوّت کلمهٔ مبارکه‌اش آسمان دین قبل شکافته شد و حبّ شریعت قبل از قلوب آن قوم محو و زایل گشت و آسمان دین قبل از ارض معارف که قلوب عباد بود انفکاک و انفصال یافت لهذا نزد منصف خبیر این قدرت قدرت الهیّه باشد و برهان حقّیت مظاهر امرالله گردد پس تفسیر آیهٔ مبارکه این است که آیا کافران ندیدند که آسمان دینشان چگونه باراضی قلوب مرتوق و مستحکم بود و سماء شریعتشان چگونه بارض معارف اتّصال و اتّفاق داشت و ما بظهور وجود مبارک محمّدی آن را از هم جدا کردیم و بقدرت نبویّه سماء دین و ارض قلوب را از یکدیگر شکافتیم و از آب وحی قلوب

میتّه را زندگی و طراوت بخشیدیم پس چرا این برهان ظاهر و دلیل روشن را ملاحظه نمی کنند و ایمان نمی‌آورند یعنی این قدرت بدون اذن الهی در نوع بشر نباشد و قدرت سلاطین و قوّت متجبّرین بر این تفصیل و تفکیک وفا نکند پس از وجود مبارک حضرت خاتم‌الانبیاء با عدم تعلّم علوم ظاهره و نبودن ثروت و مکنت مطلوبه و معاندت و ممانعت قبایل و ملل کثیره چرا این قدرت و قوّت ظاهرهٔ الهیّه را نمیبینند و ایمان نمی‌آورند

و هم در این سورهٔ مبارکهٔ انبیاء فرموده‌است افلا یرون انّا نأتی‌الارض ننقصها من اطرافها افهم الغالبون یعنی آیا نمیبینند کافران که ما میآئیم و زمین را از اطراف آن کم میکنیم آیا ایشانند غالبان و تفسیر این آیهٔ مبارکه را از آنچه در آیهٔ سابقه عرض شد توانی دریافت و خلاصهٔ مقصود این است که چون هر روز از مستعدّین عرب و ارباب قلوب صافیه یک یک و دو دو شرف خدمت حضرت رسول را در مییافتند و از دین سابق خود تبرّی جسته بشریعت مقدّسهٔ نبویّه داخل می‌شدند لهذا خداوند تبارک و تعالی در این آیهٔ مبارکه می فرماید آیا نمیبینند که ما هرروزه اراضی معارف کافران را کم میکنیم و قلوب را از دین ایشان مصروف میداریم و از عدد ایشان ناقص میسازیم و چاره نمی‌توانند کرد و علاج آن را نمیتوانند یافت آیا ایشان غالبند یا ما این است که خداوند غلبهٔ بر قلوب را دلیل حقیّت حضرت رسول مقرّر می‌دارد و مغلوبیّت آن قوم را برهان بطلان ایشان می‌شمارد و مولانا کاشفی در کتاب مواهب علیّه که معروفست بتفسیر حسینی در تفسیر آیهٔ اولی گفته‌است که زمین و آسمان در اوّل بهم چسبیده بودند و خداوند آنها را از هم جدا ساخت و هوا را در میان آنها داخل نمود و در تفسیر آیهٔ ثانیه گفته‌است که چون حضرت رسول هر روزهٔ قلاع کفّار را فتح می‌فرمود و از ملک ایشان کم می‌شد لهذا این غلبه و فتوحات را خداوند علامت و برهان حقیّت آن حضرت مقرّر داشت اکنون در مبلغ علم علمای قبل از ظهور تفکّر فرما و در امواج بحار علوم الهیّه که در این کور مقدّس ظاهر شده و انهار معارف روحانیّه که از قلم اعلی جاری گشته و رشحه‌ای از آن بر این عبد مبذول شده تأمّل کن تا آنکه آنچه در اوراق سابقه نگاشته شد که تفاسیر علمای قبل یکسره بمنزلهٔ اثمار نارسیده و یا مانند عقول و احلام نفوس غیر بالغه است بظاهر مشاهده کنی و این کلام محقّق را حمل بر غرض و تعریض ننمائی گویا مفسّر مذکور

ابداً تفکّر ننموده‌است که بچه دلیل میگوید آسمان و زمین در آغاز بهم چسبیده بوده و خداوند آن را از هم جدا فرموده‌است و بر فرض وقوع این محال ازکجا دلیل حقّیت حضرت رسول شود و کی بت‌پرستان مکّه دیده بودند که حجّت بر ایشان بالغ آید و سورهٔ مبارکهٔ انبیاء مکیّه است وقتی نزول یافت که خروج بسیف و فتح قلاعی وقوع نیافته بود که حجّت رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم گردد و حقّ جلّ جلاله برؤیت آن و ایمان نیاوردن بآن بر کافران سرزنش و ملامت فرماید گذشته از اینکه هرگز تملّک ممالک و ارباع و فتح حصون و قلاع دلیل صدق رسولی نبوده و ابداً برهان حقّیت ظهوری و دینی نشده‌است تا در این مورد نیز دلیل حقّیت حضرت خاتم‌الانبیاء گردد و خداوند کفّار عرب را بدان الزام فرماید و اگر این قوم بی‌بصارت تغلّبات ملکیّه و تملّک زخارف دنیویّه را علامت حقّیت مظاهر الهیّه گیرند در مظلومیّت ائمّهٔ هدی و مغلوبیّت اولیاء و اصفیاء بدست اعداء در ظهور اکثر رسل و انبیاء کار برایشان نیک صعب افتد و غلبهٔ اهل اروپا امروز بر ملل اسلامیّه رشتهٔ این دلیل سخیف را مقطوع و منفصم گرداند ولکن لا یتذکّر الاّ اولو الالباب

باری مقصود ذکر معنی لفظ سمٰوات و ارض بود که چون لفظ سماء مشتق از سموّ است و باین مناسبت بر جهت علو و طرف رفیع اطلاق شده‌است و نزد ارباب تحقیق هیچ شیء رفیع‌تر از امرالله و شرایع مقدّسهٔ الهیّه نیست تا شایستهٔ این اسم سامی باشد و هیچ علّوی اعلی از مقام تشریع و دیانت نیست تا مستحقّ اطلاق این لفظ گردد و نظر بهمین نکته است که در کلمات انبیاء و مرسلین لفظ سماء بر دین و لفظ ارض بر قلوب متدّینین که قابل معارف دینیّه است اطلاق شده و حقّ جلّ جلاله باین لحن ملیح علو و سموّ مقام دیانت را بر ارباب بصارت ثابت و مدلّل داشته وکدام سماء از امر الهی اعلی و ارفع است که جمیع اهل ارض را در تحت ظلّ ظلیل تمدّن و ترفّه آسوده و مرفّه دارد و ارباب استعداد را بمقامات عالیهٔ روحانیّه که مقام استقرار و بقا است وارد کند وکدام شمس از کلمهٔ الهیّه و مشیّت کلیّهٔ که معبّر است بشارع مقدّس انور و ابهی است که جهانیان را بنور هدایت و معرفت و صیانت عالم انسانیّت منوّر و مؤیّد می‌فرماید وکدام قمر از صاحب رتبهٔ ولایت و وارث علم و اخلاق شمس حقیقت نیکوتر و بهتر است که پس از غروب شمس هدی و طیران طیر بقا بمقرّ اقدس

اعلی طالبان را بمنهج قویم و مستعدّان را بصراط مستقیم دلالت نماید و دین مبین را از تطرّق معاندین و استراق شیاطین محفوظ و محروس دارد و کدام نجوم از علمای حقیقی و حکمای الهی درخشنده‌تر و متلئلأ تر است که در اوان افول شمس و قمر و تراکم ظلمت لیل الیل بسبب غیبت آن دو نیّر انور که در هر دین و آیین مقرّر و مقدّر است که آسمان دین را بانواع معارف مزیّن دارند و عالم انسانیّت و تمدّن را بفروغ علوم روشن و منوّر گردانند ای برادر روحانی انبیاء را زبانی دیگر است که بیگانگان آن را ندانند و عندلیبان جنان را لحنی مقرّر که طیور لیل آنرا نشناسند اگرفهم کلمات الهیّه بر مظاهر شیطانیّه سهل و آسان بودی هرگز ملل ماضیه و امم هالکه در رتبهٔ ضلالت هائم نمی‌شدند و نفوس کثیرهٔ لاتحصی که اکنون ترا در مدّ نظرند در وادی کفر و جهالت متوقّف و سرگردان نمیگشتند پس اگر خواهی که بر اصطلاحات انبیاء واقف گردی و بر فهم کلمات الهیّه تمکّن یابی باید بالواح مقدّسهٔ این ظهور اقدس انور ابهی رجوع نمائی تا ابواب علوم را بر وجه خود مفتوح یابی و بحر معارف را در این عصر مقدّس متلاطم و موّاج نگری زیرا که برای شمس و قمر و نجوم و دراری و سماء و ارض که در صحف اولی وارد شده معانی و مقاصد دیگر نیز هست که مفصّلاً در الواح مقدّسهٔ بدیعه بیان شده و از قلم اعلی جاری و نازل گشته و این مقدار که نامه‌نگار در این اوراق معروض داشت رعایةً للاختصار باندازهٔ وقت و فراخور استعداد و فهم ابناء عصر بوده چه البتّه تعدّد بطون فرقان مجید را شنیده‌ای و وفور عمق آن بحر زخّار را مسموع داشته‌ای پس صدر خود را از زخارف اقوال جهّال و اوهام باطلهٔ ارباب ضلال پاک و منزّه کن و ببحر معانی توجّه نما و بمأخذ بیان رحمان اقبال جوی لعلّ‌الله یهدیک الی نبأه العظیم و یرشدک الی صراط المستقیم

و چون معنی سمٰوات وارض را دانستی مقصود خداوند تبارک و تعالی را از این آیهٔ کریمه که هم در سورهٔ انبیاء فرموده‌است توانی دانست قال الله تبارک و تعالی و ما خلقنا السّماء و الارض و ما بینهما لاعبین لو اردنا ان نتّخذ لهواً لاتّخذناه من لدّنا ان کنّا فاعلین بل نقذف بالحقّ علی الباطل فیدمغه فاذا هو زاهق و لکم الویل ممّا تصفون یعنی آسمان و زمین و آنچه میان آندو است ببازی نیافریدیم و اگر مقصود از ایجاد آندو لهو بود هرآینه نزد خود

می‌کردیم اگر کنندهٔ این کار بودیم بلکه می‌افکنیم باطل را بحقّ تا آنکه او را در هم شکند و زاهق و زایل گردد و وای بر شما از آنچه حقّ جلّ جلاله را بآن وصف می‌کنید و نسبت می‌دهید پس اگر مراد از لفظ سماء و ارض در آیهٔ مبارکه سما و ارض ظاهره باشد چگونه معنی آن تمام آید و چگونه بآسمان ظاهره خداوند باطل را زاهق و زایل کند و احدی از ملل به خداوند تبارک نسبت نداده‌است که این آسمان و زمین ظاهر را ببازی آفریده و عبث خلق فرموده بلکه چون در اوقات ظهور مظاهر قدسیّه و اوان طلوع شموس حقیقیّه مظاهر نفس و هوی و منکرین رسل و انبیاء نسبتهای نالایق بآن وجودات طیّبه میدادند و ایشان را العیاذ بالله بلهو و هوی متّهم و منسوب میداشتند چنانکه امروز میبینی که این خلق اصمّ ابکم چه نسبت‌ها باین ظهور اعظم میدهند و حضرتش را در تشریع شرع بدیع چگونه متّهم میدارند کذلک یهود و مجوس و سایر ملل در حقّ حضرت خاتم الانبیاء همین نسبت‌ها را گفته و میگویند و هم‌چنین بنی‌اسرائیل در حقّ حضرت عیسی همین امور نالایق را نسبت داده و میدهند   و هریک از این وجودات مقدّسه را امم منکره در ایجاد شرع بدیع بهرگونه نسبت شنیع متّهم داشته و میدارند و چون آنچه به انبیاء و مظاهر امرالله نسبت داده شود در حقیقت بحقّ جلّ جلاله راجع گردد چه از ذات غیب الهی نزد اهل تحقیق مرجع و مشار بهیچ ضمیر و اشاره نکردد اینست که خداوند جلّت عظمته دفعاً لاقوالهم الباطله که به حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم نسبت میدادند در این آیات مبارکه میفرماید که ما آسمان دین مبین و ارض معارف شریعت خاتم‌المرسلین را ببازی و لهو ایجاد نکردیم بلکه بحقیّت آن شرع متین مذاهب باطله و بدع حادثه را معارض و مقاوم داشتیم تا آن را در هم شکند و اباطیل معمولهٔ عرب و عجم را زاهق و زایل گرداند زیرا قبل از هر ظهور چنانکه کراراً بآن اشارت رفت و در علائم ظهور قائم نیز مفصّلاً مذکور خواهد شد از کثرت اختلاف آراء و وفور حدوث بدع و اهواء شریعت الهیّه متروک گردد و اختلاف مذاهب موج خفای حقّ و گمراهی خلق شود لهذا خداوند عزّ و جلّ بایجاد امر بدیع آن مذاهب باطله را زایل فرماید و بدع و احداث را محو و زاهق گرداند و اصل شریعت قدیم را در لباس جدید بدیع ساری و جاری و غالب نماید و براستی اگر ظهور انبیاء و رسل نبودی و باب این فضل عظیم مسدود

بودی آثار دیانت و مدنیّت و صیانت عالم انسانیّت از جهان محو و زایل گشتی و مآل کار خلق به‌حیوانیّت بحت و توحّش صرف منجر شدی ولکن لا یعرف ذلک الاّ اولوالالباب و من عنده علم الکتاب

و بالجمله چون معانی قیامت و ساعت و ارض و سما و شمس و قمر و نجوم را دریافتی معانی صور و صیحه و ندا و میزان و کتاب و صراط و موت و حیوة را که در احادیث و آیات وارد و نازل شده‌است دریاب که مقصود از صور و صیحه و ندای جبرئیل همه ارتفاع ندای صاحب ظهور است که در مقام معهود ارتفاع یابد و اسرع از هر شیء این ندای الهی عالم را فروگیرد و بسمع جمیع خلایق از مبطل و محقّ بالغ آید پس مقصود از ندای آسمانی را ادراک نما که در احادیث وارد شده‌است چنانکه مجلسی علیه‌الرّحمه در فصل علامات از غیبت بحارالانوار از ابی‌بصیر از ابی جعفر علیه‌الّسلم روایت فرموده‌است که انّه قال ینادی مناد من السّماء باسم القائم فیسمع من المشرق و من المغرب لایبقی راقد الاّ استیقظ و لا قائم الاّ قعد و لا قاعد الاّ قام علی رجلیه فزعاً من ذلک الصّوت فرحم‌الله من اعتبر بذلک الصّوت فاجاب الی ان قال و فی آخر النّهار صوت ابلیس اللّعین ینادی الا انّ فلاناً قتل مظلوماً لیشکّک النّاس و یفتنهم فکم ذلک الیوم من شاکّ متحیّر قد هوی فی‌النّار و اذا سمعتم الصّوت فی شهر رمضان فلا تشکّوا انّه صوت جبرئیل و علامة ذلک انّه ینادی باسم القائم و اسم ابیه حتّی تسمعه العذراء فی خدرها فتحرّص اباها و اخاها علی الخروج و قال علیه السّلم لابدّ من هذین الصّوتین قبل خروج القائم صوت من السّماء و هو صوت جبرئیل و صوت من الارض و هو صوت ابلیس یعنی حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم فرمود که ندا کند منادیی از آسمان باسم قائم پس شنیده میشود از مشرق و مغرب و باقی نمیماند بخواب رفته‌ای مگر آنکه بیدار میشود و نه ایستاده‌ای مگر آنکه مینشیند و نه نشسته‌ای مگر آنکه بپای میخیزد بسبب فزع از آن صوت پس خدا رحمت کند کسی را که باین صوت اعتبار نماید و اجابت کند یعنی ایمان آرد تا آنکه فرمود و در آخر روز صوت ابلیس بلند شود و ندا کند که فلان بظلم کشته شد تا آنکه مردم را بشکّ اندازد و بفریبد پس در آن روز شکّ کننده متحیّر در حقّیت ندا و ظهور بسیار باشد و بنار راجع و داخل گردد و اگر شنیدید صوتی را در ماه

رمضان پس شکّ نکنید که آن صوت جبرئیل است و علامت آن اینست که به اسم قائم و پدرش اعلام میفرماید تا بحدّی که دختر باکرهٔ مخدّره آن ندا را می‌شنود و پدر و برادر خود را بر خروج ترغیب و تحریض می‌نماید

و هم آن حضرت فرمود که لابدّ است از ارتفاع ایندو صوت پیش از خروج قائم که یکصوت از آسمان است و آن صوت جبرئیل است و صوت دویم از زمین است و آن صوت ابلیس است انتهی

پس ملاحظه فرما که اگر مقصود از لفظ سماء در این حدیث همین سماء ظاهر باشد هرگز صوتی که از این سماء ظاهر ارتفاع یابد بصوتی که از زمین بلند شود مشتبه نگردد تا موجب حیرت و شکّ خلق شود بلکه چون ارتفاع ندای ظهور قائم از مقام شارعیّت و سماء دیانت مقدّر بود لهذا از آن بصوت آسمانی تعبیر فرمود و علامت آسمانی بودن این ندا را ندای به اسم قائم و اسم والد بزرگوارش معیّن نمود و چون ندای معارضین ظهور و منکرین امر مالک یوم‌الّنشور از فقهاء و متکبّرین و گردنکشان و متجبّرین که رؤسای ارضند مرتفع میشد لهذا بندای ابلیس و ندای ارضی معبّر داشت پس ملاحظه فرما که بر وفق حدیث شریف در آغاز ادّعای حضرت نقطهٔ اولی و ارتفاع آن حضرت از یثرب و بطحاء، نخست ندای ظهور قائم بلند شد و موجب هیجان و اضطراب عموم اهل اسلام گشت بسا نفوس زکیّه که بامر مبارکش اقبال نمودند و بسی بنات و ابکار که بسبب اقبال بامر پروردگار آباء و اخوان خود را بقبول امر الهی دعوت کردند و چون متکبّرین عهد و بزرگان عصر بر وفق ملل قبل در مقام امتحان لغزش یافتند و از آن جمال الهی معرض گشتند ندای ثانی را ارتفاع دادند که این شخص غیر قائم موعود از شهر جابلقا است و این ادّعا مخالف ضروریّات مسلّمهٔ علماء و مقصود از این بیان که میفرماید که ابلیس ندا می‌کند که اَلا انّ فلاناً قتل مظلوماً قتل حاجی ملاّ تقّی مجتهد برقانی قزوینی است که در اوایل ظهور مبارک وقوع یافت و سببش این بود که چون پیوسته بر منابر در بارهٔ شیخ کبیر الشّیخ احمد الاحسائی کلمات نالایق میگفت و از ذکر لعن و تکفیر در بارهٔ آن حضرت مسامحه و تقصیر نمینمود لهذا جوانی میرزا صالح نام از اهل فارس که از فدویان حضرت شیخ بود او را بقتل رسانید و از این سبب اضطراب عظیمی در

قزوین و طهران بلکه عموم ایران ظاهر شد و ورّاث مقتول که ائمّهٔ قوم و علمای آن بلد بودند نسبت این قتل را باین فئهٔ مظلومه دادند و با آنکه جوان قاتل نزد بزرگان قزوین و طهران اقرار نمود که من او را کشتم و دیگری با من در این عمل شرکت و اطّلاع نداشت جمعی از این مظلومین را که ابداً در این قتل گناهی و شرکتی بلکه اطّلاعی نداشتند محض اظهار جلادت و ابراز شأن و شوکت بخلاف شریعت شهید نمودند و قتل حاجی ملاّ تقّی مذکور را دلیل ردّ صاحب ظهور مقرّر داشتند و در کتب ثبت نمودند

و این نکتهٔ دقیقه بر آن جناب معلوم باشد که چون جمیع اسماء حسنی و اوصاف علیا نزد اولی‌الافئده راجع بشارع مقدّس و مظهر امر اقدس است لهذا انبیاء و مرسلین روح قدسی را که مهبطش قلب مبارک کلمهٔ اوّلیه و مشیّت الهیّه است نظر بظهور چهار اثر بزرگ بچهار اسم موسوم و موصوف داشته‌اند اوّل مقام ارتفاع ندا و دعوت اهل ارض و سماء است که چون در هنگام ظهور این ندای بلند احلی از آن وجود اقدس اعلی ارتفاع مییابد و جمیع اقطار ارض را فرو میگیرد لهذا آن روح جلیل را به اسم اسرافیل موسوم نموده و باعتبار بلندی و ارتفاع ندایش را بصور معبّر داشته‌اند زیرا ندای صاحب ظهور از غایت ارتفاع و مهابت اسرع از هر شیئ عالم را فرو میگیرد و مانند برق بسرعت از مشرق بمغرب بلوغ مییابد بخلاف ندای ارباب دعوت ضلال که مانند طنین ذباب و یا نعیب غراب صیت و رفعتی ندارد و خلق را از آن باک و مهابتی نباشد وحضرت عیسی علیه‌السّلم در مقام بشارت نزول خود از سماء و ظهور مدّعیان باطل و ارباب بدع و اهواء بدین نکته اشارت فرمود چنانکه در باب بیست وچهارم انجیل متی در آیهٔ ۲۶ و ۲۷ مذکور است که آن حضرت فرمود اگر شما را گویند که مسیح در خلوت و یا در صحراست باور مکنید زیرا هم‌چنانکه برق از مشرق بدرخشد و تا مغرب ظاهر باشد ظهور پسر انسان (یعنی حضرت مسیح) نیز چنین می‌شود دویّم مقام تنزیل آیات و اظهار کتب و بیّناتست زیرا که وحی آسمانی بتوسط روح قدسی از عالم امر بر قلب مبارک کلمهٔ الهیّه وارد آید و بهیأت کلمات از لسان مبارکش جاری و نازل شود و بسبب نزول کلمات رحمانی و تقاطر و هطول آن ماء حیوة از غمام عنایت سبحانی عالم پیر جوانی یابد و قلوب میتّه حیوة بدیع پذیرد و جهان کهنه نضرت و طراوت گیرد. و نظر باین مقام آن

گوهر متین را بجبرئیل و روح‌الامین تعبیر کرده‌اند کما قال‌الله عزّ و جلّ نزل به الرّوح الامین علی قلبک و قال فی مقام اخر قل من کان عدوّاً لجبریل فانّه نزّله علی قلبک اگرچه ارباب وهم جبرئیل را بصورت طیور متصوّر داشته و پرهای او را در بالش کودکان اولیای الهی گذاشته‌اند و معنی این را که در بعض احادیث از آن روح مقدّس بطیر ابیض تعبیر شده مانند سایر مطالب ادراک نکرده‌اند سیّم مقام رزق افئدهٔ عباد است که در هر ظهور از سماء امرالله نازل شده و بسبب تقسیم و اعطای این رزق آن روح مقدّس بمیکائیل تعبیر یافته‌است زیرا که رزق افئدهٔ امّت در مدّت معلومه و اجلّ مسمّی که بحکم و لکلّ امّةٍ اجل بقاء هر امتّی در این عالم مقدّر و مقرّر است در کتاب الهی نازل میشود و این رزق در بیانات الهیّه بمائدهٔ سماویّه تعبیر یافته و حقّ جلّ جلاله هر امّتی را رزقی علاحدّه و مائده‌ای مفروزه عنایت فرموده‌است و این رزق برای هر امّت در کتاب الهی نازل گردد و احدی بر تبدیل آن تا ظهور بعد قدرت ندارد و این نکته را از غایت دقّت جز صاحب قلب صافی و بصر حدید ادراک ننماید مثلاً ملاحظه نما که هر ملّتی را از عقاید وعبادات ملّت دیگر حیرت دست می‌دهد که با تقدّم آن قوم در معارف و علوم و ترقّی ایشان در اختراع صنایع و فنون چگونه باین عبادات و عقاید عامل و معتقد شده‌اند و غافلند که رزقشان از سماء امر همان نازل شده و ید الهیّه در مائدهٔ سماویّه همان را برای ایشان مرتّب داشته‌است فافهم باطن قول‌الله عزّوجل و فی السّماء رزقکم و ما توعدون فو ربّ‌السّماء والارض انّه لحقّ مثل ما انّکم تنطقون چهارم مقام قاهریّت کلمهٔ الهیّه است اعنی مقام قبض ارواح و اخذ سعادت و فلاح از امم معانده و ایرادشان بمقرّ فنا و هلاک زیرا در هر ظهور چون ندای الهی ارتفاع یابد و در صور نشور دمیده شود نخست روح ایمان و حیوة جنان از جمیع اهل امکان مقبوض گردد و موت روحانی عالم انسانی را فروگیرد و اوّل وجود مبارکی که به آن ذات اقدس اقبال کند و ایمان آرد تمام روح ایمان و عرفان در وجود مقدّسش مبعوث شود و از او بسایر قلوب و نفوس انتقال و تکثّر یابد وگردن‌کشان و متکبّران که از قبول امرالله اعراض کنند و بمعاندت و محاربه با آن جمال الهی اقدام نمایند بکلمهٔ مبارکه‌اش مقتول گردند و بزوال نعمت و دولت و انواع مصائب و نکبت مبتلا شوند و باشد که برخی از این ملل معانده بالکلّ زایل و مقهور و

مستأصل و معدوم گردند چنانکه فرموده‌است یریدالله‌ان یحقّ الحقّ بکلماته و یقطع دابرالکافرین و همین است مقصود از آنچه در بشارت ظهور حضرت مسیح در آیهٔ چهارم از فصل یازدهم کتاب اشعیاء نازل شد که آن حضرت زمین را بعصای دهانش خواهد زد و بروح لبهایش شریر را خواهد کشت یعنی بکلامی که از لسان مبارکش نازل می شود اهل ارض را مغلوب و اشرار را مقهور و معدوم خواهد فرمود زیرا نزد اهل بصیرت ثابت و محقّق است که آنچه از فم مشیّت صادر شود تحقّق و وقوع یابد و احدی از اولی‌القوّة و القدرة منع و دفع آن را نتواند چنانکه رومانیان و یهود در ظهور حضرت عیسی بکلمهٔ الهیّه معدوم و مقهور شدند و قبایل کثیره از وثنیّه و زردشتیّه در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء فانی و مغلوب گشتند پس بملاحظهٔ این قاهریّت آن روح قدسی را باسم عزرائیل ستوده‌اند و معنی اماته و قبض ارواح را مبیّن داشته‌اند

و خلاصة‌القول از آنچه عرض شد معنی صور و ندا و موت و حیوة را که در آیات و احادیث قبل نازل و وارد شده‌است توانی دریافت که مقصود از دمیدن در صور ارتفاع ندای ایندو ظهور مبارک است که بدان بشارت داده‌اند که صور اوّل در مکّهٔ معظّمه دمیده شود یعنی ندای ظهور اوّل از آن ارض ارتفاع یابد و بسمع اهل عالم رسد و صور دویّم از صخرهٔ بیت‌المقدّس بلند گردد یعنی ندای ظهور ثانی که ظهور اعظم است از اراضی مقدّسه ارتفاع یابد و آن ارض اقدس مقرّ حشر ارواح مقدّسه گردد وهمین است مقصود از این حدیث که مجلسی علیه‌الرّحمه در باب علامات از کتاب بحار از ابان بن تغلب روایت کرده قال قال ابو عبدالله علیه السّلم انّ اوّل من یبایع القائم علیه‌السّلم جبرئیل ینزل فی صورة طیر ابیض فیبایعه ثمّ یضع رجلاً علی بیت‌الله الحرام و رجلاً علی بیت‌المقدّس ثمّ ینادی بصوت طلق ذلق تسمعه الخلائق اتی امرالله فلا تستعجلوه یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود که اوّل کس که با قائم علیه السّلم بیعت کند جبرئیل باشد که بصورت طیری ابیض نازل گردد و با آن حضرت بیعت کند پس یکپای خود را بر بیت‌الله الحرام نهد و پای دیگر خود را بر بیت‌المقدّس گذارد پس بصوت روان فصیح چنانکه خلایق بشنوند باین آیهٔ مبارکه ندا فرماید که اتی امرالله فلا تستعجلوه پس بر وفق این حدیث شریف چون روح‌القدس که

مهبطش قلب مبارک صاحب ظهور است از مصدر امر مأمور بندا شد نخست ندای ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی از مکّهٔ معظمه مرتفع شد و صیحهٔ ظهور قائم موعود مسموع جمیع خلق گشت و پس از استقرار جمال اقدس ابهی در مدینهٔ مقدّسهٔ عکّا ندای ظهور ثانی از اراضی مقدّسه ارتفاع یافت و بتوسّط الواح مقدّسه اخبار ورود یوم‌الله و ظهور امرالله بجمیع اهل ارض از ملوک و سلاطین تا رعایا و متوسّطین بلوغ یافت پس ملاحظه فرما که چگونه محلّ ارتفاع ندای ایندو ظهور اقدس در این حدیث تصریح شده و بشارت مقام ظهور امرالله در غایت توضیح وارد گشته ولکن لا یتذکّر بها الاّ من کان له اذن واعیة و قلب منیر و هم از آنچه ذکر شد معنی موت و حیوة را ادراک نما که آنچه از این مقوله در کلمات انبیاء و مرسلین و اولیاء و مقرّبین در موقع بشارت از ظهور واقع شده‌است مقصودشان از ذکر موت موت قلب است که عبارت از کفر باشد و مقصودشان از حیوة حیوة روح است که عبارت از ایمان باشد زیرا در هر هنگام که چهرهٔ نورانی حضرت مقصود و جمال دل‌آرای شاهد موعود از استار غیب ظاهر گردد از ندای روان‌بخشش ارباب قلوب صافیه حیوة روحانی یابند و بنداءالله مبعوث گردند و دارای روح تازه و حیوة جدید و فؤاد بدیع شوند و ارباب قلوب مقلوبه و نفوس شریره از این حیوة که مقصود اصلی از ایجاد است محروم گردند و از سمع و بصر و فؤاد بی‌بهره مانند و در حقیقت مرده و پژمرده و افسرده باشند و در کتب مقدّسهٔ توراة و انجیل و فرقان در مواضع کثیره لفظ موت و حیوة بر صاحبان کفر و ایمان اطلاق شده و کافر را میّت و مؤمن را حیّ خوانده‌است چنانکه در سورهٔ مبارکهٔ انعام در بارهٔ سیّدالشّهدا حمزه و رئیس‌الاشقیاء ابوجهل عزّ نزول یافت قال‌الله عزّ و جلّ اومن کان میْتاً فاحییناه و جعلنا له نوراً یمشی به فی‌النّاس کمن مثله فی‌الظّلمات لیس بخارج منها کذلک زیّن الکافرین ما کانوا یعملون یعنی آیا کسی که مرده بود و ما او را زنده کردیم و حیوة بخشیدیم و باو نوری عطا فرمودیم که بآن مابین ناس مشی نماید مانند کسی است که فی‌المثل در تاریکی باشد و بیرون شدن نتواند این‌چنین بر کافرین کردارشان زینت داده شد یعنی همواره کافران کردار زشت خود را نیک می‌دانستند و اعمال باطلهٔ خود را موافق رضای الهی می‌پنداشتند و هم بر این معنی محمول است این آیهٔ مبارکهٔ دیگر که می‌فرماید اموات غیر احیاء و ما یشعرون

ایّان یبعثون و مجلسی علیه‌الّرحمه در کتاب غیبت بحار در باب آیات مأوّله میفرماید روی سلام بن المستنیر عن ابی جعفر علیه‌السّلم فی قول الله عزّ و جلّ اعلموا انّ‌الله یحیی الارض بعد موتها قال یحیی‌الله عزّ و جلّ بالقائم بعد موتها یعنی بموتها کفر اهلها و الکافر میّت یعنی حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم فرمود اینکه در قرآن نازل شده‌است که خداوند تبارک و تعالی پس از آنکه زمین مرده باشد آن را زنده می‌فرماید تفسیرش اینست که بعد از کفر اهل زمین بقائم علیه‌السّلم آن را زنده می‌فرماید و مقصود خداونداز موت زمین کفر اهل زمین است زیرا که کافر میّت است انتهی و از این قبیل دلائل واضحه در آیات و احادیث بسیار است اگر کسی را دل زنده و فؤاد منیر ادراک کننده باشد

و بالجمله چون مطالب مذکوره مکشوف گشت اکنون زمام قلم را بنگارش این مطلب معطوف می‌داریم که فرقهٔ شیعهٔ اثنی عشریّه را اعتقاد این است که قائم موعود شخص حجّة ابن الحسن العسکری است و باید آن حضرت ظاهر شود نه غیر آن حضرت و برای کشف این مطلب نخست معروض می دارم که چون ذکر قرب ورود یوم‌الله و ظهور موعود بر نهجی که دانستی در کتاب الهی نازل شد و بشارت آن را حضرت خاتم‌الانبیاء باصحاب و سابقین اسلام بیان فرمود. لهذا ذکر ظهور مهدی و قائم در میان امّت اسلامیّه مانند ذکر ظهور مسیح در میان ملّت اسرائیلیّه شهرت و انتشار یافت هریک از اکابر ملّت بر حسب فهم و ادراک خود از احادیث کیفیّت ظهور را بوجهی محمول داشت و در قرون اوّلیهٔ اسلام که آغاز ظهور و بروز اختلاف مشارب و انشعاب مذاهب بود هر فرقه‌ای از فرق اسلامیّه نوعی در باب ظهور موعود اعتقاد نمودند و کیفیت ظهور را در مذهب خود بدانگونه که فهمیده بودند تأسیس و تدریس کردند مثلاً اهل سنّت که سواد اعظم امّت اسلامیّه‌اند قائل شدند که مهدی موعود در آخرالزّمان تولّد می‌یابد و بر امرالله قیام می‌فرماید و با آن حضرت حضرت عیسی از آسمان نازل میشود و دجّال را با حربه‌ای از نور بقتل میرساند و فرقهٔ کیسانیّه از فرق شیعه معتقد شدند که قائم موعود حضرت محمّد بن علیّ بن ابیطالب علیه‌السّلم است که در کوه رضوی مدینه غایب شده و در یوم آخر ظهور میفرماید و بامرالله قیام مینماید و طایفهٔ زیدیّه که از فرق کبیرهٔ ملّت اسلامیّه‌اند اعتقاد نمودند که حضرت زیدبن علیّ بن الحسین علیه السّلم مهدی موعود

و قائم معهود است که در عهد خلافت هشّام بن عبدالملک اموی در حین جنگ غایب شد و در آخر الزّمان ظاهر میشود و بامامت امّت قیام مینماید و واقفیّه حضرت صادق را قائم موعود دانسته‌اند وطایفهٔ اسمعیلیّه محمّدبن اسمعیل بن جعفر الصّادق را قائم غایب منتظَر شمرده‌اند و شیعهٔ اثنی عشریّه حضرت محمّدبن الحسن العسکری را مهدی موعود تصّور نموده‌اند و این معلوم است که این فِرَق کل از اهل اسلامند و در تعیین اشخاص مذکوره باحادیث مأثوره متمسّکند و باخبار ائمّه بر صحّت عقاید خود مستدلّ و هم از احادیث سابقه که در فصل ثالث از مقالهٔ ثانیه ذکر شد دانستی که ائمّهٔ هدی بشارات ظهور را برمز و تعمیه و ایما فرموده و معذلک ظهور خلاف ماورد فی الاحادیث را مجوّز داشته‌اند و بعض ائمّه بر قائمیّت خود تنصیص و تصریح نموده‌اند و هم بر صاحب قلب منیر روشن و آشکار است که سنّت‌الله بر این جاری نشده‌است که شخصی را زیاده از هزارسال در شهر موهومی زنده نگاه دارد تا در وقت اجرای ماقضی به من قبل حاضر و موجود باشد و خداوند تبارک و تعالی را بخلق نفسی دیگر زحمت ندهد تعالی الله عمّا یقول الظّالمون علوّاً کبیرا پس عاقل لبیب داند که آنچه را ملل مذکوره در کیفیّت ظهور و تعیین شخص موعود تصّور نموده‌اند یکسره رجم بغیب و تشبّث بوهم باشد و ظهوری را که حقّ جلّ جلاله سبب امتحان عباد و اصلاح فساد من فی البلاد مقرّر داشته‌است بادراکات ظنیّهٔ علمای‌قبل‌ازظهور مدرک ومحدود نیاید

و اگر علمای عصر در تعیین شخص قائم باحادیث متمسّکند چرا باحادیث کثیرهٔ مأثوره از اهل بیت طهارت رجوع نمی‌نمایند که کلّ صریح است بر اینکه چون قائم ظاهر شود جوانی نورسیده باشد و ظهور آن حضرت در سنّ شباب سبب اعراض خلق گردد چنانکه مجلسی در مجلد غیبت بحار در باب کیفیّت ظهور آن حضرت از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه‌السّلم روایت میفرماید انّه قال لوخرج القائم لقد انکره النّاس یرجع الهیم شابّاً موفّقاً فلا یلبث علیه الاّ کلّ مؤمن اخذالله میثاقه فی الذّرالاوّل و قال ایضاً علیه‌السّلم و انّ من اعظم البلیّة ان یخرج الهیم صاحبهم شابّاً و هم یحسبونه شیخاً کبیراً یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود که اگر قائم خروج نماید هرآینه ناس او را انکار نمایند زیرا که رجوع می‌نماید بایشان در حالتی که

جوانی موفّق است پس درنگ نمی‌کند بر او مگر هر مؤمنی که خداوند میثاق او را در ذرّ اوّل اخذ فرموده باشد یعنی بدون درنگ و تأمّل آن حضرت را ردّ می‌کنند و از قبول امر مبارکش بلاتوقّف اعراض مینمایند و هم حضرت ابی‌عبدالله فرموده که بزرگتر بلیّه این است که قائم جوان و در سنّ شباب خروج میفرماید و خلق میپندارند که باید آن حضرت پیر و کبیرالسّنّ باشد انتهی

و بروفق این حدیث شریف هنگامی که نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی در ریعان شباب و نضرت و طراوت غصن در سنّ بیست و پنج سالگی بر امرالله قیام فرمود فریاد جهّال که زمام امور ناسرا بدست دارند بلند شد که وادیناه اینک حضرت حجّة در شهر جابلقا هزارساله موجود است این جوان فارسی که در این قرن تولّد یافته‌است چه میگوید و چگونه خود را قائم موعود میشمارد و هم در کتاب کافی که از کتب معتبرهٔ شیعهٔ اثنی عشریّه است باسناد خود از حکم بن ابی نعیم روایت میفرماید انّه قال اتیت ابا جعفر علیه‌السّلم و هو بالمدینة فقلت له نذر بین الرّکن و المقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتّی اعلم انّک قائم آل محمّد ام لا فلم یجبنی بشیئ فاقمت ثلٰثین یوماً ثمّ استقبلنی فی طریق فقال یا حکم و انّک لهیهنا بعد فقلت انّی اخبرتک بما جعلت لله علیّ فلم تامرنی و لم تنهنی عن شیئ و لم تجبی بشیء فقال بکرّ علیّ غدوة المنزل فغدوت علیه فقال علیه‌السّلم سل عن حاجتک فقلت انّی جعلت لله علیّ نذراً و صیاماً و صدقة بین الرّکن و المقام ان انا لقیتک ان لا اخرج من المدینة حتّی اعلم انّک قائم آل محمّدٍ ام لا فان کنت انت رابطتک و ان لم تکن انت سرت فی‌الارض فطلبت المعاش فقال یا حکم کلّنا قائم بامرالله قلت فانت المهدی قال کلّنا مهدی الی‌الله قلت فانت صاحب السّیف قال کلّنا صاحب االسّیف و وارث السّیف قلت فانت الّذی یقتل اعداءالله و یعزّ بک اولیاءالله و یظهر بک دین‌الله فقال یا حکم کیف اکون انا و قد بلغت خمساً و اربعین و انّ صاحب هذاالامر اقرب عهداً باللّبن منّی و اخفّ علی ظهرالدّابة خلاصهٔ ترجمهٔ این حدیث چنین است که حکم بن ابی نعیم گوید که خدمت حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم در وقتی که آن حضرت در مدینه بود و خدمت آن حضرت عرض کردم که من در مکّهٔ معظّمه در میانهٔ رکن و مقام نذر و عهد کرده‌ام که اگر بملاقات حضرت مشرّف گشتم از

مدینه بیرون نروم تا آنگاه که بدانم توئی قائم آل محمّد یا آنکه نیستی آن حضرت جوابی نفرمود و من سی روز در مدینه اقامت کردم تا آنکه روزی در میان راهی بآن حضرت برخوردم فرمود یاحکم تو هنوز در این شهر هستی گفتم که من به حضرتت معروض داشتم که از خداوند بر خود چه قرار داده‌ام و مرا بچیزی امر نفرمودی و از چیزی نهی نکردی و جوابی نگفتی فرمود فردا بامداد بمنزل ما بیا پس صباح بخدمتش رفتم و فرمود بپرس مطلب خود را عرض کردم که من نذری کردم و میانه رکن و مقام از خداوند بر ذمّهٔ خود روزه و صدقه نهادم که اگر با حضرتت ملاقی شدم از مدینه بیرون نروم تا بدانم که توئی قائم آل محمّد یا آنکه نیستی پس اگر تو قائم آل محمّدی مرابط و ملازم خدمتت گردم و اگر توقائم آل محمّد نیستی در زمین سیر کنم و طلب معاش نمایم فرمود یا حکم هریک از ما قائم است بامرالله یعنی هریک از ائمّه علیهم السّلم قائم است بامرالله گفتم آیا توئی مهدی فرمود هریک از ما مهدی است الی الله گفتم پس آیا توئی صاحب سیف فرمود هریک از ما صاحب سیف و وارث سیف است گفتم پس آیا توئی آن کسی که اعداءالله را بقتل می‌رساند و اولیاء الهی را عزّت می‌بخشد و دین خداوند را ظاهر می‌فرماید فرمود یاحکم چگونه من او باشم و حال آنکه بسنّ چهل و پنج سالگی رسیده‌ام و صاحب این امر بعهد شیرخوارگی از من نزدیکتر باشد و بر پشت اسب سبک‌تر و چالاک‌تر انتهی

اکنون قدری در این حدیث تدبّر و تأمّل فرما که حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم چگونه بصراحت می‌فرماید که من چهل و پنج سال عمر یافته‌ام و قائم موعود از من بعهد شیرخوارگی نزدیکتر باشد یعنی سنّ مبارکش در وقت ظهور از چهل و پنج کمتر خواهد بود و در عین شباب و ریعان جوانی ظهور خواهد فرمود در این صورت نمی‌دانم این بی‌بصران چگونه شخص هزارساله را قائم می دانند و این احادیث صریحه را چگونه انکار می‌نمایند و هم از این حدیث مستفاد می‌شود که ائمّهٔ اثنی عشر علیهم‌السّلم بصراحت و سهولت نفی قائمیّت از خود نمیفرموده‌اند که حکم بیچاره باین صعوبت حقیقت حال را استفسار نمود و در غایت سختی جواب را معلوم داشت تا دانی که این عقاید مرتّبهٔ مسلّمهٔ شیعه پس از ائمّه فرا یافته شده و حکم ضروری و بدیهی در میان ملّت یافته‌است و نیز مجلسی در مجلّد غیبت بحار

در باب کیفیّت خروج قائم از ازدی روایت نموده‌است که من و ابوبصیر و علیّ بن عبدالعزیز خدمت حضرت ابی عبدالله علیه‌السّلم مشرّف شدیم فقلت لابی عبدالله انت صاحبنا فقال انّی لصاحبکم ثمّ اخذ جلدة عضده فمدّها فقال انا شیخ کبیر و صاحبکم شابّ حدث یعنی گفتم بحضرت ابی عبدالله که آیا توئی صاحب ما یعنی قائم موعود آن حضرت فرمود من صاحب شما باشم پس پوست بازوی خود را گرفت و کشید و فرمود من پیر و کبیرالسّن شده‌ام و صاحب شما جوانی نو رسیده باشد و نیز در این کتاب از ابی بصیر از ابی عبدالله علیه السّلم روایت کرده‌است که آن حضرت فرمود لیس صاحب هذاالامر من جاز اربعین یعنی صاحب این امر نباشد کسی که سنّش از چهل تجاوز کند و ایضاً در این کتاب فی باب ما روی عن الباقر علیه‌السّلم از امّ هانی ثقفیّه روایت نموده است انّها قالت غدوت علی سیّدی محمّد بن علّی الباقر علیه‌السّلم فقلت له یا سیّدی آیة فی کتاب الله عزّ وجل عرضت بقلبی اقلقتنی و اسهرتنی قال فاسئلی یا امّ هانی قلت قول‌الله عزّ وجل فلا اقسم بالخنّس الجوار الکنّس قال نعم المسئلة سألتنی یا امّ هانی هذا مولود فی آخر الزّمان هو المهدیّ من هذا العترة تکون له حیرة و غیبة یضلّ فیها اقوام و یهتدی فیها اقوام فیا طوبی لک ان ادرکته و یا طوبی لمن ادرکه یعنی امّ هانی ثقفیّه گفته‌است که بامدادی خدمت حضرت امام محمّد باقر مشرّف شدم و عرض کردم یا سیّدی آیه‌ای از کتاب‌الله بر قلب من وارد شده و مرا مضطرب کرده و از خواب ممنوع داشته‌است فرمود بپرس آن را یا امّ هانی گفتم قول خداوند عزّ و جلّ که فرموده‌است فلا اقسم بالخنّس الجوار الکنّس فرمود نیکو مسأله‌ای سؤال نمودی یا امّ هانی این تولّد شونده‌ای است در آخرالزّمان و او مهدی است از این عترت او را حیرتی و غیبتی است که در آن گروهی گمراه گردند و گروهی هدایت یابند خوشا بحال تو اگر او را دریابی و خوشا حال کسی که او را دریابد انتهی پس قدری در این احادیث تفکّر کن و ملاحظه فرما که چگونه ائمّه علیهم السّلم تصریح فرموده‌اند که قائم موعود جوان نورسیده باشد و کسی که سالش از چهل بگذرد قائم موعود نباشد و هم در این حدیث آخر میفرماید که این موعود در آخرالزّمان تولّد یابد و اگر نفسی در احادیث و اخبار تتبّع نماید مواضع کثیره بیند که از حضرت موعود بلفظ صبی و لفظ غلام و لفظ شابّ تعبیر شده که شاید ارباب

فراست مقصود را دریابند و بقائم موهوم هزارساله فریفته نگردند چنانکه مجلسی در باب صفات قائم در مجلّد غیبت بحار از یحیی بن سالم از ابی جعفر علیه السّلم روایت میفرماید که انّه قال صاحب هذاالامر اصغرنا سناً و اخملنا* شخصاً قلت متی یکون قال اذا سارت الرّکبان ببیعة الغلام فعند ذلک یرفع کلّ ذی صیصیة لواءً یعنی حضرت ابی‌جعفر علیه‌السّلم فرمود صاحب این امر کسی است که سنّش از ما کمتر است و ذکرش مخفی‌تر* گفتم چه‌وقت خواهد بود فرمود وقتی که مسافران به‌بیعت غلام یعنی پسر بگردش آیند در آن‌وقت هر صاحب قوّه لوائی برپا کند انتهی و از این‌قبیل اخبار بسیار است و اگر نگارنده بخواهد جمیع احادیث وارده را بنگارد این رساله کتابی مبسوط گردد و از مقصد اصلی باز ماند لهذا محض تنبّه آن جناب در هر باب بذکر بعض احادیث اکتفاء مینماید و مطالعهٔ تمام آن را در عهدهٔ طالب و مجاهد و منصف وا میگذارد   و اعجب از هر شیئ اینست که علمای امّت و رؤسای ملّت که ایندو ظهور اجلّ اعظم را با احتجاج بآیات الهیّه و بیّنات حقیقیّه که اعظم ادلّه و براهین است نزد صاحبان قلوب زکیّه و قدرت بر جذب قلوب و تقلیب نفوس با معاندت اولی‌البطش و القدرة و معارضت اولی‌الظّن و الفقاهة و با تأیید بآیات و بشارات فرقانیّه و تصریح احادیث و اخبار صحیحه چنانکه مشاهده نمودی و خواهی نمود بقائمیّت قبول

---

* _ جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد صفحهٔ ٤٥ این کلمه را "اجملنا" و معنی آن را "شخصش جمیل‌تر" مرقوم داشته‌اند.

نمینمایند و بشبهات واهیه از تقلّد امرالله گردن میپیچند قائمیّت حضرت حجّة ابن الحسن العسکری را که نه او را دیده‌اند و نه کتابی و برهانی از او در دست دارند و نه خبر تولّد او را جز از یک زن و یا یک دو خادم مسموع داشته‌اند چگونه باور نموده‌اند و محقّق پنداشته‌اند لیس ذلک الاّ انّهم اتّبعوا الهوی و نبذوا الهدی و اضلّهم الشّیطان و غرّتهم دواعی الکبر و الطّغیان کما اضلّ قبلهم قوماً آخرین و الحقهم بالسّابقین من المتجبّرین و المتکبّرین و الحمد لله مالک یوم‌الدّین

و مقصود از لفظ غیبت و رجعت که در کلمات ابرار وارد شده آن نیست که ارباب وهم تصّور نموده‌اند که شخصی هزارسال و اکثر از میان قوم غایب شود و در شهری موهوم سکونت نماید و بعد ببدنه و اعتباراته الشّخصیّة رجعت کند چه از سنّت الهیّه چنین چیزی معهود نبوده است و از قبل چنین امری واقع نشده و آنچه بخضر و الیاس و امثالهما تمثیل نموده‌اند وهم صرف بوده بلکه لفظ غیبت آنچه در کلمات سابقین وارد گشته بود بر دو معنی اطلاق شده‌است اوّل اوقات غیبت شمس حقیقیّه و اوان بطون کلمهٔ الهیّه و مشیّت کلیّه است چنانکه این مطلب در مقالهٔ اولی مشروحاً ذکر شد زیرا نزد محقّقین معلوم است که روح اقدس و شارع مقدّس همواره در لباس بشریّت و قمیص انسانیّت در میان خلق بوده‌است و خواهد بود و اوقات اظهار امر و ارتفاع ندای آن جوهر الجواهر و حقیقة الحقایق در کلمات و بشارات قبل بیوم وظهور و طلوع و امثالها و هیکل مبارکش بعرش عظیم تعبیر یافته مانند یوم ظهور حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء و این ظهور اقدس اعظم ابهی و اوان بطون و عدم ادّعای آن حقیقةالحقائق بلیل و غیبت و غروب و امثالها و هیکل اقدسش بکرسی رفیع مسمّیٰ و معبّرگشته است دویّم غیبتهائی است که مظاهر امرالله قبل از ارتفاع ندا و دعوت خلق از میان قوم فرموده اند مانند غیبت حضرت موسی از مصر و توقّف آن حضرت در مدین و مانند غیبت حضرت نقطهٔ اولی از فارس قبل از ادّعای قائمیّت و توجّه آن حضرت باصفهان و مانند غیبت جمال اقدس ابهی از دارالسّلام و توقّف در سلیمانیّه و لفظ غیبت جز بر این دو معنی در کلمات ابرار اطلاق نشده و آنچه دیگران مدّعی آنند عادةً غیر ممکن و نامعقول است اینست که ائمّهٔ هدی غیبت قائم را در احادیث بغیبت یوسف از کنعان و توقّف او در مصر تشبیه فرموده‌اند چنانکه در مجلّد غیبت بحارالانوار از سدیر صیرفی روایت نموده قال سمعت ابا عبدالله الصّادق یقول انّ فی صاحب هذاالامر لشبه من یوسف فقلت کانّک تخبرنا بغیبة او حیرة فقال ما ینکر هذاالخلق اشباه الخنازیر من ذلک انّ اخوة یوسف کانوا عقلاء اَلبّاء اسباطاً اولاد الانبیاء دخلوا علیه فکلّموه و خاطبوه و تاجروه و کانوا اخوته وهو اخوهم لم یعرفوه حتّی عرّفهم نفسه و قال لهم انا یوسف فعرفوه حینئذٍ الی ان قال علیه‌السّلم فما تنکر هذه الامّة ان یکون‌الله یفعل بحّجته ما فعل بیوسف ان

یکون صاحبکم المظلوم المجحود حقّه صاحب هذاالامر یتردّد بینهم و یمشی فی اسواقهم و یطأ فرشهم و لا یعرفونه حتّی یأذن‌الله له ان یعرّفهم نفسه کما اذن لیوسف حتّی قال له اخوته انّک لانت یوسف قال انا یوسف ترجمهٔ حدیث این است که صادق آل محمّد فرمود هر آینه در صاحب این امر شباهتی بیوسف است. راوی گوید به‌آنحضرت گفتم گویا ما را به‌غیبتی و یا حیرتی خبر میدهی آن‌حضرت فرمود چه انکار می‌کنند این خلق اشباه خنازیر اینرا هرآینه برادران یوسف عقلا و صاحبان مغز و اسباط و اولاد انبیاء بودند. داخل شدند بر یوسف و با او تکلّم و خطاب و معامله کردند و برادران او بودند و او برادر ایشان بود و نشناختند او را تا آنکه او خود را بایشان شناسانید و بایشان گفت که من یوسف هستم پس او را آنوقت شناختند پس چه انکار می‌کنند این امّت که خداوند عزّ و جلّ با حجّت خود آن کند که با یوسف معمول داشت که صاحب مظلوم شما که حقّ او را انکار می‌کنند حضرت صاحب الامر در میان خلق تردّد نماید و در بازارها بگردد و بر فرش قوم پا گذارد و نشناسد او را که قائم موعود است تا آنکه خداوند تبارک و تعالی او را اذن دهد که خود را بخلق بشناساند چنانکه بیوسف اذن داد حتّی آنکه برادران یوسف باو گفتند آیا البتّه توئی یوسف واو گفت منم یوسف انتهی

پس ملاحظه فرما که غیبت قائم موعود را چگونه بغیبت یوسف تشبیه میفرماید و غیبت معقول همین است نه آنچه دیگران تصّور کردند و در یکهزار سال خلق را بامری غیر معقول فریفته داشتند و بر وفق حدیث حضرت نقطهٔ اولی روح من فی الارض له الفداء در میان خلق سیر میفرمود و در بازار فارس و بوشهر تجارت مینمود وکسی نمی دانست که آن حضرت مهدی موعود و صاحب مقام محمود است تا آنکه اذن الهی فرا رسید و آن حضرت بإعلاء ندا و دعوت من فی‌الارض و السّماء قیام فرمود برحسب تمسّک بعقاید مذهبیّه نخست خویشان و منسوبان آن حضرت را که انجب و اورع ذریّهٔ نبویّه بودند حیرت فروگرفت و در وقت ادّعای قائمیّت اکابر اصحاب آن حضرت را تزلزل و تحیّر دست داد چندانکه مکرّر از آن حضرت بر سبیل حیرت مستفسر می‌شدند که آیا توئی قائم موعود و آن حضرت در جواب

میفرمود که منم قائم موعود و این مطالب در کتب تاریخیّهٔ قوم مفصّلاً مسطور است و بر السنهٔ مطّلعین مشروحاً مذکور

و مقصود از رجعت نیز که در کلمات اولیاء سلام‌الله علیهم وارد شده‌است رجعت حقایق و آثار ظهور قبل است در ظهور بدیع و تجلّی روح قدسی در قمیص جدید زیرا که حقیقة‌الحقایق در هر وقت ظهور فرماید و بهر قمیص تجلّی نماید همان حقیقة واحدهٔ اوّلیّه است و همان جوهرهٔ قدسیّهٔ الهیّه که در آغاز تجلّی نموده و ظهور فرموده‌است تعدّد مظاهر حقیقت واحده را متعدّد نگرداند و کثرت مجالی شمس متجلّی را متکثّر ننماید و این مطلب از کتب انبیاء و بیانات اولیاء نیک محقّق و مستفاد میشود و چون این مسأله در آغاز مقالهٔ اولی مبیّن و مشروح ذکر شد در این مقام بتکرار آن نمیپردازیم و خلاصهٔ مقصود این است که نظر بهمین نکتهٔ اتّحاد حقیقی است که در بیانات مظاهر الهیّه اخبار از رجعت انبیاء و ائمّه وارد شده‌است از قبیل رجعت حضرت عیسی و در اخبار ائمّه اثنی عشر رجعت حضرت سیّدالشهداء و رجعت محمّد بن الحسن العسکری و امثالهم سلام‌الله علیهم و این معلوم است که مقصودشان رجعت حقایق بوده نه رجعت حدود شخصیّه و عوارض اعتباریّه مثلاً در این عبارت حضرت امیر تفکّر نما که در خطبهٔ مبارکهٔ طتنجیّه میفرماید اَلا و نحن النّذر الاولی و نذر الاخرة و الاولی و نذر کلّ زمان و اوان و بنا هلک من هلک و نجا من نجا یعنی آگاه باشید که مائیم نذیران ازمنهٔ اولی و نذیران آخرت و اولی و مائیم نذیران هر زمان و هر اوان بما هلاک شد هرکه هلاک شد و بما نجاة یافت هرکه نجاة یافت یعنی در هر زمان داعی و هادی و منذر خلق ما بودیم و سبب نجاة و هلاک خلق ما شدیم و این معلوم و محقّق است که در زمان بعثت و رسالت حضرت موسی و اوان ظهور و قیام حضرت عیسی علیهما التّحیّة و البهاء کسی که نامش علی و پدرش ابوطالب باشد نبود تا بدعوت خلق قیام فرماید و موجب نجاة قومی و هلاک قوم دیگر گردد و همچنین در این بیان حضرت عیسی که در باب اوّل و باب آخر کتاب مکاشفات یوحنّا مذکور است که فرمود منم اوّل و منم آخر ملاحظه فرما که در زمان حضرت موسی و زمان حضرت خاتم‌الانبیاء علیهما افضل التّحیّة و الثّناء باین اسم و رسم و هیأت وعوارض شخصیّه و حدود بشریّه عیسی نامی نبوده بدعوت و

هدایت خلق قیام فرماید تا کلمهٔ منم اوّل و منم آخر باین معنی بر آن حضرت صادق آید پس معلوم و محقّق شد که مقصود انبیاء و ائمّه سلام‌الله علیهم در امثال این بیانات رجعت آثار و حقایق است نه عود حدود و عوارض باین معنی که این نفوس قدسیّه ظهور قبل را عین ظهور بعد دانسته و وجود خود را رجعت مظاهر قبل شمرده‌اند و بملاحظهٔ وحدت ذاتی و اتّحاد حقیقی از رجعت و ظهور خود در آخرالزّمان اخبار و اعلام فرموده‌اند و باین تحقیق لطیف و بیان شریف توانی دریافت که احادیثی که در بشارت رجعت محمّد و علی و سیّدالشّهداء و محمّد بن الحسن العسکری سلام‌الله علیهم بالاسم وارد شده‌است بر این معنی محمول است نه برمعنای غیر معهود و غیر معقول

و خلاصة‌القول بملاحظهٔ همین نکته در اخبار و احادیث بصراحت وارد شد که چون حضرت موعود ظهور فرماید خود را عین انبیای قبل شمرد و ظهور خود را رجعت ائمّهٔ اسلام مقرّر دارد و توحید حقیقی را ظاهر و باهر و آشکار نماید چنانچه صادق آل محمّد در حدیث مشهور مفضّل بن عمر میفرماید و یظهر سیّدنا القائم مسنداً ظهره الی الکعبة و یقول یا معشرالخلایق اَلا و من اراد ان ینظر الی آدم و شیت فها انا ذا آدم و شیث اَلا و من اراد ان ینظر الی نوح و سام فها انا ذا نوح و سام اَلا و من اراد ان ینظر الی ابراهیم و اسمعیل فها انا ذا ابراهیم و اسمعیل الا و من اراد ان ینظر الی موسی و یوشع فها انا ذا موسی و یوشع اَلا و من اراد ان ینظر الی عیسی و شمعون فها انا ذا عیسی و شمعون اَلا و من اراد ان ینظر الی محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و امیرالمؤمنین علیّ فها انا ذا محمّد و علیّ اَلا و من اراد ان ینظر الی الحسن و الحسین فها اَنا ذا الحسن و الحسین اَلا و من اراد ان ینظر الی‌الائّمة من ولد الحسین فها انا ذا الائّمة من ولد الحسین و یعدّ الائّمة واحداً بعد واحدٍ انتهی

چون ترجمهٔ این حدیث در اوّل مقالهٔ اولی در مبحث توحید ذکر شد در این مقام تکرار نمینمائیم و مقصود این است که حضرت قائم از آدم ابوالبشر تا حضرت خاتم‌الانبیاء از رسل و خلفای ایشان و از امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب تا آخر از ائمّهٔ اسلام را یک یک نام می‌برد و میفرماید اینک من او هستم هرچه میخواهید بپرسید تا شما را بآن آگاه نمایم پس از تدبّر در این حدیث آنچه ذکر شد از وحدت مظاهر امرالله ثابت و محقّق میشود و

اینکه قائم موعود رجعت کلّ است روشن و آشکار میآید و بر وفق این حدیث شریف حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاقدس الاعلی پس از اظهار امر مبارک این مقام را باتمّ تفصیل ادّعا فرمود و در کتاب مستطاب بیان رجعت آل محمّد را بابین قول و افصح ذکر ثابت و مدلّل نمود زهی حیرت که اگر بر فرض محال حضرت محمّد بن الحسن ظاهر شود و بگوید که من آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّدم این قوم باور میکنند با اینکه دلیلی وثیق بر وجود و تولّدش ندارند و اثبات مولودی چنان را جز بروایت یک زن و یک دو خادم نتوانند و از قائم حقیقی که امر مبارکش بوحی آسمانی ثابت و مدلّل و بنفوذ و غلبهٔ ظاهره مقرّر و مسدّد و با اخبار صحیحه و احادیث واضحه موافق و مؤیّد است ادّعای این مقام را که من محمّد بن الحسنم باور نمیدارند

و در ادیان سابقه نیز همین حادثه وقوع یافت و خداوند تبارک و تعالی بهمین نوع از رجعت امم ماضیه را امتحان فرمود مثلاً در کتب انبیای بنی اسرائیل نازل شد که قبل از ظهور مسیح موعود نخست ایلیا یعنی الیاس رجعت مینماید و خلق را بقرب ظهور موعود بشارت می‌دهد زیرا که یهود حضرت الیاس را بر وفق آنچه در فصل دویم ازکتاب دویم ملوک وارد شده‌است زنده و حیّ صاعد بآسمان میدانستند و الی یومنا هذا نیز بر این اعتقاد باقی و راسخند لهذا چون جمال انور عیسوی از افق اراضی مقدّسه طلوع نمود و ادّعای مقام مسیحیّت موعوده را فرمود علمای بنی‌اسرائیل بآن حضرت اعتراض نمودند که اگر تو مسیح موعودی چرا ایلیا رجعت نفرمود و ما را بظهور تو بشارت نداد و چندان در این اعتراض ابرام نمودند که آخر روزی شاگردان حضرت عیسی این مسأله را از آن حضرت مستفسر شدند حضرت عیسی در جواب فرمود که حضرت یحیی همان ایلیا بود که آمد و او را نشناختند و آنچه خواستند باو کردند چنانکه این فقره در باب هفدهم انجیل متّی مشروحاً مسطور است و هم در باب یازدهم همین انجیل متّی پس از ذکر و تمجید حضرت یحیی میفرماید اگر باور کنید همان ایلیا است که باید بیاید پس هرکس گوش شنوا دارد بشنود انتهی

و نیز امّت مسیحیّه در ظهور حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم بهمین عدم ادراک معنی رجعت ممتحن گشتند زیرا چنانکه در باب بیست و چهارم انجیل متّی و موافقت سایر

اناجیل مذکور و مسطور است حضرت عیسی اصحاب خود را بشارت داد که ثانیاً از آسمان نازل خواهد شد و بار دیگر باین عالم رجعت خواهد فرمود و در غایت تأکید ایشان را سفارش نمود که زنهار کسی شما را نفریبد و البتّه نفسی بادّعای پیغمبری شما را از راه نبرد زیرا که مدّعیان کاذب و پیغمبران دروغگوی بسیار ظاهر خواهند شد و گروهی را خواهند فریفت و بسیاری امر آنان را قبول خواهند کرد اینک قبل از وقوع این حوادث شما را اطّلاع دادم و اخبار نمودم پس صابر باشید تا آنکه مرا ببینید بر ابرها نشسته از آسمان نازل می شوم و ملائکهٔ خود را با صورهای بلند آواز بجهت جمع کردن مخصوصین و برگزیدگان باقطار عالم میفرستم   و خلاصةالقول نظر باین بیانات حضرت عیسی علیه الاف التّحیة و الثّناء مسألهٔ رجعت آن حضرت مسلّمی تمام فرق عیسویّه گشت و از جملهٔ ضروریّات و بدیهیّات اوّلیهٔ آن دین بزرگ شد تا چون نیّر جمال احمدی از افق عربستان طالع شد و جمیع امم را بشرع حنیف و ملّت بیضاء دعوت فرمود مسیحیان بدون تردید امر آن حضرت را نپذیرفتند و العیاذ بالله حضرت خاتم الانبیاء را از جملهٔ انبیای کذبه‌ای که حضرت عیسی خبر داده بود محسوب داشتند والی یومنا هذا منتظر رجعت حضرت عیسی بشخصه ماندند پس قدری در این مقام تدبّر و تفکّر نما که اگر شیعهٔ اثنی عشریّه بسبب ذکر رجعت حضرت محمّد بن الحسن العسکری در بعض اخبار از مدّعی مقام قائمیّت اعراض نمایند و در این اعراض محقّ باشند امّت مسیحیّه در اعراض از امر حضرت خاتم‌الانبیاء علیه و آله افضل التّحیّة و الثّناء چه مقدار از شیعه اولی و احقّند زیرا اگر ذکر قائمیّت و رجعت محمّد بن الحسن از ضروریّات مذهبیّه است و مختلف‌فیه سایر فرق اسلامیّه رجعت حضرت عیسی از ضروریّات دینیّهٔ ملل عیسویّه است و متّفقٌ علیه فرق مسیحیّه با اینکه خبر رجعت حضرت عیسی در انجیل که کتاب آسمانی است نازل شده و حضرت رسول هم رجعت و نزول حضرت عیسی را تصدیق فرموده و خبر رجعت محمّد بن الحسن در قرآن نازل نشده‌است بلکه در احادیثی وارد است که صحّت و سقم آن را نمی‌دانند و اثبات آن را به کتاب الهی نمی‌توانند و بالجمله در آنچه ذکر شد نیک تدّبر و تفکّر نما تا معنی رجعت را بیابی و صدق حدیث شریف نبوی را برأی‌العین ادراک نمائی که فرمود کلّ ما کان فی الامم السّالفة فانّه یکون

فی هذه الامّة مثله حذو النّعل بالنّعل و القذّة بالقذّة و بعض ائمّۀ اثنی عشر باین نکته تصریح فرمودند که رجعت و قیام حضرت حجّة بن الحسن پس از موت و وفات آن حضرت باشد یعنی رجعت و قیام قائمی که شیعه بآن منتظرند مانند رجعت ایلیا باسم حضرت یحیی شود که شاید امّت نائمه و ناس سکاری بیدار شوند و بهوش آیند و معنی رجعت را دریابند و در یوم مشهود از معرفت حضرت موعود محروم نگردند کما روی المجلسی فی مجلّد غیبة البحار فی باب اسماء القائم و القابه بالاسناد عن ابی سعید الخراسانی قال قلت لابی عبدالله علیه‌السّلم المهدی و القائم واحد فقال نعم فقلت لأیّ شیئ سمّی المهدی قال لانّه یهدی الی کلّ امر خفیّ و سمیّ القائم لانّه یقوم بعد ما یموت انّه یقوم بامر عظیم یعنی ابوسعید خراسانی گفته‌است که از حضرت ابی عبدالله علیه‌السّلم پرسیدم که مهدی و قائم یکی است فرمود بلی پس پرسیدم که چرا او را مهدی نامیده‌اند فرمود بجهت اینکه او هدایت می‌فرماید بهر امر مخفی مستوری و بجهت این بقائم نامیده‌شده‌است که او قیام میفرماید پس از آنکه بمیرد و فوت شود هرآینه او قیام خواهد فرمود بامری بزرگ انتهی فتدبّر و اعرف و کن من الّشاکرین

و نیز این نکته را ادراک فرما که چون ملّت شیعه قائم موعود را شخص حجّة ابن الحسن العسکری دانسته و ائمّۀ هدی را اوصیای حضرت خاتم‌الانبیاء علیهم افضل التّحیّة و الثّناء شناخته‌اند لهذا این مسأله مابین این قوم معروف و مسلّم شد که ظهور قائم ظهور وصایت و نیابت باشد و مانند سایر ائمّه مروّج شریعت اسلامیّه گردد و شرع اسلام هرگز تغییر و تبدیل نیابد ولکن از آنچه نگاشته شد واضح و هویدا گشت که ایندو ظهور اعظم اعلی که بشارت آن در جمیع صحف اولی نازل و وارد شده‌است ظهور مقام شارعیّت است و اصالت نه ظهور مقام وصایت و نیابت و اگر در آیات قرآنیّه تفکّر نمائی این نکته را بخوبی دریابی زیرا که آیۀ مبارکۀ هل ینظرون الاّ ان یأتیهم‌الله فی ظلل من الغمام و الملائکة و قضی الامر والی‌الله ترجع الامور و آیۀ کریمۀ وجاء ربّک و الملک صفّاً صفّاً و آیۀ یوم یأتی ربّک او بعض آیات ربّک و امثالها کلّ بر بشارت ایندو ظهور مبارک مفسّر و منزّل است و از احادیث و اخبار اهل بیت طهارت نیز این نکته را بخوبی توان دریافت چنانکه مجلسی علیه الرّحمة در باب

سیر و اخلاق و خصائص قائم از مجلّد غیبت بحارالانوار از ابی حمزهٔ ثمالی روایت میفرماید انّه قال سمعت ابا جعفر علیه‌السّلم یقول لو قد خرج قائم آل محمّد علیه‌السّلم لنصره‌الله بالملائکة المسوّمین و المردفین و المنزلین و الکرّوبیّین یکون جبرائیل امامه و میکائیل عن یمینه و اسرافیل عن یساره و الرّعب مسیرة شهر امامه و خلفه و عن یمینه و عن شماله و الملائکة المقرّبون حذاه اوّل من یتّبعه محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و علیّ الثّانی و معه مخترط یفتح‌الله له الرّوم و الصّین و التّرک و الدّیلم و السّند و الهند و کابل و الخزر یا اباحمزه لا یقوم القائم الاّ علی خوفٍ شدید و زلازل و فتنة و بلاء و یصیب‌النّاس و طاعون قبل ذلک و سیف قاطع بین العرب و اختلاف شدید بین‌النّاس و تشتّت فی دینهم و تغیّر من حالهم حتّی یتمنّی المتمنّی الموت صباحاً و مساءً من عظم ما یری من کلب‌النّاس و اکل بعضهم بعضاً و خروجه اذا خرج عندالایاس و القنوط فیا طوبی لمن ادرکه و کان من انصاره و الویل کلّ الویل لمن خالفه و خالف امره و کان من اعدائه. ثمّ قال یقوم بامر جدید و سنّة جدیدة و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شأنه الاّ القتل و لا یستنیب احداً و لا تأخذه فی الله لومة لائم خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این است که ابو حمزهٔ ثمالی روایت نموده که شنیدم از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلم که میفرمود اگر قائم آل محمّد خروج فرماید هرآینه خداوند تبارک و تعالی او را نصرت میفرماید بملائکهٔ مسوّمین و مردفین و منزلین و کرّوبیّین جبرئیل از پیش روی آن حضرت و میکائیل از طرف دست راست و اسرافیل از طرف دست چپ آن حضرت می‌باشد و رعب و هراس یکماهه راه از پیش روی و راست و چپ و خلف او سیر میکند و ملائکهٔ مقرّبین در برابر آن حضرت میباشند اوّل کس که متابعت و پیروی آن حضرت می‌نماید محمّد صلّی‌الله و آله و سلّم است و دویّم کس علی علیه‌السّلم و با او شمشیر برّنده‌ای است که خداوند تبارک و تعالی می‌گشاید برای او روم و چین و ترک و دیلم و سند و هند و کابل و خزر را یا ابا حمزه قیام نمیفرماید قائم مگر با خوف شدید وتزلزل و فتنه یعنی فریفتگی و بلائی که بمردم میرسد و طاعون پیش از آن و شمشیر قاطعی میان عرب و اختلاف سختی میان مردم و تشتّت و تفرقهٔ در دین ایشان و تغیّر و دیگرگونگی در حالشان تا بدان حد که تمنّا کننده در هر صبح و شام تمنّای مرگ کند از بس مراسم درندگی و شرارت خلق را بزرگ

بیند که بعضی بعض دیگر را بخورند یعنی بر یکدیگر ظلم کنند و از قتل و سبی و اکل اموال بیچارگان مضایقت ننمایند و خروج آن حضرت در زمان یأس و نومیدی باشد پس خوشا حال کسی که او را دریابد و از انصار و یاران او گردد و وای و تمام وای بر کسی که با او مخالفت کند و فرمان او را نپذیرد و از دشمنان او شود پس فرمود که قائم بامر تازه‌ای قیام میفرماید و سنّت جدیده یعنی آداب تازه و قضاوت جدیدی که بر عرب سخت و دشوار باشد و شأن او جز قتل نباشد و کسی را نایب و جانشین خود نفرماید و ملامت ملامت کنندگان او را فرو نگیرد یعنی از ملامت و سرزنش خلق از قیام بامرالله باز نماند انتهی

اگرچه هریک از فقرات این حدیث شرحی لازم دارد لکن چون این مطالب از بعد انشاءالله تبارک و تعالی در ضمن احادیث مشروحاً ذکر خواهد شد در این مقام ببسط مقال نمی‌پردازد اکنون مقصود این مطلب است که حضرت باقر علیه‌السّلم می‌فرماید اوّل کسی که متابعت و پیروی قائم می نماید محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم و دویّم کس علی علیه‌السّلم می‌باشد و بامر جدید و سنت و قضاوت جدیده قیام میفرماید و این عبارت صریح است که آن حضرت دارای مقام شارعیّت و متبوعیّت و اصالت است نه صاحب رتبهٔ وصایت و تابعیّت و نقابت و نیز در عبارت خطبهٔ مبارکهٔ طتنجیّه تدبّر فرما که امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه‌السّلم در بشارت ظهور ثانی از ایندو ظهور معظّم فرموده‌است فتوقعّوا ظهور مکلّم موسی من الشّجرة علی الطّور فیظهر هذا ظاهر مکشوف و معاین موصوف و این عبارت عالیه را آن حضرت پس از ذکر و بیان علامات میفرماید یعنی چون این وقایع وقوع یافت متوقّع باشید که آنکس که با موسی علیه‌السّلم از شجرهٔ مبارکه در کوه طور تکلّم فرمود ظاهر شود و ظهور او ظاهر و مکشوف و معاین و موصوف باشد انتهی و این خطبهٔ مبارکه بتمامها در بشارت ظهور ثانی است که بلسان اخبار معبّر است بظهور حسینی و یا نزول ثانوی عیسوی و بخواست خداوند تبارک و تعالی در جای خود مشروحاً ذکر خواهد شد و اگر نفسی خالی از معاندت و هوی در این عبارت علیا تفکّر نماید بر مقام ظهور فی الجمله واقف گردد و هم در کتاب مستطاب نهج‌البلاغه از خطب آن حضرت وارد است که در اثنای خطبه فرمود فلاتستعجلوا ما هو کائن مرصد و لا تستبطئوا ما یجیئ به الغد فکم من مستعجل بما ان ادرکه ودّ انّه لم یدرکه

و ما اقرب الیوم من تباشیر غد یا قوم هذا ایّان ورود کلّ موعود و دنوّ من طلعة ما لا تعرفون اَلا و من ادرکها منّا یسری فیها بسراج منیر و یحذو فیها علی مثال الصّالحین لیحلّ ربقاً و یعتق رقّاً و یصدع شعیاً و یشعب صدعاً فی سترة عن النّاس لا یبصر القائف اثره ولو تابع نظره ثمّ لیشحذنّ فیها قوم شحذالقین النّصل تجلی بالتّنزیل ابصارهم و یغبقون کاس الحکمة بعدالصّبوح خلاصهٔ ترجمهٔ خطبهٔ مبارکه این است که میفرماید شتاب مکنید در آنچه وقوعش محتوم و مترصّد باشد و دیر نشمارید چیزی را که فردا خواهد آمد چه بسیار شتاب کننده در امری که چون او را دریابد دوست دارد که کاش درنیافته بود آن را و چه نزدیک است امروز باوایل فردا، ای قوم این زمان قریب است بورود آنچه وعده داده شدید و نزدیک است طلوع امری که آن را نمی‌دانید آگاه باشید که هرکس از ما آن را دریابد با سراجی منیر سیر خواهد نمود و بر مثال صالحین خواهد ایستاد تا آنکه گرهی را بگشاید و بسته‌ای را آزاد نماید و جمعیّت گمراهی و ضلالت را متفرّق کند و پراکندگی حقّ و هدایت را مجتمع گرداند در حالت ستر و پنهانی از خلق آنگونه که پی زننده اثرش را در نیابد اگرچه نظر تفحّص و تدقیق را تکرار نماید پس در آن امر قومی که ابصارشان به تنزیل روشن شده و قلوبشان بکتاب الهی بصارت یافته‌است در نصرت امرالله حدّت و تندی گیرند و جام حکمت و دانش را در هر شام پس از صبوحی نوشند انتهی اگرچه هریک از فقرات این خطبهٔ بلیغه در کشف وقایع ظهور و تبیان حال اهل ایمان بی‌مثل و عدیم‌النّظیر است ولکن چه نیکو مبیّن حال اهل بهاء است این عبارت که فرموده‌است سعی اهل ایمان در هدایت خلق و نجاة عباد در حالت ستر و خفا باشد آنگونه که قائف اثر ایشان را نیابد و چارهٔ ایشان را نداند اگرچه بنهایت دقّت کند و بتکرار نظر نماید زیرا که امروز اهل ایمان از کثرت ظلم و شرارت ارباب طغیان اغلب باید در حالت ستر با خلق لب بتکلّم گشایند و در غایت خوف در ازالهٔ جهل از عالم سعی نمایند و بالجمله آنچه در این اوراق نگاشته آمد برای تنبّه آن جناب بعلّو مقام ظهور کفایت می‌نماید و لکن افسوس که خلق ضعیفند و اسماع طاهره از قصص کاذبه قلیل و نگارنده بانواع عوایق مبتلا و اسیر و الاّ لختی زمام خامه را فرو نهادمی و بشارات انبیاء را بر علّو مقام این دو ظهور اقدس اعلی و طلوع الطف ابهی نگاشتمی تا قدری بر امور خفیّه

اطّلاع یابی و از اسرار الهیّه واقف گردی و بدانی ظهوری را که انبیاء و مرسلین صلوات‌الله علیهم اجمعین از حضرت کبریاء رجای لقای او را نموده‌اند و اراضی مقدّسه را بیاد قدوم او ستوده‌اند و بودن خود را در ایّام او از حقّ جلّ جلاله بتضرّع و عجز استدعا کرده‌اند این انعام هائمه لا بل سباع ضاریه او را خاتم‌الاولیاء و آخرالاوصیاء نامیده و مقام نیابت و نقابت و رضایت و امثالها را باو بخشیده‌اند

و چون دانستی که ظهور حضرت موعود ظهور مقام مشیّت است و قائم بامرالله دارای مقام شارعیّت معلوم توانی داشت که شارع مقدّس هروقت ظهور فرماید قادر بر تشریع شرع جدید وتنزیل کتاب و تغییر سنن و آداب باشد و احدی را بر او اعتراض و ایرادی در تغییر حدود و احکام نرسد زیرا که او مظهر کلمهٔ یفعل‌الله ما یشاء است و مطلع کریمهٔ یحکم ما یرید حاکم است نه محکوم آمر است نه مأمور و مختار است نه مجبور و قائم بامرالله است نه مقلّد علماء و تابع آراء فقهاء و فی الحقیقه اگر نفسی بنظر ظاهر غیر دقیق هم ملاحظه نماید این نکته را می‌فهمد که هرگاه ندای مدّعی مقام قائمیّت و مهدویّت بلند شد نهایت حقّی که عباد دارند این است که بدلیل و برهان بفهمند که او قائم حقیقی است یا نه پس اگر ثابت شد که او قائم حقیقی نیست هرحکمی بکند باطل است و لازم الاتّباع نیست اگرچه مطابق احکام اسلامیّه باشد و اگر ثابت شد که او است موعود الهی و قائم حقیقی دیگر عباد را نرسد که برای او تکلیفی معیّن کنند و حکمی صادر نمایند که قائم باید چنین کند یا چنان رفتار نماید و نگارنده را عجب آمد از ملاحظهٔ حدیث مفضّل بن عمر که از حضرت صادق علیه‌السّلم می‌پرسد یا سیّدی یعود القائم شابّاً او یظهر فی شیبته یعنی آیا قائم در حال جوانی رجعت خواهد فرمود یا در حالت پیری آن حضرت در جواب فرمود سبحان‌الله و هل یعرف ذلک یظهر کیف یشاء و بایّ صورة شاء یعنی سبحان‌الله آیا این دانسته میشود ظاهر میشود بهر کیفیّت که بخواهد و بهر صورتی که اراده فرماید ملاحظه فرما که حضرت صادق نظر بارادهٔ خفیّهٔ الهیّه و قدرت غالبهٔ مهدویّه با اینکه ظهور آن حضرت در حالت جوانی و شباب در احادیث کثیره مأثور بود جرئت نفرمود که معیّن فرماید بلکه آن را بارادهٔ نفس حضرت موعود محوّل فرمود و مقام مختاریّت آن حضرت را بر مفضّل مبیّن و مشهود نمود با این

حالت ملاحظه فرما که این خراطین مستغرقه فی الماء و الطّین احکام قائم را قبل از ظهور در کتب خود در غایت التزام معیّن نموده‌اند و آن حضرت را باینکه برخلاف رأی ایشان ظاهر شود مأذون نداشته‌اند تعالی الله عمّا یقول الظّالمون علوّاً کبیرا و خلاصة‌القول با اینکه این مطلب از آیات قرآنیّه که در اوّل این فصل ذکر شد مستفاد می‌شود که در ظهور موعود شریعت و کتاب و سنن و آداب کلّ تجدید خواهد شد و ادیان سابقهٔ عتیقه بالتّمام محو و زایل خواهد گشت معذلک از اخبار و احادیث بصراحت مستفاد توان داشت چنانکه مجلسی علیه‌الرّحمه در باب علامات ظهور از مجلّد غیبت بحار از ابوبصیر روایت میفرماید که حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم فرمود فوالله لکانّی انظر الیه بین الرّکن و المقام یبایع النّاس بامر جدید و کتاب جدید و سلطان جدید من السّماء یعنی پس قسم بخدا که گویا می‌بینم قائم را میانهٔ رکن و مقام که با مردم مبایعت میفرماید بامری تازه و کتابی تازه و سلطنتی تازه که از آسمان نازل شده‌است و هم در این کتاب در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی جعفر علیه‌السّلم روایت میفرماید که آن حضرت فرمود یقوم القائم بامر جدید و کتاب جدید و قضاء جدید علی العرب شدید لیس شأنه الاّ بالسّیف لا یستتیب احداً و لا یأخذه فی‌الله لومة لائم یعنی قیام می‌فرماید قائم بامری تازه و کتابی تازه و حکمی تازه که بر عرب سخت است کار او نیست الاّ با شمشیر کسی را نایب خود نمیفرماید و ملامت ملامت کننده او را از امر خدا باز نمیدارد انتهی اکنون بنگر که چگونه بصراحت اخبار فرموده که آن حضرت صاحب مقام شارعیّت است که بامری جدید غیر از امر اسلام قیام میفرماید و کتابی جدید بر آن حضرت نازل میشود و بحکم تازه خلق را مأمور و محکوم مینماید و این عبارت که فرموده‌است لیس شأنه الاّ بالسّیف ترا مصروف ندارد بدانچه جهّال گفته‌اند که قائم شمشیر می‌کشد و هرکس را که نه بر شریعت اسلام است می‌کشد بلکه مقصود آن حضرت این است که از اصحاب قائم اکثر بشمشیر شهید می‌شوند و در تحت ظلال سیف ممتحن می‌گردند و امر آن حضرت بکثرت قتل دوستانش نفوذ می یابد و شجرهٔ طیّبهٔ امرالله بدماء شهداء سقایت می‌شود چنانکه پس از ذکر این حدیث مذکور مجلسی مزبور بلافاصله سه حدیث بیک مضمون روایت میفرماید که یکی از آن اینست که ابی عبدالله جعفر ابن محمّد الصّادق فرمود ما تستعجلون

بخروج القائم علیه‌السّلم فوالله ما لباسه الاّ الغلیظ و لا طعامه الاّ الجشیب و ما هو الاّ بالسّیف و الموت تحت ظلّ السّیف یعنی چه شتاب می‌کنید بخروج قائم قسم بخدا که لباس او نیست مگر جامهٔ درشت و طعام او نیست مگر طعام غلیظ و بی ادام و آن هم نیست جز بشمشیر و موت در زیر شمشیر انتهی و سبب این بیان آن بود که جماعت شیعه را از نخست اعتقاد چنین بود که چون قائم موعود ظهور فرماید غلبه ایشان را افتد و حکومت ارض و فرمانفرمائی بلاد باین جماعت رسد لهذا پیوسته از ائمّهٔ هدی استفسار از ظهور قائم می‌نمودند و در خروج آن حضرت تعجیل می‌کردند این بود که حضرت ابی عبدالله خواست اندکی ایشان را از صعوبت امر آگاه فرماید و از سختی کار مطلّع نماید تا بدانند که امر قائم موعود امر الهی و قضای ربّانی است که اهل ایمان را به مظلومیّت و فقر و موت تحت ظلّ سیف مبتلا خواهد فرمود و ارباب طغیان را بغلبه و دولت و ثروت امتحان خواهد نمود لیمیزالخبیث من الطیّب و الشّقی من السّعید سنةالله الّتی قد خلت من قبل اکنون مقصود بیان این مطلب نیست چه انشاءالله تعالی کیفیّت سلوک جبابره و علماء با اصحاب قائم در مقام خود مشروحاً ذکر خواهد شد الحال سخن در شرع جدید و کتاب جدید است که قائم بآن ظهور می‌فرماید و نیز مجلسی در غیبت بحار در باب سیر و اخلاق قائم از حضرت ابی عبدالله روایت مینماید که فرمود کیف انتم اذا ضرب اصحاب القائم علیه‌السّلم الفساطیط فی مسجد کوفان ثمّ یخرج الیهم المثال المستأنف امر جدید علی العرب شدید یعنی ابو عبدالله فرمود چگونه خواهید بود شما هنگامی که اصحاب قائم خیام خود را در مسجد کوفه زنند پس بیرون آید بر ایشان فرمان از سر نو گرفته که امری است تازه و جدید و بر عرب دشوار و شدید و هم در همین باب از ابی بصیر روایت فرماید قال قلت لابی عبدالله اخبرنی عن قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلم انّ الاسلام بدأ غریباً و سیعود غریباً کما بدأ فطوبی للغرباء فقال یا ابا محمّد اذا قام القائم علیه‌السّلم استأنف دعاءً جدیداً کما دعا رسول‌الله ابو بصیر گفته‌است که از حضرت ابی عبدالله از معنای قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلم استفسار نمودم که فرموده‌است اسلام از ابتداء غریب بود و زود باشد که برگردد و غریب باشد پس خوشا بر حال غریبان حضرت صادق فرمود یا ابا محمّد چون قائم قیام فرماید دعوتی تازه از

سر گیرد چنانکه رسول‌الله دعوت فرمود یعنی چنانکه رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم دعوت فرمود خلق را و دعوت آن حضرت جدید بود و مشابه ادیان و شرایع قبل نبود و باین سبب قلیلی از خلق بآن حضرت اقبال کردند و بسبب قلب و مباینت با خلق کانّه در عالم غریب بودند کذلک چون قائم موعود قیام فرماید و امرش مشابه ادیان سابقه نباشد همچنان قلیلی از خلق به آن حضرت ایمان آورند و بسبب مباینت امر دین مردود و مطرود خلق گردند وکانّه درعالم غریب باشند انتهیٰ و درکتاب اصول کافی درباب احادیث مرویّه ازحضرت موسی بن جعفر علیه‌السّلم در ظهورحضرت قائم میفرماید سئل‌الرّاهب عن موسی بن جعفر علیه‌السّلم اخبرنی عن ثمانیة احرف نزلت فبقی فی‌الارض منها اربعة و بقی فی الهواء منها اربعة علی مَن نُزّلت تلک الاربعة الّتی فی‌الهواء و من یفسّرها قال ذاک قائمنا فینزل‌الله علیه فیفسّره و ینزل علیه مالم ینزل علی الصّدیقین و الرّسل و المهتدین یعنی راهب از حضرت موسی بن جعفر پرسید که مرا خبر ده از هشت حرفی که از آسمان نازل شد و چهار حرف از آن در زمین ایستاد و چهار دیگر آن در هوا ماند آیا این چهار بر که نازل شود وکه آن را تفسیر نماید موسی بن جعفر فرمود آن قائم ما است که خداوند تبارک و تعالی بر او نازل خواهد فرمود و او آن را تفسیر خواهد نمود و نازل خواهد شد بر قائم چیزی که نازل نشده‌است بر صدّیقین و مرسلین و مهتدین انتهیٰ وچه نیک این حدیث موافق و مطابق است با این آیهٔ کریمه که در سورهٔ مبارکهٔ انبیاء نازل شده‌است خلق الانسان من عجل سأریکم آیاتی فلاتستعجلون خداوند جلّت عظمته میفرماید آدمی ازعجله وشتاب آفریده شده‌است بزودی بشما خواهم نمود آیات خود را پس شتاب مکنید و ظاهر است که مقصود از این آیهٔ مبارکه آیات نازله بر حضرت رسول نیست چه آن آیات بر خلق نموده شده بود و احتیاجی بوعده و منع ازعجله و شتاب نداشت چنانکه آیات بعد از این آیهٔ مسطوره آن را مدلّل می‌دارد که فرموده‌است و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین لو یعلم الّذین کفروا حین لا یکفّون عن وجوههم النّار و لاعن ظهورهم و لا هم ینصرون بل تأتیهم بغتةً فتبهتهم فلا یستطیعون ردّها و لاهم ینظرون   و خلاصهٔ مقصود از این آیات مبارکه این است که چون این بشارات نازل شد که سأریکم ایاتی فلا تستعجلون کفّار میگفتند کی این وعده ظاهر خواهد شد اگر

شما از راستگویانید لهذا خداوند در جواب ایشان میفرماید اگر بدانند هنگامی است که نار را از روی و پشت خود باز داشتن نتوانند و نه ایشان نصرت یابند بلکه بغتةً بر ایشان وارد شود و آنها را مبهوت کند پس نه بر ردّ آن استطاعت یابند و نه مهلت داده شوند و مقصود این است که آن موعد هنگامی است که یوم‌الله بغتةً فرا رسد و غلبه و نفوذ امرالله کافران را مبهوت کند و نار اعراض و بغض ایشان را از پشت و روی فرو گیرد و آتش کینه و بغضاء در قلوبشان مشتعل شود و چندانکه سعی و کوشش نمایند از عهدهٔ ردّ امرالله بر نیایند و در مقاومت کلمة الله نصرت نیابند اگرچه فی المثل صدهزار مظلوم را مقتول و یا متواری گردانند تا آنکه عاقبت حال ایشان مانند عواقب امم ماضیه گردد و نار خزی و هوان ایشان را احاطه نماید و بنار آخرت که ابقی و اشدّ از نار دنیا است منتهی گرداند و خلاصة‌القول ذکر تجدید دین و انقضای اجلّ امّت اسلامیّه بظهور قائم در اخبار و احادیث بسیار است و کذلک در احادیث مأثوره در کتب اهل سنّت و جماعت وارد و صریح است که ظهور حضرت مهدی خاتمهٔ دین اسلام است و اوان انقضای شریعت حضرت خیرالانام چنانکه شیخ ابن الحجر العسقلانی در کتاب ردّالمبتدعه در احادیث وارده درتفسیر آیهٔ کریمهٔ انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئک هم خیرالبریّة روایت فرموده‌است که روی الحاکم فی صحیحه یحلّ بامّتی فی آخرالزّمان بلاء شدید من سلطانهم لم یسمع بلاء اشدّ منه حتّی لا یجد الرّجل ملجأ فیبعث‌الله رجلاً من عترتی اهل بیتی یملاء به الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً و الطّبرانی المهدی منّا اهل البیت یختم الدّین به کما فتح بنا یعنی حاکم که از کبار علماء است در کتاب صحیح خود از حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم روایت نموده‌است که آن حضرت فرمود در آخرالزّمان بلاء سختی بر امّت من از قِبَل سلطان ایشان وارد خواهد شد که بلائی سخت‌تر از آن شنیده نشده باشد حتّی آنکه مرد ملجأ و پناهی نیابد پس خداوند مبعوث می‌فرماید مردی را از عترت و اهل بیت من و زمین را بسبب او از قسط و عدل پر میفرماید چنانکه از جور و ظلم پر شده‌باشد و طبرانی روایت کرده‌است که آن حضرت فرمود مهدی از ما اهل بیت است دین اسلام باو ختم شود چنانکه بما فتح شد انتهی و از این قبیل احادیث در کتب اهل سنّت و جماعت بسیار است شاید ان‌شاءالله تعالی بعض آن در

طیّ مطالب ذکر شود و این نکته که حضرت موعود شارع شرع جدید است و مؤسّس ملّت بدیع باخبار و احادیث فریقین ثابت و مدلّل گردد

و آنچه در بعض احادیث وارد شده‌است که قائم شریعت اسلام را ترویج می‌فرماید نظر باتّحاد حقیقیّهٔ مظاهر امرالله بوده‌است که کراراً در این کتاب یاد شد زیرا که این اخبار و بشارات از موحّدین حقیقی وارد شده‌است و این عبارات از مصدر توحید الهی صادر گشته که مطالع امرالله راحقیقت واحده می دانسته‌اند و شریعت کلّ را یک شریعت و امر کلّ را یک امر می‌شمرده‌اند بنحوی که ابداً بینونتی در میانه ملاحظه نمیفرمودند و بهیچوجه مغایرتی در امرشان ملحوظ نمیداشتند و اگر خواهی اندکی بر این مقام رفیع اطّلاع یابی در این آیهٔ مبارکه تدّبر فرما که در سورهٔ شوری فرموده‌است شرع لکم من الدّین ما وصّیٰ به نوحاً والّذی اوحینا الیک و ما وصّینا به ابراهیم و موسی و عیسی ان اقیموا الدّین و لا تتفرقّوا فیه کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه الله یجتبی الیه من یشاء و یهدی الیه من ینیب میفرماید تشریع فرمود خداوند عزّ وجل برای شما از دین آن را که بنوح وصیّت فرموده بود و آنچه بتو وحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی وصیّت و سپارش کردیم این است که دین را بپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه منمائید بزرگ است بر مشرکین چیزی که ایشان را بآن می خوانی خداوند بر می‌گزیند برای خود هرکه را می خواهد و هدایت می فرماید کسی را که باو رجوع می‌نماید انتهی. اکنون در این آیهٔ مبارکه بدقّت تفکّر فرما که اوّلاً فرموده‌است که برای شما همان دین را تشریع نمودم که به نوح داده بودم و حال آنکه در زمان حضرت نوح زبان عربی نبود و قطعاً عبادات و آداب و سنن و اسامی بزرگان دین با آئین حضرت سیّدالمرسلین بر حسب صورت مباینت و مغایرت کلّیّه داشت و ثانیاً در این عبارت آیهٔ کریمه تدّبر نما که فرموده‌است آنچه یا محمّد بتو وحی فرمودیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سپارش کردیم همین است که دین را بپا دارید و در آن اختلاف و تفرقه ننمائید و حال آنکه بظاهر و آشکار شریعت حضرت موسی با شریعت حضرت عیسی و شریعت هردو با شریعت حضرت خاتم‌الانبیاء بر حسب صورت در جمیع آداب و سنن و عبارات مباینت و مغایرت دارد چندانکه همین مباینت صوریّه اصحاب شرایع مذکوره را از یکدیگر مباین و ممتاز می‌نماید

و این فقره روشن و مبیّن است که این پیغمبران بزرگ مخالفت امر الهی را جائز نداشته و حکمی را بی اذن خداوند تبارک و تعالی تشریع و دایر نفرموده‌اند پس معلوم توان داشت که نظر بهمان وحدت حقیقیّه و اتّحاد و یگانگی اصلیّهٔ انبیاء و مظاهر امرالله بوده که این آیهٔ مبارکه عزّ نزول یافته و مقام توحید حقیقی را بر اهل ادراک معلوم و مبیّن داشته‌است و چون این مقام بلند اعلی بر ارباب بصیرت و حجی معلوم شد. سبب این را که در بعض احادیث وارد شده‌است که قائم شریعت اسلام را ترویج خواهد فرمود دریابد و مغایرتی و فرقی فیمابین شریعت نورانیّهٔ بهائیّه و شریعت مقدّسهٔ اسلامیه نه‌بیند بلکه جمیع شرایع را شریعت متحدّه و جمیع مظاهر امرالله را حقیقت و نفس واحده شناسد "و ما امرنا الاّ واحدة کلمح بالبصر بلی اهل دنیا و ارباب نفس و هوی که بشرک حقیقی موصوفند و در کلّ اعصار بمعارضهٔ با انبیاء و مطالع امرالله موسوم از ایشان بعید نیست اگر این نفوس مقدّسه را متکثّر بینند و شرایع الهیّه را مختلف شناسند چه احول یک را دو بیند و اعمی از رؤیت اشیاء کما ینبغی عاجز آید همانا این قوم مانند یهود ید قدرت الهیّه را در تشریع شرع و تجدید دین مغلول دانسته وکانّه خود را در حفظ شریعت از تغییر و تبدیل مقروض و مدیون شمرده‌اند و بذکر لفظ خاتم‌النّبیّین که معنای آن را ندانسته‌اند از معرفت وجود اقدسی که جمیع انبیاء بظهور مبارکش بشارت داده‌اند محروم مانده و بکفش صالح و رداء شعیب و پیراهن یوسف و عصای موسی که میراث انبیاء تصّور کرده‌اند از لقای من کان لقائه لقاءالله ممنوع گشته‌اند و اگر دانشمند بصیر بنظر دقیق ملاحظه نماید بیند که جمیع ملل را این کلمه که شریعت ما شریعت ابدیّه است از معرفت انبیاء و مرسلین ممنوع داشت واین اعتقاد که بعد از پیغمبر ما صاحب شریعتی مبعوث نخواهد شد اقوام سابقه را بمقام کفر و اعراض وارد نمود

چنانکه خداوند تبارک و تعالی در سورهٔ مبارکهٔ مؤمن باین نکته اشارت بلکه تصریح فرموده‌است کما قال جلّ ذکره و جلّت عظمته و لقد جائکم یوسف من قبل بالبیّنات فما زلتم فی شکّ ممّا جائکم به حتّی اذا هلک قلتم لن یبعث‌الله من بعده رسولاً کذلک یضلّ‌الله من هو مسرف مرتاب و این آیهٔ مبارکه از لسان مؤمن آل فرعون نازل شده‌است و اهل مصر در آن زمان بر آئین صابئین میبودند و شارع دین خود را یوسف که در بعض تواریخ

از او به یوزاسف و بفارسی قدیم بزراسپ تعبیر رفته‌است میدانستند و بر این شریعت تا زمان ظهور اسلام باقی بودند الاّ قلیلی از ایشان که در زمان استیلای قیاصره بر مصر بشریعت عیسویّه انتقال نمودند و بالجمله چون مصریان بسبب تجدّد و ابتداع از قبول رسالت حضرت موسی علیه افضل‌التّحیّة و البهاء امتناع داشتند لهذا حقّ جلّ و عزّ می‌فرماید هرآینه آمد شما را پیش از این یوسف با آیات و بیّنات و شما لازال در شکّ و تردید بودید در امری که برای شما آورده بود تا آنکه هلاک شد آنگاه گفتید که خداوند تبارک و تعالی بعد از او پیغمبری و صاحب شریعتی مبعوث نخواهد فرمود چنین خداوند اضلال می‌فرماید کسی را که از اهل شکّ و اسراف باشد یعنی تا یوسف در حال حیوة بود و ایمان باو مثمر عزّت و نجاة می‌شد شما در حقیقت او مردّد و شکّاک بودید و چون وفات یافت رسالت او را مقبول داشتید و او را خاتم پیغمبران شناختید این است که ظهور پیغمبری دیگر را جایز نمی‌دانید و امر مبارک حضرت موسی علیه‌السّلم را باور نمی‌دارید و خلاصة‌القول اگر در این آیهٔ و بخصوص در کلمهٔ کذلک یضلّ‌الله من هو مسرف مرتاب تأمّل و تدبّر فرمائی بر سبب ضلالت و گمراهی خلق فی‌الاعصار و القرون مطلّع گردی

و براستی اصعب اشیاء بر خلق ترک شریعت معموله و قبول شریعت جدیده‌است زیرا قومی که سالها بآداب و سنن و عباداتی عامل و معتاد باشند و شریعت خود را شریعت ابدیّه دانند و ابداً امکان تغییر و تبدیل آن را بخاطر نیارند چگونه بقول داعی که برای امتحان و افتتان خلق بمظلومیّت و مسکنت ظاهر شود و ایشان را بترک شریعت معموله و قبول شریعت جدیده دعوت فرماید اقبال خواهند نمود و شریعت خود را ترک خواهند کرد اینست که از صعوبت امر ناچار اعراض می‌کنند و فرار مینمایند الاّ الّذین عصمهم‌الله بید اقتداره و ایّد قلوبهم بادراک آیاته و نوّر افئدتهم بنور معرفته و شیّد ارکانهم لمقاومة السّیل المنحدر من مفتریات اعدائه و این فرار و اعراض ارباب انکار و استکبار در احادیث و اخبار وارد شده‌است چنانکه مجلسی در مجلّد غیبت بحار از کتاب کافی نقل فرموده عن ابی عبدالله علیه السّلم انّه قال کأنّی بالقائم علیه‌السّلم علی منبر علیه قباء فیخرج من وریان قبائه کتاباً مختوماً بخاتم ذهب فیفکّه فیقرأه علی‌النّاس فیجفلون عنه اجفال الغنم فلم یبق الاّ النّقباء فیتکلّم بکلام فلا

یجدون ملجأ حتّی یرجعوا الیه و انّی لأعرف الکلام الّذی یتکلّم به یعنی حضرت ابی عبدالله فرمود کانّه می‌بینم قائم را که بر منبری است و قبائی در بر دارد پس از جیب قبایش کتابی مختوم بذهب بیرون آرد و چون بگشاید و بر مردم بخواند خلق از گرد او فرار کنند و پراکنده شوند چنانکه گوسفندان پراکنده می‌شوند و باقی نمی‌ماند الاّ نقباء پس بکلامی تکلّم فرماید که آنان نیز مضطرب گردند و ملجأ و پناهی نیابند تا آنکه ناچار باو رجوع نمایند و هرآینه آن کلام را که سبب فرار و اضطراب خلق می‌گردد من می دانم انتهی

و از این حدیث معلوم می‌شود که کتابی که قائم بر خلق می‌خواند و سبب فرار و پراکندگی ایشان می‌گردد همان تغییر حدود واحکام دینیّه است که قبول آن بر خلق اصعب از هرچیز است و این حدیث نیک موافق و مطابق است با آیۀ شریفه که در سورۀ قمر فرموده‌است فتوّل عنهم یوم یدع الدّاع الی شیء نکر یعنی روی بگردان از این قوم تا روزی که دعوت کننده خلق را بامری سخت و منکر دعوت خواهد فرمود یعنی امری که بنظرشان زشت نماید و قبول آن بر ایشان دشوار باشد

و اگر کسی بنظر تحقیق نظر نماید ادراک خواهد نمود که ظهور موعود بدون تجدید شرع و تغییر آداب و ابداع خلق و تنزیل کتاب معقول نخواهد بود و این همه بشارات که در حقیقت یک ثلث قرآن حاوی آنست بی تغییر کلّی مصداق نخواهد یافت و هم این نکته را دریافت خواهد داشت که وراثت انبیای گذشته بعلم و کتاب و تجدید شریعت و آداب و مظلومیّت و هدایت خلق متحقّق گردد نه آنکه میراث انبیاء کفش کهنۀ صالح و پیراهن مندرس یوسف و زرۀ زنگ خورده حضرت داود و چوب شبانی حضرت موسی و امثالها باشد و این نکته نیز بخوبی از احادیث مستفاد گردد اگر متصفّح را دل دانا و چشم بصیر باشد چنانکه پس از ذکر قمیص یوسف در کتاب بحار این عبارت را از حضرت صادق روایت میفرماید انّه قال کلّ نبیّ اورث علماً او غیره فقد انتهی الی محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم باری یا اخی العزیز در این فصل جمیع سؤالاتی که فرموده بودید مفصّلاً و مشروحاً جواب عرض شد از قبیل اینکه نوشته بودید که ما منتظر ظهور حضرت محمّدبن الحسن العسکری هستیم لا غیر و اینکه آن حضرت باید با دلیل و برهان و معجزات ظاهر شود و اینکه باید حامل میراث

انبیاء باشد و اینکه باید مدّعی رتبهٔ وصایت گردد نه مقام شارعیّت و اینکه باید در یوم ظهور آن حضرت اسرافیل صور بدمد و مرده‌ها زنده شوند و از قبور بیرون آیند و باقی ماند از جواب سؤالات آن جناب ذکر علامات و وقایع ایّام ظهور و کیفیت سلوک آن حضرت و معنی طلوع شمس از مغرب و جواب این مطالب را اگر ارادهٔ غالبهٔ الهیّه معاونت فرماید در فصل ثانی معروض می‌داریم و از حقّ جلّ جلاله توفیق می‌طلبیم

فصل ثانی

فی بیان مایتعلّق بیوم ظهور الموعود

بر ناظر در این صحیفه مع"لوم باشد که چون مقصود از تشکیل این فصل بیان وقت ظهور حضرت موعود و ذکر علامات و وقایع آن یوم و کیفیّت سلوک و روش آن حضرت است لهذا ما را در سه مقام تکلّم باید نمود شاید آنچه از انظار اکثری مستور است بر آن جناب معلوم شود و سحاب مظلم شبهات ارباب ارتیاب از افق قلب آن جناب منقشع گردد.

مقام اوّل در تعیین وقت ظهور حضرت موعود است. فاعلم یا ایّها النّاظر فی هذه الاوراق حفظک‌الله من غیرالدّهر و شقاق ارباب

النّفاق که چون آثار بزرگ و تغییرات کلّیه‌ای که حقّ جلّ جلاله وعده فرموده از قبیل اتّفاق اهل عالم بر کلمهٔ واحده و رفع و زوال اختلافات اصحاب ادیان و مذاهب مختلفه و عزّت و غلبهٔ مطالع عدل و دیانت و ذلّت و هوان مظاهر ظلم و شرارت و ازدیاد و رواج معارف و علوم و انعدام و زوال اوهام و ظنون و غیرذلک ممّا لایخفی علی اهله کلّ موقوف بورود این یوم عظیم و ظهور این موعود کریم بود لهذا در جمیع کتب سماویّه بشارت آن ظاهر و معلوم نازل شده و زمان آن مورّخ و مرسوم وارد گشته‌است و چون نگارندهٔ آیات تاریخیّهٔ مبشّره بر این ظهور اقدس ابهی را که در تورات و انجیل و صحف انبیاء نازل شده در رسالهٔ شرح آیات مورّخه و رسالهٔ ایوبیّه مشروح و مفصّل ذکر نموده‌است لهذا در این کتاب برحسب وعده‌ای که در آغاز کتاب نموده‌است بآیات مورّخهٔ قرآنیّه و بشارات معیّنهٔ حدیثیّه اکتفا می‌نماید تا کلام طولانی نشود و موجب ملالت و سأمت قاری نگردد وخلاصةالقول از جملهٔ آیات

تاریخیّه این آیهٔ مبارکه است که در سورهٔ سجده میفرماید الله الّذی خلق السّموات والارض و ما بینهما فی ستّة ایّام ثمّ استوی علی العرش مالکم من دونه من ولیّ و لا شفیع افلا تتذکّرون یدبّر الامر من السّماء الی الارض ثمّ یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون یعنی او است خداوندی که آسمان‌ها و زمین را و آنچه میان آنها است در شش روز آفرید پس قرار گرفت بر عرش نیست شما را جز او دوستی و شفیعی آیا پند نمیپذیرید تدبیر میفرماید امر را از آسمان به زمین پس بالا میرود بسوی او در یک روز که مقدار آن روز هزار سال است از آنچه شما میشمارید انتهی و خلاصهٔ تفسیر این کلام منیر موافق آنچه از بیانات اهل بیت طهارت مستفاد می‌شود این است که خداوند جلّت عظمته آسمان ادیان و اراضی معارف را در شش یوم که عبارت از شش هزار سال است خلق فرمود و رفعت داد و بر عرش اعظم که عبارت از هیکل مکرّم است مستوی شد پس در خصوص امر اسلام می فرماید که خداوند تبارک و تعالی امر دین مبین را از آسمان بزمین نازل خواهد فرمود و پس از نزول باز انوار دیانت از میان خلق برداشته خواهد شد و فروغ معارف به آسمان امر الهی عروج خواهد نمود در مدّت یک روز الهی که هزار سال است از شمارهٔ خلقی و این معلوم است که نزول امر دین از آسمان به زمین جز بوحی‌های نازله در قرآن و بیانات ائمّهٔ اسلام معقول و متصوّر نخواهد بود و این نعمت روحانیّه و مائدهٔ سماویّه در مدّت دویست و شصت سال بر خلق نزول و تکمیل یافت زیرا که پس از نزول قرآن و صعود حضرت خاتم الانبیاء بمقرّ قرب حضرت رحمن مدّت بقای ائمّهٔ اثنی عشر که مبیّن معارف دینیّه بوده‌اند بمذهب اهل تشیّع و ائمّهٔ اربعه که مؤسّس معارف فقهیّهٔ بوده‌اند بمذهب اهل تسنّن تا سنهٔ دویست و شصت هجریّه بیشتر امتداد نیافت و پس از وفات ابی عبدالله احمد بن حنبل الشّیبانی در سنهٔ (۲۴۱) و وفات حضرت حسن بن علیّ العسکری در سنهٔ (۲۶۰) باب امامت فیمابین دین اسلام مسدود گشت بناءً علی هذا ارباب تحقیق ابتدای یک یومی را که خداوند تبارک و تعالی در آیهٔ شریفه برای بقای ملّت اسلام مقرّر داشته‌است از سنهٔ مذکورهٔ دویست و شصت محسوب داشته‌اند و ظهور حضرت موعود را درسنهٔ (۱۲۶۰) هجریّه تعیین فرموده‌اند کما لایخفی علی اهله و بر وفق آیهٔ مذکوره نیز در سورهٔ مبارکهٔ حجّ فرموده‌است و یستعجلونک

بالعذاب و لن یخلف‌الله وعده و انّ یوماً عند ربّک کألف سنة ممّا تعدّون و خلاصهٔ ترجمهٔ آیهٔ مبارکه اینست که می‌فرماید شتاب میکنند کفّار از تو در نزول عذاب و خداوند از وعده‌ای که فرموده‌است تخلّف نخواهد نمود و هرآینه یک روز نزد خداوند چون هزارسال از شمارهٔ شما خواهد بود، یعنی نزول عذاب و عقاب بر کافران و مغلوبیّت و زوال دولت ستمکاران به یومی معلوم و اجلی مسمّی مقدّر شده‌است که تا ورود آن یوم و وصول آن میعاد یک روز الهی که برابر یک هزار سال است از شماره و حساب خلق باقی مانده‌است و بالجمله نظر باین آیات کریمه که نزد اهل بصر در غایت ظهور و صراحت است بر بقای ملّت اسلام و اجل امّت حضرت خیرالانام میعاد ظهور حضرت موعود در احادیث و اخبار وارد شد ولکن در بعض احادیث در غایت ظهور و صراحت و در بعض دیگر برمز و اشارت و چون ائمّهٔ اهل البیت سلام‌الله علیهم چنانکه از کتاب اصول کافی بخوبی مستفاد می‌شود طایفهٔ شیعه را اغلب بوعدهٔ قرب ظهور خوشوقت ومسرور می‌داشته‌اند لهذا تعیین میعاد ظهور در احادیث شیعه اغلب برمز و اشارت واقع شده ولی در احادیث اهل تسنّن اظهر و اصرح وارد گشته‌است و نامه‌نگار احادیث واخبارطرفین را مینگارد تاحجّت وبرهان بر فئتین بالغ آید

از جملهٔ احادیث دالّه بر میعاد ظهور حدیث ابی لبید مخزومی است که فاضل کاشانی در کتاب تفسیر صافی در اوّل تفسیر سورهٔ بقره روایت فرموده و هم مجلسی علیه‌الرّحمه درکتاب غیبت بحارالانوار ذکر نموده‌است قال و من الحدیث ما رواه العیّاشی عن ابی لبید المخزومی قال قال ابوجعفر علیه‌السّلم یا ابالبید انّه یملک من ولدالعبّاس اثنی عشر یقتل بعدالثّامن منهم اربعة تصیب احدهم الذّبحة فتذبحه هم فئة قصیرة اعمارهم خبیثة سیرتهم منهم الفویسق الملقّب بالهادی و النّاطق و الغاوی یا ابالبید انّ لی فی حروف القرآن المقطّعة لعلماً جمّاً انّ‌الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم حتّی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد و قد مضی من الالف السّابع مئة سنة و ثلث سنین ثمّ قال و تبیانه فی کتاب‌الله فی الحروف المقطّعة اذا عدّدتها من غیر تکرار و لیس من الحروف المقطّعة حرف تنقضی ایّامه الاّ و قائم من بنی هاشم عند انقضائه ثمّ قال الالف واحد و اللاّم ثلثون و المیم اربعون و الصّاد تسعون فذلک مأة و واحد و ستّون ثمّ کان بدو خروج

الحسین علیه‌السّلم الم الله لا اله فلّما بلغت مدّته قام قائم ولد العبّاس عند المص و یقوم قائمنا عند انقضائها بالمرا فافهم ذلک وعدّ و اکتمه خلاصهٔ ترجمهٔ این حدیث شریف که متانت و رزانتش شهادت میدهد که از بیت ولایت و طهارت تولّد یافته و از مطلع علم الهی و الهام ربّانی طالع گشته‌است اینست که عالم مفسّر عیّاشی از ابی لبید مخزومی روایت نموده‌است که امام همام ابوجعفر علیه‌السّلم فرمود یا ابا لبید هر آینه مالک ملک و دارای کشور خواهند شد از فرزندان عبّاس دوازه کس و پس از هشتمین ایشان کشته‌می‌شوند چهارنفر یکی از ایشان را دردگلو دچار خواهد شد و او را هلاک خواهد نمود، اینان گروهی هستند کوتاه عمر و زشت سیرت یکی از ایشان آن فاسق گویندهٔ گمراه است که ملقّب است به هادی یا ابا لبید مرا در حروف مقطّعه قرآن علم بسیاری است خداوند تبارک و تعالی نازل فرمود الم ذلک الکتاب را پس قیام فرمود محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم تا آنکه نور او آشکار شد وکلمهٔ او ثابت و استوارگشت و تولّد یافت آن حضرت و یوم تولّد اوگذشته بود از هزارهٔ هفتم یکصد و سه سال یعنی از هبوط ابوالبشر شش هزار و صد و سه سال گذشته بود که وجود مبارک نبوی تولّد یافت پس فرمود و تبیان این نکته در حروف مقطّعهٔ قرآن است اگر بشماری آن را بدون تکرار و نیست حرفی از حروف مقطّعهٔ قرآن که بگذرد ایّامش مگر اینکه قائمی از بنی‌هاشم نزد انقضای آن قیام خواهد نمود یعنی هریک از حروف مقطّعهٔ اوایل سور قرآن تاریخی است از برای قیام یکی از بنی‌هاشم در دورهٔ اسلام پس فرمود الف یکی است و لام سی و میم چهل و صاد نود و این جمله یکصد و شصت و یکعدد است و بالجمله واقع شد آغاز خروج و قیام حسین بن علی علیه السّلام نزد الم الله لا اله و چون این مدّت بالغ شد قیام نمود قائم آل عبّاس نزد المص و قیام خواهد فرمود قائم ما نزد انقضای اعداد حروفات مقطّعهٔ اوایل سور بالمرٰ پس دریاب این نکته را و بشمار و پنهان دار انتهی و بر وفق حدیث شریف چون هفتاد و یکسال از قیام حضرت خاتم‌الانبیاء بگذشت سیّدالشهدا علیه الاف التّحیة و البهاء قیام فرمود و چون صد و چهل و دو سال از قیام سیّد رسل منقضی شد خلافت از بنی‌امیّه انتقال یافت و قائم آل عباس عبدالله سفّاح بر مسند خلافت و وسادهٔ دولت جلوس فرمود و چون بر وفق فرمان حضرت ابی جعفر حروف مقطّعهٔ

اوایل سور را از اوّل قرآن تا المرٰ بشماریم یک هزار و دویست و شصت و هفت می‌شود و این مطابق است با یوم طلوع نیّر اعظم از ارض فارس و این نکته پوشیده نماند که حضرت ابی جعفر تاریخ را از قیام حضرت رسول اخذ فرموده و قیام آن حضرت بدعوت قریش قبل از تاریخ هجری بوده‌است و بالجمله بر وفق حدیث مزبور در حدیث مفضّل‌بن عمر نیز مذکور است که حضرت صادق فرمود و فی سنة السّتّین یظهر امره و یعلو ذکره یعنی در سنهٔ شصت امر قائم صلوات‌الله و سلامه علیه ظاهر خواهد گشت و ذکر او ارتفاع خواهد یافت و از وقایع عجیبه‌ای که دلالت ظاهره بر جهل و ظلم و بی‌انصافی علمای قوم دارد این است که چون باین عبارت حدیث مفضّل که ذکر شد در کتاب مستطاب ایقان استدلال فرموده‌اند یکی از رؤسای کرمان از اوراق شجرهٔ ملعونة فی‌القرآن در جواب گفته‌است که عبارت حدیث و فی سنةالسّتّین نیست بلکه و فی شبهةَ ليستبين است زهی شگفت که انسان باین پایه ابله و جاهل باشد و یا خلق را ابله و نادان شمارد و نفهمد که عبارت و فی شبهة ليستبين یظهر امره و یعلو ذکره معنی ندارد و بکلام عرب نمیماند با این مبلغ از علم در کمال جهل و وقاحت بر کلمات صاحب ظهور اعتراض میکنند و بر عبارات کسی که الیوم در نفس عربستان و مجمع فصحای این اوان جالس و باعلاء امر قائم است در غایت بی‌شرمی ایراد مینمایند و ذلک من عجایب ذا الزّمان

و سیّدی عبدالوهّاب شعرانی در مبحث شصت و پنجم کتاب یواقیت و الجواهر فرموده‌است المبحث الخامس و الستّون فی بیان انّ جمیع اشراط السّاعة حقّ لابدّ ان تقع کلّها قبل قیام السّاعة و ذلک کخروج المهدی ثمّ الدّجال ثمّ نزول عیسی و خروج الدّابة و طلوع الشّمس من مغربها و رفع القرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی لولم یبق من الدّنیا الاّ مقدار یوم واحد لوقع ذلک کلّه قال الشیخ تقی‌الّدین بن ابی المنصور فی عقیدته و کلّ هذه الآیات تقع فی‌المأة الأخیرة من الیوم الّذی وعد به رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم امّته بقوله ان صلحت امّتی فلها یوم و ان فسدت فلها نصف یوم یعنی من ایّام الرّب المشار الیها بقوله تعالی و انّ یوماً عند ربّک کألف سنة ممّا تعدّون و یطیل الکلام فی هذالمقام الی ان قال هو اجلی الجبهة اقنی الأنف اسعدالنّاس به اهل الکوفة یقسم المال بالسّویة و یعدل فی الرعیّة یأتیه

الرّجل فیقول یا مهدی اعطنی و بین یدیه المال فیحثی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله یخرج علی فترة من الّدین یزع الله به ما لا یزع بالقرآن یمسی الرّجل جاهلاً و جباناً و بخیلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً ثم قال یشهد الملحمة العظمی مأدبة الله بمرج عکّا یبید الظّلم و اهله یقیم الدّین و ینفخ الرّوح فی الاسلام ثمّ اطال الکلام فی نزول عیسی علیه السّلام و ذکر وزراء المهدی الی ان قال و یقتلون کلّهم الاّ واحد منهم فی مرج عکّا فی المأدبة الالهیّة الّتی جعلها الله مائدة للسّباع و الطّیور و الهوامّ خلاصهٔ ترجمهٔ این عبارات مسطوره که سیّدی عبدالوّهاب شعرانی در کتاب یواقیت و الجواهر که در سنهٔ ۱۸۵ هجریّه تصنیف فرموده‌است اینست که میفرماید این مبحث شصت و پنجم در بیان این مطلب است که جمیع اشراط ساعت و قیامت حقّ است و ناچار باید واقع شود قبل از قیام ساعت مانند خروج مهدی پس خروج دجّال پس نزول عیسی و خروج دابّة الارض و طلوع آفتاب از مغرب آن و برداشته شدن قرآن و فتح سدّ یأجوج و مأجوج حتّی اگر باقی نماند از دنیا مگر مقدار یک روز البتّه وقوع خواهد یافت تمام این امور شیخ تقّی الدّین بن ابی المنصور در عقیدهٔ خود فرموده‌است که کلّ این آیات واقع خواهد شد در صد سال آخر از یک یومی که وعده فرموده‌است حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم بآن امّت خود را باین عبارت که اگر امّت من صالح و نیکوکار باشند اجل و مدّت ایشان یک روز است و اگر فاسد و بدکار باشند نصف روز یعنی از ایّام خداوند که باین آیه بآن اشارت فرموده‌است و انّ یوماً عند ربّک کألف سنة ممّا تعدّون پس در این مقام سخن را طول داده تا اینکه فرموده‌است و او یعنی مهدی علیه السّلم گشاده‌روی و اقنی الانف است یعنی وسط بینی مبارکش برآمدگی دارد و این وصف را علمای قیافه علامت کمال عقل و فراست شمرده‌اند و نیکبخت‌ترین مردم باو اهل کوفه‌اند مال را بعدل و تساوی تقسیم میفرماید و بعدل مابین رعیّت حکم می‌نماید تا اینکه کسی نزد او می‌آید و از او استدعای عطا می‌نماید پس آن حضرت در دامن جامهٔ او ازمال می‌ریزد آنقدر که بر حمل آن قادر باشد خداوند به آن حضرت پراکنده می‌فرماید آنچه را که به قرآن پراکنده نفرمود یعنی از جهل و ضلالت و مقصود مصّنف این است که خداوند تبارک و تعالی بسبب آن حضرت جهل و ضلالت را از ارض محو و زایل میفرماید چنانکه پس از این کلام

فرموده‌است که شخص در شام نادان و ترسناک و بخیل باشد و چون صبح شود عالم و شجاع و کریم گردد یعنی قبل از ایمان به مهدی بسی اشخاص به‌جهل و جبن و بخل موصوف می‌باشند و چون بشرف ایمان به آن حضرت مشرّف گشتند فوراً این صفات مذمومه از ایشان زایل گردد و بجای آن علم و شجاعت و کرم ایجاد شود و براستی مصداق این حدیث در این ظهور اعظم آنگونه وقوع یافت که موجب حیرت جمیع ملل و ادیان گشت چندانکه کثرت علم و دانش اهل ایمان را سبب انحراف از دین شمردند و برخی ظهور این گونه علم و تفرّس را بدون تعلّم و تدرّس محمول بر سحر داشتند و خلاصة‌القول این عبارت که می فرماید یمسی الّرجل جاهلاً و جباناً و بخیلاً فیصبح عالماً شجاعاً کریماً نیک مطابق است با این آیهٔ کریمهٔ یوم یبدّل‌الله السّیئات بالحسنات و بالجمله پس از این فرموده‌است حاضر می‌شود آن حضرت واقعهٔ بزرگ را بر مائدهٔ سماوی و خوان نعمت الهی که در چمن شهر عکّا است.

ظلم و اهل ظلم را نابود می‌سازد و دین را بپا می‌دارد و روح در اسلام می‌دمد پس در خصوص نزول حضرت عیسی از سماء و ذکر وزراء کلام را طول می‌دهد تا آنکه می‌فرماید وزراء مهدی تمام کشته می‌شوند مگر یکی از ایشان که وارد می‌شود در چمن عکّا در ضیافت‌خانهٔ الهی که خداوند آن را خوان ضیافت برای درندگان و مرغان و هوامّ مقرّر و مهیّا داشته‌است و مقصود از درندگان و سباع اعراب جسور و مردم غیور آن ارباع است و طیور عبارت از اهل ایمان و هوام اشارت باوساط‌الّناس و بیچارگان آن سامان است کما لا یخفی علی اهل‌اللّسان و العارف بمواقع البیان

و بالجمله آنچه در این مقام نوشته شد اهل انصاف را کفایت می‌نماید ولکن اصحاب قلوب مریضه را نفع نمی‌بخشد اگرچه فی‌المثل کتابی از آسمان نازل شود چه معرض بهر خیط وهمی در اعراض از امرالله تشبّث می‌جوید و مغرض بهر حبل سستی در تکذیب انبیاء و رسل متوّسل می‌گردد. چنانکه برخی در جواب این استدلال که در تعیین وقت ظهور ذکر شد بحدیث کذب الوقّاتون تمسّک جسته‌اند و غافلند که ائمّهٔ علیهم‌السّلام دیگران را در تعیین وقت کاذب شمرده‌اند نه آنکه العیاذ بالله رسول خدا و ائمّهٔ هدی را در این معنی تکذیب نموده‌اند و این معلوم است که خداوند تبارک و تعالی در قرآن شریف هرچیز را بیان

فرموده‌است و علم آن‌را به مخازن علم و معادن حکمت سپرده‌است و ورود یوم‌الله و انقضای اجل اسلام را باجل مسمّی تعبیر فرموده‌است چنانکه در سورهٔ شوری می‌فرماید و لولا کلمة سبقت من ربّک الی اجل مسمّی لقضی بینهم و انّ الّذین اورثوا الکتاب من بعدهم لفی شکّ منه مریب بلی چون اخفاء میعاد از اهل بُعد برای اجرای سنّت افتتان و امتحان از سنن الهیّه است فی‌الحقیقه با این آیات ظاهره و اخبار صریحه که مشاهده فرمودی میعاد ظهور بر اهل غرور مخفی ماند چندانکه از وعده‌های الهیّه و قضایای ربّانیّه غافل ماندند و در غلوای سکرت و نوم می زیستند که بغتةً امرالله ظاهر شد و یوم‌الله فرا رسید آنگاه ید قدرت ختم کلمات را بگشود و معانی دقیقهٔ آیات کتا ب را بر اهلش ظاهر فرمود

مقام ثانی در ذکر علامات ظهور است بدان ای برادر عزیز که اگرچه علمای اسلام علامات ظهور و وقایع ایّام ظهور را آمیخته و مختلط نوشته و در این سنّت نیز اقتدا بامم ماضیه کرده‌اند ولکن نگارنده علامات و وقایع را در دو مقام می‌نگارد تا فهم مطلب بر ارباب مجاهده و طلب سهل گردد لذا معروض می‌دارم که اقوی علاماتی که از آیات الهیّه و احادیث نبویّه مستفاد می‌شود فقط عبارتست از برداشته‌شدن آثار دیانت و غروب آفتاب علم و معرفت و احاطهٔ ظلمت جهل و غباوت و غلبهٔ ارباب ظلم و شرارت و وقوع اختلاف و تفرقت در میان امّت اسلام و اتباع حضرت سیّدالانام چنانکه این نکته را اجمالاً از آیات مذکوره در مقام اوّل مستفاد داشتی زیرا که صبح هدایت طالع نمی‌شود الاّ پس از شام ضلالت و نور علم مشرق نمی‌گردد الاّ بعد از ظلمت جهالت و سنّت الهیّه در اعصار ماضیه بر این بوده که هروقت آثار دیانت از ارض برداشته می‌شد و شرارت و شقاوت فیمابین خلق شایع و آشکار می‌گشت حقّ جلّ جلاله رأفة علی العباد و تطهیراً للارض من الفساد ببعثت رسولی مکرّم مآثر دیانت را راجع میفرمود و شوائت ضلالت را زایل و مرتفع می‌داشت. لذا در امّت اسلامیّه نیز خفای دیانت و ظهور شقاوت را اقوی علامت قرب ظهور حضرت موعود مقرّر فرمود و طلوع آفتاب حقیقی را پس از ظلمت لیل الیل مقدّر داشت چنانکه مرحوم مجلسی در باب علامات از کتاب غیبت بحارالانوار می فرماید روی جابر بن عبدالله الانصاری قال حَججتُ مع رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم حجّة الوداع فلمّا قضی النّبی علیه السّلم ما

افترض علیه من الحجّ اتی مودعاً الکعبة فلزم حلقة الباب و نادی برفع صوته ایّهاالنّاس فاجتمع اهل المسجد و اهل السّوق فقال اسمعوا فانّی قائل ما هو بعدی کائن فلیبلّغ شاهدکم غائبکم ثمّ بکی رسول‌الله حتّی بکی لبکائه النّاس فلمّا سکت من بکائه قال اعلموا رحمکم‌الله انّ مثلکم فی هذاالیوم کمثل ورق لاشوک فیه الی اربعین و مأة سنة ثمّ یأتی من بعد ذلک شوک و ورق الی مأتی سنة ثمّ یأتی من بعد ذلک شوک لاورق فیه حتّی لایری فیه الاّ سلطان جائر او غنیّ بخیل او عالم راغب فی المال او فقیر کذّاب او شیخ فاجر او صبیّ وقح او امراة رعنا ثمّ بکی رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله فقام الیه سلمان الفارسی و قال یا رسول‌الله اخبرنا متی یکون ذلک فقال یا سلمان اذا قلّت علمائکم و ذهبت قرّائکم و قطعتم زکوتکم و اظهرتم منکراتکم و علت اصواتکم فی مساجدکم و جعلتم الدّنیا فوق رؤسکم و العلم تحت اقدامکم و الکذب حدیثکم و الغیبة فاکهتکم و الحرام غنیمتکم و لا یرحم کبیرکم صغیرکم و لا یوقّر صغیرکم کبیرکم فعند ذلک تنزّل اللّعنة علیکم و یجعل بأسکم بینکم و بقی‌الدّین بینکم لفظاً بالسنتکم فاذا اوتیتم هذه الخصال توقّعوا الرّیح الحمراء او مسخاً او قذفاً بالحجارة و تصدیق ذلک فی کتاب‌الله عزّ و جلّ قل هوالقادر علی ان یبعث علیکم عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصرّف الایات لعلّهم یفقهون خلاصهٔ ترجمهٔ این حدیث شریف چنین است که جابرین عبدالله الانصاری گفته‌است که در سفر حجّة الوداع در خدمت حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم حجّ نمودم چون پیغمبر خدا علیه الاف التّحیة و الثّناء از اعمال فرضیّهٔ حج فراغت یافت برای وداع بیت نزد کعبه آمد و حلقهٔ باب بیت را بگرفت و بصوت بلند فرمود ایّهاالّناس پس اهل مسجد و اهل بازار اجتماع نمودند پس حضرت رسول فرمود بشنوید هرآینه من می‌گویم آنچه را که بعد از من واقع خواهد شد پس کسی که حاضر است از شما بدانکه غایب است برساند پس گریه فرو گرفت آن حضرت را چندانکه از گریهٔ او مردم گریستند و چون ازگریه ساکت شد فرمود بدانید خداوند شما را رحمت کند که مَثَل شما امروز مانند گلی است که با او خار نباشد تا یکصد و چهل سال پس از آن چنان شود که گل وخار با هم باشد تا دویست سال پس از آن می‌آید زمانی که جز خار نباشد حتّی اینکه دیده نشود

در آن زمان جز سلطان جائر یا غنیّ بخیل یا عالمی راغب بمال یا فقیر دروغگوی یا پیر فاجر یا کودک بی‌شرم یا زن نادان بی حیا پس باز آن حضرت بگریه درآمد و سلمان فارسی برخاست و عرض کرد یا رسول‌الله خبر ده ما را که چه وقت اینها خواهد شد فرمود یا سلمان وقتی که علمای شما کم شوند و قرّاء قرآن از میان بروند و زکوة از میان شما قطع شود و چون منکرات را اظهار نمائید و اصوات خود را در مساجد بلند کنید و دنیا را فوق سر خود گیرید و علم را در زیر پاهای خود نهید و چون دروغ حدیث شما شود و غیبت‌کردن میوهٔ مجلس شما گردد و حرام بازیافت و غنیمت شما شود و بزرگ شما برخورد رحم نکند و خورد شما بزرگ شما را توقیر ننماید پس در اینوقت لعنت بر شما نازل شود و دشمنی و آسیب شما در میان خود شما افتد و دین در میان شما محض لفظ و زبان باقی ماند پس این خصلت‌ها در میان شما پدید شود منتظر باشید که باد سرخ بر شما وزد یعنی به بلیّهٔ قتل عمومی گرفتار شوید و یا مسخ کردید و یا سنگ بر شما بارد و تصدیق این در کتاب خداوند عزّ و جلّ این آیه است که می‌فرماید قل هوالقادر علی ان یبعث عذاباً من فوقکم او من تحت ارجلکم او یلبسکم شیعاً و یذیق بعضکم بأس بعض انظر کیف نصّرف الآیات لعلّهم یفقهون یعنی بگو او است خداوندی که قادر و توانا است بر اینکه عذابی بر شما مبعوث فرماید از فوق شما یا از زیر اَقدام شما یا آنکه شما را فرقه فرقه و مختلف المذهب مخلوط و مختلط نماید و بعضی را از بأس و سخط بعض دیگر بچشاند ببین و ملاحظه فرما که چگونه آیات را برای ایشان مبیّن میداریم و تکرار میفرمائیم که شاید ایشان بفهمند و دریابند انتهی

مورّخ داند که بر وفق این حدیث شریف چون یکصد و چهل سال از عهد سیّد رسل بگذشت خار اختلاف آراء در بوستان ملّت بیضاء بروئید و آغاز اختلاف و ظهور بدع در دین اسلام گردید و یوماً فیوم خار نورستهٔ تفرق آراء و تشتّت اهواء در قلوب امّت حضرت خاتم‌الانبیاء قوی و برومند شد تا سیصد و پنجاه سال که سیوف اسلامیّه بر ضدّ یکدیگر کشیده شد و اختلاف مذاهب موجب حدوث مقاتلهای شدیدهٔ داخلیّه گشت و یوماً فیوم قساوت قلوب زیاده و حقد صدور افزون‌تر می‌شد تا آنکه دلها یکباره مسخ شد و از نورانیّت صرفه بظلمت بحت تبدیل یافت تا اینکه در قرن ششم و هفتم از قرون اسلامیّه سلاطین یکباره بلهو و لعب

و استیفای لذّات و ارتکاب قبایح و ظلم بر رعایا مشغول گشتند و علما همم عالیهٔ خود را بجمع زخارف و ادّخار طرائف و تقویت اختلاف و تشیید ارکان افتراق مصروف داشتند در اینوقت قوم خونخوار تاتار در تحت رایت چنگیزخان از ترکستان بر ممالک اسلامیّه هجوم نمودند و در اسرع وقت بر ممالک وسیعه و سلاطین قویّه غلبه و استیلا یافتند و بر خُرد و بزرگ و زن و مرد و شیخ فانی و طفل رضیع ابقا ننمودند در این واقعهٔ عظمی و داهیهٔ کبری که شبه آن در کتب تواریخ دیده نشده‌است سیل خونین از رود سیر تا نهر فرات جاری شد و از کاشغر تا بغداد را خراب و ویران نمود و علاوه از نوع بشر معارف و علوم اسلامیّه که آفاق را منوّر داشت و از آسیا به اروپا سرایت نمود زایل و معدوم گشت و شریعت مقدّسهٔ اسلامیّه در دست این سلاطین خونخوار وثنیّه در شرفهٔ فنا و زوال بود تا آنکه تضرّع زهاد و توجّه قلوب به حضرت ربّ‌العباد موجب نزول امطار رحمت و سبب انعطاف طرف عنایت بامّت اسلام شد و سلطان معظم غازان در ایران و تغلق تیمورخان در ماوراءالنّهر و ترکستان با عموم مغول و سپاهیان بشرف قبول اسلام مشرّف گشتند و اندکی ملّت حنیف را رونقی و رواجی بخشیدند تا آنکه یک یومی که میعاد امّت بود بالغ آید و موعد ظهور حضرت موعود فرا رسد و این نکته بر اولوالباب مخفی نیست که لعنت بر هیچ امّتی نازل نشود جز آنکه اوّل بظهور موعود ممتحن گردند و بسبب اعراض مورد لعنت و غضب الهی شوند کما نزلت علی الامم الماضیه فی الایّام الخالیه

و نیز مجلسی علیه‌الرّحمه در باب علامات از کتاب بحار از نزال بن سیره روایت فرموده‌است که انّه قال خطبنا امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابی‌طالب علیه السّلم فحمدالله و اثنی علیه ثمّ قال سئلونی قبل ان تفقدونی ایّهاالنّاس ثلٰثاً فقام الیه صعصعة بن صوحان فقال یا امیرالمؤمنین متی یخرج الدّجال فقال علیّ علیه السّلم اقعد فقد سمع الله کلامک و علم ما اردت والله ماالمسؤول عنه باعلم من السّائل ولکن لذلک علامات و هیئات یتّبع بعضها بعضاً کحذو النّعل بالنّعل و ان شئت انبأتک بها قال نعم یا امیرالمؤمنین فقال احفظ فانّ علامة ذلک اذا امات النّاس الصّلوة و اضاعوا الامانة و استحلّوا الکذب و اکلواالرّبا و اخذواالرّشا و شیّدواالبنیان و باعوا الدّین بالدّنیا و استعملوا السّفهاء و شاوروا النّساء و قطعواالارحام و اتّبعوا

الاهواء و استخفّوا بالدّماء و كان الحلم ضعفاً و الظّلم فخراً و كانت الامراء فجرة و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة و القرّاء فسقة و ظهرت شهادات الزّور و استعلن الفجور و قول البهتان و الاثم و الطّغيان و حلّيت المصاحف و زخرفت المساجد و طولّت المنار و اكرم الاشرار و ازدحمت الصّفوف و اختلفت الاهواء و نقضت العقود و اقترب الموعود و شارک النّساء ازواجهنّ فی التّجارة حرصاً علی الدّنیا وعلت اصوات الفسّاق و استمع منهم و کان زعیم القوم ارذلهم و اتّقی الفاجر مخافة شرّه و صدّق الکاذب و اؤتمن الخائن و اتّخذت القیان و المعازف و لعن آخر هذه الامّة اوّلها و رکب ذوات الفروج السّروج و تشبّه النّساء بالرّجال و الرّجال بالنّساء و شهدالشّاهد من غیر ان یستشهد و شهد الاخر قضاءً لذمام بغیر حقّ عرفه و تفقّه لغیر الدّین و اثروا عمل الدّنیا علی الاخرة و لبسوا جلود الضّان علی قلوب الّذئاب وقلوبهم انتن من الجیف و امّر من الصّبر فعند تلک الوحاء الوحاء العجل العجل خیرالمساکن یومئذ بیتالمقدّس لیأتینّ علی النّاس زمان یتمنّی احدهم انّه من سکّانه خلاصهٔ ترجمهٔ حدیث این است که نزال بن سیره روایت نمودهاست که روزی امیرالمؤمنین علیّبن ابی طالب علیهالسّلم خطبهای بر ما خواند و خداوند تبارک و تعالی را ستایش فرمود و ثنا گفت پس سه بار فرمود ایّهاالنّاس سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید در این حال صعصعة بن صوحان که از اکابر اصحاب و محبّین آن حضرت بود برخاست و معروض داشت که یا امیرالمؤمنین کی دجّال خروج خواهد نمود حضرت امیر فرمود بنشین که هر آینه خداوند کلام ترا شنود و آنچه میخواهی او داند قسم بخدا که کسی که از او استفسار این مطلب میشود داناتر نیست از آنکه استفسار مینماید ولکن این مطلب را علامات و نشانههائی است که بعضی از عقب بعض دیگر میرسد و به یکدیگر مطابقت می‌نماید آنگونه که نعل با نعل دیگر محاذی و برابر میباشد اگر خواهی ترا به آن اعلام نمایم گفت بلی یا امیرالمؤمنین پس فرمود یاد دار که هر آینه علامت آن اینست که چون مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ را حلال شمارند و ربا را بخورند و رشوت بگیرند و بناهای محکم مشیّد بنیان نهند و دین را بدنیا بفروشند و سفها و بی‌خبران را عمل دهند و با زنان مشاورت کنند و رحم و خویشاوندی را ببرند و هواهای نفسانیّه را متابعت نمایند و ریختن خون را سهل شمارند و

حلم و بردباری نزدشان ضعف و ناتوانی محسوب گردد و ظلم و ستمکاری فخر باشد و امیران زشت کار و فاجر شوند و وزراء ظالم باشند وعرفا خائن و قرّاء فاسق گردند و شهادت باطل ظاهر شود و فسق و فجور آشکار گردد و قول بهتان و معصیت و طغیان هویدا شود و قرآن ها را به زر محلّی مزیّن کنند و مسجدها مزخرف و منقّش گردند و مناره‌ها بلند و طویل سازند و اشرار مکرّم گردند و صفوف پر و انبوه شود و هواها مختلف گردد و عهدها شکسته شود و موعود نزدیک گردد و از غایت حرص زنان با شوهران خود در تجارت شرکت نمایند و صوت فسّاق بلند گردد و از ایشان بشنوند و بزرگ قوم رذل‌ترین ایشان باشد و از بیم شرّ فاجر از او پرهیز کرده شود و کاذب را تصدیق کنند و خائن را امین شمارند و کنیزکان مطربه و آلات لهو و طرب برای خود گیرند و آخرین این امّت اوّلین و سابقین اسلام را لعن کنند و صاحبان عورت بر زین‌ها سوار گردند و زنان شبیه به مردان و مردان شبیه به زنان شوند و شاهد شهادت دهد بدون اینکه کسی از او شهادت طلبد و دیگری شهادت دهد تا از عهدهٔ حرمت و بزرگی کسی برآید بدون اینکه حقّیت او را دانسته باشد و تعلّم فقه برای غیر دین کنند و عمل دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای چون گرگ پوشند دلهای ایشان از مردار بدبوی‌تر و از صبر تلخ‌تر باشد پس چون این امور وقوع یابد مبادرت کنید مبادرت کنید تعجیل نمائید تعجیل نمائید یعنی برای تهیّهٔ ورود یوم‌الله و اجابت امرالله و ظهور حضرت موعود و فرار از دجّال پس فرمود بهترین مساکن در آن روز بیت‌المقدّس است البتّه البتّه خواهد آمد بر خلق زمانی که هریک آرزو کنند که از ساکنین آن ارض باشند انتهی

و خلاصة القول جمیع علامات حتمیّه که موافق است با کتاب الهی اینها است که در این دو حدیث ذکر شده و مابقی یا از علامات غیر حتمیّه است که آنها هم بتمامها وقوع یافته‌است و یا از وقایع یوم ظهور است که ذکرش با ذکر علامات مختلط گشته‌است و در محلّ خود ان‌شاءالله تبارک و تعالی مشروحاً ذکر خواهد شد و چون وقوع این علامات و تحقّق این امارات بغایت ظاهر و آشکار است دیگر نگارنده چه گوید و چه نویسد ملاحظه فرما که جمیع اوصاف مذکوره در خلق موجود گشته و مقرّ حضرت مقصود در اراضی مقدّسه استقرار یافته‌است که حضرت امیر علیه‌السّلم در بارهٔ آن فرمود لیأتینّ علی‌النّاس زمان یتمنّی احدهم

انّه من سکّانه معذلک این خلق بستهٔ کابوس غفلتند و غریق غمرات نوم و سکرت فذرهم یخوضوا و یلعبوا حتّی یلاقوا یومهم الّذی یوعدون
و امّا اینکه بعضی طلوع شمس را از مغرب از علامات ظهور شمرده‌اند سببش غفلت از معنای مقصود است و چون معانی سماء و ارض و شمس و قمر و امثالها در فصل اوّل از همین مقالهٔ ثالثه مشروحاً ذکر شد البتّه مقصود اصلی از لفظ شمس را که در حدیث فرموده‌است که حینئذٍ تطلع الشّمس من مغربها ادراک فرمودی که مراد از شمس نفس قائم موعود است که از مغرب خود یعنی از سلالهٔ طیّبهٔ هاشمیّه طلوع می‌فرماید زیرا که آفتاب حقیقت در بیت هاشم غروب فرمود و اضافهٔ لفظ مغرب بضمیرها قرینه است که مقصود حضرت رسول همین بوده‌است که بشارت دهد که آفتاب حقیقی از آنجائی که غروب می‌نماید طلوع خواهد فرمود و قبل از ورود یوم‌الله و نزول حضرت عیسی از سماء نیّر هدی از سلالهٔ طاهرهٔ هاشمیّه و ذریّهٔ طیّبهٔ علویّه مشرق خواهد شد چه دانستی که یکی از معانی شمس درکتاب الهی شمس حقیقت و نفس مشیّت است که عبارت از شارع مقدّس باشد و همین است مقصود از آیهٔ مبارکهٔ والشّمس و ضحٰیها که حقّ جلّ جلاله به آفتاب حقیقی که عبارتست از نیّر وجود مسعود حضرت موعود و بصحخای منیر یوم‌الله که یومی است بسی مبارک و محمود قسم یاد فرموده و باین لطف بیان عظمت یوم‌الله و جلالت حضرت موعود را بر اهل دانش روشن نموده‌است چه ظاهر است که حقّ جلّ جلاله باین آفتاب و یوم ظاهری قسم یاد نمی‌فرماید و عوالم جسمانیّه را باین مقدار مورد اعتبار نمی‌نماید و هرآینه این خلق اگر از معرفت فصاحت قاصر باشند همانا نام فصاحت را شنیده‌اند لااقل بایستی اینقدر را بدانند که موارد استعمال الفاظ نزد خواص و عوام متفاوت است و لحن فصحاء و بلغاء بخصوص انبیاء و اولیاء با عامّهٔ ناس معایر و متباین و این نکته واضح و معلوم است که استعارهٔ لفظ شمس و نیّر و نجم و امثالها از برای ذکر اکابر نزد ارباب فصاحت معمول است و در کلمات اصحاب بلاغت دایر و معروف چنانکه مجلسی علیه‌الرّحمه در مجلّد غیبت بحار از امیرالمؤمنین علّی بن ابی طالب علیه‌السّلم روایت فرموده‌است که آنحضرت در ضمن خطبهٔ پس از ذکر بنی‌امیّه فرمود ولو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی‌التّمحیص للجزاء و

کشف الغطاء و انقضت المدّة و ازف الوعد و بدا لکم النّجم من قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کاملاً کلیلة تمّ فاذا استبان ذلک فراجعوا التّوبة و خالفوا الحوبة و اعلموا انّکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فتداویتم من الصّمم و استشفیتم من البکم و کفیتم مؤنة التّعسّف و الطّلب و نبذتم الثّقل الفادح عن الاعناق فلا یبعدالله الاّ من ابی الرّحمة و فارق العصمة و سیعلم الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون یعنی چون آنچه در دست ایشان است بگدازد هرآینه وقت تمحیص برای جزاء نزدیک آید و پرده برداشته شود و مدّت منقضی گردد و وعد قریب شود و ستارۀ شما از جانب مشرق طلوع فرماید و ماه شما کاملاً مانند شب بدر مشرق شود پس چون این طلوع و اشراق وقوع یافت بتوبه رجوع نمائید و از معصیت بپرهیزید و بدانید که اگر کسی را که از مشرق طلوع می‌نماید اطاعت کنید با شما بطریق رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم رفتار خواهد نمود یعنی مانند حضرت رسول بتشریع شرع جدید قیام خواهد فرمود پس از مرض صمم و ناشنوائی مداوا خواهید شد و ازگنگی و بی‌زبانی شفا خواهید یافت و بار سنگین را ازگردن فرو خواهید نهاد و دور نمی‌فرماید خداوند مگر کسی را که از ترحّم ابا کند و از عصمت و پاکدامنی دوری جوید و زود باشد که ستمکاران بدانند که بکدام جای منقلب گردند و راجع شوند انتهی مخفی نباشد که اهل لسان بلاد عجم را بلاد مشرق می گویند زیرا که ممالک ایران و ما والاها در مشرق سوریّه و عربستان و افریقا و اروپا واقع شده‌است و مقصود حضرت امیر علیه‌السّلم اینست که حضرت موعود از بلاد شرقیّه ظاهر خواهد شد و آفتاب حقیقت از افق ایران طلوع خواهد فرمود کما وقع و طلع لا رادّ لقضائه و لا مانع لفضله اکنون ملاحظه فرما که امیرالمؤمنین علیه‌السّلم از حضرت موعود بلفظ نجم و قمر تعبیر فرموده و این استعارۀ لطیفه را در غایت ظهور جاری داشته‌است و قال کمیت بن زید الاسدی فی قصیدته الّتی ذکر فیها مناقب قومه من مضربن نزار بن معد و اخوته ربیعه و ایاد و اغار و اطلب فی وصفهم و فضّلهم علی قحطان فقال فی مطلعها الا حیّیت عنّا یا مدینا و هل ناس تقول مسلمینا الی ان قال لنا قمرالسّماء و کل نجم تشیر الیه ایدی المهتدینا لنا جعل المکارم خالصات و للناس القفا و لنا الجبینا و هذه القصیدة من القصائد المعروفة بالفصاحة و هی کما قال المسعودی

رحمه‌الله فی کتاب مروج الذّهب و معادن الجوهر ممّا نظمها مکیت بامر محمّد بن علی بن حسین علیه‌السّلم و عبدالله بن حسن بن علی و عبدالله بن معاویّة بن عبدالله جعفر رضی‌الله عنهم لالقاء عصبیّة بین النزاریة و الیمانیّة

و گذشته از اینکه از این قبیل اطلاقات در کلمات انبیاء و اولیاء و فصحا بسیار است در حدیث صعصعة‌بن صوحان که ذکر شد تصریح است بر اینکه مقصود از شمس طالعه از مغرب خود نفس قائم موعود است باین حدیث رجوع فرما شاید بر کیفیّت بیانات سابقین اطّلاع یابی و باوهام غیرممکنه از صراط مستقیم انحراف نجوئی

و از جملهٔ علامات صحیحه که قبل از قیام قائم وقوع آن محتوم و با کتاب‌الله موافق است ظهور جنّتان مدهامّتان است قبل از ظهور قائم مقارن ظهور و سبب اینکه ظهور این دو جنّت را علامت ظهور قائم موعود دنسته‌اند اینست که چون آیهٔ کریمهٔ و لمن خاف مقام ربّه جنّتان ذواتا افنان را اهل فؤاد بشارت این دو ظهور اقدس اعظم اعلی دانسته‌اند که به لسان احادیث بظهور حضرت مهدی و نزول حضرت عیسی تعبیر شده‌است و خداوند تبارک و تعالی ظهور جنّتان مدهامّتان را قبل از ظهور جنّتان ذواتا افنان مقرّر داشته‌است لهذا آن را علامت ظهور شمس حقیقت و امارت ورود ساعت شمرده و در اخبار و احادیث بشارت داده‌اند و اگرچه علماء و مفسّرین در تفسیر و بیان این دو جنّت بیانات مختلفه ومطالب غیرمعقوله گفته و نوشته‌اند ولکن اهل تحقیق دانسته‌اند که مراد خداوند تبارک و تعالی از ذکر این دو جنّت ظهور حضرت شیخ اجلّ اکبر الشّیخ احمد الاحسائی و السیّد الافخم الانور السیّد کاظم الرّشتی الجیلانی علیهما بهاءالله و سلامه و تحیّته و اکرامه می باشد که در اواخر قرون اسلامیّه هنگامی که جز برودت اهواء باطله و هبوب عواصف عرفانهای خیالیّه و معارف ظنّیه و وهمیّه در حوزهٔ امّت محمدّیه مشهود نمی‌شد بحیث لایری فی خبائتها الاّ شوک اختلاف‌الفرقتین و لا یسمع من ارجائها سوی نعیب غراب البین در این حال حقّ جلّ جلاله جنّت وجود این دو نیّر مسعود را تفضّلاً علی العباد ظاهر فرمود و بطلوع این دو نیّر عالم معارف را رونق و طراوتی بخشود تا آنکه به بیانات روحانیّهٔ ایشان مقداری از اوهام باطله از خاطرها زدوده شد و ببشارات لفظیّه و کتبیّهٔ ایشان استعداد و تهیّهٔ قبول ورود امرالله پدید آمد

و اهل تحقیق وجود انسان کامل را بهترین جنّات متصوّره دانسته و لقای رجال الهی را فضل نعم الهیّه شناخته‌اند اگر ارباب شهوات نفسانیّه و طلاّب لذائذ جسمانیّه بساتین مشجّره را از اولیای الهی بهتر دانند و سیب و انار و انگور را از معارف روحانیّه خوشتر و لذیذتر شمرند خود دانند

مقام ثالث در بیان وقایع یوم ظهور است بدان ای برادر روشن اختر که وقایع و آثار یوم ظهور کثیر و از آثار و وقایع عظیمهٔ عالم محسوب است از قبیل کیفیت سلوک حضرت موعود که آیا بر حسب ظاهر به مظلومیّت و مسکنت است یا چنانکه مأمول خلق است بقاهریّت و کیفیّت سلوک خلق است با آن حضرت که آیا بنحو اجابت و اطاعت است یا بوجه اعتراض و مخالفت. و از قبیل ظهور دجّال و مدّعیان کاذب و خروج سفیانی و رفع اختلاف ادیان و اتّفاق اهل عالم بر کلمهٔ واحده و غیرها من الاثار الّتی ورد فی الآیات و الاخبار. پس معروض می دارم که اوّلاً در کیفیّت سلوک حضرت موعود و جمال معبود آنچه از آیات و اخبار مستفاد می‌شود این است که ظهور آن حضرت بنحو مظلومیّت کبری است و ابتلای اصحاب آن حضرت بقتل و سفک و ظلم اعداء تا سنّت حتمیّهٔ الهیّه در امتحان و تمحیص خلق تحقّق یابد و خبیث از طیّب و مشرک از موّحد و مخالف از موافق مبیّن و ممتاز گردد چنانکه این سنّت الهیّه در ظهور حضرت موسی و ابتلای بنی‌اسرائیل بظلم فراعنه و مصریان و در ظهور حضرت عیسی و گرفتاری اهل ایمان بظلم یهود و رومانیان و در ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء و ابتلاء اصحاب آن حضرت بظلم وثنیّهٔ عربستان ظاهر و مشهود گشت و اگر خداوند جلّت عظمته و احاطت قدرته انبیاء علیهم‌السّلم را با قدرت ظاهره و غلبهٔ ملکیّه و ثروت و عزّت و زینت دنیویّه مبعوث می‌فرمود سنّت ابتلا و تمحیص زایل می‌شد و اطاعت انبیاء بر متکبّرین و متجبّرین سهل می‌گشت و خبیث از طیّب و مخالف از موافق امتیاز نمی یافت. ملاحظه‌ای در این آیهٔ کریمه فرما که در هنگام گرفتاری اصحاب حضرت خاتم‌الانبیاء بظلم و شرارت اشقیاء در سورهٔ آل عمران بر خاتم پیغمبران نازل شد قال‌الله تبارک و تعالی ما کان‌الله لیذرالمؤمنین علی ما انتم علیه حتّی یمیز الخبیث من الطّیب و ما کان‌الله لیطّلعکم علی الغیب و لکنّ‌الله یجتبی من رسله من یشاء فآمنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتّقوا فلکم

اجر عظیم یعنی خداوند تبارک و تعالی وانمی‌گذارد مؤمنان را بر اینحال که شما هستید مگر تا آنوقت که خبیث از طیّب جدا و ممتاز شود و خداوند شما را بر غیب اطّلاع نمی‌دهد ولکن خداوند بر می‌گزیند از پیغمبران خود هرکه را که می خواهد پس بگروید به خدا و پیغمبران او و اگر ایمان بیاورید و تقوی پیشه کنید هر آینه برای شما اجر و پاداش بزرگ خواهد بود انتهی

و در خطب کتاب نهج‌البلاغه امیرالمؤمنین علّی بن ابی‌طالب علیه‌السّلم میفرماید ولو اراداللّه سبحانه بانبیائه حیث بعثهم ان یفتح لهم کنوز الّذهبان و معادن العقیان و مغارس الجنان و ان یحشر معهم طیرالسّماء و وحوش الارض لفعل ولو فعل لسقط البلاء و بطل الجزاء و اضمحلّت الانباء و لمّا وجب للقابلین اجورالمتبلین و لا استحقّ المؤمنون ثواب المحسنین و لا لزمت الاسماء معانیها و لکنّ‌اللّه سبحانه جعل رسله اولی قوّة فی غرائمهم و ضعفة فیما تری الاعین من حالاتهم مع قناعة تملأالقلوب و العیون غنیً و خصاصة تملأ الابصار و الاسماع ذیً ولو کانت الانبیاء اهل قوّة لا ترام و عزّة لاتضام و ملک تمتدّ نحوه اعناق الرّجال و تشدّ الیه عقدالرّحال لکان ذلک اهون علی الخلق فی‌الاعتبار و ابعد لهم فی‌الاستکبار و لأمنوا عن رهبة قاهرة لهم او رغبة مائلة بهم فکانت النیّات مشترکة و الحسنات مقتسمة ولکّن‌اللّه سبحانه اراد ان یکون الاتّباع لرسله و التّصدیق بکتبه و الخشوع لوجهه و الاستکانة لامره و الاستسلام لطاعته اموراً له خاصّة لا یشوبها من غیرها شائبة و کلّما کانت البلویٰ و الاختیار اعظم کانت المثوبة و الجزاء اجزل مختصر ترجمهٔ این خطبهٔ فصیحه که براستی روح حکمت و قدوهٔ فصاحت و مأخذ علم و معرفت است این است که میفرماید اگر خداوند تبارک و تعالی می‌خواست هنگام بعثت انبیاء که گنج‌های طلا را برای ایشان بگشاید و معادن زر خالص و جایهای غرس بستان را بر ایشان مفتوح دارد و طیور هوا و وحوش ارض را در اطاعت ایشان گرد آرد هرآینه کرده بود و اگر چنین کرده بود بلا و امتحان ساقط می‌شد و جزای اعمال باطل و نبوّت زایل و مضمحل می‌گشت و هرآینه واجب نمی‌شد که بقبول کنندگان اجر امتحان شدگان را دهد و مؤمنین را ثواب نیکوکاران بخشد و اسامی مؤمن و مقبل و امثالهما بلا معنی میشد ولکن خداوند سبحانه و تعالی پیغمبران خود را صاحب

قوّت در عزم و همّت مقرّر داشت و ایشان را در حالاتی که چشم خلق بیند ضعیف و ناتوان قرار داد با قناعتی که چشمها و دلها را از غنی پر کند و فقر و احتیاجی که اسماع و ابصار را انباشته سازد یعنی با کمال مسکنت در غایت قناعت و خودداری میباشند و با وجود فقر و احتیاج در نهایت عزّت نفس و بی‌اعتنائی و اگر پیغمبران ارباب عزّت و قدرتی میبودند که مأمول احدی نبودی و مغلوب نفسی نشدی و دارای ملک و سلطنتی بودند که گردنها بسوی آن کشیده گشتی و بارها برای آن بسته شدی هرآینه آسان‌تر بود بر خلق که آن را اعتبار کنند و دورتر بود که از آن استکبار ورزند و هرآینه ایمان میآوردند به آن پیغمبر از خوف و بیمی که قاهر ایشان بود یا بسبب رغبت و رضائی که موجب میل ایشان می‌شد پس در اینحال نیّتها مشترک می‌بود و حسنات بر کلّ قسمت می‌شد ولکن خداوند سبحانه و تعالی خواست که متابعت پیغمبران او و تصدیق کتابهای او و فروتنی نزد وجه کریم او و افتادگی پیش فرمان او و تسلیم برای طاعت او برای او باشد مخصوص و شائبهٔ غیر با او مشوب و مخلوط و آمیخته نباشد یعنی اگر پیغمبران با قوّت غالبه و سلطنت قاهره و زینت و ثروت ظاهره باشند هرکسی به ایشان یا از جهت خوف و یا بسبب طمع ایمان خواهد آورد و آنوقت آن ایمان خاصّة للّه نخواهد بود و باین سبب مقبول حقّ جلّ جلاله نخواهد شد ولکن اگر انبیاء را عزّت و ثروت و دولت ظاهره نباشد و هرکس بایشان بگرود مورد ملامت و اذیّت و نفی و قتل گردد در اینحال هرکس بایشان ایمان آورد البتّه نیّت او للّه خالص باشد و اینگونه ایمان از شائبهٔ غرض و شرکت غیر منزّه و خالص بود و مقبول حقّ جلّ جلاله گردد پس میفرماید هرقدر بلیّه و امتحان بزرگتر باشد ثواب و پاداش بیشتر گردد انتهی

و بالجمله مقصود این است که از آیات قرآن و بیانات اهل بیت طهارت نیک دریابی که سنّت الهیّه در تمحیص و تخلیص عباد در ظهورات قبل چگونه بوده‌است و ادراک نمائی که این سنّت بتغییر ظهور و ازمنه متغیّر نگردد و اختیار عباد بغیر اینوجه ممکن و معقول نباشد پس چون سنّت الهیّه را از قبل دانستی دریاب که در ظهور حضرت موعود نیز مطابقةالنّعل بالنعل روش خلق مانند سابق است و در اخبار و احادیث در غایت صراحت وارد که چون قائم موعود بامراللّه قیام فرماید اکثر خلق از جمال منیرش اعراض کنند و علماء و فقهاء بر

اهراق دم اطهرش فتوی دهند و اهل مشرق و مغرب بلعن و سبّ آن حضرت جسارت نمایند و ارباب استکبار از قتل و سبی و نفی اصحاب آن بزرگوار فروگذار ننمایند

از جملهٔ احادیث دالّه بر این مطلب این حدیث است که مجلسی علیه‌الرّحمه در باب سیر و اخلاق قائم از کتاب بحار از مفضّل روایت می‌فرماید که به حضرت ابی عبدالله گفتم که انّی ارجو ان یکون امره فی سهولة یعنی امید دارم که امر قائم بسهولت غالب شود فقال لا یکون ذلک حتّی تمسحوا العرق و العلق یعنی فرمود نخواهد شد تا اینکه عرق و خون را مسح کنید و هم فرمود انّ اهل الحقّ لم یزالوا منذ کانوا فی شدّة یعنی اهل حقّ لازال تا بوده‌اند در شدّت و سختی بوده‌اند و هم در این باب از بشیر نبّال روایت مینماید که به ابی جعفر علیه‌السّلم گفتم انّهم یقولون انّ المهدی لو قام لاستقامت له الامور عفواً و لا یهرق محجّمة دم فقال کلاّ و الّذی نفسی بیده لو استقامت لاحدٍ عفواً لاستقامت لرسول‌الله حین ادمیت رباعیّته و شجّ فی وجهه کلاّ والّذی نفسی بیده حتّی نمسح نحن و انتم العرق و العلق ثمّ مسح وجهه یعنی به حضرت ابی‌جعفر علیه‌السّلم گفتم که مردم میگویند که چون قائم قیام فرماید امور بسلامت برای او مستقیم می شود و بقدر آلت حجامتی خون ریخته نخواهد شد فرمود نه قسم بدان کس که نفس من در ید قدرت او است اگر امر بسلامت برای کسی استقامت می‌یافت هر آینه برای رسول خدا یافته بود هنگامی که دندان‌های آن حضرت خون آلود و در صورتش شکسته شد حاشا که قائم ظاهر شود تا ما و شما عرق و خون را از جبین خود مسح ننمائیم پس دست بر جبین خود کشید انتهی و اصرح از این احادیث حدیثی است که در فصول گذشته ذکر شد و آن اینست که در همین کتاب بحار از فضیل بن یسار روایت شده‌است انّه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السّلم یقول انّ قائمنا اذا قام استقبل من جهلة النّاس اشدّ ممّا استقبله رسول‌الله من جهّال الجاهلیّة فقلت کیف ذلک قال انّ رسول‌الله اتی النّاس و هم یعبدون الحجارة و الصخّور و العیدان و الخشب المنحوتة و انّ قائمنا اذا قام اتی الّناس و کلّهم یتأوّل علیه کتاب‌الله و یحتجّ علیه به ثمّ قال اَما والله لیدخلنّ علیهم عدله جوف بیوتهم کما یدخل الحرّ و القرّ فضیل گوید از حضرت ابی‌عبدالله علیه السّلم شنیدم که میفرمود هرآینه چون قائم ما ظاهر شود او را پیش آید از مردم جاهل سخت‌تر از

آنچه رسول الله را پیش آمد از جهّال عرب و مردم جاهلیّت عرض کردم چگونه خواهد شد یعنی سبب شدّت مخالفت خلق با آن حضرت چیست فرمود وقتی که رسول خدا صلّی‌الله علیه و آله و سلّم آمد مردم سنگ و چوب تراشیده شده را میپرستیدند و هر آینه چون قائم ما قیام فرماید می آید بر خلق در حالتی که تمام ایشان کتاب خدا را در ردّ او تأویل می‌کنند و بتأویل کتاب بر ضد آن حضرت احتجاج مینمایند پس فرمود قسم بخدا که عدل قائم بر ایشان در جوف خانه‌هایشان در خواهد آمد آنگونه که سردی و گرمی در خانه‌ها در می‌آید انتهی ملاحظه فرما که حضرت ابی عبدالله چگونه بصراحت می‌فرماید که امر قائم بسبب معارضهٔ علماء از امر حضرت خاتم‌الانبیاء سخت‌تر می‌باشد و کار بر آن حضرت دشوارتر می‌شود زیرا که علماء آیات قرآن را بر ضدّ آن حضرت تأویل می نمایند یعنی بر خلق چنان وانمود میکنند که ظهور آن حضرت بر خلاف قرآن است و این معلوم است که چون خلق جاهل بحکم علماء امری را خلاف قرآن دانند چه مقدار از او اعراض مینمایند و تا چه حدّ در اذیّت و آزار موسومین به آن امر اقدام میکنند و بر ارباب بصارت روشن است که اعراض علماء و معارضهٔ فقهاء چنانکه حدیث شریف به آن تصریح فرمود اصعب از معارضهٔ ارباب سلطنت و اقتدار است زیرا که زمام عوام در دست ایشان است و اعراض ایشان در حقیقت موجب اعراض جمیع خلق میشود و البتّه اعراض و انکار این طایفه سبب صعوبت و سختی کار بر قائم بامرالله میگردد خاصّه در صورتی که علمای وقت بحبّ ریاست و سمت شرارت و قساوت قلب و رذالت اصل موصوف باشند و به پستی فطرت و زشتی سیرت و وفور دنائت معروف چنانکه در اوصاف این جهّال مجلسی علیه‌الرّحمه در کتاب مذکور از حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده‌است که آن حضرت فرمود سیأتی زمان علی امّتی لایبقی من القرآن الاّ رسمه و لا من الاسلام الاّ اسمه یسمّون به وهم ابعدالنّاس منه مساجدهم عامرة و هی خراب من الهدی فقهاء ذلک الزّمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السّماء منهم خرجت الفتنة و الیهم تعود یعنی حضرت خاتم‌الانبیاء علیه و آله الاف التّحیّة و الثّناء فرمود که بزودی بر امّت من زمانی خواهد آمد که از قرآن نماند غیر از نوشتهٔ آن و از اسلام نماند جز اسم آن باسم اسلام نامیده می شوند ولکن از جمیع ناس دورترند باسلام مساجد ایشان

آباد است ولکن از هدایت خراب فقهای آن زمان شریرترین فقهائی هستند که در زیر آسمان نمودار شده‌اند فتنه و فریب خلق از ایشان خیزد و اثر آن بدیشان عاید آید انتهی
ای ناظر در این صحیفه در این بیانات شریفه بدقّت تدبّر فرما و نیز تفکّر کن که علماء و فقهای زمان ظهور باین شرارت که حضرت خاتم‌الانبیاء وصف فرموده‌است و عامّهٔ خلق بدین مقام که سیّد رسل بر حقّ از حالاتشان را بیان نموده که به اسم مسلمانی قناعت کنند و از آداب اسلام بالکلّ محروم و بی‌بهره باشند از اینگونه ملّت جز آنکه از حضرت موعود اعراض کنند چه ظاهر خواهد شد و سوای آنکه بسبّ و لعن و قتل و نفی اولیاء امر اقدام کنند چه از ایشان متوقّع باید بود (درخت مقل نه خرما دهد نه شفتالود)
این است که در اخبار اهل بیت طهارت از این امور ناگوار بصراحت اخبار وارد شده‌است چنانکه مجلسی در غیبت بحار در باب خصایص زمان ظهور از ابان بن ثعلب روایت فرموده‌است انّه قال سمعت ابا عبدالله علیه‌السّلم یقول اذا ظهرت رایة الحقّ لعنها اهل الّشرق و الغرب یعنی از حضرت ابی عبدالله علیه السّلم شنیدم که میفرمود چون رایت حقّ ظاهر شود اهل مشرق و مغرب بر آن لعنت کنند و پس از ذکر این حدیث ایضاً از منصوربن حازم روایت فرموده‌است و او از حضرت ابی‌عبدالله انّه قال اذا رفعت رایة الحقّ لعنها اهل الّشرق و الغرب یعنی چون رایت حقّ بلند شود اهل مشرق و مغرب بر آن لعنت کنند و موافق حدیث ملاحظه فرما که چگونه سبّ و لعن قائم بامرالله در میان خلق شایع و دایر است حتّی آنکه منبری نمانده‌است که بر آن مقصود جهانیان را سبّ ننمایند بلکه مجلسی منعقد نمیشود که باین جسارت مبادرت نکنند و این خود یکی از دلائل واضحه و امارات ظاهرهٔ حقّیت این ظهور اعظم است چه ظاهر است که ائمّهٔ هدی این بیانات را محض قصّه و حکایت نفرموده‌اند بلکه صدور این بشارات و تنصیص این بیانات همه بجهت این است که تا در یوم ظهور سبب هدایت ارباب استعداد شود و یا موجب قطع حجّت و الزام اصحاب لجاج و عناد آید و نیک ملاحظه فرما که کلام امام علیه‌السّلم چگونه تحقّق و وقوع یافته‌است که اگر امروز کسی را فی‌المثل باسم اهل بهاء مذکور سازند و در واقع و نفس‌الامر از این طایفه نباشد در محضر حکومت‌های شرعیّه و یا ملکیّه بادّعای اسلام و اقرار بشهادتین که از زمان

حضرت خاتم‌الانبیاء الی اوایل هذاالقرن بالاتّفاق کافی و مثبت اسلام بوده‌است رها کرده نخواهد شد و تا لعن نکند استخلاص نخواهد یافت کذلک وقعت الوقایع و تمّت البشارات و ظهرت الدّلایل و لاحت العلامات و لکن لا یعقلها الاّ اولوالابصار
و خلاصةالقول سخن در بیان حالات علمای عصر ظهور و آثار ایشان بود که بتصریح ائمّهٔ اهل البیت بلکه بتنصیص رسول خدا علیهم‌التحیّة و الثّناء شریرترین من وجد تحت ظلّ‌السّماء می‌باشند حتّی اینکه در بعض اخبار اینعبارت واقع شده‌است که فقهائهم شرار خلق‌الله و در بعض احادیث از این قوم بشیاطین تعبیر رفته و تصریح شده‌است که شیاطین با قائم موعود بمجادلت قیام خواهند نمود و بمحاربه با آن سیّد وجود اقدام خواهند کرد فتدّبر فی قول‌الله تبارک و تعالی وکذلک جعلنا لکلّ نبیّ عدوّاً شیاطین الانس و الجنّ یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا و اعجب غرور و خرافات این قوم این است که چون نامه نگار در بلدهٔ مبارکهٔ طهران و سایر بلاد ایران حدیث فقهاء ذلک الزّمان شرّ فقهاء تحت ظلّ‌الّسماء را بر طلاّب وقت و علمای عصر قرائت می‌نمود و ایشان را باین انذار بنوعی متذکّر می داشت که شاید ازکابوس غفلت و استغراق سکرت بهوش آیند و از مسیل هلاک کناره گیرند جواب نگارنده را چنین میگفتند که مقصود حضرت خاتم‌الانبیاء از این فقهاء فقهای اهل سنّت است و حال آنکه حضرت رسول در این بیان کلام را مطلق فرموده و تخصیص به طایفه‌ای نداده و ذکر سنّی و یا شیعه و یا سایر فِرَق را نکرده‌است و اگر شخصی بصیر در این حدیث که مجلسی در مجلّد غیبت بحار در باب سیر و اخلاق و خصایص و آثار زمان قائم از حضرت ابی عبدالله علیه‌السّلم روایت فرموده تفکّر نماید داند که مقصود حضرت رسول از این فقهائی که اخبار فرموده‌است کی است و هو هذا قال قال ابو عبدالله علیه‌السّلام اذا خرج القائم خرج من هذاالامر من کان یری انّه اهله و دخل فی سنّته عبدة الشّمس و القمر یعنی حضرت ابی عبدالله علیه السّلم فرمود که چون قائم علیه‌السّلم خروج فرماید بیرون می‌روند از این امر کسانی که خود را اهل آن میدانند و آفتاب پرستان و ماه‌پرستان در آن داخل میشوند انتهی
و بالجمله کلام در کیفیت سلوک خلق زمان ظهور با آن حضرت بود پس اگر در آنچه از آیات و احادیث ذکر شد تفکّر نمائی میفهمی که روش آن حضرت بر سنّت انبیای سلف ابتلا

و صبر و مظلومیّت و شهادت است و روش علماء و رؤساء قیام بظلم و قتل و نفی و شرارت.
چنانکه درکتاب کافی در حدیث لوح فاطمه در بارهٔ قائم موعود باسم حضرت حجّت بن الحسن میفرماید علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب فیذلّ اولیائه فی زمانه تتهادی رؤوسهم کما تتهادی رؤوس التّرک و الدّیلم فیقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض بدمائهم و یفشو الویل و الزنّة فی نسائهم اولئک اولیائی حقّاً بهم ارفع کلّ فتنة حندس و بهم اکشف الزلازل و ادفع الآصاد و الاغلال اولئک علیهم صلوات من ربّهم و رحمة و اولئک هم المهتدون خلاصهٔ مقصود اینست که در حضرت قائم کمال موسی و بهاء و نورانیّت عیسی و صبر ایّوب علیهم‌السّلام ظاهر و موجود است پس دوستان و اولیای آن حضرت در زمان او ذلیل می‌شوند بدانگونه که سرهای ایشان برای سلاطین و بزرگان به‌هدیه فرستاده میشود مانند آنکه سرهای کفّار ترک و دیلم را بهدیه میفرستند پس کشته میشوند و سوخته و محترق می‌گردند و در هر حال ترسان و لرزان و بیمناک میباشند زمین از خون ایشان رنگ میگیرد و ناله و آه در زنان ایشان فاش و دایر میگردد اولیای الهی بحقیقت ایشانند که خداوند تبارک و تعالی فتن‌های سخت و تاریک را ببرکت ایشان رفع میفرماید و تزلزل قلوب و تردید نفوس را بسبب ایشان زایل مینماید و اثقال و اغلال اعمال شاقّهٔ باطله را از اعناق برمیدارد. ایشانند که مشمول درود و رحمت پروردگارند و ایشانند که هدایت یافتگانند انتهی
در این موقع احتیاج باستشهاد نیست که مؤلّف این اوراق بگوید و بنگارد که بر این طایفهٔ مظلومه از امّت ظالمه موافق حدیث لوح فاطمه چه وارد آمد و بر ایشان چه گذشت زیرا که هرکسی مصائب وارده بر ایشان را شنیده بلکه بچشم خود دیده‌است که چه مقدار خونها بغیر حقّ ریختند و چه مایه اذیّت‌های لاشبه لها بخلاف شریعت مقدّسه بر این نفوس طیّبه وارد آوردند
در جمیع اقطار ایران آتش ظلم و شرارت افروختند و حیّاً و قتیلاً ظاهر و آشکار اجساد ابرار و اخیار را سوختند و در نیریز رؤوس شهداء را بشیراز بهدیه فرستادند و در سنهٔ ۱۳۰۶ جسد شریف حضرت اشرف را طلاّب علم در میدان شاه اصفهان پس از شهادت سوزانیدند و در

اوایل امر اجساد طیّبهٔ حضرت قدّوس و بعض اصحاب ایشان را بحکم ملاّ سعید بارفروشی در مازندران محترق داشتند و در سنهٔ (۱۳۰۵) نیز در بلدهٔ یزد اجساد شهداء را سوزانیدند و بسا نفوس طیّبه را که بدهان توپ و آلات محرقهٔ حربیّه محترق و متلاشی کردند و بالجمله در بلاد ایران عقوبتی نماند که بر این قوم وارد نیاید و اراضی که از خون شهداء گلگون نگردد و چون وقایع مصائب وارده بر این سلسلهٔ مظلومه در کتب تاریخیّه مذکور است و در دفتر خلود و ابود ذکرش مخلّد و محفوظ، نگارنده ببسط و تطویل نمیپردازد و همین قدر مینگارد که مراتب شکیبائی و اصطبار این اخیار در تحمّل واردات روزگار نام صابرین سایر قرون و اعصار را از لوح اعتبار سترد و قصص عجیبهٔ شهدای این عصر وقایع سابقین را از دفتر استعجاب منسوخ و زایل نمود و هنوز آغاز این ظهور اقدس اعظم ابهی است تا من بعد از پردهٔ غیب چه ظاهر گردد و چه مقدار دماء طیّبه از سیوف انفس شریره ریخته آید ربّنا افرغ علینا صبرا و ثبّت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین

و چون مطالب مذکوره را دریافتی توانی دریافت که اگر در بعض اخبار و احادیث وارد شده‌است که قائم علیه‌السّلم با سیف ظاهر می‌شود و هرکس را که نه بر شریعهٔ ایمان راسخ و ثابت است مقتول میسازد مقصود سیف کلمه و قتل روحانی است چنانکه این نکته مشروحاً ذکر شد چه ظاهر و معلوم است که امرالله غالب است و حکم‌الله قاهر و کلمةالله نافذ و البتّه نفوس شریره بسیف کلمهٔ الهیّه مقتول و بغلبه و نفوذ امرالله زایل و معدوم خواهند شد فانظر کیف کان عاقبه المنذرین

و از جملهٔ وقایع یوم ظهور حضرت موعود ظهور مدّعیان کاذب و بروز صاحب دعوتان باطل است چه در کلمات اهل بیت طهارت وارد شده‌است که در یوم ظهور حضرت موعود و قبل از آن بعضی از نفوس بکذب مدّعی مقامات عالیه می‌شوند و خلق را باطاعت خود دعوت می‌نمایند و این نکته در قصص اولیٰ مشهود و

و مجرّب گشته‌است که در اوقات طلوع شمس حقیقت انبیای کذبه و صاحبان دعوت باطله نیز ظاهر شده‌اند و خلق را بخود دعوت نموده‌اند چنانکه در اوقات قریبه به ظهور حضرت عیسی علیه الاف التّحیة و الثّناء مردی دوسی‌تیوس نام از مردم شومرون مدّعی شد که او

همان شارعی است که موسی به آمدن او بشارت داده‌است و یهودای جلیلی در ایّام اسم نویسی ظاهر شد و خلق را بخود دعوت نمود و تیودا نامی نیز در آن نواحی طلوع نمود و مردم آن بلاد را تا نواحی نهر اردن بفریفت و بخود معتقد ساخت و در اوان ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء قصص ادّعای اسود عنسی مذحجی و ابوتمام مسیلمة الکذّاب الوائلی و فارس مشهور طلحهٔ اسدی و سجاح تمیمیّة و امثالهم مشهور است و وقایع ایشان در کتب تاریخیّه مسطور و چون در کتاب الهی نزول یافت که کما بدئکم تعودون لهذا در اخبار حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی سلام‌الله علیهم وارد شد که چنانکه در ایّام قبل انبیای کذبه و مدّعیان باطل ظاهر شدند و ارباب قلوب مقلوبه و صدور مظلمه را فریفتند کذلک در یوم‌الله نیز این بلیّه ظاهر شود و دخان شبهات ابصار غیر منیره را از رؤیت مانع آید بسا ارباب نفس و هوا بطرق مختلفه بمقام ادّعا برخیزند و باسامی متنوّعه از قبیل ولایت و رکنیّت و قطبیّت و غوثیّت بلکه نبوّت و رسالت خلق را بخود دعوت نمایند ولکن بر عاقل بالغ معلوم است که حقّ جلّ جلاله میانهٔ صادق و کاذب ممیّزی قرار داده‌است و بین الحقّ و الباطل فارقی مقرّر داشته‌است که طالب مجاهد تواند راه راست را از راه کج بشناسد و صوت هزار را از نعیب غراب تمیز دهد چنانکه این مطلب در فصل ثالث از مقالهٔ اولی مشروحاً و مفصّلاً ذکر شد و میزان تمیز حقّ از باطل و ثابت از زایل ببراهین و دلایل مدلّل و معلوم گشت و موافق آنچه عرض شد مجلسی در غیبت بحار در باب کیفیّت خروج قائم علیه‌السّلم از مفضّل بن عمر روایت میفرماید که حضرت ابی عبدالله علیه‌السّلم پس از ذکر حالات وقت ظهور و امتحان های واقعه در آن فرمود فلا ینجوا الاّ من اخذالله میثاقه و کتب فی قلبه الایمان و ایدّه بروح منه و لترفعنّ اثنی عشرة رایة مشبّهة لا یدری ایّ من ایّ قال فبکیت فقال علیه‌السّلم ما یبکیک فقلت و کیف لا ابکی و انت تقول ترفع اثنتا عشر رایة مشبّهة لا یدری ایّ من ایّ فکیف نصنع قال فنظر الی شمس داخلة فی الصّفة فقال یا ابا عبدالله تری هذه الشّمس قلت نعم قال والله لأمرنا ابین من هذه الشّمس خلاصهٔ ترجمه این است که آن حضرت فرمود که در آن روز نجات نخواهد یافت مگر کسی که خداوند تبارک و تعالی میثاق او را گرفته‌باشد و ایمان را در قلب اونویسد و بروحی ازجانب خود مؤیّد فرماید و البتّه البتّه دوازده

رایت در آن روز شبیه بیکدیگر برافراشته می‌شود که دانسته نمی‌شود کدام از کدام است یعنی دانسته نمی‌شود که کدامیک از جانب حقّ است و کدام باطل مفضّل گوید مرا گریه گرفت و گریستم حضرت صادق فرمود چه ترا بگریه آورد گفتم چگونه نگریم و حال آنکه تو میفرمائی البتّه البتّه دوازده رایت شبیه بیکدیگر برپا خواهد شد که کس نداند کدام از کدام است پس ما را چه باید کرد گوید آن حضرت نظر فرمود به آفتابی که داخل صفّه شده بود پس فرمود یا ابا عبدالله این آفتاب را می‌بینی گفتم بلی فرمود قسم بخدا که امر ما از این آفتاب آشکار تر است انتهی و براستی امر حقّ و داعی الی‌الله حقّیت و امتیازش از آفتاب روشن‌تر است اگر طالب و مجاهد را قلب منوّر و صدر وسیع و چشم بصیر باشد و موافق حدیث هنگامی که حضرت نقطهٔ اولی روح من فی‌الارض لقیامه الفدا ادّعای بابیّت این ظهور اقدس ابهی را فرمود و ببشارت خلق بقرب ورود یوم‌الله قیام نمود اکابر شیخیّه و مشایخ صوفیّه از قبیل حاجی محمّد کریمخان کرمانی و میرزا بابای ذهبی و میرزا نصرالله صدر اردبیلی و میرزا کوچک نایب الصّدر شیرازی و امثالهم هریک خلق را بخود دعوت مینمودند و مدّعی مقام عالی رکنیّت و قطبیّت و وجوب اطاعت خود بر خلق بودند و علمای ایران از لفظ باب نیابت حضرت حجّة بن الحسن العسکری را ادراک می‌کردند و در حقیقت رتبهٔ ادّعای آن حضرت را فروتر از ادّعای اشخاص مذکوره میپنداشتند و از حقیقت امر و مقام آن حضرت و معنای ادّعا غافل بودند و سوای اشخاص مذکوره نفوس دیگر نیز که ان‌شاءالله تعالی در تاریخ امر شرح حالشان نگاشته خواهد شد مدّعی مقامات عالیه شدند و باسم وصایت و ربوبیّت و برخی باسم نبوّت ادّعا کردند لهذا دخان شبهات ارباب وهم را از رؤیت مانع میشد و تشابه ادّعا در نظر اهل هوا طریق حقّ را مستور میداشت ولکن نزد صاحبان بصیرت حقّ از باطل چون شمس از ظلّ مبیّن و ممتاز بود چه هرگز آن اوصاف عالیه که در نقطهٔ اولی مشهود می‌شد در آنان نبود نه دولت معارض ایشان بودی و نه مظلومیّت و صبر بر بلایا در اتباعشان مشهود گشتی و نه آن قدرت و جذابیّت که موجب حیرت اولی‌الالباب بود در کلمهٔ ایشان مشاهده شدی و نه بادّعای نزول آیات امرشان تأیید یافتی و نه علوم و معارفشان بدیع و غیر مکتسب بودی و نه مهابت و رعب که از آثار امرالله است در طرف ایشان

ملحوظ گشتی سبحان‌الله اگر چشم بصیرت انسان را رمد غرض و هوا عارض نشود و مانع از رؤیت نگردد حیّ را بمیّت و نور را به ظلمت چگونه تشبیه مینماید و داعی حقّ را از داعی ضلال چگونه تمییز نمیدهد قل هل یستوی الاعمی و البصیر افلا تتفکّرون

و از جمله داعیان ضلال که در ایّام‌الله ظاهر می‌شود دجّال است و حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی سلام‌الله علیهم امّت اسلام را از او زیاده از سایر مدّعیان کاذب تخویف فرموده‌اند و دست او را در اضلال خلق و اهلاک ناس قوی‌تر دانسته‌اند

و اگرچه اخبار وارده در کیفیّت خروج دجّال خواه از طریق محدّثین اهل تشیّع و خواه از طریق اهل تسنّن چندان مختلف و متفاوتست که جمع آن ممکن نیست چنانکه در فصل ثالث از مقالهٔ ثانیه بر سبیل اجمال بدان اشارت شد ولکن این قدر بر متتبّع در اخبار و احادیث واضح و معلوم است که آنچه بر لسان عموم خلق دایر گشته و نزد کلّ مسلّم شده‌است که دجّال در زمان حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم تولّد یافت و آن حضرت سه یوم با او ملاقات فرمود و او در جزیره‌ای زنده و مغلول است تا یومی که قائم موعود ظهور فرماید در آن یوم او نیز خروج نماید و یک چشم او ممسوح و چشم دیگرش بر پیشانی او باشد و بر حماری سوار شود که مابین دوگوش او یک میل و یا چهار میل مسافت دارد و بر این مرکب دجّال در چهل یوم عالم را سیر کند و خلق را بفریبد کلّ این مطالب یا از جملهٔ خرافات است و یااز کلمات مرموزه و اصل این خبر که این وقایع مذکوره در آن اخبار داده شده‌است از اخبار اهل سنّت و جماعت است که بعض رواة ایشان از عبدالله بن عمر روایت کرده‌اند و علمای اهل تسنّن این حدیث را از روایات صحیحهٔ مسلّمه نشمرده‌اند و هم‌چنین آنچه در بعض اخبار وارد شده‌است که دجّال ابن صیّاد است از اخبار اهل سنّت و جماعت در احادیث شیعه داخل شده‌است و فیمابین اهل تسنّن هم در صحّت آن اختلاف است چنانچه مجلسی علیه‌الرّحمه در باب علامات ظهور از مجلّد غیبت بحار پس از ذکر این احادیث مذکوره میفرماید اقول اختلف العامّة فی انّ ابن الصیّاد هل هوالدّجال او غیره فذهب جماعة منهم الی انّه غیره لما روی انّه تاب عن ذلک و مات بالمدینة و کشفوا عن وجهه حتّی راه النّاس میّتاً و رووا عن ابی سعید الخدری ایضاً ما یدلّ علی انّه لیس بدّجال و ذهب

جماعة الی انّه هوالدّجال و رووه عن ابن عمر و جابر الانصاری یعنی اهل تسنّن اختلاف کرده‌اند در این مسأله که آیا ابن صیّاد همان دجّال است یا آنکه دجّال غیر او است پس جماعتی از اهل سنّت بر این رفته‌اند که دجّال غیر او است بسبب اینکه روایت شده‌است که او توبه کرد و در مدینه فوت شد و پس از فوت صورت او را گشودند تا اینکه مردم دیدند که او مرده‌است و از ابوسعید خدری که از اکابر اصحاب حضرت خاتم‌الانبیاء است روایت شده‌است که ابن صیّاد غیر از دجّال است و جمعی از اهل سنّت بر این رفته‌اند که ابن صیّاد همان دجّال است و آن را از ابن عمر و جابر انصاری روایت کرده‌اند انتهی و پس از ذکر این بیان مرحوم مجلسی کلامی از صدوق علیه‌الرّحمه نقل میفرماید که او اهل تسنّن را بر قبول این خرافات در خصوص دجّال و طول عمر او و عدم قبول احادیث وارده در خصوص قائم علیه‌السّلم و بقای او سرزنش فرموده‌است و مقصود نگارنده از بیان اقوال مجلسی و صدوق و غیرهما این است که خوب ملتفت شوی که نشر این اقوال در باب دجّال از کجا شده است و من غیر تدبّر و تفکّر در مأخذ آن مقبول و مسلّم کلّ فرقهٔ شیعه از عالم و عامی گشته‌است چندانکه گوئی کانّه هزاربار دجّال را بر آن خر معهود دیده‌اند و سالها بآن هیأت مردود منکوس با او معاشر و مأنوس بوده‌اند چه تا بایشان گوئی که قائم ظهور فرمود ویوم‌الله فرا رسید گویند پس دجّال چه شد و اوکجا رفت غافلند که دجّال ایشان را فریفته و غفلت و سکرت مانع از تنبّه و ادراک ایشان شده‌است و در بعض احادیث وارد شده‌است که دجّال منحصر بفرد نیست چنانکه در شرح کتاب مشکوة در باب ملاحم از حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم روایت فرموده‌است که آن حضرت فرمود لاتقوم السّاعة حتّی تقاتل فئتان عظیمتان تکون بینهما مقتلة عظیمة دعواهما واحدة و حتّی یبعث دجّالون کذّابون قریب من ثلٰثین کلّهم یزعم انّه رسول‌الله یعنی قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه میان دو طایفهٔ بزرگ که ادّعای ایشان یکی است مقاتله واقع شود و کشش بزرگی در میان رود و تا اینکه مبعوث گردند دجّال های دروغگوی قریب بسی نفس که هریک مدّعی باشند که او رسول خدا است انتهی و قریب باین حدیث حدیثی است که سیّد ترمذی در کتاب مناقب مرتضوی از امیرالمؤمنین علّی بن ابیطالب علیه‌السّلم روایت نموده‌است که آن حضرت در باب فوشنج

خراسان فرموده‌است که در آخرالزّمان از آنجا زیاده از چهل دجّال ظاهر شود و هریک در قساوت قلب بحدّی باشد که اگر تمام بندگان خداوند را در حضور او بکشند بر یکی رحم ننماید و اذن ابقا ندهد چون کتاب مذکور حاضر نبود به نوشتن اصل حدیث جسارت ننمود که مبادا در عبارت تکثیر و یا تقلیل وقوع یابد ولکن حدیث از احادیث مشهوره است اگر خواهی به کتاب مذکور رجوع نما و مقصود امام علیه‌السّلام را دریاب و در بعض اخبار وارد شده‌است که نوح علیه‌السّلم امّت خود را بخروج دجّال اخبار داد و ایشان را از فتنهٔ او تخویف فرمود و در بعض احادیث تصریح شده‌است که جمیع انبیاء قوم خود را از فتنهٔ دجّال تخویف فرمودند و بخروج او اعلام کردند و از این اخبار مستفاد می‌شود که مقصود اصلی از لفظ دجّال همان مدّعیان کاذب است که در ایّام ظهور انبیاء و مظاهر امرالله پیوسته بوده و خلق را فریفته‌اند و اینکه در بعض احادیث تصریح بحیوة او شده‌است هم اشارت باین نکته است

و خلاصة‌القول آنچه از مجموع احادیث صحیحه مستفاد می شود این است که مقصود حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی از ذکر خروج دجّال و فتنهٔ در آخرالزّمان این مطلب بوده‌است که بامّت اعلام فرمایند که هیکل مجعولی در ایّام قائم موعود نظر بحبّ ریاست و فطرت شیطنت بادّعای مقام ریاست دینیّه و وصایت شرعیّه قیام مینماید و ببیاناتی که ملایم مذهب خلق آن زمان است قوم را باطاعت خود دعوت میکند و باین سبب کلمهٔ او نافذ می‌شود وخوار عجل بلند میگردد و نعاق باطل ارتفاع می‌یابد وعبارت رحمان بعبارت شیطان مبدّل می شود و دخان شبهه و غبار فتنه آفاق را تیره و مظلم می‌گرداند تا آنکه مظهر حضرت روح که عبارتست از ظهور حسینی و نزول ثانوی عیسوی در اراضی مقدّسه ورود میفرماید پس آن جمال اقدس ابهی بوحی آسمانی و بیان روحانی که در اخبار تعبیر شده‌است بحربهٔ نورانی او را هلاک مینماید و بقوّت کلمهٔ الهیّه کلمهٔ خبیثهٔ شیطانیّه را زایل و معدوم میگرداند فتفکّر فی قول‌الله عزّوجل ان کنت ذا نظر ثاقب بصیر فارتقب یوم تأتی السّماء بدخان مبین یغشی النّاس هذا عذاب الیم ربّنا اکشف عنّا العذاب انّا مؤمنون انّی لهم الذّکری و قد جائهم

رسول مبین ثمّ تولّوا عنه و قالوا معلّم مجنون انّا کاشفوا العذاب قلیلاً انّکم عائدون یوم نبطش البطشة الکبری انّا منتقمون

و اگرچه بنای مؤلّف بر این بود که در این کتاب بغیر از آیات قرآن و اخبار ائمّهٔ اسلام استشهاد و استدلال ننماید لکن چون خبر نزول ثانوی عیسوی که اخبار نبویّه و احادیث اسلامیّه کثیراً بآن بشارت داده اصلاً در انجیل نازل شده و اوّلاً حضرت مسیح علیه‌السّلم خود بآن بشارت داده‌اند لذا بیجا و بی‌مناسبت نیست اگر در این مقام خبر کیفیّت خروج دجّال که در حقیقت اوّل معارض و اقوی معاند آن حضرت است در ظهور ثانوی از انجیل نقل شود شاید موجب مزید استبصار ابرار در وقایع این روزگار گردد و خلاصة‌القول چون حضرت عیسی علیه السّلم در مواضع بسیار بحواریّین و اصحاب خود بشارت داد که در آخرالزّمان از آسمان در اراضی مقدّسه نزول خواهد فرمود و بیت جلال خود را بر صخرهٔ بیت‌المقدّس بنا خواهد نمود و عالم را بکلمهٔ واحده متّفق و متّحد خواهد داشت لذا خبر نزول آن حضرت از آسمان در میان ملّت مسیحیّه انتشار یافت و ذکر آن در افواه اهل ایمان مانند ذکر ظهور حضرت مهدی در السنهٔ مسلمانان شایع و دایر شد و چون آفتاب جلالت از افق حجاز طالع شد و خاتم انبیاء در ارض بطحاء ظهور فرمود آن حضرت نیز نزول حضرت عیسی را از سماء در اراضی مقدّسه بشارت داد و غلبهٔ سلطنت ثانویّهٔ آن حضرت را بر جمیع ارض باصحاب ابلاغ فرمود لذا ذکر نزول حضرت عیسی از سماء در میان امّت اسلامیّه نیز شایع و مشهور شد و بالجمله چون حضرت روح‌الله بسماء جوارالله صعود فرمود و ذکر نزول آن حضرت ثانیاً در آخرالزّمان بر السنهٔ مسیحیان شایع و کثیرالدّوران شد بولس رسول برای اینکه اهل ایمان یوم‌الله را بشناسند و بدعوت باطلهٔ مدّعیان کاذب که ظهور آنان نیز ناچار و محتوم است فریفته نگردند در باب دویّم از نامهٔ دویّم خود بتسالونیکیّه چنین مرقوم داشت (۱) و ای برادران از شما خواهش می‌کنم که در خصوص آمدن خداوندگار ما عیسی مسیح و اجتماع ما بنزد او (۲) که شما بزودی از هوش متزلزل و مضطرب نگردید نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد بدین مضمون که یوم نزول مسیح رسیده‌است (۳) زنهار کسی بهیچوجه شما را نفریبد زیرا که آن روز نخواهد آمد تا اوّل ارتداد واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر

نگردد (٤) که مخالفت می کند و خود را ارفع می‌شمارد از هرچه بخدا و معبود منسوب باشد بحدّی که درهیکل خدا چون خدا می‌نشیند و چنان وانمود می کند که او است خدا (٥) آیاد یاد نمی‌کنید که این مطلب را وقتی که نزد شما بودم بشما گفتم (٦) و می‌دانید که اکنون چه مانع است تا او در زمان خود ظاهر شود (٧) زیرا که آن مستور نار است یا سرّ بی‌دینی الحال مؤثّر است و کارسازی می‌کند فقط تا وقتی که مانع از میان برداشته شود (٨) آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد و خداوند (یعنی مسیح) او را بنفس دهان خود فرو خواهد گرفت و هلاک خواهد ساخت و بتجلّی ظهور خویش او را نابود خواهد فرمود (٩) و ظهور او بعمل شیطانی با قوّت و آیات و عجایب کاذبه است (١٠) و با هرقسم فریب و ناراستی برای هالکان بسبب اینکه محبّت راستی را نمی‌پذیرند تا نجات یابند (١١) لهذا خداوند بایشان امر ضلالت را می فرستد تا دروغ را باور کنند (١٢) و تا شهادتی باشد بر کلّ اشخاصی که صدق را باور نمی‌کنند بلکه بکذب و ناراستی شاد می باشند انتهی

یا ذا الفؤاد المدرک البصیر در این بیان منیر که بولس رسول تقریر فرمود نیکو تأمّل و تدبّر فرما تا حقیقت امر دجّال را دریابی و از خرافات وهمیّه فارغ گردی زیرا خبر صحیح همین است که در این بیانات بصراحت اعلام فرموده است که قبل از ورود یوم‌الله نخست شیطانی مارد بمقام ادّعا برخیزد و بدواعی نفسانیّه وقوّت شیطانیّه خلق را بخود دعوت نماید و با اینکه مقامی را که ادّعا می نماید منافی مقام نزول آیات است مدّعی نزول وحی آسمانی بر خود شود و اهل ایمان را بارتداد مبتلا کند و بهرگونه اعمال زشت و امور نالایق آلوده وگرفتار گرداند وکلمهٔ او در میان بیدینان نافذ و امر او بر قلوب ناراستان غالب گردد تا آنکه یوم‌الله فارسد و مظهر امرالله در اراضی مقدّسه وارد شود و حقیقت و اشرقت‌الارض بنور ربّها ظاهر و هویدا گردد و از فروغ وحی حقیقی آفاق ارض روشن و منوّر آید پس آن جمال اقدس ابهی و طلوع انور اسنی آن مظهر شیطنت و مرکز ظلمت را بنفس دهان خود یعنی به بیانات الهیّه و آیات سماویّه فروگیرد و بجلوهٔ ظهورالله و قوّت کلمة الله او را ازمقامی که یافته بود زایل و معدوم فرماید و چون جمیع این وقایع در غایت ظهور وقوع یافت دیگر نامه‌نگار چه گوید و چه نگارد و چه نیک مطابق است این بیان بولس رسول که فرموده است که او در هیکل

خدا چون خدا نشیند و چنان وانمود نماید که او است خدا با اخبار اهل بیت طهارت کما ورد عن الامیرالمؤمنین علّی‌بن ابیطالب علیه‌السّلم فی الملاحم انّه قال انّ‌الدّجال ینادی باعلی صوته یسمع بین الخافقین من الجنّ و الانس و الشّیاطین یقول الیّ یا اولیائی انا الّذی خلق فسوّی و قدّر فهدی انا ربّکم الاعلی و انّ اکثر اشیاعه یومئذ اولاد الزّنا و اصحاب الطّیالسة الخضر یقتله‌الله عزّ و جلّ علی یدی‌المسیح بحربة من النّور فی ارض الشّام علی عقبة تعرف بعقبة افیق الا انّ بعد الطّامة الکبری و فی بعض‌الرّوایات یقتله‌الله علی یدی و من یصلّی خلفه المسیح و الاوّل اشهر یعنی حضرت امیر فرمود که دجّال به بلندتر صوت خود فریاد خواهد کرد چنانچه جن و انس و شیاطین همه بشنوند و خواهد گفت که بجانب من بشتابید ای دوستان من زیرا که منم مصداق الّذی خلق فسوّی و قدّر فهدی و منصوص انا ربّکم الاعلی و بیشتر شیعهٔ او آن روز اولاد زنا و اصحاب طیلسانهای سبز می‌باشند خواهد کشت خداوند او را بدست مسیح با حربه‌ای از نور در زمین شام بر عقبه‌ای که معروف است بعقبهٔ افیق و بعد از آن طامّهٔ کبری برپا شود یعنی قیامت کبری برسد و در بعض روایات وارد شده‌است که خداوند تبارک و تعالی دجّال را بدست کسی بقتل رساند که مسیح در نماز باو اقتدا نماید انتهی

و بر ارباب ابصار ثاقبه واضح است که حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی و سایر رؤسای امر را روش این بود که اسامی مشاهیر و معارف حروف بیانیّه را با اسماءالله تطبیق می‌فرمودند و او را بهمان اسم مذکور می‌کردند و غوامض مطالب عددّیه را در این تطبیق ملحوظ می داشتند مانند اسم‌الله القدّوس و اسم‌الله الدّیان و اسم‌الله الوحید و اسم‌الله البهاء و اسم‌الله الازل و امثالها چنانکه بر مطّلعین بر امر معلوم و محقّق است پس اگر القاب مشهورهٔ بزرگان بیانیّه را عدد هریک را بشماری و با عدد اسم دجّال که (۳۸) است تطبیق نمائی بر مقصود اصلی بزرگان از لفظ دجّال اطّلاع یابی و نیک این نکته شبیه است بر آنچه یوحنّای مقدّس در باب سیزدهم کتاب رؤیا مرقوم داشته و نام داعی ضلال را بعدد مبیّن و معلوم فرموده‌است و از جمله وقایع یوم ظهور خروج سفیانی است و در این موقع نیز احادیث و اخبار کثیرالاختلاف است چنانکه بر متتبّع در کتب احادیث واضح و معلوم است و مأخذ آن در

کتاب‌الله این آیه است که در سورهٔ مبارکهٔ اسری نازل شده‌است قال‌الله تبارک و تعالی و ما جعلنا الرّؤیا الّتی اریناک الاّ فتنة للنّاس و الشّجرة الملعونة فی القرآن و نخّوفهم فما یزیدهم الاّ طغیاناً کبیرا و سبب نزول این آیه این بود که شبی حضرت خاتم‌الانبیاء علیه و آله الاف التّحیة و الثّناء در رؤیا ملاحظه فرمود که اشخاصی شبیه قرده بر منبر آن حضرت بالا می‌روند چون آن حضرت بیدار گشت از این رؤیا حزن و اندوه بر وجود مبارکش استیلا یافت چه بر کسانی که از تأویل احلام اطّلاعی دارند معلوم است که رؤیت قرده در منام بر فتنهٔ شدیده و اسقام صعبه دلالت دارد خاصّه رؤیای انبیاء که در شمارهٔ وحی محسوب می‌شود و بالجمله خداوند جلّ و عزّ در تأویل این رؤیا بآن حضرت اعلام فرمود که پس از تو امّت اسلام بخلافت جائره مفتتن می‌شوند و بنی‌امیّه و بروایتی بنی مروان از آن سلسله بر مسند خلافت جلوس می نمایند و بر منبر تو بالا می‌روند و خلق را قهقری بکفر راجع می‌دارند و در اعلان بانواع فسق و فجور و اقدام باقسام شقاوت و شرور سر آمد اشرار عالم می گردند چنانکه در آیهٔ مذکوره می‌فرماید که و ما این رؤیا را که بتو نمودیم و شجرهٔ ملعونهٔ فی‌القرآن را که بتو نمودار کردیم قرار ندادیم مگر برای افتتان و آزمایش ناس و می‌ترسانیم ایشان را از آن ولکن نمی‌افزاید ایشان را مگر طغیان بزرگ. و نظر باین نکته در نزد اهل فؤاد سلسله علّیهٔ نبویّه بشجرهٔ طیّبه و شجرهٔ مبارکه موصوف و سلسلهٔ ظالمهٔ بنی‌امیّه بشجرهٔ خبیثه و شجرهٔ ملعونه موسوم شد و براستی چه مایه شجرهٔ شقاوت انباشته از خار شرارت و مرارت ضلالت باشد که معارض سه ظهور از ظهورات قدسیّه گردد و هر ورقش در ظلم محیی ظلم فراعنه و قیاصره آید و ذکر این رؤیا در احادیث اهل بیت طهارت بسیار است ولکن اهل سنّت وجماعت بسببی که بر ارباب فراست پوشیده نیست زمام سخن را در این موقع کشیده دارند و اگر بندرت بذکر خیری در این باب ملجأ شوند باسم بنی مروان روایت می نمایند چنانکه شیخ کمال‌الّدین دمیری در کتاب حیوة‌الحیوان در ترجمهٔ قرده فرموده‌است انّ‌النبی صلّی‌الله علیه و سلّم قال رأیت فی منامی کأنّ بنی الحکم بن ابی العاص ینزون علی منبری کما تنزو القرده فما رؤی النبیّ صلّی‌الله علیه و سلّم مستجمعاً ضاحکاً حتّی مات ثم قال صحیح الاسناد یعنی حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم فرمود که در خواب خود دیدم که کأنّه اولاد حکم

بن ابی العاص بر منبر من می‌جهند چنانکه بوزینگان بر می‌جهند بعد میگوید پس از آن آن حضرت تا وفات خوشوقت و مسرور دیده نشد وهم گفته‌است که این حدیث صحیح الاسناد است انتهی

و نیز عمادالدّین ابوالفدا در کتاب المختصر فی اخبار البشر فرموده است قال القاضی جمال‌الدّین بن واصل رحمه الله تعالی انّ ابن الاثیر قال فی تاریخه انّه لمّا سار الحسن علیه السّلم من الکوفة عرض له رجل فقال السلام علیک یا مسوّد وجوه المؤمنین فقال لا تعذلنی فانّ رسول‌الله صلی‌الله علیه و سلّم رأی فی منامه انّ بنی امیّه ینزون علی منبره وجلاً فوجلاً فسائه ذلک فانزل‌الله تعالی انّا اعطیناک الکوثر و انّا انزلنا فی لیلة القدر لیلة القدر خیر من الف شهر یملکها بعد بنو امیّه یعنی چون آن حضرت بسبب رؤیای مذکور محزون شد خداوند کوثر و لیلة القدر را به‌آن حضرت عنایت فرمود که نیکوتر از هزار ماه ملک و دولت بنی‌امیّه است و بالجمله بحکم آیهٔ مذکوره در احادیث نبویّه و اخبار ائمّه سلام‌الله علیهم وارد شد که در یوم ظهور حضرت قائم موعود نیز امّت اسلامیّه بذّریهٔ سفیانیّه مفتتن شوند و بنی امیّه در آخرالزّمان خلق را از ایمان به آن حضرت مانع آیند و در مراتب ظلم و شرارت و سفک دماء ارباب هدایت در رجع مانند بدؤ رفتار نمایند و چون در یوم‌الله ریاست علمیّه و ملکیّه بنی‌امیّه رسید و سمیّت اوراق شجرهٔ ملعونه در امّت مرحومه مؤثر گشت و نزد محقق اخبار اهل‌البیت علیهم‌السّلم واقع و محقّق شد زیاده احتیاج ببسط مقال وتطویل کلام نماند و لقد اعجبنی فی هذالمقام حدیث رواه المجلسی فی کتابه المسّمی ببحارالانوار فی مجلّد الغیبة فی باب العلامات و الآثار حیث قال یقبل السّفیانی من بلاد الّروم متنصّراً و فی عنقه صلیب و هو صاحب القوم یعنی سفیانی از بلاد روم می‌آید در حالی که خود را شبیه بنصاری و اهل فرنک ساخته و از گردن خود صلیبی آویخته‌است واوصاحب قوم و فرمانروای ملّت است انتهی

و مردم آگاه دانند که سلاطین اوروپا نشانهائی را که برای امتیاز ببزرگان می دهند و برای دوستان خود بهدیه می‌فرستند آن را ارباب صنایع بشکل صلیب می‌سازند و حفظ شؤون دینیّهٔ خود را در این نکته ملحوظ میدارند

و خلاصة القول در این فصل جواب باقی سؤالات آن جناب مرقوم شد از قبیل سؤال از علامات ظهور و سؤال از خروج و ظهور مدّعیان باطل و خروج دجّال و سفیانی و سؤال از معنی اینکه حضرت موعود بسیف قیام می‌فرماید و اهل خلاف را بقتل میرساند اکنون در نظر نگارنده چنین جلوه مینماید که اگر ارادهٔ خداوند تبارک و تعالی تعلّق یابد فصل ثالث را بذکر مختصری از تاریخ ایّام این دو ظهور مبارک مطّرز و مزّین سازد و این نامه را بخواست حقّ جلّ جلاله بمسک ثنای حضرت محبوب مطیّب و مختوم و بقلائد وقایع ایّام ظهور جمال مقصود موشّح و موسوم نماید تا موجب کمال استحضار طالب مجاهد و یا قاری متصفّح گردد و سبب هدایت ارباب رشاد و استعداد آید و التّوفیق من الله

فصل ثالث

در بیان مختصری از وقایع تاریخیّهٔ ظهورین اقدسین

یا من اراد الصّعود الی الذّروة العلیا و التّمسّک بالعروة الوثقی اعلم اطال‌الله ذراعک فی الدّلایل و منحک بالورود الی اعذب المناهل که مقصود نامه نگار از تشکیل این فصل ذکر وقایع این یوم مبارک نیست چه نیکو مثلی است که بحر در کوزه نگنجد و آسمان بوجب پیموده نشود شرح وقایع این دو ظهور اقدس انور اعلی را دفاتر کبیره و بیانات مبسوطه و قوّت جوانی و وسعت زندگانی لازم است تا کماینبغی نگاشته شود و اعظمیّت ظهور و اعجبیّت وقایع یوم نشور از ظهور سابقین و قصص اوّلین بر طالبین و منصفین روشن و آشکار گردد بلکه مقصود نگارنده فقط محصور بر این است که در این فصل تاریخ ایّام و مولد و بلادی را که مقرّ نزول و توقّف این دو وجود اقدس ابهی بوده‌است موافق اخبار و احادیث بنگارد تا معرفت مجاهد و طالب بر تحقّق و وقوع جمیع بشارات قبل تمام و کامل گردد لذا این فصل را بدو لائحه منقسم میداریم و در هر لائحه تواریخ مختصّهٔ بایّام ظهورین را با رعایت اختصار مینگاریم و مطابقت و موافقت آن را با بشارات و احادیث مدلّل مینمائیم و از فضل الهی تأیید و معاونت میطلبیم انّه هوالموّفق المعین.

لائحهٔ اولی

در بیان ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی

بر دانشمندان خبیر روشن است که جمیع انبیاء و مرسلین در کتب سماویّه و ائمه علیهم السلام در احادیث صحیحه مبدأ و طلوع و ظهور حضرت موعود را بلاد شرقیّه یعنی ممالک عجم تعیین فرموده و بصراحت بشارت داده‌اند که چون ابر جهل و اختلاف بر آفاق عالم متراکم شود و ظلمت ظلم و اعتساف ملل اسلامیّه را فرو گیرد آفتاب حقیقت از بلاد شرقیّه طلوع فرماید و رایت حقّ از جانب مشرق ظاهر شود و از نفحات طیّبهٔ شرقیّه بلاد غربیّه مطیّب و معطّر گردد چنانکه در خطبهٔ فصیحهٔ علویّه که در فصل ثانی از همین مقالهٔ ثالثه مترجماً ذکر شد بصراحت وارد شده‌است که ولو ذاب ما فی ایدیهم لقد دنی التّمحیص للجزاء و کشف الغطاء و انقضت المدّة و ازف الوعد و بدالکم النّجم من قبل المشرق و اشرق لکم قمرکم کاملاً کلیلة تمّ فاذا استبان ذلک فراجعوا التّوبة و خالفوا الحوبة و اعلموا انّکم ان اطعتم طالع المشرق سلک بکم منهاج رسول‌الله فتداویتم من الصّمم و استشفیتم من البکم و کفیتم مؤنة التّعسّف و الطّلب و نبذتم الثّقل الفادح عن الاعناق فلا یبعد الله الاّ من ابی الرّحمة و فارق العصمة و سیعلموا الّذین ظلموا ایّ منقلب ینقلبون انتهی کلامه علیه‌السّلم و نیز حضرت امیر علیه‌السّلم در خطبهٔ مفصّله‌ای که مجلسی آن را در باب رجعت از کتاب غیبت بحارالانوار ذکر نموده‌است می‌فرماید و تقبل رایات شرقی الارض لیست بقطن و لاکتّان و لا حریر مختمّة فی رؤوس القنا بخاتم السیّد الاکبر یسوقها رجل من آل محمّد صلّی‌الله علیه و آله و سلّم یوم تظهر بالمشرق و یوجد ریحها بالمغرب کالمسک الاذفر یسیر الرّعب امامها شهراً یعنی پیش می‌آید رایتها از طریق مشرق که نه از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم است که مختتم و مهر کرده شده‌است بخاتم سیّد اکبر و معلوم است که مراد حضرت امیر از این رایات مهرزده الواح الهیّه و کتب مبارکهٔ صاحب ظهور است پس میفرماید حامل این الویه و قائد این اعلام مردی است از آل محمّد روزی که از مشرق پرواز گیرد و رائحهٔ طیّبهٔ او مانند مشک اذفر مغرب را معطّر نماید و رعب یکماهه راه پیش او برود انتهی و مقصود حضرت امیر علیه‌السّلم از سیّد اکبر ظهور ثانی است و از حامل لوا ظهور اوّل از ایندو ظهور اقدس که مکرّر یاد شد و کذلک در موضع دیگر از این خطبه تصریح میفرماید که حضرت موعود از بلاد

شرقيّه ظهور ميفرمايد ولكن از بس نسخهٔ اصل مصحّف و مغلوط و بد خطّ بود نگارنده بنقل تمام خطبه جرئت ننمود

و بالجمله چون در قرن سيزدهم هجريّه اختلافات فرق اسلاميّه بحدّ كمال رسيد و افق منير ملّت بيضاء از شرارت رؤسا و جهل علماء سخت تيره وتاريک گرديد ناگاه صبح سعادت از افق عنايت طالع شد و نقطهٔ اولى عزّ اسمه‌الاعلى در يوم اوّل ماه محرّم سنهٔ (۱۲۳۵) هجريّه در بلدهٔ طيّبهٔ شيراز قصبهٔ بلاد فارس تولّد يافت و والد ماجدش كه انجب و اورع سادات حسينيّهٔ فارس بود و بتجارت اشتغال می‌فرمود اسم مبارک آن حضرت را مركّب از اسم سيّدالاوصياء و خاتم‌الانبياء عليهما افضل‌التّحية و البهاء مقرّر ساخت و اين حسن اتّفاق باراده‌ٔ الهيّه نيک با بشارات كتب سماويّه و احاديث اسلاميّه موافقت و مطابقت يافت زيرا كه در كتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد اينگونه بشارت وارد شده‌است كه قبل از ورود يوم‌الله و قيام مظهر نفس‌الله نخست ايليا قيام خواهد فرمود و ارباب قلوب صافيه را بقبول امرالله مستعد و نزديک خواهد نمود چنانكه خداوند تبارک و تعالى در فصل آخر كتاب ملاكى كه پيغمبرى جليل از انبياى بنى اسرائيل بوده‌است پس از بشارت بيوم‌الله و اخبار از وقايع اين يوم چنين فرموده‌است اينک پيش از ورود يوم عظيم مهيب خداوند ايليا را خواهم فرستاد تا قلوب پسران را به پدران و قلوب پدران را به پسران مايل گرداند مبادا چون من می‌آيم زمين‌را بلعنت هلاک نمايم انتهى و مقصود از آباء و ابناء در اين وحى آباء و ابناء روحانيّه است يعنى انبياء و مؤمنين و هم حضرت عيسى عليه افضل‌التّحية و البهاء در باب (۱۷) انجيل متى بشارت داده‌است بآمدن ايليا باين عبارت كه در آيهٔ يازدهم فرموده‌است بلى البتّه ايليا اوّل خواهد آمد وهمهٔ امور را اصلاح خواهد نمود انتهى و بر اهل دانش معلوم است كه ايليا در لغت عبرى مطابق و مترجم است به على در لغت عربى و حضرت خاتم‌الانبياء عليه من التحيّات ابهاها و ازكيها در بشارت ظهور قائم چنين فرموده‌است كه اسمه يواطئ اسمى لذا تا بشارات اين انبياى عظام تمام آيد اسم مبارک آن حضرت بهيأت تركيبيّهٔ علويّه و محمديّه استقرار يافت و اخبار رسل ظاهر وكامل شد اينست كه در احاديث

اهل بیت طهارت نیز از آن حضرت بذوالاسمین تعبیر شده و بجامعیت این دو اسم اشارت رفته‌است

و قبل از فطام آن نجم منیر والد ماجدش باعلی‌المقام صعود فرمود و آن حضرت در حجر تربیت و بیت مواظبت خال اجلّ اکرمش حضرت حاجی میرزا سیّد علی شیرازی که از کبار سادات و تجّار و بکمال قدس و ورع و تقوی کالشّمس فی‌النّهار مسلمیتّ و اشتهار داشت استقرار و تمکّن یافت و از خصایص حالات نقطهٔ اولی که مصون از شرکت غیر است این است که آن حضرت در کودکی و صباوت منقطع در طاعات و مواظب بر عبادات بود و در سنّ هشت و نه اکثر اوقات را در غایت خضوع و خشوع بمناجات در خلوات و اذکار و صلوات اشتغال می‌فرمود

و چون سنّ مبارکش برتبهٔ بلوغ و شباب رسید آثار جلالت و مهابت از جبینش ظاهر و انوار وقار و متانت از وجهش لامع و فروغ نورانیّت فوق‌العاده از صورت مبارکش متلئلأ و مشرق بود و با غضاضت غصن و ریعان شباب و عدم تعلّم علوم ظاهره در اوصاف عالیه منفرد و یگانه مشاهده میشد و در این اوقات اکثر در حجرهٔ خال اکرم افخم امجد حضرت حاجی میرزا سیّد محمّد در شیراز و بوشهر بتجارت اشتغال مینمود و در آن سنوات بقانون اهل ایران بزیارت مشاهد مشرّفهٔ کربلا و نجف بعراق عرب مسافرت فرمود و در این سفر با بعض اکابر شیخیّه مانند حضرت سیّد جلیل‌السیّد کاظم الّرشتی و اکابر تلامیذ آن حضرت ملاقات نمود و معرفت و وداد و محبّت اکیده در میانه حاصل شد و اینوقت آغاز معروفیّت و اشتهار آن حضرت بود زیرا که در حین ادای صلوات و زیارت حالتی در غایت جذّابیّت از آن حضرت مشهود می‌شد که موجب انجذاب و حیرت ناظر گشتی و بمحض رؤیت حبّ حضرتش در قلوب متمکّن و راسخ شدی یکی از اکابر علمای قهستان برای نگارنده حکایت نمود که حالت جذابیّت آن حضرت در وقت نماز و زیارت نوعی در بلاد عراق خاصّه مشاهد مشرّفه شهرت یافت که طلاّب و علما دسته دسته از نجف برای ملاقات آن حضرت عازم کربلا میشدند و در طلب ملاقات آن حضرت و اظهار خلوص و ارادت در خدمتش بر یکدیگر

سبقت می‌جستند و آن حضرت پس از توقّف ماهی چند در عراق بارض فارس رجعت فرمود وکما فی السّابق در آن ارض بتجارت اشتغال نمود

و چون سنّ مبارکش به بیست و پنج سالگی رسید در لیلۀ مبارکۀ پنجم شهر جمادی الاولی سنۀ (۱۲۶۰) هجریّه که لیلةالمبعث و عید ظهور آن حضرت است از حقّ جلّ جلاله باظهار امر و دعوت خلق مأمور گشت و نخست کیفیّت اظهار امر آن حضرت بر اینگونه بود که چون حضرت سیّد جلیل نبیل الحاجی سیّد کاظم الجیلانی رئیس طایفۀ شیخیّه در سنۀ (۱۲۵۸) * هجریّه بجوار رحمت الهیّه صعود فرمود ارباب دیانت و تقوی از تلامیذ آن حضرت از قبیل ملاّ حسین بشرویه‌ای و ملاّ علی بسطامی و غیرهما که اسامی ایشان در کتب تاریخیّه ثبت است برای طلب حقّ قیامی بسزا نمودند زیرا جماعت شیخیّه را اعتقاد این بود که اگر

* _ جناب سیّد کاظم رشتی در روز عرفه سال **۱۲۵۹** قمری در ۶۰ سالگی وفات یافت. (مطالع الانوار، تاریخ نبیل زرندی ص **۳۵**)

کسی بمیرد و حجّة زمان خود را که باصطلاح شیخیّه رکن رابع از شرایط لا اله الاّالله می‌نامند نشناسد بجاهلیّت یعنی کفر مرده باشد لذا اشخاص مذکوره در طلب حقّ مجتهدانه قیام کردند و در مسجد کوفه و مسجد سهله که از اماکن مقدّسۀ شیعه است در غایت خلوص معتکف شدند و بصوم و صلوات و اذکار و دعوات ظهور حقّ را از حضرت ربّ‌العزّت مسألت نمودند جناب حاجی سیّد جواد کربلائی که از احفاد سیّد مهدی بحرالعلوم و بجلالت قدر و طهارت لسان موصوف و موسوم بود نگارنده را حکایت نمود که در آن ایّام در مسجد مذکور ملاّ علی بسطامی را مشاهده نمودم که در حالت صوم بصلوة اشتغال داشت در این حال ابر متراکم شد و بارانی در غایت شدّت باریدن گرفت و امطار عراق عرب خود بغزارت و شدّت شناخته و معروف است جناب ملاّ علی با شدّت باران اذکار خود را قطع ننمود و در آن سختی اذکار وصلوات مقرّرۀ خود را بپایان برد جناب حاجی سیّد جواد مذکور میفرمود که ببعض از همراهان که حاضر بودند و از اصطبار آنجناب در زیر باران تعجّب مینمودند گفتم غالباً ملتمس این مرد در حضرت کبریا مقبول افتد و دعای او بشرف اجابت مقرون آید

و خلاصةالقول پس از اینکه اشخاص مذکوره ماهی چند بعبادت و مسألت بسر بردند در رؤیاها و مکاشفات خود مأمور بتوجّه به ایران گشتند تا مقصود خود را در بلاد شرقیّه دریابند لذا جناب ملاّ حسین و رفقای او عزیمت توجّه بفارس و کرمان نمودند چه اکابر تلامیذ حضرت سیّد جیلانی در این حدود بودند و ایشان نیز طلوع شمس حقیقی را در این فئه گمان می‌نمودند و پس از ورود بفارس نظر بمعرفت سابقه حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی با ملاّ حسین و رفقا ملاقات فرمود و بشرحی که در کتب تاریخیّهٔ قوم مسطور است امر مبارک را بایشان اظهار داشت و پس از اجابت و قبول بکتمان امر وصیّت و سفارش فرمود تا آنکه میعاد اعلای امر فرا رسد و ایشان را بدعوت خلق مأمور فرماید لکن معذلک خبر ظهور در میان خلق بدون اینکه مقرّ امر را بشناسند انتشار یافت و ذکر طلوع شمس حقیقت بلا اسم مشهور و معروف شد تا اینکه آن حضرت در سنهٔ (۱۲۶۱) * هجریّه عزیمت مکّهٔ معظّمه فرمود و پس از فراغ از اعمال حجّ در مجمع کبیر ملّت اسلام اظهار دعوت نمود و وجود مبارک را بلقب باب معروف داشت و ندای ظهور باب در عالم ارتفاع یافت

چون اخبار ادّعای آن حضرت در بلاد عرب و عجم انتشار یافت و آن حضرت از سفر حجّ مراجعت فرمود علمای شیراز بشورش و غوغا اندر آمدند چه آنان از لفظ باب نیابت خاصّهٔ حضرت حجةبن الحسن را استنباط نمودند و خائف شدند که این ادّعا موجب سقوط ایشان از درجهٔ اعتبار گردد زیرا که چون نایب خاصّ ظاهر شود نایب عامّ را اعتبار نماند لذا آن حضرت را به‌ادّعای نیابت قائم موهوم خود معروف ساختند و نفس این ادّعا را منافی ضروریّات مذهبیّهٔ خود شناختند و نزد حسین‌خان نظام‌الدّوله که

---

* _ حضرت باب در ۱۹ رمضان سال ۱۲۶۰ هجری قمری به‌مکّهٔ معظّمه عزیمت نمودند. (کتاب قرن بدیع صفحهٔ ۵۰)

بفرمان حضرت محمّد شاه حکمران فارس بود بشکایت رفتند و محرّک او شدند تا او ده سوار مأمور داشت که ببوشهر روند و آن حضرت را بشیراز آرند و مأمورین حسین خان در حینی که آن حضرت از بوشهر عزیمت فارس فرموده بود در اثنای طریق ملاقات نموده و در

خدمتش وارد شیراز گشتند و آن حضرت نزد نظام‌الدّوله در محضر علمای شیراز در غایت استقامت دعوت خود را آشکار فرمود و اگر چه آن جهّال فتوی بر قتل آن حضرت دادند لکن نظام‌الدّوله با کمال جهل فطری به‌این امر جسارت ننمود و تا علما را ساکت کند و هم امر الهی را از نفوذ منع نماید حکم کرد که آن حضرت در بیت مبارک نشیند و بیرون نیاید و با نفسی ملاقات و معاشرت نفرماید لکن این تدبیر مؤثّر نیامد و امر مبارک در غایت سرعت در جمیع بلاد ایران و عراق عرب انتشار یافت و شورش و ضوضای جهلا نیز در عناد و لجاج زیاده گشت لذا حسین‌خان دستور داد حضرت باب را تحت نظر قرار دهند و راه مراودهٔ خلق را بالکلّ بر آن حضرت مسدود داشت و چون ماهی چند بر این نهج بگذشت بدستور نامبرده حضرت را توقیف نموده به‌دارالحکومه بردند در آن احیان وبائی سخت در شیراز شایع شد و این مرض صعب خلقی کثیر را هلاک کرد. از صولت این بلیّت اهالی شیراز بهر سو پراکنده شدند و حاکم و محکوم و اکثر عامهٔ خلق باطراف فارس متفرّق گشتند چندانکه در شیراز نفسی نماند که مواظب امور حکومتی باشد تا چه رسد باینکه پاس محبوس و مسجون را دارد لذا آن‌حضرت ببیت مبارک رجوع فرمود و والدهٔ ماجده و خویشان و اقاربرا ملاقات نمود و چون امکان توقّف در شیراز نبود عزیمت اصفهان فرمود٭

چون آن نیّر آسمان بیان به‌دارالسلطنهٔ اصفهان نزول فرمود مقرّ حضرتش خانهٔ سلطان‌العلماء میر سیّد محمّد امام جمعه که مردی بزرگ و جلیل و نافذ الحکم بود مقرّر گشت و او در رعایت شأن و مقام آن نیّر سماء مکرمت فروگذار ننمود و اغلب ایّام و اوقات خود در مجلس آن‌حضرت جالس میبود در این وقت هر روز دسته‌دسته علماء و طلاّب وکسبه و تجّار شرفیاب خدمت آن‌حضرت میشدند و غالباً از کثرت جمعیّت مانند جلوس در مسجد جالس میگشتند و بیانات جذّابهٔ آن‌حضرت را استماع مینمودند و در این اوقات جمعی از تجّار و اهل بلد حتّی بعضی از اهل علم و ارباب فضل به‌حقیّت آن وجود مبارک مذعن شدند حتّی آنکه حکمران اصفهان معتمدالدّوله منوچهر خان که امیری جلیل و فرمانروائی کافی و اصیل بود بشرف لقای آن حضرت مشرّف شد و بسعادت ایمان و ولای او مؤمن گشت لکن شورش و ضوضای فقهای اصفهان که بوصف غلبه و استیلاء نیک شناخته بودند زیاده از ضوضای

فقهای فارس شد سخن در میانه بسیار رفت و انجام بصوابدید معتمدالدّوله و امضای امام‌جمعه بر این مقرّر شد که علمای اصفهان تماماً در خانۀ امام‌جمعه مجتمع گردند و در حضور معتمدالدّوله با آن‌حضرت مناظرت نمایند تا حق از باطل و صدق از کذب ظاهر و مکشوف گردد و هر طرف از اقامۀ

* _ حضرت باب پس از وداع با جناب خال از منزل داروغه بصوب اصفهان عزیمت فرمودند. (مطالع الانوار صفحۀ ۱۶۸)

برهان عاجز آمد سخنش از درجۀ اعتبار ساقط باشد علما این سخن را پذیرفتند و بر آن عهد کردند و روزی را میعاد نهادند چون یوم معهود برسید و حکمران اصفهان مهیّای اقامۀ مجلس مناظرت و وفای بمعاهدت گردید ناگاه فرستادۀ علما حاضر شد و صحیفه را به‌معتمدالدّوله ابلاغ نمود که تقریباً هفتاد کس از علمای مشهور و رؤسای معروف بر آن در تکفیر حضرت نقطۀ اولی و وجوب قتل آن گوهر اصفی خطّ و خاتم نهاده بودند معتمدالدّوله از مشاهدۀ آن صحیفۀ ظالمه سخت متحیّر و مبهوت شد و بوزیر خود فرمود که همانا این فرقۀ اشرار سفّاک که در قتل اصفیاء و سفک دماء ذریّۀ انبیاء نیک دلیر و بیباکند این سیّد مظلوم را مقتول خواهند ساخت باید در این امر خطیر تدبیری نمود و این وجود مبارک را از شرّ این ذئاب فی الاثواب محروس و محفوظ داشت پس معتمدالدّوله مشتهر ساخت که حضرت محمّد شاه باب را بطهران طلبیده و بارسال آن حضرت حکم محکم از حضرت سلطنت صدور یافته‌است پس روزی در انظار خلق آن حضرت را از شهر خارج و شب مستوراً عن النّاس ببلد داخل نمودند و در حجرۀ مخصوص در حریم حکومت متوقّف داشتند و آن حضرت در آن حجره مستور و متوقّف بود تا آنکه معتمدالدّوله وفات یافت و بحکم حضرت پادشاه میرزا گرگین‌خان که برادر زادۀ همین منوچهر خان و نائب‌الحکومۀ اصفهان بود آن حضرت را بطهران ارسال داشت و در اوقات توقّف در اصفهان کتاب تفسیر سورۀ مبارکۀ و العصر بخواهش امام‌جمعه و کتاب نبوّت خاصّه در خصائص حضرت خاتم الانبیاء بخواهش معتمدالدّوله از قلم مبارک آن حضرت نزول یافت و جز اینها صحیفه‌های کثیره

که اکثر آن را علماء و ارباب فضل امتحاناً سؤال مینمودند و خواهش میکردند که آن حضرت فی المجلس جواب مرقوم فرماید و بر حسب تمنّای ایشان در غایت سرعت جواب آنان را مرقوم میداشت چندانکه موجب حیرت ناظرین و حاضرین میگشت و در چهار ساعت معادل هزار بیت جواب مطالب علمیّه و خطب فصیحهٔ عربیّه و آیات و مناجات از قلم مبارکش جاری و نازل میشد و خلاصةالقول ملاحظهٔ این آثار باهره و سایر مآثر منیره که مانند ضیاء شمس از وجه نورانیش لامع و مشرق بود از یکسو موجب نفوذ کلمه و رسوخ ایمان در قلوب تبعهٔ آن حضرت میگشت و از دیگر سو مایهٔ اشتعال نار عداوت و فوران قوّهٔ شرارت در وجود ارباب شقاوت میشد تا بدین پایه منتهی شد که در مجالس جز این امر بدیع ذکری نبود و غیر از این ظهور منیع قصّه‌ای بر زبانها نمیگذشت

دوستی از متشیّعین ایران برای نامه‌نگار حکایت نمود که حاجی محمّدعلی حمّصی از تجّار معروف بود و معتمدالدّوله منوچهر خان متاعی را که لازم میشد از او ابتیاع میفرمود روزی در عمارت سرپوشیدهٔ صدری که از عمارات دولتی اصفهان است معتمدالدّوله جالس بود و حاجی مذکور در برابرش قائم معتمدالدّوله نیک متفکّر و بزمین ناظر و در اندیشه فرو رفته بودی پس از ساعتی سر برآورد و فرمود ای حاجی تو میدانی که من از امیر زادگان گرجیّه‌ام و راسخ در شریعت مسیحیّه ابداً بحقیّت حضرت رسول مذعن نبودم و قبول حقیّت شریعت اسلامیّه را بخاطر راه نمیدادم لکن دیدن این وجود مبارک مرا بر حقیّت رسالت حضرت خاتم‌الانبیاء معتقد و مذعن داشت پس در حقّ خود او چه‌باید گفت و چگونه باید اعتقاد نمود فتدبّر ان لن تکن من اهل الجحود

و بالجمله چون مأمورین میرزا گرگین خان آن‌حضرت را به‌یکمنزلی طهران وارد نمودند کیفیّت را به‌حاجی میرزا آقاسی وزیر اعظم حضرت محمّدشاه معروض داشتند و او چون مراتب جذّابیّت و نورانیّت نقطهٔ اولی را شنیده بود خائف شد که مبادا ملاقات پادشاه با آن‌حضرت سبب ارتباط قلبی و خلوص شاهی بآن مظهر امر الهی شود و او از موقعی که در قلب پادشاه یافته‌است نازل و ساقط گردد زیرا که حاجی مذکور از آغاز معلّم حضرت محمّدشاه بود و پادشاه او را یکی از اولیاء الهی و دارای مقامات باطنی میپنداشت و اخلاص و ارادت قلبیّه

باو داشت و هم از خوی آن پادشاه آزموده بود که به‌ذریّهٔ طیّبهٔ نبویّه و مدّعیان مقامات روحانیّه عموماً حسن ظنّی وافی دارد و رنجش خاطر اینگونه اشخاص را بوجهی جایز نمیشمارد لذا قدمش در وحل اوهام و تردید خیالیّه فرورفت و از سقوط خود از مقام عالی مرادیّت پادشاه بترسید و در حضرت شاهی معروض داشت که باب را در یکمنزلی طهران وارد کردند لکن در این‌موقع که اکثر اقطار ایران مضطرب و مشوّش است و محمّدحسن‌خان سالار در خراسان سر از طوق اطاعت خارج کرده و آقاخان اسمعیلی درکرمان گردن از ربقهٔ تبعیّت بیرون برده است مبادا ورود باب به دارالخلافه موجب هیجان عامّه گردد و مرکز دولت را مشوّش و مضطرب کند مصلحت چنین مینماید که او را به‌آذربایجان که در غایت امنیّت است فرستیم و بحضرت ولیعهد سپاریم تا آنگاه که فتنه و آشوب محمّدحسن‌خان سالار و آقاخان را فرونشانیم پس در حال آسودگی و فراغت باب را از آذربایجان بطلبیم و بادّعای او رسیدگی نمائیم تا حقیقت امر او معلوم شود و از هیچ‌سو اختلالی وارد نیاید حضرت پادشاه این رأی او را بپسندید و باجرای این امر فرمان داد لذا حاجی وزیر پس از صدور فرمان پادشاه محمّدبیک نامی را از طایفهٔ باجمانلو از سلسلهٔ علی‌اللّهی که رئیس غلامان دولتی بود بخواند و او را با ده سوار مأمور داشت که حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی را به تبریز برد و بحضرت ولیعهد بسپارد و در حفظ و نگاهداری آن حضرت در بین طریق وصیّت و سفارش بلیغ نمود که نیک در هر منزل آگاه و هوشیار باشد و از مراتب حزم و دوراندیشی غفلت ننماید نگارنده فرزند ارجمند او علی‌اکبر بیک نایب را در طهران ملاقات نمود و او نیز مانند پدرش در سپاهیان دولت صاحبمنصب بود و در دیانت بهائیّه رسوخ و استقامتی نیکو داشت و از آثار حیرت‌انگیز که ماحی آثار سابقین و فوق معجزات نبیّین و مرسلین است از پدرش حکایتها مینمود و روایتها میکرد که پدرش در اثنای طریق از آن‌حضرت مشاهده نموده و بچشم خود دیده بوده‌است لکن نگارنده اینها را ندیده و نداند ولی اینقدر ظاهر و روشن است که حاجی میرزا آقاسی وزیر از جملهٔ سپاهیان دولتی این محمّدبیک را باین جهت اختیار نمود که او مردی است ترک و بی‌سواد و علی‌اللّهی بلکه در غایت بُعد از مطالب و مشاعر مسلمانی نه قرآن میفهمد و نه حدیث میداند و نه آیه میشناسد و نه منتظر ظهور باب

میباشد و نه بفردی از افراد مسلمانان حسن ظنّی و اعتقادی دارد در اینصورت قطعاً بکلمات باب فریفته نگردد و از راه نرود بلکه اینچنین مردی خشن و بعید را هیچ پیغمبری هدایت ننماید. معذلک کلّه ندانم از آن‌حضرت چه‌دید و چه نوری در آن وجود مبارک مشاهده نمود که چون سه‌مرحله از طهران دور شدند و ببلدهٔ قزوین رسیدند محمّد بیک مذعن و معتقد آن‌حضرت شد و در غایت عجز و انابت در حضور مبارک تضرّع نمود و معروض داشت که شما هرجا که میخواهید بروید و آنچه میل مبارک است معمول دارید اگرچه وزیر اعظم مرا براند و یا حضرت شاه بقتل رساند آن‌حضرت او را نوازش فرمود و امیدوار نمود و فرمود تو آسوده‌خاطر باش که آنچه واقع میشود بارادةالله است و آنچه پیش میآید بمشیّت‌الله و موجب نفوذ و غلبهٔ امرالله لن تصیبنا الاّ ما کتب الله لنا و بالجمله محمّدبیک در حالت حبّ و ایمان بآن حضرت زندگانی خود را به انجام برد و شرافت ایمان الی یومنا هذا در خانوادهٔ او باقی است و خلاصةالقول چون آن حضرت را وارد تبریز نمودند پس از ایّامی قلیل مقرّ و محبس او را قلاع حصینهٔ آذربایجان که موسوم است بچهریق و ماکو مقرّر داشتند و در منع ملاقات خلق با آن حضرت بخوانین متصرّفه در آن قلاع سپارش بلیغ نمودند

در آن ایّام امر مبارک آن حضرت قویتر شد و کلمةالله غالب‌تر و نافذتر گشت و تدبیرات باطله و تشدّدات ظالمهٔ قوم در منع خلق از قبول امرالله بعکس نتیجه بخشید چه در هر بلد از بلاد ایران جمعی از علماء و ارباب فضل و تجّار و اصحاب کسب بآنحضرت گرویدند و از تشدیدات بزرگان دولت و ملّت ممتنع نشدند و فقهای شریعت در منع و زجر خلق به حکّام و رؤسای دولت متوسّل گشتند و ارباب قدرت را به نوید ثواب حفظ شریعت و جواز تملّک اموال اهل بدعت به قتل و اسر و نهب نفوس و اموال رعیّت اغوا و تطمیع نمودند و اینان نیز بدون اینکه پایان امر را ملاحظه کنند و در این امر خطیر بدقّت و تعمّق نگرند که آیا این امور مثمر تواند بود یا نه در هر بلد متعرّض اهل ایمان شدند و الحقّ در هدم بیوت و قتل نفوس و سبی ذراری و نهب اموال مسامحه و کوتاهی نکردند لذا آتش بلا در ایران بالا گرفت و در سه قطر از اقطار ایران نار حرب فیمابین اهل تشیّع و اهل ایمان افروخته شد و نفوس و اموال جمعی کثیر را نابود کرد و محترق ساخت و زمان حرب امتداد یافت تا آنکه

حضرت محمّد شاه در ماه شوّال سنۀ (١٢٦٤) هجریّه به جهان جاوید شتافت و قبل از وفات پادشاه بر حسب مشورت بزرگان مجلس مناظرتی آراستند و اگر چه شرح این مجلس را مورّخین ایران اکثر بکذب و افترا نوشته اند چه اینان از کذب پروا ندارند بلکه بحکم و اجازۀ علماء کذب و افترا را در بارۀ خارج از مذهب خود جائز و مستحسن میشمرند خاصّةً اگر کسی را باعتقاد فاسد خود از اهل بدعت شناسند معذلک کلّه همانیرا که مورّخین در کیفیّت این مجلس نوشته اند شاهدی است کافی بر اینکه این مجلس بظلم و شرارت انعقاد یافت و باستهزاء و سفاهت اختتام پذیرفت و قدر معلوم از کیفیّت این مجلس اینست که آنحضرت را از چهریق به تبریز طلبیدند و در مجلس حضرت ولیعهد احضار کردند و حاجی ملاّمحمود نظام العلماء که معلّم حضرت ولیعهد بود و ملاّ محمّد ممقانی از علمای شیخیّه نیز در این مجلس حاضر بودند چون حضرت نقطۀ اولی عزّ اسمه الاعلی بآن مجلس ورود فرمود احدی از حضّار مجلس بآداب معمولۀ وقت اظهار ملاطفتی و انسانیّتی ننمود و آن حضرت پس از لحظه‌ای توقّف در طرفی جالس شد نظام العلماء از آن میان روی باحضرت کرد و گفت این کتبی که در میان بابیّه بر نهج آیات قرآنیّه و صحیفۀ سجّادیّه متداول و منتشر است از شما است یا بشما بسته اند آن حضرت فرمود از خداوند تبارک و تعالی است ثانیاً پرسید که لقب باب را شما برای خود وضع کرده‌اید و یا خداوند عنایت فرموده‌است آن حضرت فرمود خداوند تعالی عنایت فرموده است باز نظام‌العلماء استفسار نمود که این لقب را خداوند در مکّۀ معظّمه بشما داد و یا در بیت المقدّس آن حضرت فرمود که این لقب از القاب الهیّه است در هر موضعی که عنایت فرموده باشد دیگر باره نظام العلماء گفت که ادّعای شما چیست آن حضرت در جواب این آیت را در غایت ملاحت تلاوت فرمود انّی اناالقائم الّذی کنتم بظهوره توعدون نظام العلماء گفت دلیل شما چیست آن حضرت فرمود اعظم ادلّه که آیات الهیّه است و کلمات سماویّه چه در نزد اهل علم مقرّر است که خداوند تبارک و تعالی آیات کتاب را بزرگتر براهین رسول خود فرموده و جمیع اهل ارض را از اتیان سورۀ مانند آن عاجز و قاصر شمرده است چنانکه از بدو ظهور حضرت سیّد انام الی هذه الایّام احدی از علماء و حکماء و فصحاء به آیۀ شبه قرآن نطق ننمود وعجز کلّ بر کلّ ظاهر شد و

امروز حقّ جلّ جلاله باب خود را بهمین حجّت اعظم ظاهر فرموده و باین دلیل اتمّ اقوم حقیّت مظهر امر و عجز من علی الارض را ثابت و مدلّل داشته و اگر در این نکته تفکّر نمائید که مظهر امرالله که جوانی است امّی و فارسی با اینکه در مجامع علمیّه تعلّم ننموده و در مدارس بخواندن علوم عربیّه از قبیل نحو و صرف و غیرها نپرداخته معذلک بدون تفکّر و تأمّل و سکون قلم در چهار ساعت معادل هزار بیت آیات و مناجات و خطب نصحیّه و شؤون علمیّه از قلم او جاری میشود هرآینه اعتراف خواهید نمود که این آیات و کلمات من عندالله نازل شده و حق جلّ جلاله آثار بَدؤ را در عود و رجع ظاهر فرموده است

چون سخن باین مقام رسید حاضرین مجلس متمنّی شدند که آن‌حضرت از کلمات خود چیزی تلاوت فرماید. آن‌حضرت آیتی چند از آیات بدیعه تلاوت فرمود و حجّت الهیّه را بر ایشان باحسن الحان قرائت نمود نظام‌العلماء و سایرین بعض ایرادات لغویّه بر آن کلمات وارد آوردند و بمسائل نحویّه شبهه‌ای چند در میان افکندند آنحضرت فرمود شجرهٔ ظهور از خود نفی این علوم نموده و هرگز مدّعی تعلّم صرف و نحو نگشته‌است و گذشته از این مقام که خود اعظم دلیلی است بر اینکه این آیات من عندالله و منزل باذن‌الله است در عهد بعثت حضرت رسول نیز منکرین و مکذّبین آن‌حضرت همین شبهات را سبب اضلال خلق مینمودند و بمخالفت آیات قرآن با قواعد عربیّت از قبول امر الهی گردن میتافتند. پس آیاتی چند از قرآن تلاوت فرمود که با قواعد نحویّه مخالف بود و باقوانین لغویّه غیر مؤالف

چون این تقریر منیر بدین مقام منتهی شد اجزای مجلس باستهزاء زبان‌گشادند و در مقام تمسخر چنانکه از شیم معهودهٔ جهّال است برآمدند یکی از روی استهزاء نه از روی حقیقت معجزهٔ بر طبق این ادّعا میطلبید و دیگری از مدّعی مقام شارعیّت مسئلهٔ شکّ و سهو میپرسید و آن‌یک از صرف قال یقول سؤال مینمود و دیگری از طبّ و معالجت سخن میگفت و بالجمله آن مقدار کلمات مزخرفه و کنایات بارده گفته شد که شرح آن بقلم امکان پذیر نیست. و براستی حالت اینگونه مجالس را ببیان مورّخ کس نتواند فهمید مگر آنکه خود به‌رأی‌العین مجالس مناظره و مباحثهٔ فقهای ایران و بزرگان آن‌سامان را با خارج مذهب ببیند و مقصود نگارنده را دریابد که رذالت قوم تاچه‌حدّ است و رکاکت قول تا چه مقدار و

خلاصةالقول نقطهٔاولی که در حسن ادب و لطف بیان و معالی اخلاق و محامد اطوار اعجوبهٔ عالم و قدوهٔ حسنهٔ جمیع قبایل و امم بود چون وضع مجلس را بدینگونه مشاهده نمود سکوت فرمود و مجلس تحقیق رؤسای ملّت اثنی عشریّه بر نهجی که ذکر شد بپایان آمد و هم در اوقات توقّف آنحضرت در جبل ماکو و چهریق ندای قائمیّت آنحضرت ارتفاع یافت وکتاب مستطاب بیان فارسی را مرقوم فرمود و مقصود از لفظ باب را در این کتاب روشن و مبیّن داشت و شبههٔ نیابت حضرت حجّةبن الحسن العسکری را از قلوب زایل نمود چه در این کتاب مبارک بصراحت خلق را بقرب ورود یوم‌الله و ظهور اعظم بلفظ مَنْ‌یُظهِرُه‌الله بشارت داد و ثمرهٔ ظهور خود را ایمان به‌من‌یُظهره‌الله مقرّر فرمود زیرا در این کتاب مستطاب حکمی را تشریع نفرموده و مطلب غامضی را مانند معنای قیامت و حجیّت آیت و موت و قبر و امثالها مبیّن نداشته جز آنکه بلافاصله مرقوم داشته‌است که ثمرهٔ این حکم و این مسئله این است که در یوم ظهور از من‌یظهره‌الله محجوب نگردی و مصداق آیهٔ مبارکهٔ کلاّ انّهم عن ربّهم یومئذٍ لمحجوبون نشوی لذا بر ارباب فراست معلوم فرمود که مقصود از لقب باب ادّعای بابیّت ظهور قیّوم بوده است نه ادّعای نیابت قائم موهوم و بالجمله چون پادشاه مبرور وفات یافت تخت سلطنت ایران بجلوس حضرت ناصرالدّین‌شاه که در آن ایّام هیجده ساله بود زیب و آرایش گرفت و صدارت کبری و وزارت عظمی بر میرزاتقی خان فراهانی که مردی سخت خشن و سفّاک بود مقرّر شد و او در سفک دماء ابرار و اخذ و حبس اخیار از سایر ارباب اقتدار سبقت جست و در منع و زجر اهل ایمان بوجهی فروگذار ننمود و الحقّ در آن اوقات اکثر بلاد ایران مضطرب و آشفته بود زیرا که بسبب استیلای اتراک آذربایجان در عهد وزارت حاجی میرزا آقاسی بر اموال و نفوس مسلمانان عموم خلق ایران در شرفهٔ مخالفت و هیجان بودند و محمّدحسن خان سالار و آقاخان اسمعیلی خراسان وکرمان را آشفته داشتند و در نیریز و زنجان و مازندران بمحاربه و محاصرهٔ اتباع حضرت نقطهٔاولی اشتغال مینمودند لذا اصلاح این امور خاطر وزیر غیور را پریشان میداشت و بسوء تدبیر منع و زجر اهل ایمان را در قطع سدرهٔ طیّبهٔ الهیّه میپنداشت و بالاخره صغر سنّ پادشاه و خشونت و سوء تدبیر بزرگان درگاه و فتوای فقهای گمراه حکم قطع شجرهٔ مبارکهٔ امرالله از صدر اعظم مذکور صدور یافت

و بشرحی که در تواریخ ثبت است در یوم بیست و هشتم شهر شعبان سنهٔ (١٢٦٦) هجریّه آن وجود اقدس اعلی را در میدان تبریز آویختند و شعلهٔ نورانیّهٔ سراج احدیّه را که از پرتوش جهانی منوّر شدی اطفاء نمودند دراین هنگام مضمون حدیث حضرت محمّد بن علی الباقر علیه السّلم کاملاً ظهور یافت که فرموده است لابدّ لنا من آذربایجان لا یقوم لها شیئ فاذا کان ذلک فکونوا احلاس بیوتکم و البدوا ما البدنا فاذا تحرّک محرّک فاسعوا الیه ولو حبواً و الله لکانّی انظر الیه بین الرّکن و المقام یبایع النّاس علی کتاب جدید علی العرب شدید یعنی ناچار مارا در آذربایجان واقعه‌ای پیش‌آید که هیچ چیز با آن پایداری نکند پس چون این حادثه وقوع یابد ملازم بیت خود باشید و در جای خود اقامت کنید مادامی که ما اقامت نمودیم پس چون محرّکی بجنبش آمد بشتابید بسوی او اگرچه باسینه باشد قسم بخدا کانّه میبینم اورا که مابین رکن و مقام با مردم بیعت میفرماید بکتابی جدید که بر عرب سخت است و شدید انتهی رواه‌المجلسی فی مجلد الغیبة من کتاب بحار الانوار و اینکه فرموده است مارا ناچار حادثه‌ای در آذربایجان پیش می‌آید که هیچ چیز با آن پایداری نمیکند بملاحظهٔ این است که قطع نظر از قتل و شهادت که سبب جبن و خوف و فرار مردم ناپایدار میشود اعداء که بکذب و افتراء خوی کرده اند چندان حکایات موحشه در واقعهٔ شهادت نقطهٔ‌اولی عزّ اسمه الاعلی بکذب ساختند و منتشر نمودند که سبب نفرت و فرار مردم از امر الهی شد و جز ارباب قلوب صافیه و صدور منشرحه و نفوس مطمئنّه استقامت و پایداری ننمود و اینکه فرموده است چون این حادثهٔ کبری وقوع یافت در خانهٔ خود بنشینید تا چون محرّکی بجنبش آید بسوی او بشتابید مقصود بشارت بظهور ثانی است یعنی ظهور حسینی و بعبارة‌الاخری نزول ثانوی عیسوی زیرا پس از شهادت حضرت اعلی تا زمان ظهور اقدس ابهی فتن مظلمه و حوادث صعبه‌ای روی داد که افق منیر امر را تاریک و مظلم نمود و اهل ایمان را جز جلوس در بیت چاره نبود کما لا یخفی علی المنصف البصیر و الفتن الخبیر و کذلک صحّت حدیث القائم یملک سبع سنین ظاهر و باهر و هویدا شد زیرا که از آغاز ادّعای آن‌حضرت تا یوم شهادت هفت سال ادامه یافت و اینکه در بعض احادیث وارد شده که انّ مدّة دولة القائم تسعة عشر سنة و جمع آن با حدیث القائم یملک سبع سنین

بر علماء صعب افتاده بود نیز صحّت آن بر ارباب ایقان واضح و معلوم گشت زیرا که از یوم ادّعای نقطهٔ اولی تا یوم اشتهار امر باسم ظهور اقدس ابهی نوزده سال امتداد یافت و حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی خود نیز در کتاب مستطاب بیان در باب ثالث از واحد سادس باین نکته تصریح فرموده است که ثمرهٔ ظهور مبارکش تا نوزده سال کامل گردد و پس از آن میعاد ظهور من‌یظهره‌الله باشد کما قال و قوله الحقّ   و در ظهور من‌یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سن ظاهر فرماید او را ولی از مبدؤ ظهور تا عدد واحد مراقب باش که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهر گردد از کلّ خلق که بعد از آن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ بظهور بعد انتهی و مقصود از عدد واحد باصطلاح بیان نوزده است کما لا یخفی علی اهله   و همچنین صحّت حدیثی که مجلسی از حضرت ابی‌جعفر علیه‌السّلم در کیفیّت شهدا و مقتولین اصحاب قائم روایت نموده است ظهور یافت قال علیه السّلم انّ لبنی امیّه ملک لا یستطیع النّاس ان تردعه و لاهل الحقّ دولة اذا جائت ولاّها‌الله لمن یشاء منّا اهل البیت من ادرکها منکم کان عندنا فی السّنام الاعلی و اعلم انّه لا تقوم عصابة تدفع ضیماً او تعزّ دیناً الاّ صرعتهم البلیّة حتّی تقوم عصابة شهدوا بدراً مع رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله و سلّم لا یواری قتیلهم و لا یرفع صریعهم و لا یداوی جریحهم قلت من هم قال الملائکة یعنی هرآینه بنی امیّه را ملکی و دولتی خواهد بود که مردم نمی توانند آن را منع کنند و برگردانند و اهل حقّ را دولتی خواهد بود که چون بیاید خداوند هرکه راخواهد از ما اهل بیت والی آن گرداند وهرکه از شما آن را دریابد هرآینه با ما در مقام اعلی باشد و بدان که گروهی قیام نمی‌نمایند برای دفع ظلم و یا عزّت دین الاّ آنکه بلیّهٔ ایشان را بر زمین افکند تا آن زمان که قیام نمایند گروهی که با رسول‌الله در بدر حاضر بودند یعنی عدد ایشان بعدّهٔ اصحاب رسول‌الله در جنگ بدر خواهد بود چنانکه در احادیث کثیره وارد است که عدّهٔ اصحاب قائم بعدّهٔ اصحاب بدر سیصد و سیزده نفر است بعد میفرماید در وصف این قوم که کشته ایشان دفن کرده نشود و هرکه از آنها بر زمین افتاد کسی آن را بر ندارد و زخم خوردهٔ ایشان را احدی مداوا و معالجت ننماید راوی حدیث ابیجارود گوید از حضرت پرسیدم که این طایفه که تا باین مقام کس حال ایشان را مواظبت نخواهد نمود کیانند فرمود

ایشان ملائکه‌اند انتهی و مقصود آن حضرت که اطلاق ملائکه بر اصحاب قائم فرموده‌است بر اهل دانش سبب ورابطه‌اش معلوم است و موافق این حدیث شریف پس از آنکه در مازندران اصحاب نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی را که شمارهٔ ایشان سیصد و سیزده تن بود بحکم ملاّ سعید و سایر فقهاء در مقبرهٔ شیخ‌طبرسی محصور داشتند و قریب بیست هزار کس از سپاهیان خونخوار و مازندرانیان دیوسار گرد ایشان را احاطه کردند و راه خروج و دخول و مشروب و مأکول را بالکلّ بر آن مظلومان مسدود نمودند و چنانکه درتواریخ خود مکذّبین و ظالمین ثبت است قریب پنج شش ماه در غایت سعی با این عدد قلیل که اکثر از سادات و ارباب فضل و یا تجّار و اهالی کسب بودند وگناهی جز طلب دین و وفای بعهد ربّ‌العالمین نداشتند جنیگیدند و ظفر نیافتند بالاخره رؤسای ملک بکلام الهی قسم یاد کردند و بر قرآن‌ها مهر و خاتم نهادند و نزد اهل ایمان فرستادند و معاهده کردند که دست از جنگ بردارند و بوجهی از قتل و حبس و تاراج و غیرها بایشان آسیب نرسانند معذلک کلّه چون آن مظلومان از محلّ خود بیرون آمدند و بعهد خود وفا کردند نخست اسلحهٔ ایشان را گرفتند و چون قریب هیجده یوم بود که از مأکولات بالکلّ ایشان را منع کرده بودند بحکم حاکم مازندران و سردار سپاهیان در صحرا خوانی وسیع گستردند و هرگونه طعام و خوردنی حاضر کردند و ایشان را امر بخوردن طعام نمودند چون اهل برای صرف غذا جالس شدند ناگاه چندین هزار سپاهی نظامی گرد ایشان را احاطه نمودند و بگلولهٔ تفنگ و سایر آلات جنگ جمیع را شهید کردند و همچنان آن اجساد طیّبه را دفن ننموده باوطان خود رجعت نمودند یکی از مردم توابع اصفهان برای مؤلّف این وقایع حکایت نمود که بامداد یوم دیگر مرا بر مشهد آن مقتولین گذار افتاد و برخلاف معهود شمیم خوشی از اجساد ایشان بمشام من رسید و با آنکه از مآل کار و حقیقت حالشان مخبر نبودم رقّت بلانهایت دست داد و این دو بیت از اشعار عارف بالغ حافظ مرا بیاد افتاد دفع ملال را خواندم وگذشتم

با صبا در چمن لاله سحر می‌گفتم

که شهیدان که‌اند اینهمه خونین کفنان

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم

از می سرخ حکایت کن وسیمین ذقنان
و کذلک اجساد شهدای زنجان و نیریز را نیز کسی دفن ننمود و الی حال معمول ایرانیان در قتل اهل ایمان همین سجیّه و روش است و این خود سخنی سهل است که اجساد مقتولین را مدفون نمی‌نمایند نظر بحرق و قطع و رجم که پس از قتل بر ابدان بی‌روح معمول می‌دارند و بالجمله چون کتب تاریخیّه حاضر نبود نگارنده بذکر وقایع عجیبهٔ مازندران و زنجان و نیریز نپرداخت و این لائحه را باین مقام مختتم ساخت

لایحهٔ ثانیه

در بیان وقایع طلوع اقدس ابهی

بر ارباب دانش و رشاد پوشیده مباد که سلسلهٔ علیّهٔ نوریّه که مطلع نور احدیّه‌اند و مشرق آفتاب طلعت الهیّه نسب ایشان به پیغمبران فارسی و خسروان کیانی منتهی می‌شود چه بر دانشمندان فنّ تاریخ معلوم است که پس از استیلای امرای عرب در آغاز ظهور اسلام بر ایران شاهزادگان اصلی عجم مملکت طبرستان را از
استیلای اعراب محروس داشتند و طبقه‌ای چند از این سلسله رایت سلطنت و امارت در مازندران و گیلان و بعض حدود خراسان برافراشتند از قبیل باوندیّه و بادوسبانیّه و آل زیار و آل مرداویج و ملوک الجبال و اسپهبدان و از این طبقات سلاطین نامدار و ملوک بزرگوار که به علم و فضل و شجاعت و عدل نیک معروف بودند ظهور یافتند مانند شمس‌المعالی قابوس وشمگیر و فلک المعالی منوچهر ممدوح منوچهری شاعر و امیر کیکاوس مصنّف کتاب قابوس‌نامه و غیرهم که اسامی ایشان زیب دفاتر است و وشاح تواریخ و از این جمله ملوک‌الجبال را مقرّ ایالت و مرکز امارت ارض نور بود و امارت آن ملک تا زمان غلبهٔ سلاطین صفویّه در این طبقه استقرار داشت و اگرچه در سلطنت صفویّه امیری مشهور و یا وزیری معروف از ارض نور ظهور نیافت لکن در دولت علیّهٔ قاجاریّه اضائها‌الله بانوارالعدل و الفضل وزرای نامدار و فضلای بزرگوار از این ارض ظاهر گشت و بالجمله چون در جمیع کتاب سماویّه بشارت داده شده بود که در آخرالزّمان در میعادی معیّن و اجلی مسمّی وجودی اصفی و جمالی ابهی ظهور فرماید و عالم را بطراز بدیع جدید بیاراید و عالمیان را در سراپردهٔ

اتّفاق و اتّحاد جای بخشد لهذا انجازاً لعهدالله و وفاءً لوعده در فجر دویّم شهر محرّم الحرام از شهور سنهٔ (۱۲۳۳) هجریّه وجود انور اقدس حضرت بهاءالله از صلب شامخ حضرت میرزا بزرگ که از اکابر سلسلهٔ جلیلهٔ نوریّه و از وزرای فخیمهٔ دولت علیّهٔ قاجاریّه بود تولّد یافت و نام مبارکش بعد ارادةالله بتعیین والد بزرگوارش بهیأت مرکّبه از اسمین علییّن حسین و علی استقرار پذیرفت و باین مولود مسعود موعود جمیع ملل و ادیان علی ما بیّنّاه و اثبتناه فی رسالتنا الموسومة بشرح الآیات المورّخه متّحقق و واقع گشت و صدق وعدهٔ محمّد بن علیّ الشلمغانی که بسبب اعتراف بوفات حجّة بن الحسن العسکری مردود جماعت شیعه و باغوای رؤسای این گروه مقتول سیف عبّاسیّه گشت ظاهر و هویدا شد

و هی هذه

یا طالباً من بیت هاشمیّ و جاحداً من بیت کسرویّ

قد غاب فی نسبة اعجمیّ فی الفارسیّ الحسب الرّضیّ

و هم صحّت احادیث کثیره که مشعر بود بر اینکه اوّل حسین رجعت فرماید بتقدّم تولّد مبارک بر تولّد نقطهٔ اولی معلوم و واضح گشت چنانکه مجلسی علیه الرّحمه در باب رجعت از مجلّد غیبت بحارالانوار از ابی جعفر علیه السّلم روایت نموده است که آن حضرت فرمود انّ اوّل من یرجع لجارکم الحسین علیه السّلام فیملک حتّی تقع حاجباه علی عینیه من الکبر یعنی هرآینه اوّل کس که برای جوار شما رجعت فرماید حسین علیه السّلم خواهد بود پس آن حضرت مالک امر گردد چندانکه ابروهای مبارکش از کبر سن بر چشمش افتد انتهی و نیز در همین باب از یونس بن طبیان روایت کرده است که حضرت ابی عبدالله علیه السّلم فرمود انّ الذی یلی حساب النّاس قبل یوم القیامة الحسین علیه السّلم فامّا یوم القیامة فانّما هو یبعث الی الجنّة و یبعث الی النّار هرآینه متولّی حساب خلق قبل از یوم قیامت حسین علیه السّلم خواهد بود و امّا روز قیامت همان او است که ببهشت می فرستد و بنار راجع و مبعوث می فرماید انتهی و در این حدیث حضرت ابی عبدالله یوم قیامت را همان یوم ظهور ثانی گرفته است وفی الحقیقه هم مقصود اصلی از یوم قیامت و مسمّی حقیقی ساعت و امثالها یوم ظهور حسینی و روز نزول عیسوی است چنانکه مکرّراً در این کتاب یاد شد و ظهور نقطهٔ اولی عزّ

اسمه الاعلی برای بشارت ناس بود بقرب ورود قیامت و مستعد کردن خلق برای قبول امر حضرت ربّ‌العزّت و هم در همین باب و کتاب از معلّی بن خنیس روایت نموده‌است که حضرت ابی عبدالله علیه‌السّلم فرمود اوّل من یرجع الی الدّنیا الحسین بن علی علیهما السّلم فیملک حتّی یسقط حاجباه علی عینیه من الکبر انتهی و از این قبیل احادیث بسیار است و بر وفق این اخبار تولّد مبارک حضرت بهاءالله که مقصود از رجعت حسینیّه است دوسال قبل از تولّد حضرت نقطهٔ اولی وقوع یافت و صدق وعدهٔ ائمّهٔ اثنی عشر علیهم‌السّلم معلوم و واضح شد و خلاصة القول در وجود مبارک حضرت بهاءالله در خوردی آثار جلالت و بزرگی ظاهر و در جبین منیرش انوار ذکاوت و پرهیزکاری متلئلأ بود و چون بسنّ شباب رسید وقاری بی‌نهایت و مهابتی فوق‌العادت در شمایل مقدّسش ظهور یافت چندانکه با کمال وداعت و مهربانی کسی را در حضرتش یارای تکلّم نبودی و با نهایت ملاطفت و بردباری نفسی در محضرش قدرت هزل و سبکساری نداشتی دوستی حکایت نمود که وقتی در محضر میرزا محمّد تقیّ نوری که در عداد اکابر علمای آن عهد و فقهای آن عصر معدود و مذکور و نامش در کتاب ناسخ‌التّواریخ مرقوم و مسطور است ذکری از علوّ مراتب و وقار و مهابت و وفور مأثر تقوی و نورانیّت آن حضرت می‌رفت یکی از حضّار مجلس که وی نیز از اهل تقوی و دیانت محسوب بود به عالم مذکور معروض داشت که در این لیالی رؤیائی عجیب مشاهده نموده‌ام که در تعبیر آن متفکّرم و در اصل رؤیا متحیّر میرزای فقیه از چگونگی رؤیا مستفسر شد تا تعبیر آن را بیان فرماید و خاطر او را آسایش بخشد شخص صاحب رؤیا گفت در خواب چنین دیدم که حضرت رسول صلّی‌الله علیه و آله و سلّم باتّفاق حضرت قائم موعود از آسمان در بیت مرحوم میرزا بزرگ وزیر نزول فرمود و دست حضرت قائم را در دست میرزا حسینعلی مهین فرزند مرحوم وزیر نهاد و او را در نصرت و حمایت آن حضرت بنوع رجا و استدعا سپارشهای بلیغ نمود پس از بیداری بلانهایت متحیّر و متکفّر شدم چه رؤیا در حالتی بود که آن را بر احلام و اضغاث حمل نتوانم نمود و رؤیای پیغمبر آن هم بر رؤیاهای باطله محمول نتواند بود میرزای فقیه گفت اگرچه فرزند مرحوم وزیر در مراتب تقوی و وقار و ادب بی‌نظیر است لکن بجهت انتساب بما مشمول این شرافت کبری گشته و

در این رؤیا برتبهٔ علیا نائل شده‌است فتأمّل فی هذه الرّؤیا و تعجّب من کبریاءالفقهاء و سبب حیرت صاحب رؤیا این بوده‌است که طیران جماعت شیعه تا مرتبهٔ نقابت و ولایت است در ترقّیات بشریّه و حصول فوق این رتبه را بعد از حضرت رسول و ائمّهٔ هدی سلام‌الله علیهم برای احدی جایز نمی‌شمارند و ید قدرت الهیّه را در اعطاء مراتب عالیهٔ رسالت وشارعیّت مانند یهود بسته و مغلول می‌دانند کما لایخفی علی البصیر و نیز بعض ازکسانی که بگوهر صدق و فراست آراسته بودند حکایت می‌نمودند که قبل از ظهور امر نقطهٔ اولی بسبب کمال ظهور و تجلّی مکارم اخلاق و معالی اطوار حضرت بهاءالله هریک از رؤسای فرق شیعه مانند شیخیّه و صوفیّه و حکماء و فقهاء طالب و شایق بودند که آن حضرت خود را منسوب بایشان دارد و بانتساب بآن فرقه طریقهٔ ایشان را گرامی و معزّز فرماید لکن آن حضرت منفرد و یگانه سلوک می‌فرمود و با هیچ فرقه‌ای از فرق مذکوره مخالطت و یا مخالفت نمی‌نمود و اگر فی‌المثل آن حضرت خود را به اسم اهل بیان موسوم نمی‌ساخت در هر فرقه‌ای که داخل کشتی هر آینه شاخص آن سلسله و اوّل شخص آن قبیله بودی

و چون سنّ مبارک آن حضرت برتبهٔ بیست و هفت سالگی بلوغ یافت ندای ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی مرتفع شد و حضرت بهاءالله امر مبارکش را تصدیق فرمود و در بلدهٔ طیّبهٔ طهران بسبب قبول آن حضرت امر بابیّت نقطهٔ اولی نیک شیوع و نفوذ یافت و چون اصحاب نقطهٔ اولی در هر بلد مورد تعرّض اعداء گشتند و حضرت قدّوس با اصحاب عزیمت هجرت فرمودند حضرت بهاءالله در بدشت با ایشان ملاقات فرمود و در اوقات ادای صلوات یومیّه اصحاب حضرت قدّوس را مقتدا و در امورات امریّه آن مجمع را مشیر و پیشوا بود و در هنگام توجّه ببقعهٔ شیخ طبرسی گرفتار عساکر سلطانی شد و حضرتش در شهر آمل چندی محبوس و اموالش مأخوذ و منهوب گشت و پس از شهادت نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی در سنّ سی و پنج سالگی عزیمت توجه بارض عراق عرب فرمود و درکربلا با دوستان آن حدود ملاقات نمود و در این موقع احباب آن ارض را که هریک خود را عالمی شهیر و بالغی کبیر تصّور می‌نمودند از مقام تکبّر و غرور فرو داشت و اندک بر سعهٔ معارف و علومی که در بحر قلب منوّرش متموّج بود مطلّع و آگاه ساخت و پس از رجعت ازکربلا به ایران در قریهٔ افچه

از متنزّهات طهران متوقّف بود که حادثهٔ بزرگ در آن ملک وقوع یافت و اجمالاً کیفیّت آن این چنین بود که معدودی از عوام اهل بیان بسبب شدّت معاندت و ظلم اعداء و تراکم حزن و اندوه از شهادت حضرت نقطهٔ اولی بدون اطّلاع رؤسا و عقلا از جان خود گذشتند و در نیاوران شمیران در یوم بیست و هشتم شهر شوّال سنهٔ (۱۲۶۸) هجریّه مطابق پانزدهم ماه اوگست سنهٔ (۱۸۵۲) میلادیّه حضرت ناصرالدّین شاه را نشان گلوله طپانچه ساختند در این حادثه که برای قتل و تاراج احبّاء بهانهٔ نیکو بدست اعداء افتاد و احدی فرقی فیمابین بری و مجرم و مقصّر واقعی و متّهم نمی‌نهاد و سموم قهر بر گل و خار یکسان می وزید و داس ظلم نهال عمر بیگناه و گناهکار یک‌قسم می‌دروید حضرت بهاءالله را نیز مأخوذ داشتند و در بیغوله‌ای که موافق اخلاق حسنه و قلوب قاسیهٔ اعداء بود مسجون و مغلول داشتند و پس از ماهی چند چون معلوم شد که ذیل مطهّرش آلوده بموافقت با جهّال نبوده بهمّت و حمایت قونسول کبیر دولت بهیّهٔ روسیّه اعلی الله لواء عزّها وعدلها و اقتدارها فی الاقطار الشرقیّة و الغربیّه آن حضرت را مستخلص نمودند و با مأموری چند روانهٔ بغداد داشتند

چون حضرت بهاءالله در سنّ سی و هفت سالگی با اهل حرم بدارالسّلام بغداد نزول فرمود انجمن اهل ایمان را از ورود مسعودش رونق و بهائی پدید آمد و سرّ آیهٔ مبارکهٔ لهم دارالسّلام عند ربّهم و هو ولیّهم بما کانوا یعملون ظهور یافت و هم صدق حدیث اسعدالنّاس به اهل الکوفة محقّق شد و احادیث کثیره در بیان شمایل و اخلاق آن حضرت که در ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی وقوع نیافته و مقاصد آنها بر اولی العلم مجهول مانده بود واضح و معلوم گشت منها ما رواه المجلسی فی باب صفات القائم من مجلّد الغیبة من کتاب البحار عن جابرالجعفی عن ابی جعفر علیه‌السّلم انّه سئل امیرالمؤمنین علیه‌السّلم عن اسم المهدی فقال امّا اسمه فانّ حبیبی عهد الیّ ان لا احدّث باسمه حتّی یبعثه‌الله فقال السّائل فاخبرنی عن صفته قال هو شابّ مربوع حسن‌الوجه حسن الشّعر یسیل شعره علی منکبیه ونور وجهه یعلو سواد لحیته و رأسه بابی ابن خیرةالاماء یعنی جابر جعفی از حضرت ابی جعفر علیه‌السّلام روایت نموده که سائلی از حضرت امیر علیه‌السّلم از اسم حضرت مهدی سؤال نمود و همانا سائل خلیفهٔ ثانی بود آن حضرت فرمود امّا اسم حضرت مهدی را حبیب من

یعنی حضرت خاتم‌الانبیاء با من عهد فرموده‌است که از نام او حدیث نکنم تا آنکه خداوند تبارک و تعالی او را مبعوث فرماید سائل معروض داشت که مرا از صفات آن حضرت خبر ده فرمود او جوانی است مربوع القامه خوب‌روی و نیکو موی مویهای سرش بر دوش مبارکش فرو ریزد و نور صورتش بر سیاهی محاسن وگیسوهایش فزونی گیرد پدرم فدای فرزند بهترین کنیزکان باشد انتهی و براهل لسان پوشیده نیست که عرب تفخیماً رجال را بعبدالله و نسوان را بامةالله مذکور و مکنّی دارند و در وقت خطاب یا عبدالله و هم یا امةالله خطاب نمایند و منها ما رواه المجلسی فی باب‌العلامات من الکتاب المذکور عن حادث الهمدانی و هو من مشاهیر اصحاب امیرالمؤمنین قال قال علیّ علیه‌السّلم المهدیّ اقبل جعد بخدّه خال یکون مبدؤه من قبل المشرق یعنی مهدی مخمورالعین و پیچیده موی است و در گونهٔ مبارکش خالی است و مبدأ ظهورش از جانب مشرق است انتهی

و از این قبیل احادیث که تماماً مشعر است بر اینکه قائم با موی پیچیده وگیسوان فرو ریخته و وجه منوّر و طلعت آفتاب منظر در عین شباب و ریعان جوانی بر نزدیکی کوفه وارد می‌شود بسیار است وکلّ مبشّر است بورود حضرت بهاءالله در دارالسّلام بغداد زیرا که نقطهٔ اولی را بعادت ارباب عمایم موی مبارک سترده بود ولی جمال اقدس ابهی بقانون مستوفیان و ارباب قلم موی مبارک را نمیستردی و صدق حدیث نبوی یلتفت المهدی و قد نزّل روح‌الله من السّماء کانّما یقطر من شعره الماء در شمایل اقدسش ظاهر و هویدا بودی و بالجمله در سنوات اوّلیه که آن وجود اقدس بدارالسّلام ورود فرمود افق دیانت چندان مظلم و تاریک بود که جز صاحبان ابصار حدیده و ان هم الاّ قلیلون مشرق نور الهی را ادراک ننمودی و غیر ارباب قلوب صافیه وفلمّا یوجد و یکون بمرکز حقیقی امرالله پی نبردی زیرا که هریک از رؤسای اهل بیان در قطری از اقطار ایران ادّعائی مینمودند و هریک بعد از نقطهٔ اولی باسمی و مناسبتی با آن حضرت از قبیل وصایت ونیابت و مرآتیّت و امثالها خلق را بخود دعوت میکردند و با این حال و ادّعا هریک در پردهٔ ستر و اختفا و ظلمت فرارو اتّقاء سیر میفرمودند و این دعاوی مختلفه و نداهای متفاوته اگرچه از جهتی موجب وهن امر مبارک حضرت نقطهٔ اولی بود ولکن باارادةالله موجب حفظ مرکز حقیقی امر از انظار اعداء گشت

و مکروا و مکرالله و الله خیرالماکرین زیرا در آن اوقات بجهاتی که بر ارباب درایت معلوم است تمام همّت رؤسای دولت و علمای ملّت بر این مقصور و مصروف بود که مرکز حقیقی امر را بیابند و رکن اصلی را بدست آرند و امر مبرم الهی را زایل و منهدم گردانند لهذا ارتفاع نداهای مختلفه اعداء را مبهوت و متحیّر مینمود و سراج امرالله را در هبوب ریاح عاصفه محروس و محفوظ میداشت   و چون حضرت بهاءالله را که سراج مضیئ امر و رکن قویم دین و مقصود اصلی نقطهٔ اولی بلکه موعود حقیقی جمیع رسل و انبیاء بود هنوز میعاد اظهار امر و اعلاء ندا نرسیده بود لهذا میرزا یحیی معروف به ازل در عداد سایر اهل دعوا باسم وصایت نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی در میان اهل بیان اشتهار و اعتبار یافت لکن کسی وی را ملاقات نتوانستی نمود چه او در غایت ستر و خفا میزیست و هرروز در محلّی و در هر محلّ باسم و رسمی خود را مخفی و مستور میداشت تا آنکه در بین طایفه باسم مستور مذکور میشد و تحمّل مشّاق خطیرهٔ مراودهٔ ملل و معارضهٔ دول فقط در عهدهٔ حضرت بهاءالله بود و این خود مطلبی است غیرمخفی که در آن اوقات که وجودات راسخه از سطوت اعداء بر خود میلرزید و قلوب کالجبال از انتساب باسم بابیّه تزلزل مییافت و ابداً معین و نصیری وحامی و ظهیری برای این فرقه یافت نمیشد و احدی کلمهٔ خیری در بارهٔ این طایفه نمی‌گفت در این موقع اگر نفسی مرجع و ملاذ این قوم گردد و محلّ بیم و امید دشمن و دوست آید و ابداً مخفی و مستور نشود چه مایه زحمت باید تحمّل نماید و چه مقدار شداید و اهوال را بر خود روا دارد و در غایت جرئت توانم گفت و آراسته بگوهر انصاف منکر نتواند شد که در آن ایّام در تمام جهان نفسی نبود که صریحاً باسم بابی بودن اقرار نماید تا چه رسد باینکه خود را محلّ توقّعات متنوّعهٔ دوستان و سهام متواترهٔ دشمنان گرداند جز وجود انور اقدس حضرت بهاءالله که مانند جبل شامخ در مصادمت سبیل معاندت اعداء و توقّعات فوق العادهٔ احبّاء ثابت و راسخ بود و ابداً اظهار ملالت و سآمت نفرمود تا آنکه نور امرالله ساطع شد و شمس کلمةالله لامع آمد

فواعجبا انّی احاول مدحه

و قدفنیت فیه القراطیس والصّحف

وماحارت الاوهام فی عظم شانه
باکثر ممّا حار فی حسنه‌الطّرف

و خلاصة‌القول دیری نگذشت که ذکر محاسن اخلاق و محامد اطوارش مانند نفحهٔ طیب آفاق را معطّر نمود و جذّابیت بیان و منظرش قلوب را بامرالله مایل و منجذب فرمود و احباب از هر بلد برای ادراک لقایش عزیمت دارالسّلام نمودند و اعیان عراق گوهر محبتّش مانند جوهر روح در دل جای دادند و ذکر جلالتش مسموع دوست و دشمن شد و صیت مطاعیّتش مقروع سمع قریب و بعید گشت لهذا شرارهٔ حسد در قلوب رؤسای داخل و خارج اشتعال یافت و عواصف فتن از هرسو آن سراج منیر را احاطه نمود چندانکه آن حضرت نخست بجهت اطفای نار بغضای احبّاء از دارالسّلام بدون اعلام به احدی هجرت فرمود و نفسی از محلّ توجّه آن حضرت مطلّع نبود و پس از غیبت آن حضرت احبّاء را انجماد و خمودت فرو گرفت و نفوذ و غلبه‌ای که در امرالله مشاهده می‌شد یکباره زایل و معدوم شد و بر کلّ روشن و معلوم گشت که حرارت و اشتعال کلّ نفوس از آن شعلهٔ نورانیّه مستفاد بودی و افق امرالله از این کوکب درّی ضیاء و روشنی یافتی لذا بعضی از غیرتمندان احباب در مقام تفحّص بر آمدند و نشان آن حضرت را در حدود سلیمانیّه یافتند و در غایت عجز و تضرّع از حضرتش رجای عود بدارالسّلام نمودند و در خدمتش به بغداد رجعت کردند و پس از رجعت حضرت بهاءالله به بغداد دیگر باره در قوای امریّه انتعاشی فوق اوّل ظهور یافت و فضای دین بیان را بهجت و صفائی زاید از نخست پدید آمد زیرا که در اوقات توقّف در دارالسّلام کتاب مستطاب ایقان و صحیفهٔ منیرهٔ جواهرالاسرار و بعض دیگر از الواح عربیّه و فارسیّه از قلم مبارکش نزول یافت و از نزول آن بیانات الهی و آیات آسمانی که در صحف اولی از آن بماء سماوی تعبیر رفته اشجار وجود را نضرت و طراوتی مشهود پدید آمد و دست اهل رشاد در جذب و تبلیغ ارباب استعداد نیک قوی و نیرومند شد و در امر الهی غلبه و نفوذی باهر ظاهر گشت وفقهاء و مشایخ ایران که مقیم و متوقّف عراق عرب بودند از ملاحظهٔ عزّت و استعلای امر بنار حسد مشتعل گشتند و در مقام کینه و عناد قیام نمودند و با قونسول ایران میرزا بزرگ خان قزوینی که مقیم بغداد بود متّفق گشتند و مشورت‌ها کردند و دفترها

بهرسو فرستادند تا آنکه عاقبت پس از یازده و زیاده که آن حضرت متوقّف دارالسّلام بود بسعی و کوشش قونسول کبیر ایران مشیرالّدوله حاجی میرزا حسین خان حکم حرکت حضرت بهاءالله از بغداد و توجّه به قسطنطنیّه از حضرت خداوندگار ماضی سلطان عبدالعزیزخان عثمانی صدور یافت و در ایّام توقّف آن حضرت در بغداد وقایع کلّیّه از اعدای داخلیّه و خارجیّه رویداد که شرح آن درخور کتب تاریخیّه است نه مناسب صحف و رسائل استدلالیّه لذا از نگارش آن صرفنظر نمود و بسط مقال را فیمایناسب الاستدلال راجح دانست و خلاصةالقول چون حکم حضرت خداوندگار بنهج مذکور صدور یافت حضرت بهاءالله عزیمت توجّه و مسافرت به قسطنطنیه فرمود و به باغ نجیب‌پاشا والی سابق عراق نقل مکان نمود و ورود آن حضرت در باغ مذکور عصر یوم اوّل اردی‌بهشت ماه جلالی بود و توقّف آن حضرت در باغ نجیب پاشا دوازده یوم امتداد یافت و اهل بهاء این ایّام را عید اعظم نامند و اشرف ایّام متبرّکه شمارند چه این ایّام آن حضرت باظهار امر مبارک قیام فرمود و دوستان را ببشارت ظهور بدیع و طلوع منیع مستبشر و مسرور داشت و پس از وداع دوستان و ارادت کیشان لوای توجّه را بجانب مدینهٔ کبیره برافراشت و طیّ طریق چهارماه امتداد یافت چون حضرت بهاء الله بدارالسّلطنهٔ قسطنطنیه نزول فرموده نخست در منزلی که اولیای دولت تعیین نموده بودند وارد شد و پس از سه روز بجهت ضیق منزل بمحلّی دیگر انتقال فرمود و پس از توقّف چهارماه در مدینهٔ کبیره بر حسب حکم حضرت سلطان از قسطنطنیه ببلدهٔ ادرنه از بلاد روملی متوجّه شد و با اهل حرم و اتباع و متعلّقان در آن شهر متوقّف گشت و پس از توقّف در آن بلد دیری نگذشت که بسبب ظهور نورانیّت اخلاق و شمایل و وفور جذابیت اطوار و خصائل آن حضرت و حسن رفتار و نیکوئی اطوار احباب بزرگان آن بلد بلکه عموم اهالی آن ملک حبّش را در دل گرفتند و به تمجید و توصیف آن حضرت در هر محفل زبان گشادند و عموم این طایفه را معزّز و محترم داشتند

در بیان طلوع فتنهٔ فرقهٔ ازلیّه

همانا از پیش اشارت شد که پس از شهادت طلعت اعلی عزّ اسمه اشخاصی چند بدعاوی مختلفه گردن افراختند و هریک در بلدی وگوشه جمعی را با خود متّفق ساختند لکن چنانکه

بر اهل بصارت روشن است هریک نرد غایبانه می‌باختند و طبلی در زیر گلیم می‌نواختند هیچیک را آن قوّت جنان و استقامت ارکان نبود که جان در راه طلب نهد و آشکار خلق را الی‌الله دعوت نماید از جمله میرزا یحیی که در میان اهل بیان به اسم ازل معروف بود بشرحی که در کتب تاریخیّهٔ قوم مذکور است به اسم وصایت نقطهٔ اولی مشهور شد و بسبب انتساب او به حضرت بهاءالله و موافقت ادّعای وصایت با مذاق شیعهٔ اثنی عشریّه ادّعای او از همگنان نزد اهل بیان مقبول‌تر آمد زیرا که عموماً اهل بیان اصلاً از جماعت شیعه بودند و اغلب پس از ایمان به نقطهٔ اولی هنوز خرافات آن قوم را در دل راسخ و متمکّن داشتند و ظهور مبارک نقطهٔ اولی را بوقایع ایّام حضرت خاتم‌الانبیاء قیاس می‌نمودند و بوهم محکم واثق و منتظر بودند که در امر مبارک دوازده وصیّ مجعول آنهم در حالت اختفا و خمول وصایت نماید و وصیّ دوازدهم غایب گردد و سلاطین جور و خلفای ظلم در دین بیان ظاهر گردند و حقّ وصیّ مجعول را مغصوب دارند و مسجدها بسازند و منارها برافرازند و پس از دو هزار سال من یظهره‌الله ظاهر شود و بظلم اهل بیان شهید گردد و چون این ترتیبات خیالیّه ظهور یابد آنوقت اهل بیان اذعان نمایند که شجرهٔ امرالله ثمرهٔ نیکو آورده باشد و در حقیقت اکثر این قوم نه از بشارات کتب سماویّه کما ینبغی مستحضر بودند که موقع ظهور را بشناسند و نه باصل دلیل ناظر بودند که از مسلک مستقیم منحرف نگردند و نه بنور تقوی منوّر که در ظلمت امتحان گمراه نشوند ونه باعمال طیّبه محفوف که مورد اوهام و ظنون موحشه نیایند و کفاک فی فهم المقصود ما قاله بعض الاوّلین اذا ساء فعل المرء ساء ظنونه و اکفی منه قول‌الله ربّ‌العالمین انّ‌الله لایهدی القوم الفاسقین

و بالجمله میرزا یحیی معروف به ازل پس از آنکه بعد از شهادت نقطهٔ اولی به اسم وصایت نقطهٔ اولی در میان طایفه مذکور و مشهور شد در جمیع اوقات در غایت ستر و خفا حرکت می‌نمود و به لباس درویشان از طهران به عراق عرب مسافرت کرد و در اوقات توقّف در بغداد نیز همواره مخفی و پنهان بود و گاهی به اسم حاجی علی و گاهی به اسم مستور موسوم و مذکور می‌شد و این نکته بر ارباب فراست پوشیده نیست که نفس ستر و خفا موجب مزید اوهام و تصّورات فوق‌العادهٔ ارباب اعتقاد خواهد شد و اکثری از حقیقت حال شخص مستور

بی‌خبر و غیر مطلّع خواهند ماند و حسن ظنّ خاصّه ظنّ نقابت و ولایت با وصف اختفا و غیبت موجب وقع در قلوب و مهابت در صدور خواهد گشت لهذا صولت اسمی اوّل جمیع امر را فرو گرفت و مهابت غیبی او دلها را پر کرد بحدّی که جمیع نزد اسمش خاضع و حین وصفش خاشع و متواضع بودند و او را در دین بیان مانند یکی از ائمّه و یا خلفاء در دین اسلام می‌پنداشتند و قلیلی از حقیقت امر مخبر بودند و مطلع حقیقی امرالله را می‌شناختند لکن بسبب نهی حضرت بهاءالله قدرت اظهار نداشتند و برخی متحیّر و مبهوت بودند زیرا که جمیع قدرت و جذّابیت و استقامت و اعلاء امر و نصح عباد و جواب مسائل وارده از بلاد را از حضرت بهاءالله مشاهده می‌نمودند و نام وصایت و نیابت و امامت ومرآتیّت و امثالها را از ازل مسموع می‌داشتند و خلاصةالقول اسم ازل در میان قوم برفعت مذکور بود تا اینکه حضرت بهاءالله در باغ نجیب پاشا هنگام هجرت از دارالسّلام باظهار امر مبارک قیام فرمود لذا جمیع از حقیقت امر آگاه گشتند و از ظلمت حیرت و وهم استخلاص یافتند و از مضیق تردید و شکّ بیرون آمدند و اکثری بسبب کمال ظهور حقّیت و نورانیّت آن وجود اقدس در غایت سرعت و استقامت به قبول امر الهی سرافرازی جستند و قلیلی در غایت قلّت باغوای برخی از ارباب حسد بشبهات موروثه از مذهب ضلالت متمسّک و متشبّث گشتند و از امرالله معرض بل علی الله معاند و معترض شدند وخلاصةالقول در غایت سرعت کلمهٔ مبارکهٔ بهائیّه در دیار و بلاد غالب و نافذ شد و قلوب عباد از عیادت ازل مصروف گشت و آن همه علوّ و سموّ و قبول که در عالم و قلوب داشت بهبوط و سقوط و زوال راجع آمد و سرّ نبوّت بولس رسول در باب دویّم از نامهٔ دویّم تسالونیکیّه و اخبارات واقعه در احادیث اسلامیّه فی غایة الظّهور ظاهر و آشکار شد

و سرآمد معرضین اهل بیان حاجی سیّد محمّد اصفهانی بود و در حقیقت او ازل را نیز باعراض اوامر اقدس ابهی اغوا نمود و او در مراتب مکر و دها واقف رتبهٔ علیا بودی و در مراسم فریب و اغوی وحید و یکتا نمودی و سالها با جمال اقدس ابهی حسد و بغضی بلانهایت داشتی چنانکه در اوقاتی که نیّر آفاق از افق عراق مشرق بود در اتلاف وجود مبارک سعی و کوششی فوق العاده مینمود و هرقدر بر اعلاء امرالله افزوده میشد بر مراتب

بغض و عداوت او نیز میافزود لذا در اوقات توقّف در ادرنه که نار از نور ممتاز شد و خار از گل پدید آمد و اعراض ازلیّه از شریعهٔ مقدّسهٔ الهیّه آشکار گشت سیّد محمّد مذکور نظر بعداوت دیرینه شبهاتی واهیه بفرقهٔ ازلیّه آموخت وخرافاتی چند در لباس ادّله به آنان تعلیم نمود و اگر کسی به نظر دقّت ملاحظه نماید شبهات این فرقه را در اعراض از امر اقدس طلعت ابهی عین شبهات ملل اسلامیّه بیند در امر مبارک نقطهٔ اولی وکذلک شبهات آنان را عین شبهات ملل ماضیه نگرد در عدم اقبال به حضرت خاتم‌الانبیاء کذلک قال‌الّذین من قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم قد بیّناالآیات لقوم یوقنون

و اقوی شبههٔ این قوم در اعراض از امرالله همان است که بدان سابقاً اشارت شد که چرا امر مبارک نقطهٔ اولی عزّ اسمه الاعلی مثل امر حضرت خاتم‌الانبیاء امتداد نیافت و در دین بیان سلاطین و پادشاهان برنخاست و مسجدها ساخته نشد و امثال هذه من الاوهام الکاذبه و القیاسات الباطله وچون ناچار طالب و مجاهد را در عالم مجاهدت و سلوک در این عقبه توقّف خواهد افتاد نگارنده عبارات بعض این قوم را در این اوراق می‌نگارد و جواب آن را معروض می‌دارد تا آنکه ارباب دانش برمقدار فضل و هنر و ادراک و شعور هرکسی استحضار یابند و از فتنه‌ای که حقّ جلّ جلاله درکتب مقدّسه از آن اخبار داده و خلق را از آن تخویف فرموده‌است مطلّع گردند و باو پناه جویند انّه یکفی العاملین

در سنهٔ ماضیه یک دو صفحه ازکتاب هشت بهشت بنظر رسید که آنرا شیخ احمد و آقاخان کرمانی تصنیف نموده و به اسم اینکه این کتاب از مصنّفات جناب حاجی سیّد جواد کربلائی است معروف و مشهور داشته‌اند که ازلی بودن آن جناب را به این کتاب ثابت کنند و به اسم او فرقهٔ ازلیّه را اعتبار و افتخار بخشند نخست مرا از این مقدار شعور و ادراک عجب آمد که انسان چه مایه پست‌فطرت و دون همّت باشد که حقّ جلّ جلاله را در نصرت امر خود العیاذ بالله عاجز و قاصر شمرد و از کلمهٔ طیّبهٔ انّا لننصر رسلنا و الّذین آمنوا غافل ماند و از آیهٔ مبارکهٔ انّ جندنا لهم‌الغالبون زاهل باشد و از نام مردگان آنهم بکذب و افتراء نصرت و معاونت طلبد براستی باید بر صاحبان اینگونه خرد و دانش ترحّم نمود و از پیشگاه

اقدس حضرت ربّ‌العزّة برای ایشان نجات و رستگاری طلبید باشد که فروغ نور اعلی بر اینان تابد و از ظلمت مکر و فریب رهائی بخشد انّه علی کلّ شیء قدیر

مؤلّف کتاب هشت بهشت گفته‌است

من یظهره‌الله ظهور موعود دین بیان است در قیامت بعد و رجعت اخری مانند ظهور قائم در دین اسلام و عدد آن را مستغاث فرموده‌اند که دو هزار و یکسال باشد و مکرّر حضرت نقطهٔ بیان میفرماید خداوند عالم تا خلق ظهور اوّل را اکمال نفرماید خلق دیگر ظاهر نمی کند و ظهور نخستین تا بکمال خود نرسد ظهور دیگر ظاهر نخواهدشد والاّ امورحقّ سبحانه وتعالی جزاف و عبث خواهد بود العیاذ بالله واین معنی باقواعد عقلیّه واصول حکمیّه بدیهی است که هیچ دهقانی تا از درخت غرس کردهٔ خود اقتطاف ثمر نکند بجای او درخت دیگر غرس نخواهد کرد انتهی کلام

جواب

اگرچه جواب این مطلب از آنچه در سابق نگاشته شد که کلّ کتب سماویّه مبشّر بدو ظهور و دو ندا است معلوم و واضح گشت و بشارات وارده در قرآن را خود دیدی و اخبارات وارده در احادیث را شنیدی لذا احتیاج به نگارش جواب نماند معذلک اکمالاً لما سبق معروض می‌دارم که اوّلاً اینکه فرموده‌است من یظهره‌الله موعود دین بیان است در قیامت بعد و رجعت اخری مانند ظهور قائم در دین اسلام قیاسی است باطل و وهمی است کاذب این ظهور اقدس ابهی موعود کلّ کتب سماویّه است و مذکور در جمیع صحف الهیّه و قیامت کبری که در جمیع کتب بورود آن اعلام رفته یوم ظهور حسینی است و بعبارت اخری نزول ثانوی عیسوی چنانکه در اکثر الواح قدسیّه بصراحت ادّعا فرموده‌است و به ندای جهانگیر بتمام امم ابلاغ داشته‌است کما قال جلّ ذکره و عزّ بیانه یا ملاء البیان اتّقواالرّحمن هذا هوالّذی ذکره محمّد رسول‌الله و من قبله الرّوح و من قبله الکلیم و قال ایضاً جلّ جلاله و عمّ نواله فی مقام آخر قل تالله قد ظهر ما هوالمسطور فی‌کتب‌الله ربّ‌العالمین انّه لهو الّذی سمیّ فی‌التّوراة بیهوه و فی‌الانجیل بروح‌الحقّ و فی الفرقان بالنّبأ العظیم تمسّکوا یا قوم بما وعدتم به من قبل بلسان النّبیّین و المرسلین ایاکم ان تمنعکم الواح‌النّار عن المختار وکتاب السّجّین

عن الحقّ المبین و قال فی لوح آخر تعالت کلمته و جلّت عظمته واحاطت قدرته قل یا قوم انّه لا یشار باشارتکم و لا یمشی فی طرقکم قد ظهر بالحقّ و اظهر صراط المستقیم انّه لهوالمذکور فی صحف‌القبل و الموعود فی‌کتب‌الله ربّ‌العالمین انتهی و از این قبیل آیات کریمه در الواح مقدّسه بسیار نازل شده‌است که کلّ صریح است بر اینکه آن وجود اقدس ابهی موعود کلّ انبیاء است و مذکور در جمیع صحف اولی و ظهور مبارک نقطهٔ اولی محض تقریب خلق بود بقبول امرالله و بشارت ناس بقرب ورود یوم‌الله چنانکه ظهور حضرت عیسی علیه‌السّلم موعود بالاصاله بود در تورات و ظهور حضرت یحیی با جلالت قدر و عظمت مقام وقوع نیافت الاّ برای تقریب خلق بقبول امر حضرت عیسی و بشارت ناس بقرب طلوع آن گوهر اعلی اینست که در اخبار و احادیث کثیره وارد شده‌است که با قائم عیسی علیه‌السّلام از آسمان نازل شود و در اراضی مقدّسه ورود فرماید پس در صورتی‌که این مرد خود را از اهل قیاس شمرده و بقیاس متمسّک گشته‌است بایستی ظهور مبارک نقطهٔ اولی را به ظهور حضرت یحیی قیاس نماید تا با بشارات قبل موافق و مطابق آید و بالجمله نظر بهمین نکته که بشارت ظهور حضرت موعود در کلّ کتب سماویّه نازل شده‌است و عهد این طلوع اعظم بلسان جمیع انبیاء و رسل مأخوذ گشته‌است در سورهٔ مبارکهٔ جاثیه از سور قرآنیّه نزول یافت که ویوم تقوم السّاعة یومئذ یخسر المبطلون و تری کلّ امة جاثیه کلّ امّة تدعی الی کتابها الیوم تجزون ما کنتم تعملون خلاصهٔ ترجمهٔ آیهٔ مبارکه اینست که می‌فرماید که یوم قیامت مبطلان زیان می‌کنند و جمیع امم بزانو در می آیند و هر امّتی به کتاب خود خوانده می‌شوند پس نیکو نظر کن که در این آیه بدو واقعه از وقایع یوم قیامت اعلام رفته‌است واقعهٔ اولی آنکه در یوم قیامت جمیع امم جاثی و بزانو درآمده می‌باشند ومقصود این است که چون جمیع امم جزکتاب آسمانی حجّتی و سندی در اثبات حقّیت دین خود در دست ندارند و چون صاحب ظهور نیز بهمان حجّت ظاهر می شود و خلق را به کتاب ربّانی و وحی آسمانی می خواند لذا هر نفسی از او اعراض نماید در مقام احتجاج بزانو در می آید و بحجّت دین خود ملزم می گردد و این نکته از غایت ظهور محتاج ببسط و تطویل نیست این است که نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی در مواضع عدیده از کتاب مستطاب بیان

فرموده‌است اگر در حجّت دین خود موقن می‌بودید اقرب از لمح بصر تصدیق می‌نمودید و جمال اقدس ابهی مخاطباً لاهل البیان و غیرهم من الملل الاولی فرموده‌است قل یا ملاء الادیان بأیّ حجّة امنتم بالله من قبل و بایّ برهان اعرضتم عن‌الّذی به استوی هیکل القدم علی العرش و نطق منزل البیان قد ظهر ما تزّین بذکره‌الزّبر والالواح و این خود اظهر از هر شیء است که به آیات سماویّه حجّت خصم معاند منقطع می‌شود و در هنگام مقاومت و احتجاج بزانو در می‌آید واقعهٔ ثانیه که در آیهٔ مبارکه از آن اخبار داده‌است این است که هر امّتی بکتاب خود خوانده می‌شود و این ممکن و متصّور نیست جز آنکه بشارت ظهور موعود در کلّ کتب بصراحت وارد شده باشد و اینک کتب سماویّه از قبیل تورات و انجیل و صحف ابراهیم و غیرها مترجماً در تمام جهان موجود و مبسوط و گسترده‌است ملاحظه فرما که در هیچیک خبری از ظهور قائم نیست مگر در کتب مقدّسهٔ انجیل ورسائل انبیای بنی‌اسرائیل که به اسم ایلیا و یحیی در یک موضع بشارت وارد شده‌است آنهم باین معنی که نخست ایلیا و یا یحیی ظاهر شود و امور را قبل از ورود یوم‌الله اصلاح فرماید و خلق را مستعّد قبول امرالله نماید ولکن در جمیع این کتب مقدّسه بشارت این ظهور اقدس انور ابهی موّرخ و معیّن در غایت ظهور و صراحت وارد شده و حجّت بر کلّ ملل بالغ و تمام گشته‌است آیا نمیبینی که امر مبارک در کلّ ملل نفوذ یافته و فروغ آفتاب عالم آرا قلوب مستعدّان سایر ادیان را منوّر و روشن داشته‌است

این جهان پر آفتاب و نور ماه
تو بهشته سر فرو برده بچاه
که اگر حقّ است کو آن روشنی
سر ز چَه بردار و بنگر ای دنی
جمله عالم شرق وغرب‌آن نوریافت
تا تو در چاهی نخواهد بر تو تافت

و نگارنده آیاتی را که موّرخاً در کتب مقدّسهٔ قرآن و انجیل و تورات و اوستا و زند و احادیث اسلامیّه وارد شده‌است بر حسب خواهش یکی از بزرگان در بلدهٔ طیّبه همدان در رسالهٔ

موسومه بشرح آیات مورّخه نگاشته و هم برحسب ملتمس مشایخ بنی‌اسرائیل بشارات وارده درکتاب مقدّس تورات را بر این ظهور جلیل در رسالهٔ ایّوبیّه مرقوم داشته‌است هرکس خواهد به آن رجوع فرماید.

و امّا اینکه مرقوم داشته‌است که (عدد آن را مستغاث فرموده‌است که دو هزار و یکسال باشد) یعنی حضرت نقطهٔ اولی معیّن فرموده که من یظهره‌الله دو هزار و یکسال پس از آن حضرت ظهور خواهد فرمود در این موقع اگر رعایت ادب را نگویم این سخن را بکذب و افتراء علی الله نگاشته گویم که شیمهٔ حسد و معاندت که بسی بر اهل علم ناروا و نازیبا است او را بمغالطه مجبور و ناچار داشته است زیرا که جناب آقاخان چنانکه شنیده‌ام مردی فاضل و دانشمند است و مانند آفتاب روشن است که اوکتاب بیان را دیده و ملاحظه نموده‌است که حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی در مواضع عدیده ازکتاب بیان تصریح فرموده است که ظهور من یظهره‌الله معلوم نیست که در چه زمان واقع خواهد شد ولکن تا عدد مستغاث امتداد نخواهد یافت چنانکه در باب عاشر از واحد سابع فرموده‌است زیرا که از مبدأ ظهور تا ظهور آخر خدا دانا است که چه قدر شود و لکن زیاده از عدد مستغاث اگر خدا خواهد نخواهد شد درکور قرآن بدؤ وعود آن در اسم اغفر شد بنقص عدد اسم هو و در بیان خدا عالم است که تا چه حدّ رسد زیرا که در این معیاری نیست زیرا که فاصلهٔ بین انجیل و قرآن بالف هم نرسید زیرا که شجرهٔ حقیقت در هر حال ناظر است بخلق خود هروقت که بیند استعداد ظهور را در مرایای افئدهٔ مسبّحین می‌شناساند خود را بکلّ باذن‌الله عزّ و جلّ انتهی

و هم در باب خامس عشر از واحد ثالث بیان که تصریح به اسم مبارک بهاءالله فرموده‌است می فرماید ولی مراقب ظهور بوده که قدر لمحهٔ فاصله نشود مابین ظهور و ایمان کلّ من آمن بالبیان که بقدر طول الی‌المستغاث هم لایق نیست که بمانند اگر احتیاط دامن‌گیر ایشان شود که آن احتیاط در نار بوده و هست اگرچه امید از فضل خداوند عطوف و رئوف این است که در حین ظهور باوامر عالیهٔ خود در الواح خود کلّ عباد خود را از رقد بیدار نماید و نگذارد امر محکم بیان که تا غیاث یا مستغاث بکشد و در نار بمانند چه کسی عالم بظهور نیست غیرالله هروقت شود باید کلّ تصدیق بنقطهٔ حقیقت نمایند و شکر الهی بجای آرند

اگرچه امید از فضل او است که تا مستغاث نرسد و از قبل کلمةالله مرتفع گردد و انّما الّدلیل آیاته و الوجود علی نفسه نفسه اذ الغیر یعرف به و هو لایعرف بدونه سبحان‌الله عمّا یصفون انتهی و از این قبیل بیانات درکتاب بیان بسیار است که در کلّ تصریح فرموده‌است که میعاد ظهور غیر معیّن است هروقت شمس حقیقت ظهور فرماید احدی را نمی‌رسد که چون و چرا گوید و این نکته با سنّت امتحان که از سنن حتمیّهٔ الهیّه است موافقت دارد چه اگر درکتاب الهی نازل شود بصراحت که فلان وقت موعود ظاهر خواهد شد هرکسی در آن موعد صاحب ظهور را خواهد شناخت و تمیز میان طیّب و خبیث باقی نخواهد ماند چنانکه در قرآن شریف نیز وارد است که چون سؤال از قیامت مینمودند حضرت رسول از تعیین وقت بامر الهی ابا میفرمود و ورود آن را باراده‌الله معلّق می‌داشت و همچنین در انجیل حضرت عیسی علیه‌السّلم میفرماید که از ساعت غیر از خداوند تبارک و تعالی اطّلاع ندارد و علم‌الله که این مطلب از غایت ظهور احتیاج باستدلال ندارد و چنان نیست که جناب شیخ احمد و یا آقاخان خود این مطلب را ندانند بلکه بجهتی که عرض شد بر نگارش این گونه مطالب تعمّد نموده و خود را نزد اهل علم از مقام عالی نصفت ساقط و زایل داشته‌اند بلی چون علم کلّ شیء درکتاب الهی نازل است میعاد ورود یوم قیامت کبری نیز در تورات و انجیل و فرقان و بیان نازل شده‌است لکن بعبارات مرموزه و بیانات ملغّزه که ارباب قلوب قاسیه وصدور مظلمه از ادراک آن محروم مانند وصاحبان ابصار منیره و افئدهٔ منوّره بتعلیم صاحب ظهور به معرفت آن مرزوق گردند و حضرت نقطهٔ اولی در باب ثالث از واحد سادس در این مقام چنین فرموده‌است و در ظهور من یظهره‌الله خداوند عالم است که در چه حدّ از سنّ ظاهر فرماید او را ولی از مبدأ ظهور تا یک واحد مراقب باش که در هر سنه اظهار ایمان بحرفی ظاهرگردد ازکلّ خلق که بعد از آن دیگر نتوانند اظهار ثمرات ظهور قبل را نمایند الاّ بظهور بعد انتهی و واحد باصطلاح بیان نوزده سال است فافهم ان کنت ذا فؤاد مدرک منیر و تعجّب است از اهل بیان که میعاد امتداد یوم قیامت را با تعیین قرآن در پنجاه هزار سال که بر هفت سال ایّام ظهور نقطهٔ اولی جایز دانسته‌اند که منزّل و مأوّل گردد و جایز نمی‌دانند که با عدم تعیین مستغاث خداوند قبل از دوهزار و یکسال من یظهره‌الله را ظاهر

فرماید و سنهٔ مستغاث را بر نوزده منزّل گرداند و امّا اینکه گفته‌است تا خلق ظهوری کامل نشود خداوند ظهوری دیگر را ظاهر نمیفرماید چنانکه تا دهقان ثمرهٔ نهالی را که غرس کرده‌است اقتطاف ننماید نهال دیگر را بجای او غرس نمی‌کند الی آخر قوله همانا مؤلّف کتاب ثمرهٔ ظهور نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی را بنای مساجد مزخرفه و ظهور سلطنت‌های ظالمه و بروز اختلافات مذهبیّه و امثالها دانسته‌است در دین بیان نه بلوغ افئدهٔ عباد بمقام کمال و استعداد خلق برای قبول امر حضرت ذی‌المجد و الجلال و حال آنکه ملاحظه نمودی که نقطهٔ اولی میعاد ظهور را استعداد قبول خلق مقرّر فرموده‌است نه بنای مساجد و ظهور سلطان و طول زمان آیا این مرد تفکّر ننموده که هر ملّتی از قبول امرالله ابا نموده‌اند بهمین کلمه متمسّک گشته‌اند که خلق ظهور قبل تکمیل نیافته‌است زیرا معنای آنچه جماعت شیعه در ردّ صاحب بیان گفته‌اند که علامات ظاهر نشده مثلاً از قبیل اینکه سفیانی ظهور ننموده و دجّال خروج نکرده و کفر عالم را نگرفته و امثالها بعینها مانند همین است که اهل بیان در اعراض از این ظهور اعظم می‌گویند هنوز مساجد ساخته نشده و سلاطین بیان ظهور ننموده و بیان‌هائی که به هزار مثقال ذهب ارزد کسی ننوشته‌است و امثال ذلک من الخرافات که همواره دست آویز معرضین هر ملّتی بوده‌است نهایت اینست که اهل بیان زحمت کشیده و عبارت را تغییر داده‌اند و بجای لفظ علامات ظاهر نشده‌است کلمهٔ خلق ظهور تکمیل نیافته‌است نهاده‌اند و آیا اهل بیان در بارهٔ ظهور حضرت یحیی علیه‌السّلام چه می‌گویند که وجودی بآن عظمت و جلالت که حضرت عیسی علیه الاف التّحیّة و الثّناء در حقّ او فرموده که مادر ببزرگی یحیی نزائیده و از انبیای قبل مانند ابراهیم و موسی و داود علیهم‌السّلام اکمل و افضل بوده و در قرآن مجید در باره‌اش کلمهٔ عظیمه وآتیناه‌الحکم صبیّا نزول یافته است معذلک هنوز در حال حیوة بود که حضرت عیسی امر مبارک خود را اظهار فرمود چنانکه در فصل (۱۱) انجیل متّی مذکور است که حضرت عیسی در حقّ یحیی علیهما السّلم فرمود برای دیدن چه چیز بیرون رفتید آیا پیغمبری را بلی بشما می گویم از پیغمبر هم افضل زیرا همان است که در بارهٔ او مکتوب است که اینک من رسول خود را پیش روی تو میفرستم تا راه را پیش روی تو راست و مهیّا نماید. هرآینه بشما میگویم که ممّن ولد من‌النّساء

بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست لکن در ملکوت خداوند آنکه از همه کوچکتر است از وی بزرگتر است انتهی .تدّبر فی هذه العبارة فانّ فیها نکتة یعرفه‌البصیر و ینصعق منها المعرض الشّریر و پس از این بیان که ذکر شد عباراتی است که مشعر است بنسخ حکم تورات بظهور حضرت یحیی تا اینکه ثانیاً در حقّ آن حضرت میفرماید و اگر باور کنید همان است ایلیاه که باید بیاید هرکه گوش شنوا دارد بشنود انتهی اکنون اهل بیان چگونه جایز دانسته‌اند که ظهور حضرت یحیی بآن عظمت و جلالت که شنیدی بلافاصله مقارن با ظهور حضرت عیسی واقع شود و نهال جدیدالغرس وجود مبارک حضرت یحیی قبل از اقتطاف ثمره باعتقاد اهل بیان بجایش نهال ظهور مقدّس عیسوی مغروس گردد وجایز ندانسته‌اند که خداوندی که فاعل ما یشاء است همین سنّت را در نزول ثانوی عیسوی معمول دارد و ظهور مبارک نقطهٔ اولی را مبشّر ظهور اقدس ابهی گرداند وثمرهٔ ظهور اوّل را تقریب خلق بظهور ثانی مقرّر دارد با اینکه اگر بخواهند بفهمند کتب سماویّه و احادیث مرویّه از اهل بیت طهارت کلّ مبشّر است بر اینکه بعد از ظهور قائم حضرت روح‌الله قیام خواهد فرمود و در اراضی مقدّسه نزول خواهد نمود و سلطان امرش بر مشرق و مغرب غلبه و نفوذ خواهد یافت و اقبال و اعراض امثال نگارنده و جناب مؤلّف منفعت و ضررش بنفس ما راجع خواهد شد و هم مؤلّف مذکور گفته‌است

وانگهی ظهور بعد باید بالبدیهه اشرف از ظهور قبل باشد و در صورتیکه ظهور نخستین هنوز مقام نطفه دارد و بکمال طبیعی خود بالغ نشده چگونه معقول و متصّور است که بگوئیم عالم ظهوری اشرف اقتضا نمود و ظهور نخستین منسوخ شد زیرا که با شیء غیر معلوم که هنوز ظاهر نشده چیز دیگر را نمی‌توان نسبت داد و قیاس شرافت و عدم شرافت آنها را نمود و این سخنی است که از غایت سخافت برای زن ثکلا خنده‌انگیز می‌باشد انتهی

جواب

مؤلّف چنان تصّور کرده‌است که خداوند تبارک و تعالی امثال بنده و او را حکم بین‌الظّهورین قرار داده و ترازوی سنجیدن اشرفیّت مظاهر امرالله را در کفّ او نهاده‌است رحم‌الله امرءً عرف قدره و لم یتعدّ طوره آیا هیچ امّتی ظهور بعد را اشرف از شارع دین خود دانسته‌اند که این

مرد می خواهد اهل بیان باشرفیّت این ظهور اعظم اعتراف نمایند و یا مدرک اقتضای عالم بر ظهوری اشرف گردند اینک یهود با دنائت وجود خود را اشرف و اعلی از اصحاب حضرت عیسی می‌دانند بلکه نسبت شرافت بآن نفوس مقدّسه نمیدهند لکن عاقل داند که فرق تا چه پایه است و تفاوت تا چه اندازه براستی بقول او بایستی زن ثکلا بر اینگونه عقول خندد و بقول ما سزاوار است که عاقل بر انجام کار و مآل حال صاحبان اینگونه مقال گرید و از حضرت کبریاء برای ایشان از این نوم گران نجات و رستگاری طلبد

و هم او گفته‌است:

و این چند نفر که در دین بیان برخاسته ادّعای مقام موعود را نمودند اگر همین قدر حسّ اوّلیّات و بدیهیّات را می‌داشتند از خجالت بزمین فرو می‌رفتند که هیچ این سخن معقول و ممکن‌التّصور نیست انتهی

جواب

از نگارش جواب این عبارت نگارنده معذرت می‌طلبد زیرا که حقّ جلّ جلاله رکاکت قول و زشتی خوی‌را در لسان و ارکان عباد خود ننهاده و وجود اهل بهاء را از خبث خشونت بیان و زشتی لسان مطّهر داشته‌است پس حقّ جلّ جلاله را ثنا گوئیم و سپاس داریم که قلوب ما را از دنس و رجس عداوت منزّه فرمود و بگوهر گرانبهای دوستی کلّ ملل و قبایل بیاراست و بآنچه شایستهٔ مقام عالی انسانیّت و صیانت عالم بشریّت است مأمور داشت و از آنچه موجب حدوث اختلاف و تفرقه است نهی نمود کما قال جلّ ذکره و جلّ سلطانه فی لوحه الاعزّ الانور مخاطباً لحضرهٔ النّبیل الاکبر قل ایّاکم ان تزرعوا زوأن الخصومة بین البریّة و شوک الشکوک فی‌القلوب الّصافیة المنیرة قل یا احبّاءالله لا تعملوا ما یتکدّر به صافی سلسبیل‌المحبّة و ینقطع به عرف المودّة لعمری قد خلقتم للوداد لا للضّغینة و العناد لیس الفخر لحبّکم انفسکم بل لحبّ ابناء جنسکم و لیس‌الفضل لمن یحبّ‌الوطن بل لمن یحبّ‌العالم کونوا فی‌الطّرف عفیفاً و فی‌الید امیناً و فی‌اللّسان صادقاً و فی‌القلب متذکّراً لا تسقطوا منزلة‌العلماء فی‌البهاء و لا تصغّروا قدر من یعدل بینکم من الامراء اجعلوا جندکم العدل و سلاحکم العقل و شیمکم العفو و الفضل و ما تفرح به افئدهٔ المقربّین

و نیز مؤلّف گفته‌است

وانگهی باید اصحاب آن ظهور اشرف و الطف و اعلی باشند از ظهور بیان و حال اینکه در همهٔ اصحاب این ظهور جدید از خود من یظهره‌الله گرفته تا همهٔ اصحاب و انصار او بقدر یکنفر از اصحاب ظهور بیان شعور و ادراک ندارند و این چیزی نیست که برای کسی مخفی باشد بلکه هنوز این ظهور اعظم و اصحاب این ظهور نتوانسته خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و هنوز مردم اسم بابی بر آنها اطلاق میکنند چطور ظهور اعظمی است انتهی‌کلامه

جواب این مقالات را از آنچه سابق عرض شد توان مستفاد داشت و این بیانات ببیانات اهل علم ابداً مشابهت ندارد و ظاهر است که از روی حسد و معاندت نگاشته‌است و عاقل در جواب حاسد چه گوید و چه نگارد کفی بالحاسد حسده ولکن برای انتباه ارباب فراست در اعظمیّت و اکبریّت این ظهور اعظم اعلی و طلوع الطف ابهی این مقدار کافی است که پس از شهادت حضرت نقطهٔ اولی اگر این وجود اقدس بین‌العالم قیام نمیفرمود و در دارالسّلام و سایر بلدان در ایّامی که رؤسای بیان از خوف مستور بودند در غایت ظهور و استقامت با خلق معاشرت نمینمود هرآینه از افعال زشت ازلیان که بر احدی مخفی و مستور نیست امر مبارک از میان رفته و اسم مبارک نقطهٔ اولی از عالم انعدام یافته بود و جز قصصی چند مضیع هر کتاب از آن حادثهٔ عظمی در جهان باقی نمیماند

در بهار سنهٔ (۱۳۰۵) هجریّه که نامه‌نگار از کردستان ببلدهٔ طیّبهٔ همدان عودت نمود در سراحی حاجی‌فضل‌الله که منزل مسافران است وارد شد و حاجی آقاخان نامی از بزرگان تفرش از قهستان قم نیز از زیارت عتبهٔ علیّهٔ حسینیّه رجعت نموده روزی چند برای معالجهٔ مرض در آن سرای متوقّف گشته بود سرای مذکور را باغچه و حوضی است مشجّر و مصفّا که صبح و شام مسافران در آن گردش و تفرّج می‌نمایند حاجی آقاخان مذکور هر روزه در کنار آب و سبزه هنگام صرف چای با نامه‌نگار معاشرت و مصاحبت می‌نمود و حبّ نگارنده در قلبش نیک رسوخ یافت میرزا یوسف‌حکیم از ورّاث حضرت کلیم که معالج مرض وی بود ضمناً او را بامر اعظم ابهی دعوت می‌نمود و در طیّ سخن او را از حال نگارنده آگاه ساخت و او روزی چند بدون اینکه به نامه‌نگار مطلبی اظهار دارد بحیرت گذرانید تا آنکه

شبی به حجرهٔ نگارنده آمد و گفت یا اباالفضل در این ایّام معاشرت نیک از حال تو آگاه گشته‌ام و ترا مردی مطلّع و آگاه و بیغرض یافته‌ام همانا مردم ایران بچشم خود دیده‌اند که طایفهٔ بابیّه به اعمالی خود را آلوده کردند که زبان از گفتنش شرم می‌دارد و اموری را مرتکب شدند که هیچ نفسی بر مردمان پست طایفهٔ خود روا نمی‌داند و ارتکاب این امور قبیحه و اعمال خبیثه را جزو دیانت خود شمردند و خورد و بزرگ این طایفه را بزشت‌ترین قبایح در کمال تجرّی آلوده و مبتلا کردند و من آنچه را می گویم شهدالله بقول مردم و بروایت غیر نیست که توانم حمل بر عداوت نمایم و ناشی از اغراض خلق گیرم عاقل خود را باختیار باین اسم موسوم نخواهد کرد و مرد باغیرت در این دیانت داخل نخواهد شد از روزی که میرزا یوسف عبری گفته‌است که تو از معتقدین این طریقتی نیک در این حال متحیّر و متفکّر مانده‌ام نه تو مردی نامقیّد و بیدیانتی که گویم هوای نفس ترا بمعاشرت این گروه واداشته و نه بی‌علم و درایتی که گویم جهل و نادانی تو را فریفتهٔ این قوم کرده‌است و نه میرزا یوسف با تو دشمن است که گویم عداوت مقتضی این تهمت گشته‌است.

خلاصه چاره‌ای نیافتم جز آنکه از خود تو سؤال کنم شاید جوابی که نفس بیاساید و دل بیارامد مسموع دارم جواب گفتم که ای برادر عزیز من خود در آن زمان در این طایفه نبوده‌ام و پس از تصدیق این امر اعظم که همانا زیاده از دوازده سال نیست از اهل بهاء جز دیانت و تقوی و انسانیّت و صفا ندیده‌ام و نیافته ام بلی اینگونه حوادث که افق امر الهی را مظلم و تاریک کرد در آغاز رخ نمود لکن راجع به حضرت نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی نبود زیرا که آن حضرت بسبب سجن و حبس از معاشرت قوم و تربیت طایفه ممنوع بود و پس از شهادت آن حضرت دعاوی باطله و ریاست انفس شریره قوم را از طریق صواب منحرف داشت و وقایعی که میفرمائی و ما نیز منکر نتوانیم شد روی داد لکن نسیم ظهور اقدس حضرت بهاءالله این ابر کثیف مظلم را از افق امر منقشع فرمود ونصائح قلم اعلی زمام مستعدّان قوم را بجانب دیانت و تقوی و محبّت و صفا و علم و هدی مصروف داشت چندانکه اگر انصاف دهی پس از ظهور این وجود اقدس ابهی با وجود کثرت طایفهٔ بابیّه نسبت بسنین اوّلیّه ابداً این ناملایمات از این سلسله مشهود نشد و با نفوذ امر در اکثر قری و بلدان بلکه مذاهب و

ادیان خلافی از این طایفه سرنزد و عاقل بری را بگناه مذنب مأخوذ ندارد و فتن دینیّه را دلیل بطلان اصل دین نشمرد و نزد اهل بصیرت دلیل بر شبهه قائم باشد نه شبهت بر دلیل غلبه جوید و بالجمله سخن در فتن ایّام سابقه بسیار رفت و شب بپایان آمد و رشتهٔ مقال بتصدیق او انفصال یافت و امّا اینکه گفته‌است هنوز این طایفه نتوانسته‌اند خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و مردم ایشان را بابی نگویند این خود سخنی است که از خلق این زمان باید شنید از معرضین قرون ماضیه هرگونه ایرادات شنیده شده بود در معارضت با مظاهر امرالله جز این ایراد که خارج در حقّ مؤمن چه گفته و او را بچه نام موسوم ساخته‌است و این نغمه را هم معرضین این زمان بر طنبور اعراض سرودند و این بَغْله را بر شطرنج اعتراض افزودند تا در متون کتب بیادگار ایشان بماند و موجب حیرت و استعجاب عقلای زمان‌های آینده گردد و اهل بهاء هرگز نخواسته‌اند که خود را از ظلّ بیان خارج نمایند و یا باسمی هرچه باشد موسوم گردند و اگر معرضین بدانند که نقطهٔ اولی عزّ اسمه‌الاعلی باب این ظهور اعظم بود و با خلق در رد ادّعای بابیّت العیاذ بالله حیله نمیفرمود اعتراف خواهند نمود که اهل بهاء بابی حقیقی هستند نه اهل بیان که بر در ماندند و وارد مدینهٔ دین الهی نگشتند و هنا نختم المقال فی ردّ خرافات اهل الضّلال و الحمدلله الغنیّ المتعال

باری چون در اوقات توقّف حضرت بهاءالله در ادرنه امر الهی در بلاد ایران نافذ شد و شهرت و غلبهٔ اسم مبارک بهائی اعتبار و شهرت اسم ازل را زایل و معدوم ساخت آتش حقد و حسد در قلوب نفوس معدودهٔ ازلیّه اشتعال یافت و از هر طریق در مقام معارضت و عناد و تزویر و فساد برآمدند و داهیهٔ زمان حاجی‌سیّد محمّد اصفهانی را بقسطنطنیّه فرستادند و او در خدمت قونسول کبیر دولت ایران مشیرالدّوله حاجی میرزا حسین‌خان و سایر بزرگان راه یافته باکاذیب و مفتریات فوق‌الحدّ که همواره عادت ملل معرضه بوده‌است اهل بهاء را متّهم نمود و اذهان فئتین عثمانیّه و ایرانیّه را مضطرب و مخدوش داشت و هردو گروه را بقیام بمعاندت اهل بهاء بگماشت چه ایرانیان خود منتظر و مترصّد چنین دست‌آویزی بودند و عثمانیان هنوز اطّلاعی از تفرقهٔ نار از نور و ازلی از بهائی نداشتند و حاجی سیّد محمّد را بابی می‌دانستند و قول او را مصدّق می‌شمردند و اینهم از تفضّلات الهیّه بود که این تفرقه

در آغاز ظهور امر مبارک شیوع و شهرت یابد و مسموع ملل و دول گردد تا عمل هر طایفه‌ای روشن و آشکار شود و امر الهی از سوانح مترقّبه و مخاطرات مترصّده از قبایح اعمال انفس شریره محفوظ و محروس ماند کما لایخفی علی الفطن البصیر و خلاصة القول مشیرالدّوله و سایر ایرانیان مقالات کاذبهٔ حاجی سیّد محمّد را دست‌آویز کردند و قلوب رؤسای دولت علیّهٔ عثمانیّه را مضطرب و مخدوش نمودند تا آنکه چون توقّف حضرت بهاءالله در ادرنه تقریباًپنج سال امتداد یافت ناگاه بغتةً باغوای قونسول کبیر ایرانی و معاونت صدر اعظم عثمانی حکم نفی و اجلای حضرت اقدس ابهی بمدینهٔ عکّا از حضرت خداوندگار صادر شد و برحسب امر سلطانی یک فوج سپاهی در ادرنه بیت مبارک را احاطه نمودند و نفسی را اذن دخول و خروج ندادند و روزی چند اهل حرم را از مأکول و مشروب ممنوع داشتند اهالی ادرنه که حبّ وجود اقدس ابهی و عموم اهل بهاء در قلوبشان مکنون و راسخ بود بر باب بیت مبارک اجتماع و مسلم و عیسوی بآواز بلند می‌گریستند زیرا که مقصد دولت بر اهل بلد مخفی و مستور بود و اجرای حکم نیز باغوای تبعهٔ قونسول ایران آنگونه سخت و شدید می‌نمود که اهالی ادرنه گمان می‌نمودند که وجود مبارک را در بحر تلف خواهند کرد و سراج منیر الهی را در آب اطفیٰ خواهند نمود تا اینکه معلوم شد که حکم خداوندگاری بر اینگونه صدور یافته‌است که آن حضرت را با یک دو نفس از منسوبین از احباب تفریق نمایند و در شهر عکّا که از بلاد اراضی مقدّسه است ساکن گردانند لذا در احباب که عالم را بجهت آن وجود مبارک ترک کرده و در سبیل آن گوهر یکتا از زن و فرزند و ملک و وطن گذشته بودند اضطرابی شدید و غلقی عجیب ظاهر گردید و هریک عهد کردند که اگر بخواهند احباب را از مسافرت در موکب اقدس منع نمایند جمیع خود را هلاک سازند و برخی سبقت جسته بقطع حلقوم خود مبادرت کردند و بعضی خود را غریق بحر ساختند و اهل حرم بذیل مبارک آویختند و تغییر این حکم را از کسی که قلوب سلاطین در ید او است مسألت نمودند لهذا حضرت بهاءالله رئیس عساکر مأموره بنفی و اجلا را بطلبید و شفاهاً او را ببعض حوادث آتیه از قبیل خلع حضرت سلطان عبدالعزیزخان و ذهاب بعض ممالک از ید آل عثمان اعلام فرمود و او را بعدم تفریق احباب از رکاب مستطاب مأمور داشت و

نگارنده الواحی را که خبر حوادث دولت علیّهٔ عثمانیّه در آن نزول یافته و بخلع حضرت سلطان عبدالعزیزخان در آن تصریح شده‌است تقریباً هشت ماه قبل از وقوع آن مطالعه و ملاحظه نمود و رؤیت این الواح که عبارتست از لوح رئیس و لوح سمندر مقارن اوایل سنه (۱۲۹۳) هجریّه وقوع یافت و آن هنگام نامه‌نگار در عقیدهٔ اهل تشیّع ثابت و راسخ بود و ابداً تحقّق این امور را باور نمی‌نمود و در مجالس علماء و ارباب فضل مذکور می‌داشت که این طایفه چنین می گویند و چنان وعده دادند و امروز اغلب ارباب فضل طهران که با نامه‌نگار معاشر بوده‌اند بر صدق این قول مطّلع و آگاهند و خلاصة‌القول رئیس عسکریّه مراتب اضطراب احباب و سایر مشهودات خود را به حضرت خداوندگار بتوسّط تلگراف معروض داشت و ثانیاً از حضرت سلطان حکم عالی صدور یافت که آن حضرت با اهل حرم و احباب عازم عکّا شوند لهذا حضرت بهاءالله یوم بیستم شهر ربیع الثّانی * سنهٔ (۱۲۸۵) هجریّه با اهل حرم و عموم احباب از شهر ادرنه حرکت فرمود و یوم دوازدهم ماه جمادی‌الاولی از سنهٔ مذکوره وقت عصر بمدینهٔ عکّا که از فرضهای بحر متوسّط و از اراضی مقدّسه است نزول نمود و بورود و نزول آن حضرت در مدینهٔ عکّا وعده‌های الهیّه در کتب مقدّسهٔ سماویّه از قبیل تورات و انجیل و قرآن کاملاً تحقّق و وقوع یافت

در تعریف اراضی مقدّسه

و اراضی مقدّسه که کراراً در این کتاب یاد شده‌است عبارت است از اراضی واقعه در ساحل شرقی بحر روم که آن را بحر متوسّط نیز می‌گویند از مملکت سوریّه در آنچه نزدیکی و مجاورت نماید با جبل کرمل و این جبل نیز در کتب مقدّسه بکوه مقدّس و کوه بیت الهی تعبیر یافته‌است و علمای رسم‌الارض (یعنی جغرافیا) اراضی برّالشّام را که محدود است از طرف شمال به آسیای صغری و از جانب مشرق بفرات و بادیه و از سوی جنوب به عربستان و از سمت مغرب به بحر متوسّط برای سهولت تعریف بچهار جند تقسیم کرده‌اند

اوّل جند حلب دویم جند دمشق سیم جند بیروت چهارم جند قدس شریف و این اراضی در قدیم بدو قسمت منقسم بوده‌است (سوریّه) و (فلسطین) و پس از استیلای رومانیان بر این ملک

* _ در تاریخ ۲۲ ربیع‌الثّانی ۱۲۸۵ حضرت بهاءالله بجانب گالیپولی عزیمت‌فرمودند. (کتاب قرن بدیع ، چاپ دوم، صفحهٔ ۳۶۵)

تماماً به اسم سوریّه موسوم و معروف شد و چون پس از ظهور حضرت خاتم‌الانبیاء امرای عرب این مملکت را تسخیر نمودند باسم شام معروف گشت و از جبال معروفهٔ این اراضی جیل لُکّام است و جبل اقرع و جبل کرمل و جبل لبنان و غیرها و جبل کرمل شروع می‌کند از کنارهٔ بحر در نزدیکی حیفا و از سوی جنوب شرقی امتداد می یابد تا به جبال نابلس و از آنجا جنوباً تا جبل شراه و اراضی مقدّسه که در تورات و انجیل و قرآن وارد شده‌است عبارت از جند قدس شریف و بلاد حول این جبل است و بزبان انگلیسی این ارض را (هولی لند) یعنی ارض مقدّس و (ذی‌لند آف پرامیس) یعنی ارض موعود و قسمتی از آن را که بر اهلش معلوم است بعبارت (هولی لند پراپر) یعنی ارض مقدّس مخصوص نامیده‌اند و از بلاد معروفهٔ این ارض قدس شریف است که اهالی اسلام آن را بیت‌المقدّس نیز می گویند و عبریان و نصاری آن را اورشلیم می‌نامند و این شهر بجهاتی که معلوم است اشهر بلاد جهان و زیارتگاه عبریان و عیسویان است

و هم از بلاد این ارض شهر طبریّه است و این بلد قریب به عکّا است و آن را هیرودس مشهور بنا نمود و به اسم طیباریوس قیصر رومانی موسوم و معروف ساخت و بنی‌اسرائیل را در این شهر مدرسهٔ معروفی بود که در آن اسفار کتب عهد عتیق یعنی تورات و رسایل انبیای بنی‌اسرائیل مضبوط شد و قواعد لغت عبرانیّه مرقوم گشت وکتاب فقه عبریان که موسوم است بمشْنَه نیز در این مدرسه تألیف یافت و در نزدیکی این شهر دریاچه‌ای است که معروفست ببحیرهٔ طبریّه و رود اردن از آن خیزد و این بحیره از کثرت اشجار و بساتین اطراف آن از متنزّهات نیکوی اراضی مقدّسه است و ابوالطیّب متنبّی در قصیده‌ای که در مدح علّی‌بن ابراهیم تنوحی در بلدهٔ لاذقیّه فرموده این بحیره را بقولی نیکو و شعری فصیح ستوده‌است و مطلع آن اینست

احقّ عاف بدمعک الهمم　　احدث شیئ عهداً بهاالقدم

و انّما الّناس بالملوک و ما　　تفلح عرب ملوکها عجم

لا ادب عند هم و لاحسب و لا عهود لهم و لاذمم
الی ان قال
لولاک لم اترک البحیرة وال غور خصیب و ماؤها شبم
والموج مثل الفحول مزیدة   تهدر فیها و ما بها قطم
والطّیرفوق الحباب تحسبها   فرسان بلق تخومها اللّجم
کأنّها و الرّیاح تضربها جیشاو غیً هازم و منهزم
کأنّها فی نهارها قمر حفّ بها من خبانها ظلم
تغنّت الطّیر فی جوانبها   وجارت الروض حولها الدّیم
فهی کما ریّة مطوّقة جرّد عنها غشاؤها الادم

و نیز ازبلاد اراضی مقدّسه شهر حیفا است و کوه کرمل مذکور بر این شهر مشرف است که محلّ تردّد ایلیای پیغمبر بوده و حقّ جلّ جلاله او را بکلمهٔ مبارکهٔ و رفعناه مکاناً علیاً ستایش فرموده‌است

و نیز ازبلاد معروفهٔ اراضی مقدّسه مدینهٔ الهیّهٔ عکّا است و این شهر در حرب صلیبیّین محلّ مهمّ رؤسای عسکریّه بوده و کراراً به سپاهیان ملّت فخیمهٔ مسیحیّه و دول علیّهٔ اسلامیه محصور و مفتوح گشته تا آنکه محاربات متتابعهٔ مذکوره موجب خرابی و انحطاط بلدهٔ عکّا شد و در سنین اخیره محبس دولت علیّهٔ عثمانیّه گشت و چون حضرت بهاءالله به این مدینه ورود فرمود از لسان مبارک نامش به ارض مقصود تبدیل یافت و اخبار الهی در فصل(٦٢)کتاب اشعیای نبی باین تبدیل تحقّق و وقوع پذیرفت

چون بر اراضی مقدّسه اندک استحضاری حاصل فرمودی معروض می‌دارم که خداوند تبارک و تعالی در جمیع کتب مقدّسه بصراحت اعلام فرموده‌است که در آخرالزّمان حضرت روح‌الله در این ارض مقدّس نازل می‌شود و ظهور اعظم در این حدود ورود می‌فرماید و اگر بر این مطلب اطّلاع و استحضار کامل می‌طلبی به کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و عهد جدید رجوع فرما تا آشکارا ملاحظه کنی که انبیاء این ارض را بشرافت ورود حضرت موعود ستوده‌اند و بیاد قدوم مبارکش چه ترانه‌ها سروده‌اند تا بدان پایه که جمیع مشخّصات ظهور

را از وقت و زمان و مسلک و مقام تعیین فرموده‌اند و این جمله در رسائل اخری مشروحاً نگاشته‌آمده و در قرآن مجید در سورهٔ مبارکهٔ ق در تعیین موقع و محلّ ظهور بسیّد ولد عبد مناف بدین گونه خطاب رفت که و استمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم یسمعون الصیّحة بالحقّ ذلک یوم‌الخروج و هرآینه در آغاز فصل اوّل از مقالهٔ ثالثه نگاشته آمد که مفسّرین شیعه و سنّی در تفسیر این آیهٔ مبارکه متّفقاً روایت نموده‌اند از حضرت خاتم‌الانبیاء و ائمّهٔ هدی که ندای الهی در زمان معلوم و اجل مسمّیٰ از صخرهٔ بیت‌المقدّس ارتفاع خواهد یافت و منادی عزّت صور ظهور را در این ارض مبرور بلند آوازه خواهد ساخت و امیرالمؤمنین علیّ‌بن ابیطالب در حدیث مشهور که صعصعة بن صوحان از زمان خروج دجّال سؤال کرده میفرماید خیرالمساکن یومئذ بیت‌المقدّس لیأتیّن علی‌الّناس زمان یتمنّی احدهم انّه من سکّانه میفرماید آن روز که دجّال خروج می‌کند و خوار عجل مجعول بلند میشود بهترین جاها برای سکونت و توقّف ارض مقدّس است و البتّه البتّه بر خلق خواهد آمد روزی که هرنفسی تمنّا نماید که از سکّان آن ارض مقدّس باشد و مجلسی علیه‌الرّحمه در باب آیات واقعه در یوم ظهور از مجلّد غیبت بحار از ابی‌جعفر علیه‌السّلم روایت نموده‌است انّه قال توقّعوا الصّوت یأتیکم بغتةً من قبل الشّام فیه لکم فرج عظیم یعنی مراقب باشید ندائی را که ناگاه از طرف شام ارتفاع می‌ابد که در آن برای شما فرج و رستگاری بزرگ می‌باشد انتهی

و مخصوصاً احادیث کثیره از حضرت خاتم‌الانبیاء در فضل و شرافت مدینهٔ مقدّسهٔ عکّا وارد شده‌است چنانکه در سابق از کتاب یواقیت و الجواهر شعرانی نقل شد که آن حضرت عکّا را بعبارت المأدبة الالهیّه ستایش فرموده و موقع ورود ظهور اعظم را این مدینهٔ مقدّسه تعیین نموده‌است و حدیث نبوی مشهور که فرمود طوبی لمن رأی عکّه بحدّی شهرت و مسلمیّت یافت که مانند امثال بین‌الفصحاء سایر و دایر گشت قال صاحب محیط المحیط عکّا بلد فی سوریّة من الّثغور و یقال عکّة بالتّاء و فی‌الحدیث طوبی لمن رأی عکّة انتهی

ولکن چون صاحبان قلوب مریضه خواهند گفت که روات این احادیث شیعه نبوده‌اند و باین سبب نزد ما معتبر نیست لهذا این مقال را بذکر حدیث مشهور ابراهیم بن مهزیار بپایان می‌بریم

تا حجّت را برکلّ بالغ داریم اگرچه معرض معاند را که آیات الهیّه اثر نکند احادیث و اخبار کجا سود بخشد و این حدیث را مجلسی در بحار و سیّد هاشم بحرینی در مدینةالمعاجز از ابراهیم بن مهزیار روایت نموده‌اند که حضرت حجّةبن الحسن علیه‌السّلم از پدر بزرگوار خود روایت فرموده‌است ولکن اصل حدیث از احادیث نبویّه است که سایر محدّثین از حضرت خاتم‌الانبیاء علیه الاف التّحیة و الثّناء روایت کرده‌اند ولی چون حین تألیف این مقاله سایر کتب حاضر نبود نگارنده بروایت مجلسی علیه‌الرّحمه اکتفا نمود و علی ایّ حال آن حضرت میفرماید که حسن بن علی علیه‌السّلم فرمود و اعلم انّ قلوب اهل الطّاعة و الاخلاص نُزّع الیک مثل الطّیر اذا اتت اوکارها و هم معشر یطلعون بمخائل الذلّة و الاستکانة و هم عندالله بردة اعزّاء یبرزون بانفس مختلّة محتاجة و هم اهل القناعة و الاعتصام استنبطوا الدّین فوازروه علی مجاهدة الاضداد خصّهم‌الله باحتمال الضّیم فی الدّنیا لیشملهم اتّساع العزّ فی دارالقرار و جبلهم علی خلائق الصّبر لتکون لهم العاقبة الحسنی وکرامة حسن العقبی فاقتبس یا بنیّ نورالصّبر علی موارد امورک تعزّ بدرک الصّنع فی مصادرها و استشعر العزّ فیما ینویک تحُظّ بما تحمد علیه انشاءالله فکانّک یا بنیّ بتأیید نصرالله قد آن و تیسیر الفلج و علوّ الکعب قدحان و کأنّک بالرّایات الصّفر و الاعلام البیض تخفق علی اثناء اعطافک مابین الحطیم و زمزم وکأنّک بترادف البیعة و تصافی الولاء یتناظم علیک تناظم الدّر فی مثانی العقود و تصافق الاکفّ علی جنبات الحجر الاسود تلوذ بفنائک من ملأ برّأهم الله بطهارة الولادة و نفاسة الرّبة مقدّسّة قلوبهم من دنس النّفاق مهذّبة افئدتهم من رجس الشّقاق لیّنة عرائکهم للدّین خشنة ضرائبهم فی العدوان واضحة بالقبول اوجههم نضرة بالفضل عیدانهم یدینون بدین الحقّ و اهله، فاذا اشتدّت ارکانهم و تقوّمت اعمادهم بمکاثفتهم طبقات الامم اذتبعتک فی ضلال شجرة بسقت افنان غصونها علی حافّات بحیرة الطّبریّة فعندها یتلئلأ صبح الحقّ و ینجلی ظلام الباطل و یقصم الله بک ظهرالطغیان و یعید معالم الایمان یوّد الطّفل لو استطاع الیک نهوضاً و نواشط الوحش لو یجد نحوک مجازاً تهتزّ بک اطراف‌الدّنیا بهجةً و تهزّبک اغصان العزّ نضرة و تستقرّ بوانی العزّ فی قرارها و تأدّب شوارد الدّین الی اوکارها یتهاطل علیک سحائب الظّفر فتحنق کل عدوّ و تنصر کلّ ولیّ فلا یبقی علی

وجه‌الارض جبّار قاسط و لا جاحد غامط و لا شأن مبغض و لا معاند کاشح و من یتوکّل علی الله فهو حسبه انّ الله بالغ امره قد جعل الله لکلّ شیء قدرا انتهی اکنون مقصود ترجمهٔ این عبارت حدیث شریف است که فرموده‌است طبقات امم ترا متابعت خواهند نمود در ظلّ همایون درختی که اغصان طیّبه و افنان کریمه‌اش در اطراف دریاچهٔ شهر طبریّه قد برافرازد زیرا که نزد بحیرهٔ طبریّه صبح حقّ درخشنده شود و تاریکی باطل منجلی و زایل گردد و همانا بلدهٔ طبریّه و بحیرهٔ آن را از بلاد اراضی مقدّسه دانستی و اراضی تابعهٔ بلدهٔ عکّا متصّل ببحیرهٔ طبریّه است چنانکه بر اهلش واضح و معلوم است و مرا گمان نمی‌رود که کسی از بشارات کتب سماویّه و احادیث اسلامیّه کما ینبغی مطلّع و آگاه و نداند که محلّ ورود ظهور اعظم مدینهٔ مبارکهٔ عکّا است و موعد ورود یوم‌الله این قرن اشرف اعلی

و چون اکنون زمستان بپایان آمد و نوروز سلطانی فرا رسید و نگارنده را فراغت بسط مقال و احتجاج و استدلال نماند زیرا که بایدم با خامه و دفتر وداع گفت و عنان عزیمت بمسافرت بلاد غربیّه معطوف داشت لذا احتجاج باحادیث واردهٔ دالّه بر وقوع ظهور حسینی را پس از ظهور مهدوی بنگارش لختی از خطبهٔ مبارکه طتنجیه مقصور می‌دارم و تألیف و تصنیف را وداع می‌گویم لعلّ‌الله یحدث بعد ذلک امرا و مقصود این عبارت است که امیرالمؤمنین علّی‌بن ابی‌طالب علیه من التّحیّات اطیبها و ابهاها در اثنای خطبهٔ مبارکه می‌فرماید "فلا تستعظم بما قلت فانّا اعطینا علم المنایا و البلایا و التّأویل و التّنزیل و فصل‌الخطاب و علم النّوازل و الوقایع فلا یعزب عنّا شیئ ثم اشار الی الحسین علیه‌السّلم و قال کأنّی بهذا قد ثار نوره بین عینیه فاحضره لوقته بحنین طویل یزلزلها و یخسفها و ثار معه المؤمنون من کلّ مکان و ایمّ‌الله لو شئت سمیّتهم رجلاً رجلاً باسمائهم و اسماء آبائهم فهم یتناسلون من اصلاب الرّجال و ارحام النّساء الی یوم الوقت المعلوم ثم قال یا جابر انتم مع الحقّ و معه تکونون و فیه تمورون یا جابر اذا صاح الّناغوس (اوالناقوس) و کبس الکابوس و تکلّم الجاموس فعند ذلک عجایب و ایّ عجایب اذا انار النّار بنصیبین و ظهرت الرّایة العثمانیّة بوادی سوء و اضطربت البصرة و صبا کلّ قوم الی قوم و غلب بعضهم بعضاً و تحرّکت عساکر خراسان و تبع شعیب بن صالح التمیمی من بطن طالقان و بدیع لسعید السّوسی بخوزستان وعقدت

الرّاية لعماليق كردان و تغلّبت العرب علی بلاد الارمن و السّقلاب و اذعن هرقل بقسطنطنيّة لبطارقة سفيان فتوقّعوا ظهور مکلّم موسی من الشّجرة علی الّطور فيظهر هذا ظاهر مکشوف و معاين موصوف و اطّرد عليه السّلم الخطبة الی ان قال الاويل لمدائنکم و امصارکم من طغاة يظهرون فيغيّرون و يبدّلون اذا نالت الّشدايد من دولة الخصيان و ملکة الصّبيان و النّسوان فعند ذلک ترتجّ الاقطار بالّدعاة الی کلّ باطل هيهات هيهات توقّعوا حلول الفرج الاعظم و اقباله فوجاً فوجاً اذا جعل الله حصباء النّجف جوهراً و جعله تحت اقدام المؤمنين فتبايع به للخلاّف و المنافقين و يبطل معه الياقوت الاحمر و خالص الدّر و الجوهر اَلا و انّ ذلک من ابين العلامات حتّی اذ انتهی ذلک صدق ضيائه و ظهر ما تريدون و بلغتم ما تحبّون انتهی

و بالجمله جمال اقدس ابهی جلّ ذکره و جلّ ثنائه در اوقات توقّف در بلدهٔ مبارکهٔ عکّا با احاطهٔ اعداء و مراقبت اولی‌البغضاء به تنزيل آيات و نگارش جواب مراسلات ليلاً و نهاراً اشتغال می‌فرمود و زمانی از نگارش جواب سؤالات علميّهٔ اکابر ساير مذاهب و اديان و هم جواب عرايض احباب جميع ممالک و بلدان که مانند امطار متقاطر و متواتر می‌رسيد نياسود چندانکه آفاق مشرق و مغرب را فروگرفت و معادل جميع کتب سماويّهٔ موجوده در عالم من لدن آدم الی النّقطه الاولی از قلم اعلی نزول يافت تا آنکه نور امر در اکثر اقطار ساطع شد و کلمة الله در اکثر اديان نافذ گشت و اخلاق عباد که بسی ناگوار و ناملايم بود باعتدال و ملايمت گرائيد و وصفی که مخصوص است بآن وجود مبارک و مصون است از مشارکت غير اين است که با شدّت مصائب و بليّات و احاطهٔ اعداء من کلّ‌الجهات چندانکه لحظهٔ وجود مبارکش از مراقبت اعداء فارغ نماندی و همّت اعداء همواره بر قتل آن حضرت مصروف و مقصود بودی معذلک کله روزی خود را در حجاب ستر و اختفا مستور نداشت و در غايت ظهور و استقامت خلق را بامر الهی دعوت فرمود و روش سابقين خود در متون کتب مسطور است و کلمهٔ الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين از حضرت خاتم‌النبيّين معروف و مشهور و خلاصة‌القول در جميع بلاد با جميع ملل معاشرت فرمود و آشکارا کلّ را بصراط مستقيم دعوت نمود و شمس جمالش ازهر بلد غارب شد ذکر جميلش در آن قطر شايع و

مشرق ماند. تا آنکه در یوم دویم شهر ذی‌قعدةالحرام از سنهٔ (۱۳۰۹) هجریّه در بلدهٔ عکّا بافق اعلی صعود فرمود و باب لقا را بر اهل بقا مسدود نمود

لئن غیبّوا جثمانه لم یغیّبوا مکارمة الّلائی مدی الّدهر یذکر

هنا نضع قلم الکتابة و نطوی بساط الخطابة و نحمدالله تبارک و تعالی و نشکره علی ما اظهر امره و انجز وعده و نوّر العالم بانوار وجهه و اضاء الارجاء ببهاء طلعته فعرّف عباده المنهج القویم و هداهم الی صراط المستقیم و شدّد ازرهم بمعالم شریعته الغرّاء و شیّد ارکانهم بقوّة کلمته العلیاء فنحمده علی عظیم احسانه و نیّر برهانه و احاطة فضله و سعة امتنانه و نسئله تبارک و تعالی ان یجعل قلوبنا کنوزاً لمحبّته و ارکاننا قویّة فی اطاعته و افئدتنا اوعیةً لعلمه و حکمته و یحفظنا من ضیق الّصدور و زیغ القلوب انّه هوالحقّ علاّم الغیوب

خاتمهٔ کتاب

خدمت اولی‌الالباب معروض می دارم که چون در سنهٔ (۱۳۰۰) هجریّه که نامه‌نگار متوقّف در بلدهٔ مبارکهٔ طهران بود از مصدر امر اقدس ابهی در لوح مقدّس باین همایون خطاب احلی مخاطب آمد و هو قوله جلّ ذکره و جلّ ثنائه یا اباالفضل قم باسمی و قل بالحکمة و البیان یا ملاء الامکان تعالوا لاقصّ لکم النّبأ الاعظم الّذی تزیّن بذکره الزُّبر و الالواح تعالوا یا اهل‌الارض لأریکم الافق الاعلی و اسمعکم نداءالله ربّ‌الارباب لذا امتثالاً لامره و اطاعةً لحکمه در حینی که اکابر ملل اسلامیّه و عبریّه و فارسیّه از این عبد خواهش تألیف رساله‌ای در اثبات حقّیت امرالله مینمودند رسائلی چند در این مطلب بنگاشت و این رسائل را ارادهٔ الهیّه مانند ذکر حبیب و یا نفحهٔ طیب در اقطار بسرعت پراکنده و منتشر داشت مع ذلک همواره بعض بزرگان ایران نگارنده را مأمور میداشتند که کتابی در اثبات حقّیت امر اقدس اعظم ابهی انشاء نماید که مبتنی بر دلائل و براهین اصلیّه و مستند بآیات قرآنیّه و احادیث اسلامیّه باشد ولکن موانع مسافرتهای متتابعه و حاضر نبودن کتب احادیث معتبره مانع از اجرای این امر بود تا اینکه نگارنده در سنهٔ ۱۳۰۶ هجریّه در رکاب حضرت مولینا الاجلّ الافخم الفرع الباسق من افنان السّدرة المبارکة الالهیّة و النّجم الطّالع من سماء الذّریة الطیّبه النّبویّة جعله‌الله تعالی فی کلّ عالم من عوالمه محمودة الآثار مرضیّة الاطوار مسعودة الاحوال

مقضیة الامال ببلاد ماوراءالنّهر توجّه نمود و در بلدهٔ طیّبهٔ سمرقند چنانکه در آغاز نگاشته آمد مکتوبی از یکی از اهالی شیعهٔ آذربایجان برسید که سؤالی چند در دلایل و براهین و آثار و علامات ظهور حضرت موعود را در آن نگاشته و بر سبیل طلب و مجاهدت و یا مراء و مجادلت نگارش جواب آن را از این عبد تمنّا نموده بود لذا نامه‌نگار در حالتی که نتواند گفت و عوائقی که نتواند شمرد بتألیف این کتاب پرداخت و آن را بفصل‌الخطاب موسوم و مسمّی ساخت. و سپاس دارای عالم و جهانخدای اعظم را که قبل از آنکه اجل محتوم فرا رسد و عمر بپایان آید سمت اختتام یافت و نگارنده تألیف این کتاب را نوعی از خدمت به ابنای وطن می‌داند بلکه آن را اعظم و اکبر و اهمّ از هر خدمتی می شمارد زیرا که بر ارباب فراست پوشیده نیست که ملل شرقیّه را کابوس غفلت و مرض جهالت فروگرفته‌است و جمیع را در شرفهٔ زوال و اضمحلال رسانیده‌است و درعی که توانند خود را بآن از خطرات آتیه محفوظ و محروس دارند فقط تمسّک بعروة الوثقی است و تحصّن بحصن منیع امر اقدس ابهی

و اکنون که چرخ اجل پنجاه و یک چرخه است که برگرد این طیر ضعیف گردیده و همانا دایرهٔ بقا را در این عالم فنا بر او نیک تنگ نموده‌است جز این املی ندارد که بقیّهٔ عمر را که گویا سالی سه بیش نباشد مصروف خدمت عالم معارف دارد و از گوهر گرانمایهٔ دوستی جمیع اهل عالم و محبّت و خدمت جمیع قبایل و امم محروم و ممنوع نگردد زیرا که صیانت عالم انسانیّت و تکمیل مراتب مدنیّت موقوف بهمین نکته است و بس

و نیز معروض می دارم که مصطلحات اهل بهاء که کثیراً در این کتاب یاد شده‌است بر نهجی است که مترجماً در این خاتمه نگاشته می‌شود تا بر مطالع و ناظر فهم مقصود آسان گردد

مشیّت اوّلیه و کلمهٔ الهیّه و شمس حقیقت و امثالها عبارت است از صاحب مقام شارعیّت که تواند باذن‌الله دینی تشریع نماید و دین الهی را در عالم نافذ و غالب و ثابت و باقی دارد و صاحب این مقام مسمّی بجمیع اسماء حسنی است و معبرّ بهر کلمهٔ علیا نقطهٔ اولی و حضرت اعلی و طلعت اعلی عبارت است از ظهور اوّل یعنی حضرت باب

ظهور اقدس ابهی و طلعت ابهی و قلم اعلی و سدرةالمنتهی و امثالها عبارتست از ظهور ثانی یعنی حضرت بهاءالله جلّ ذکره و جلّ ثنائه وگاهی در این کتاب استعارةً لفظ قلم اعلی بر قلم نگارش صاحبان ظهور نیز اطلاق شده‌است

و سایر اصطلاحات این سلسله را چون در این کتاب ذکر نشده‌است در این موقع ترجمه ننمود چه اکثر آن متعلّق به مطالب تاریخیّه است نه مسائل استدلالیّه

و از عموم مطالعه کنندگان این کتاب استدعا می‌شود که اگر کسی خواهد آن را استنساخ نماید مغلوط و مصحّف ننویسد و از خود تصرّفی در عبارات آن نکند و حرفی بر آن نیفزاید و از آن نکاهد و ترتیب فصول آن را مانند اصل رعایت نماید و اگر جز این کند خداوند قدیر اوراق دفتر کارش را پراکنده و متفرّق فرماید و به پریشانی دل و تشویش خاطرش پاداش بخشد زیرا که امروز عادت خلق اینگونه شده‌است که چون از جواب اصل دلیل عاجز آیند بایرادات لفظیّه پردازند و اگر غلطی از ناسخ وقوع یابد از غایت بغض تجاهل نمایند و آن را بمؤلّف نسبت دهند و برخی عبارات و رسائل غیر را بخود بندند چنانکه فرقهٔ ازلیّه الواح این ظهور اقدس ابهی را هرجا یافته استنساخ نموده و باسم ازل مشتهر داشته‌اند وکتاب مستطاب ایقان را که مانند آفتاب روشن است که از قلم اعلی نزول یافته به ازل نسبت داده‌اند و اعجب از همه این است که این عبارت را ازل بخطّ خود به جناب مستر برون که از علمای ملّت فخیمهٔ مسیحیّه و معلّم یکی از مدارس شهر کمبریج است مرقوم داشته و مشارالیه آن را در بعض نشرات خود در صفحهٔ (۴۵۱) مندرج نموده‌است قال کلماتی که از آثار بیان خواسته بودند نظر بآنکه این منزوی را بعضی از مردمان غارت نموده بودند بیشتر از الواح و کتب را از میان ربوده بودند آنچه میسّر شده بود کتابی مشتمل بر بیست جزو ایفاد محضر عالی نموده من بعدهم بعضی از کتب که مهیّا شود سواد آن را خدمت ذی‌جود عالی خواهم فرستاد هرگاه این زمان زمانی بود که این منزوی در عراق عرب ساکن بود ارسال کتاب‌های بسیار میسّر بود لیکن چه سود اکثری بدست جهّال رفت و غارت نمودند در این بلد قلیلی مانده بود آنهم بصعوبت حمل شد نظر بکمی دوست بدین سبب بیشتر کتابهائی که فوائد آن بسیار بود بدست نماند جز اندکی از بسیار انتهی

مقصود ازل از این عبارت که نوشته‌است این منزوی را بعض از مردمان غارت نموده بودند این است که بخلق چنین معلوم دارد که الواح وکتبی که در عالم پراکنده و منتشر است به اسم حضرت بهاءالله جلّ ذکر و ثنائه در حقیقت از او است و بهائیان او را غارت کرده و به اسم مبارک انتشار داده‌اند یکی به او نمی‌گوید که ای بزرگوار زبان ترا که غارت ننموده‌اند و قلم ترا که از دستت نگرفته‌اند اینک بنویس کتابی مانند کتاب مبین و لوح اقدس وکتاب فردوس و امثالها تا خلق دانند که این کتب نیز از تو بوده و از تو ربوده‌اند و به اسم خود شهرت داده‌اند هرگز بیانات مبارکهٔ نقطهٔ اولی بآیات مقدّسهٔ این ظهور اقدس ابهی بهم مشتبه نخواهد شد و عبارات تو هرگز بکلمات این ظهور اعظم مشابهت نتواند داشت زیرا که ارباب دانش سبک بیانات هرکسی را توانند شناخت و از یک صفحه نگارش اندازهٔ هنر هرنفس را معلوم توانند داشت بیانات مبارکهٔ حضرت نقطهٔ اولی و آیات و الواح مقدّسهٔ این ظهور اعظم ابهی عالم را احاطه نموده‌است

امری اندک و مخفی نیست که توان به این خرافات آن را بر ارباب فراست مشتبه نمود و دو لوح و سه لوح نیست که توان آن را بغارت و انتحال محمول داشت و از تفضّلات الهیّه این است که ازل بعض الواح خود را بخطّ خود نزد جناب مستر برون فرستاده و مراسلاتی چند بمشارالیه نوشته‌است و آنها را در جراید خود مطبوع و منتشر داشته‌است تا وضع عبارت نویسی او را ارباب دانش بینند و حقیقت این مطالبی را که در غارت کردن خود نوشته‌است دریابند

و اینکه ازل و ازلیان می‌گویند که جمال اقدس ابهی عبارات ازل و یا نقطهٔ اولی را غارت فرموده و بخود نسبت داده و امر خود را بسبب آن مروّج داشته‌است کلمه‌ای است که اگر شخص بصیر در آن تفکّر نماید میداند که این کلمه حقّیت جمیع انبیاء و مرسلین را باطل میکند و تمام شرایع وکتب مقدّسهٔ سابقه را از درجهٔ اعتبار ساقط میدارد چه نزد مرد مجاهد این احتمال در کلّ صاحبان شرایع قائم است که به کلمات دیگران امر خود را مروّج داشته وکتب خود را از کتب دیگران غارت کرده باشند و در حقیقت این عبارت ازلیان عین عبارتی است که گبران و یهودیان در بارهٔ انجیل و قرآن گفته‌اند و همین نسبت انتحال را بوجود

مقدّس حضرت عیسی و حضرت خاتم‌الانبیاء داده‌اند و براستی سنّت آن فِرَق است که این فرقه احیاء کرده‌اند نظر فرما در کتاب سُدْرَه و کشتی بهرام آبادان فارسی و یِدحَزْاقای ملّت اسرائیلی و میزان‌الحقّ فاندر نمساوی تا دانی که این گونه مطالب تازه نیست از قدما بوراثت بمتأخّرین رسیده‌است و از پیشینیان بلاحقین انتقال یافته و این فقره در کتب سیر و تفاسیر مأثور است که کفّار قریش عبارات قرآن را به سلمان فارسی و یهودیان بعبدالله بن سلام عبری نسبت می‌دادند و بصراحت می‌گفتند که حضرت خاتم‌الانبیاء آنان را به سیف بتألیف این کتاب مجبور می‌دارد و بخود نسبت می‌دهد چنانکه این آیهٔ مبارکه بآن مشعر است که می‌فرماید و لقد نعلم انّهم یقولون انّما یعلّمه بشر لسان الّذی یلحدون الیه اعجمی و هذا لسان عربیّ مبین بلی چون ازلیان خود در نزد کسانی که از حقیقت امر مطّلع و مستحضر نیستند الواح مقدّسهٔ بهائیّه را به اسم ازل می‌خوانند لذا فعل رکیک خود را بغیر نسبت می‌دهند و چنان گمان می‌کنند که اینگونه شبهات مانع از نفوذ امر حقّ تواند شد و باین خرافات باطل نصرت خواهد یافت لاوالله یمح‌الله الباطل و یحقّ الحقّ بکلماته انّه علیم بذات الّصدور ما را اعتقاد این است که حاکم غیبی در میان است و مؤثّر حقیقی نافذالفرمان هرگز رایت کذب غالب نشده و آیت صدق مطموس و منسوخ نگشته‌است

اسم اعظم بکند کار خود ایدل خوش باش.

که بتزویر و حیل دیو سلیمان نشود

و خلاصة‌القول نظر بمراتب مذکوره از عموم مطالعه‌کنندگان و مستنسخان این کتاب رجا و استدعا شد که در حفظ ترتیب و صحّت آن غفلت نفرمایند که شاید راه ایرادات باردهٔ معاندین بسته شود و افئده و عقول بعالم معنی گراید نه آنکه نگارندهٔ این نامه را شأنی و اعتباری نهد و در عداد کتب و استدلالیاتی که اکابر احباب در اثبات امر حضرت ربّ‌الارباب تألیف فرموده‌اند کتابی شمارد ولی با همه اعتراف بقصور جمیع دوستان این عبد از ایرانی و سمرقندی شاهدند که این نامه در حالت وحدت و انفراد و عدم معاون و اسباب و تراکم امراض مختلفه و مهاجمت اغراض معلومه نگاشته آمد و اغلب بدون مسوّده و تغییر عبارت

سمت تألیف یافت و هنا نختم القول بما نزّل من القلم الاعلی فی التّحیّة علی مظهر امره البهیّ الابهی

فَصَلِّ ٱاللّٰهُمَّ

یٰا اِلٰهِی عَلَیٰ ٱالسِّدْرَةِ وَ اَوْرٰاقِهٰا

وَ اَغْصٰانِهٰا وَ اَفْنٰانِهٰا وَ اُصُولِهٰا وَ فُرُوعِهٰا

بِدَوٰام اَسْمٰائِکَ ٱلْحُسْنیٰ وَ صِفٰاتِکَ ٱلْعُلیٰاء ثُمَّ اَحْفَظْهٰا

مِنْ شَرِّ ٱلمُعْتَدِینَ وَ جُنُودِ ٱلظّٰالِمِینَ اِنَّکَ اَنْتَ ٱلمُقْتَدِرُ ٱلْقَدِیْرُ

در لیلهٔ مبارکهٔ نوروز فیروز سلطانی مطابق دوازدهم شهر رمضان المبارک سنهٔ (١٣١١) هجریّه و هشتم ماه

شباط سنهٔ (١٨٩٤) میلادیّه در بلدهٔ طیّبهٔ

سمرقند بقلم اقلّ عباد حضرت سبحانی

ابوالفضل محمّد بن محمّد رضای

گلپایگانی نگارش و اختتام

یافت.